بُلُوغُ المَرام  
مِنْ أَدِلَّةِ الأحكامِ

**تألیف:  
الحافظ بن حجر العسقلانی**

**852ـ733 ه‍. ق**

**ترجمه و شرح:**

**محمد علی خالدی**

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | بُلُوغُ المَرام مِنْ أَدِلَّةِ الأحكامِ | | | | |
| **عنوان اصلی:** | بُلُوغُ المَرام مِنْ أَدِلَّةِ الأحكامِ | | | | |
| **مؤلف:** | الحافظ بن حجر العسقلانی | | | | |
| **ترجمه و شرح:** | محمد علی خالدی | | | | |
| **موضوع:** | احادیث نبوی | | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | | |
| **تاریخ انتشار:** | مرداد (اسد) 1395 شمسی، شوال 1437 هجری | | | | |
| **منبع:** |  | | | | |
|  |  | | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  [**www.aqeedeh.com**](http://www.aqeedeh.com) | | | | |  |
| **ایمیل:** | | [**book@aqeedeh.com**](mailto:book@aqeedeh.com) | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | | |  | | |
|  | | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه مؤلف 1](#_Toc457397747)

[كِتَابُ اَلطَّهَارَةِ 11](#_Toc457397748)

[بَابُ اَلْمِيَاهِ 11](#_Toc457397749)

[بَابُ الآنِيَةِ 31](#_Toc457397750)

[بابی است در حکم ظرف‌ها 31](#_Toc457397751)

[بَابُ إِزَالَةِ النَّجَاسَةِ وَبَيَانِهَا 40](#_Toc457397752)

[بابی است در بیان پلیدی و آن‌چه که پلیدی را پاک می‌سازد 40](#_Toc457397753)

[بَابُ اَلْوُضُوءِ 47](#_Toc457397754)

[بابی است در بیان احکام وضو 47](#_Toc457397755)

[چه موقع وضو فرض شده؟ در مکه قبل از هجرت و یا در مدینه بعد از هجرت؟ 48](#_Toc457397756)

[فضایل وضو 48](#_Toc457397757)

[بَابُ اَلْمَسْحِ عَلَى اَلْخُفَّيْنِ 75](#_Toc457397758)

[بَابُ نَوَاقِضِ الوُضُوءِ 85](#_Toc457397759)

[بابی است در بیان آن‌چه وضو را باطل می‌کند 85](#_Toc457397760)

[بَابُ قَضَاءِ الحَاجَة 107](#_Toc457397761)

[بَابُ الغُسْلِ وَحُكْمِ الجُنُبِ 131](#_Toc457397762)

[بَابُ اَلتَّيَمُّمِ 146](#_Toc457397763)

[بَابُ الحَيْضِ 155](#_Toc457397764)

[كِتَابُ اَلصَّلَاةِ کتابی است در بیان احکام نماز 167](#_Toc457397765)

[بَابُ المَوَاقِيتِ 167](#_Toc457397766)

[بابی است در بیان اوقات نمازها 167](#_Toc457397767)

[بَابُ اَلْأَذَانِ 182](#_Toc457397768)

[بَابُ شُرُوطِ اَلصَّلَاةِ 204](#_Toc457397769)

[بَابُ سُتْرَةِ اَلْمُصَلِّي 220](#_Toc457397770)

[بَابُ اَلْحَثِّ عَلَى اَلْخُشُوعِ فِي اَلصَّلَاةِ 226](#_Toc457397771)

[بَابُ الْمَسَاجِدِ 235](#_Toc457397772)

[بابی است در بیان احکام مساجد 235](#_Toc457397773)

[بَابُ صِفَةِ اَلصَّلَاةِ 249](#_Toc457397774)

[بابی است در بیان چگونگی نماز: از تكبیرة الإحرام و قیام و رکوع و سجود و... 249](#_Toc457397775)

[بَابُ سُجُودِ اَلسَّهْوِ وَغَيْرِهِ من سجود التلاوة والشکر 309](#_Toc457397776)

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نعمه الظاهرة والباطنة قديماً وحديثاً، والصلاة والسلام علی نبيه ورسوله محمد وآله وصحبه، الذين ساروا في نصرة دينه سيراً حثيثاً، وعلی أتباعهم الذين ورّثوا علمهم ـ وا لعلماء ورثة الأنبياء‌ ـ ‌أكرم بهم وارثاً وموروثاً

(أما بعد) فهذا مختصر يشتمل علی أصول الأدلة الحديثية للأحكام الشرعية، حررته تحريراً بالغاً، ليصير من يحفظه من بين أقرانه نابغاً، ويستعين به الطالب المبتدي، ولا يستغني عنه الراغب المنتهي.

وقد بينت عقب كل حديث من أخرجه من الأئمة، لإزادة نصح الأمة. فالمراد بالسبعة: ‌أحمد[[1]](#footnote-1)، والبخاري[[2]](#footnote-2)، ومسلم[[3]](#footnote-3)، وأبوداود[[4]](#footnote-4)، والترمذي[[5]](#footnote-5)، والنسائي[[6]](#footnote-6)، وابن ماجه[[7]](#footnote-7). وبالستة: من عدا أحمد. وبالخمسة: من عدا البخاري ومسلماً. وقد أقول: الأربعة وأحمد. وبالأربعة من عدا الثلاثة الأول، وبالثلاثه من عداهم وعدا الأخير، وبالمتفق عليه: البخاري، ومسلم. وقد لاأذكر معهما غيرهما، وما عدا ذلك فهو مبين.

وسميته: (بُلُوغُ اَلْمَرَامِ مِنْ أَدِلَّةِ اَلْأَحْكَامِ) والله أسأله أن لا يجعل ما علمناه علينا وبالاً، وأن يرزقنا العمل بما يرضيه سبحانه وتعالى.

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام خدای یکتای بسیار بخشاینده‌ی بسیار مهربان

ستایش‌ها همه برای خدای یکتاست در برابر نعمت‌های او، نعمت‌های نهانی و آشکار و نعمت‌های گذشته و حال و آینده. و درود و سلام بر پیغمبر خاتم‌الانبیاء و فرستاده‌ی برحق او سیدنا محمدص و بر خویشان و یارانش که در یاری دادن دین او به سرعت گام برداشتند، و بر پیروان آنان که میراث علم از رسول اللهص به ایشان رسید. و علما میراث‌بران پیامبرانند. اینان چه گرامی میراث‌بر و میراث گذارنده‌اند!

بعد از حمد و سپاس خدا و درود و سلام بر خاتم‌الانبیاء و آل و اصحابش، کتاب حاضر، کتاب کوچکی است که مشتمل بر دلیل‌های اصلی حدیث سید‌الأنام در حکم‌های شرعی آن است.

من این کتاب را به رشته‌ی تحریر درآوردم و طوری آن را پاک و آراسته ساختم که هرکسی که این کتاب را از بر کند بین همسن و سالانش نابغه شود، و این کتاب به گونه‌ای موردنیاز عموم است. مبتدی در فهم احکام شرعی از آن مدد می‌گیرد، و آن کسی که فارغ‌التحصیل شده است نیز از این کتاب بی‌نیاز نخواهد بود.

و بعد از هر حدیثی که در این کتاب آورده‌ام، نام کتابی که آن حدیث را از آن گرفته‌ام، آورده‌ام، تا ائمه و پیشوایان علم حدیث را به خواننده‌ی این کتاب معرفی نمایم. و این عمل را به قصد نصیحت به امت محمدی انجام داده‌ام تا خواننده‌ی کتاب بداند که احادیثی را که در این کتاب می‌خواند به روایت ائمه و پیشوایان علم حدیث است.

بنابراین هرگاه گفتم: رواه السبعة: یعنی هفت امام از ائمه‌ی حدیث آن را روایت کرده‌اند. قصدم: امام احمد، امام محمد بن اسماعیل بخاری، امام مسلم بن الحجاج، امام ابوداود، امام ابوعیسی ترمذی، امام نسایی و امام ابن ماجه‌ی قزوینی است.

و هرگاه گفتم: رواه الستة: قصدم غیر از امام احمد است، که بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه باشد؛ و هرگاه گفتم: رواه الخمسة: قصدم از آن‌ها غیر از بخاری و مسلم است که احمد و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه باشد؛ و ممکن است بگویم: رواه الأربعة و احمد. هرگاه گفتم: رواه الاربعة: قصدم غیر از سه تای اولی است، یعنی به روایت ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه است که اصحاب السنن هم نامیده می‌شوند؛ و اگر گفتم: رواه الثلاثه: قصدم غیر از سه تای‌ اولی و آخری است، یعنی قصدم ابوداود و ترمذی و ابن ماجه است. هم‌چنین قصدم از حدیث متفق علیه: حدیثی است که بخاری و مسلم بر‌آن متفق باشند که هر دو از یک صحابی روایت کنند. چنانچه بخاری از یک صحابی روایت کند و مسلم از صحابی دیگر روایت کند، نمی‌گویند متفق علیه، بلکه می‌گویند: رواه الشیخان. و هنگامی که روایت از دو امام محدثین، بخاری و مسلم نمایم، روایتی از غیر آن دو نمی‌نمایم، برای این‌که حاجتی ندارد. هرگاه حدیثی از غیر بخاری و مسلم و احمد و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه بیاورم، مخرج حدیث را با نام و نشان یاد می‌نمایم تا معلوم شود.

من نام این کتاب را «بُلُوغُ اَلْمَرَامِ مِنْ أَدِلَّةِ اَلْأَحْکامِ» نهادم. از خداوند پاک و بلندمرتبه می‌خواهم که علم ما را وبال بر ما قرار ندهد و اینکه عمل به علمی که مایه‌ی رضای اوست، روزی ما گرداند.

(الحمدالله): حمد به معنی ثنا و ستایش، که ستایش‌ها همه برای خداست، بدین‌گونه که نعمت‌ها همه از اوست. حمد در لغت: ستودن به فضایل و برتری‌ها. و حمد عرفی: تعظیم منعم است، و حمد قولی: به زبان گفتن الحمدالله، و حمد فعلی: انجام دادن اعمال صالح به وسیله‌ی اعضای بدن برای به دست آوردن رضای خدای متعال؛ و حمد به معنی ثنای خدای متعال به آن ثنا و ستایشی که خدای متعال خود را به آن بر زبان انبیا و رُسُل ستود.

(علی نعمه): نعم جمع نعمت است، و نعمت هر منفعتی است که در احسان به دیگری باشد، و اِنعام: رسانیدن احسان به دیگری.

(الظاهرة): نعمت ظاهری است، مثل هدایت به اسلام، و سلامت اعضای بدن.

(والباطنة): نعمت پنهانی، مثل پرده‌پوشی که خدای متعال گناهان بندگان و عیب‌هایشان را از دیگران می‌پوشاند.

(والصلاة)‌: درود فرستادن بر سرور کاینات رحمة للعالمین، و صلوات از خدای متعال بر پیغمبرش افزودن شرف و بزرگواری اوست، و صلوات از ملائکه: طلب رحمت است، و صلوات از بنی‌آدم: تضرع و دعاست برای گزاردن شکر نعمت‌هایی که به وسیله‌ی خاتم الانبیاء به این امت رسید.

(والسلام): به معنی سلامت از آفت‌ها و بلاهاست، و صلوات و سلام (علي نبيه): بر پیبامبر که پیام و سفارش خدا را به بندگان می‌رساند تا به نیکبختی دنیا و آخرت برسند؛ (ورسوله): و فرستاده‌ی خدا، قصد از پیامبر: رساننده‌ی پیام و سفارش خدا، اگرچه خود تابع یکی از فرستادگان خدا باشد، ‌و قصد از رسول: کسی که از طریق وحی شریعتی به او رسیده و مأمور به دعوت مردم به سوی آن باشد؛ (محمد ص): کسی که خدای متعال او را بیش از همه‌ی بندگان ستوده باشد، و (أحمد): کسی که او بیش از همه‌ی بندگان خدا را ستوده باشد؛ و محمد و احمد هر دو نام خاتم‌الانبیاء است، صلوات الله و سلامه علیه و علیهم؛ (و آله): و خویشان خاتم الانبیاء. مقصود از ایشان بنی‌هاشم و بنی مطلب است. (وصحبه):‌ و یاران او، صحابی کسی است که در حال ایمان آوردن به رسول اللهص به شرف دین و صحبت ایشان رسیده باشد. خویشان و یاران پیغمبر واسطه‌ی رسانیدن شریعت اسلام به امت هستند،‌ از این روی در ستایش ایشان دعا و ستایش برای رسول اللهص است و در هر دین وملتی اصحاب پیغمبرشان بهترین افراد آن ملت هستند، چنان‌که اصحاب موسی نزد یهود و حواریون عیسی نزد نصاری. در امت اسلام بهترین افراد امت اصحاب رسول اللهص هستند که آل بیت رسول اللهص در حیات ایشان از جمله‌ی اصحاب ایشان هستند. آل و اصحاب رسول اللهص؛ (الذین): ایشانند مردمی که (ساروا في نصرة دينه): پیمودند در راه یاری دادن دین اسلام، راه جدیت و کوشش در پیروز ساختن اسلام (سيراً حثيثاً): راه شتاب، ‌به طوری که در اندک زمانی اسلام را در شرق و غرب منتشر ساختند.

(وعلی أتباعهم): و بر پیروان آل و اصحاب رسول اللهص (الذين ورثوا علمهم): ایشان که علم آل و اصحاب را به میراث بردند، (والعلماء ورثة الأنبياء): و دانشمندان میراث‌بران پیغمبرانند. و علم میراث پیغمبران است. (أكرم بهم): چه بزرگوارانند دانشمندان (وارثاً وموروثاً): در بردن میراث پیغمبران و در به میراث گذاشتن علم‌شان برای آیندگان بعد از خود. علما میراث پیغمبران را که علم است بردند و همین میراث را به امت رسانیدند.

(وبعد): و بعد از حمد و ستایش خدایﻷ و بعد از صلوات و سلام بر رسول اللهص و آل و اصحاب او. کلمه‌ی (بعد) و (قبل) سه حالت دارند: مضاف شدن که در این حال معرب هستند، مثل: (قد خلت من قبلكم أمم). و نیاوردن مضاف الیه و قصد آن داشتن، که در این حال مبنی بر ضمه می‌شود، مثل: (لله الأمر من قبل ومن بعد) و منقطع شدن از مضاف الیه، بدون قصد آن، که در این حال معرب می‌شود و تنوین می‌گیرد، مثل گفتار شاعر: (و كنت قبلا)، و کلمه‌ی (و بعد) در این‌جا به جای شرط آمده که (مهما يكن من شيء بعد الحمد والصلاة فهذا)، ‌که فاء در فهذا در جواب همان شرط مقدر است، (فهذا مختصر): این کتاب که نامیده شده است به بلوغ المرام کتاب مختصری است و کلمه‌ی هذا: اگر مقدمه‌ی کتاب بعد از تألیف کتاب نوشته شده پس اشاره به خود کتاب است و اگر مقدمه‌ قبل از نوشتن کتاب است پس اشاره به آن‌چه از الفاظ و معانی که در ذهن مؤلف است می‌باشد.

(یشتمل): در بر دارد و مشتمل است، (علی أصول): براساس و پایه‌های (الأدلة): دلیل‌ها.

(أصل): (ما یبنی علیه غیره): اصل پایه و اساس است، مثل شالوده که ساختمان بر آن نهاده می‌شود.

(أدلة): جمع دلیل است و (دليل هو المرشد إلی المطلوب): دلیل به معنی راهنماست که به مطلب می‌رساند. اصول ادله چهارتاست: الکتاب و السنة و الاجماع و القیاس، که هر دلیلی در شریعت اسلامی مبتنی بر این چهارتاست، و این کتاب در بردارد پایه‌های دلیل‌هایی که (الحدیثیة): بر احادیث پیغمبرص استوار است. و آن اصول دلیل‌های به دست آمده از حدیث رسول اللهص که در بیان احکام است، چنان‌که فرموده: (للأحکام): و احکام جمع حکم است و حکم نزد علمای اصول فقه، همانا خطاب و فرمان خداست که تعلق به افعال مکلفین دارد که هر کسی که مکلف، یعنی بالغ عاقل است، باید آن احکام (الشرعیة) را رعایت نماید، و احکام مشتمل بر پنج جیز است: وجوب و تحریم و مندوب و مکروه و مباح. و (شرع) در لغت، راه روشن است و در اصطلاح فقهاء: (ما شرعه الله لعباده)، شرع: راه خدایی است که خدا برای نیک‌بختی بشر آن راه را قرار داد تا مردم بر آن راه بروند و از آن منحرف نشوند.

(حررته) من کتاب بلوغ المرام را کاملاً‌ تحریر نمودم و تحریر به معنی تقویم، یعنی ارزشمند ساختن آن و راست داشتن آن، و به معنی تهذیب و تنقیح، یعنی پاک ساختن. قصد مؤلف این است که در ارزشمند ساختن این مختصر و پاک ساختن از زواید و راست داشتن آن کوشیدم تا آن را (تحریراً بالغاً) به خوبی ارزشمند و پاک و راست ساختم تا محل اعتماد باشد و آن‌چه از حدیث در آن آورده شود در محل اطمینان قرار گیرد، تا (لیصیر) بگردد (من یحفظه): کسی که آن را ازبر می‌کند، (من بین أقرانه): از میان همانندهایش (نابغاً): نابغه و بزرگ منزلت، (آقران): جمع قِرن است و قِرن به معنی کفو و همتا. (نابغاً): نابغ به معنی مرد بزرگ منزلت، و (نابغه): کسی است که در رشته‌ی خود دارای تفوق و برتری باشد.

(و یستعین به): و کمک بجوید به این مختصر (الطالب المبتدی): دانش‌آموزی که مبتدی است و طالبِ دانستن دلیل احکام شرعی است، برای این‌که این کتاب فهم دلایل احکام شرعی را برای دانش‌آموز مبتدی نزدیک و آسان ساخته است، (ولا یستغنی عنه): و بی‌نیاز نمی‌شود از این کتاب، (الراغب المنتهی): کسی که به پایان دوره‌ی تحصیل رسیده و هم‌چنان رغبت او در علوم باقی است و می‌خواهد آن‌چه را که از روی تحقیق نوشته شده و دلایل را خلاصه نموده است، بداند.

(و قد بینت): و من روشن ساختم و بیان نمودم، (عقب کل حدیث): بعد از هر حدیثی که در این کتاب می‌آورم، (من أخرجه): کسی که آن حدیث را تخریج و روایت نمود، (من الأئمة): از پیشوایان علم حدیث، یعنی بیان می‌کنم چه کسی از بزرگان علم حدیث اسناد آن را کاملاً آورد و طرق روایات آن را بیان داشت، (إسناد حدیث): به کسر همزه، رجال حدیث هستند،‌ مثلاً ‌وقتی امام بخاری می‌گوید: حدثنی محمد بن ادریس عن مالک عن نافع عن عبدالله بن عمر عن رسول اللهص، یعنی محمد بن ادریس و مالک و نافع و عبدالله بن عمرش، اِسناد آن حدیث هستند. و وقتی که امام بخاری حدیث: (إنما الأعمال بالنیة) را از سیدنا عمرس روایت می‌نماید، این حدیث از اصحاب بسیار روایت شده که هر حدیث تا رسیدن به صحابی طریقی دارد. و من بعد از حدیث مخرج آن را بیان داشتم تا خواننده بداند در کدام یک از صحاح سته است، این کار را کردم (لإرادة نصح الأمة) به قصد نصیحت و اخلاص برای امت محمدص. بنابراین هر وقت گفتم: (رواه السبعة) (فالمراد بالسبعة)،‌ مقصودم از هفت شخص روایت‌کنندگان: امام احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه است.

شرح حال این امامان به ترتیب زیر است:

احمد: ‌ایشان ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل هستند. در ماه ربیع‌الاول سال 164 هجری قمری در مرو به دنیا آمد و به سال 241 هجری قمری در بغداد وفات یافت. برای کسب علوم دین و به ویژه حدیث رسول اللهص دوبار دنیا را زیرپا گذاشت و به شرق و غرب و شمال و جنوب و کشورهای اسلامی برای کسب علم سفر نمود و مُسند خود را از هفتصد و پنجاه هزار حدیث که روایت آنها را داشت انتخاب نمود.

(در شرح اربعین نووی فرق بین مُسند و جامع و معجم و اجزاء را بیان داشته‌ام). امام احمد در زهد و تقوی و وَرَع و پرهیزگاری و صلاح مورد اجماع مسلمین است، و مُسند او بهترین مسند است که در آن نیاورد، مگر آن‌چه می‌تواند حجت باشد. در فتنه‌ی خلق قرآن، برای این که کلام الله قرآن بازیچه‌ی حاکمان و فلسفه‌بافان نشود، بیست و هشت ماه به زندان رفت و هر روزی دوبار او را می‌زدند تا از هوش می‌رفت، و دست آخر تمام بدنش زخم شد،‌ اما گاهی لب به شکایت نگشود و تسلیم زورگویان نشد. و در همین بیست و هشت ماه چهار خلیفه عوض شد تا نوبت به واثق رسید و امام احمد را از زندان آزاد کرد. در تمام مدتی که در زندان بود، روزه بود. در گرمای تابستان می‌خواستند آب از دست آنان بیاشامد، نیاشامید و تا لحظه‌ی آخر حیات بر همین روش باقی ماند. اسلام مرهون اخلاص چنین مردانی است که هیچ‌گاه حرف زور را قبول نکردند. هیچ‌گاه کاری که به زیان اسلام باشد، نپذیرفتند. در روز وفاتش یک میلیون نفر بر او نماز خواندند. نام نامی اینان در صفحات تاریخ می‌درخشد و تا روز قیامت باقی است. به خاطر صدق و تقوا و پرهیزگاری و اخلاصی که قول و عمل‌شان بر آن بود به آن مقام رسیدند. از ایشان دو فرزند مانده است: ‌عبدالله و صالح. در شرح زندگی او کتاب‌ها نوشته شده است. از جمله کتاب: (المعصد الأحمد في ترجمة الإمام احمد).

امام بخاری/: امام قدوه و امیرالمؤمنین در حدیث پیغمبرص، ابوعبدالله محمد ابن اسمعیل بخاری. ولادت او در بخارا، شوال سال 194 هجری قمری و وفات ایشان سال 256 هجری قمری است، ایشان از نوابغ روزگارند. در سن پانزده سالگی در سراسر دنیا دانشمندتر از او در علم حدیث نبود. او سرآمد علمای حدیث در سراسر جهان بود، کتاب او صحیح بخاری بعد از قرآن معتمدترین کتاب نزد مسلمانان است. امام بخاری بعد از خود فرزندی به یادگار نگذاشت و همین کتاب برای زنده نگه داشتن نام او تا روز قیامت کافی است.

تألیفات دیگر ایشان همه سودمند و مشهور و معروف است، و شرح حال مفصل ایشان درسی است برای جوانان پرهیزگار تا اقتدا به او نمایند.

امام مسلم/: امام قدوه و عالی‌الشأن در علم حدیث، مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، ولادت او سال 204 هجری و وفات او 26 رجب سال 261 هجری قمری در نیشابور است. کتاب او به عنوان صحیح مسلم بعد از بخاری صحیح‌ترین کتاب در حدیث پیغمبرص نزد مسلمانان است. وقتی حدیثی نزد بخاری و مسلم به صحت رسید، آن حدیث در اوج صحت قرار گرفته و مقبول جمیع ائمه‌ی حدیث است.

امام مسلم کتاب‌های سودمند دیگری نیز دارد که همه معروف و مشهور و مقبولند.

امام ابوداود/: سلیمان بن الشعث سیستانی از ائمه و پیشوایان علم حدیث و صاحب کتاب السنن است. ولادت ایشان سال 202 هجری قمری و وفات او سال 275 هجری قمری در بصره است.

امام محمد غزالی/ گفت: سنن ابوداود برای مجتهد در احکام کفایت است. و دیگری از بزرگان گفت: کسی که قرآن و سنن ابوداود داشته باشد در علم حاجت به چیز دیگری ندارد. ابوداود از علمای حدیث حنبلی مذهب است، اما باقی علمای حدیث از بخاری و مسلم و ترمذی و نسایی و ابن ماجه و بیهقی و طبرانی و دارقطنی و غیره همه شافعی مذهب هستند.

احادیث سنن ابوداود چهارهزار و هشتصد حدیث است. ابوداود گفت: پانصد هزار حدیث نوشتم و از بین آنها آنچه در کتاب السنن می‌باشد، انتخاب نمودم.

امام ترمذی/: امام ابوعیسی محمد بن عیسی الترمذی از ائمه و پیشوایان علمای حدیث و صاحب کتاب السنن یکی از صحاح سته است. ولادت او سال 200 هجری قمری در ترمذ و وفات او سال 279 هجری قمری در ترمذ است. او نابینا بود، اما متبحر در علوم حدیث. می‌گوید: کتاب سنن خود را به علمای حجاز و عراق و شام نشان دادم و همه آن را پسندیدند. وی گفت: کسی که این کتاب در خانه‌ی او باشد، مثل پیغمبری است که با او سخن می‌گوید: کتاب سنن او بیش از پنج هزار حدیث دارد. او گذشته از آوردن حدیث و حکم آن، اقوال علما را نیز می‌آورد. و اگر حدیثی باشد که عمل به آن حدیث نشده باشد،‌ نیز بیان می‌نماید.

امام نسایی/: امام ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی النسایی، از صاحبان صحاح سته است. ولادت او سال 215 و وفات او سال 303 هجری قمری است. کتاب سنن او از صحاح سته است. و موقعی که از او خواسته شد تا احادیث صحیح را از آن سنن انتخاب نماید، کتاب المجتبی را از سنن انتخاب کرد. جلالت شأن و تبحر او در علم حدیث مورد اتفاق علمای حدیث است.

امام ابن ماجه/: امام ابوعبدالله محمد بن یزید بن عبدالله بن ماجه القزوینی، از اصحاب صحاح سته است. ولادت او سال 207 هجری قمری و وفات او سال 276 هجری قمری است. سنن ابن ماجه به منزلت سنن ابوداود و یا ترمذی و یا نسایی نیست، برای این‌که در سنن او احادیث ضعیف بسیار است. از این رو بسیاری از علما به جای سنن ابن ماجه، موطا، تألیف امام مالک بن انس را قرار داده‌اند و صحاح سته را صحیح بخاری و مسلم و سنن ابوداود و ترمذی و نسایی و موطای مالک دانسته‌اند. به هر حال امام ابوعبدالله بن ماجه از اعلام اسلام است و از ایشان مانند اصحاب سنن که قبلاً یاد شد جمع بسیاری حدیث را روایت نموده‌اند.

[ماجه، معرب مَاه چَه است که نام مادر جد محمد بن یزید است. و برای همین ابن به الف نوشتند]. و هرگاه بعد از حدیثی گفتم: رواه السته، مقصودم (وبالستة من عدا احمد)، یعنی از شش تا غیر از امام احمد است که بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ما جه باشند. و موقعی که بعد از حدیث گفتم: رواه الخمسه (و بالخمسة من عدا البخاری و مسلما)، مقصودم از پنج تا غیر از بخاری و مسلم است، یعنی آن حدیث را امام احمد و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند.

(وقد أقول الأربعه وأحمد) و گاهی است که به جای رواه الخمسه می‌گویم: رواه الأربعة و احمد، یعنی اصحاب سنن و احمد آن را روایت کرده‌اند. (و بالأربعة)، مقصودم از رواه الاربعه: ‌اصحاب سنن اربعه است که ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه باشند. [و این‌که گفتیم در سنن ابن ماجه احادیث ضعیف است بسیار است؛ این در صورتی است که ابن ماجه منفرد به روایتی باشد، برای این‌که هرگاه روایت ابن ماجه با روایت ابوداود و یا نسایی و یا ترمذی موافق باشد، ضعیف نیست و به موافقت با اصحاب سنن روایت او قوت می‌گیرد]. که مقصود از رواه الاربعه (من عدا الثلاثة الأول) غیر از سه تای اولی است، یعنی بخاری و مسلم و امام احمد در آن روایت نیست؛ (و بالثلاثة) و اگر گفتم: رواه الثلاثه: (من عداهم وعدا الأخير) مقصودم از رواه الثلاثه، غیر از سه تای اولی و غیر از آخری است، سه تای اولی بخاری و مسلم و امام احمد و آخری ابن ماجه بود، وقتی که این‌ها در روایت نبودند،‌ می‌ماند روایت ابوداود و ترمذی و نسایی.

(وبالمتفق عليه) و هرگاه بعد از حدیثی گفتم: متفق علیه، قصدم (البخاری و مسلم) صحیح بخاری و صحیح مسلم است، وقتی که هر دو از یک صحابی روایت کنند. (وقد لا أذكر معهما غيرهما) و گاه است وقتی حدیثی به روایت بخاری و مسلم آوردم، روایت از دیگری نمی‌آورم، زیرا حاجتی نیست، چون هر وقت بخاری و مسلم حدیثی را روایت نمودند مورد قبول همه‌ی علمای امت است.

(وما عدا ذالك) و غیر از روایت آنان که نام بردم از احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه، روایت غیر ایشان را (بینته) بیان کرده‌ام، چنان‌که اگر روایت ابن خزیمه یا ابن حبان یا بیهقی یا دارقطنی یا غیر از آن باشد نام او را یاد کرده‌ام.

(وسمیته) و نام این کتاب را گذاشتم «بُلُوغُ اَلْمَرَامِ مِنْ أَدِلَّةِ اَلْأَحْکامِ»: رسیدن به مطلب از راه دلیل‌های حکم‌ها.

(والله) و این خدای یکتا است که از او می‌خواهم نه از دیگری. لفظ الله منصوب است بر تعظیم، یعنی: اسال الله لا غیره (أساله) از او تعالی می‌خواهم نه از غیر او؛ (أن لا يجعل ما علمناه علينا وبالا)؛ این‌که نگرداند علمی را که آموخته‌ایم مایه‌ی سختی حساب و سنگینی گناه، بلکه امیدواریم علمی که از فضل او تعالی آموخته‌ایم علم با عمل باشد؛ (وأن يرزقنا العمل بما يرضيه سبحانه وتعالی)؛ و آن‌که روزی ما فرماید عمل کردن به آن‌چه مایه‌ی خشنودی او سبحانه و تعالی است.

كِتَابُ اَلطَّهَارَةِ

بَابُ اَلْمِيَاهِ

1- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَس قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه**ص** فِي الْبَحْرِ: «هُوَ الطُّهُورُ مَاؤُهُ، والْحِلُّ مَيْتَتُهُ» أَخْرَجَهُ الْأَرْبَعَةُ، وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَاللَّفْظُ لَهُ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ وَالتِّرْمِذِيُّ ورَوَاهُ مَالك والشَّافعي وأَحمَد.

کتاب: به معنی نوشتن و به معنی نوشته و به معنی جمع کردن است، کتیبه: جمع لشکریان، مکتوب: نوشته شده. و کتاب به معنی عباراتی که مشتمل بر چند باب باشد.

طهارت: به معنی پاکیزگی؛ و در این‌جا کتاب اسم است برای مسایلی در فقه، چنان‌که طهارت اسم است برای وضو، غسل، تیمم و برای از بین بردن نجاست. کتاب و طهارت هنگامی که مضاف شدند تبدیل به اسم می‌شوند.

باب: به معنی در که از آن در داخل و خارج شوند. و باب برای عباراتی است که مشتمل بر چند فصل و یا چند مسأله باشد.

كِتَابُ اَلطَّهَارَةِ: کتابی است در بیان پاکیزگی.

بَابُ اَلْمِيَاهِ: بابی است در بیان انواع آب.

از ابوهریرهس روایت است که گفت: رسول اللهص درباره‌ی دریا فرمود: «آن، یعنی دریا، آب آن، پاک‌کننده است و مردارِ آن حلال است».

ابوهریرهس از اعلام اسلام است و بیشتر از همه‌ی صحابهش از رسول اللهص حدیث روایت نموده است. و هرجا ابوهریره حدیثی را روایت نمود،‌ همان حدیث را صحابه‌ی دیگری نیز روایت نمود تا برساند که ابوهریره تنها نیست. نام ایشان عبدالرحمن بن صخر است. از روزی که مسلمان شد، همیشه همراه رسول خداص بود؛ و نظر به این‌که در مدینه کاری نداشت و همیشه همراه پیغبمر بود، باعث شد که از برکت دعای پیغمبرص از همه‌ی صحابه بیشتر حدیث روایت نماید. در سن 87 سالگی به سال 59 هجری قمری در مدینه‌ی منوره وفات یافت.

این حدیث که یاد شد، فرموده‌ی پیغمبرص در جواب مردی به نام عبدالله از بنی مدلج بود که از رسول اللهص پرسید و عرض کرد که: ما در دریا سفر می‌کنیم و اندکی از آب شیرین با خود برمی‌داریم، اگر از آن آب شیرین وضو بگیریم تمام می‌شود و تشنه می‌شویم، آیا از آب دریا وضو بگیریم؟‌ رسول اللهص فرمود: «دریا آبش طهور و پاک‌کننده است و مردار آن حلال است». آن مرد فقط در خصوص آب دریا و وضو گرفتن از آب آن پرسید و رسول اللهص هم به سؤال او جواب داد و هم حکم آب دریا را بیان فرمود که پاک‌کننده است و به کار وضو و غسل و تطهیر می‌آید. و هم اضافه بر آن حکم مردار دریا را بیان فرمود که هر حیوان دریایی که فقط در دریا زندگی می‌کند به هر صورت و شکلی که باشد مرده‌ی آن حلال است. و در تفسیر این آیه: ﴿وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ طَهُورٗا٤٨﴾؛ «و فرود آوردیم از آسمان آب باران پاک‌کننده»، بیان فرمود که آب پاک‌کننده، شامل: آب دریا و نهر و جوی و چشمه نیز می‌باشد، و آب دریا و نهر و جوی و چشمه و آب باران همه طهور و پاک‌کننده هستند، مگر وقتی که چیزی رنگ یا بو یا مزه‌ی آن را تغییر دهد.

این حدیث را اصحاب سنن اربعه روایت کرده‌اند و لفظ حدیث به روایت امام و دانشمند بزرگوار، ابن ابی شیبه است که نام او ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبه صاحب مسند ومصنف و از شیوخ بخاری و مسلم و ابوداود و ابن ماجه است. ایشان به سال 159 هجری قمری به دنیا آمد و به سال 235 هجری قمری رحلت نمود. و امام و دانشمند بزرگوار،‌ ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمه، امام الائمه که امامت خراسان برای او بود، نیز این حدیث را روایت نمود. ایشان به سال 223 هجری قمری به دنیا آمد و به سال 311 هجری قمری رحلت نمود.

و ترمذی گفت: حدیثی است صحیح و از امام محمد بن اسماعیل بخاری پرسیدم، فرمود: ‌این حدیث صحیح است.

علاوه بر راویان نامبرده، سه امام از ائمه‌ی اربعه‌ی اهل سنت و جماعت: امام مالک و امام شافعی و امام احمد نیز آن را روایت فرموده‌اند. اکنون که سه امام از ائمه‌ی اهل سنت این حدیث را روایت فرموده‌اند، شرح حال امام ابوحنیفه/ را نیز به شرح حال آنان اضافه می‌شود تا این شرح از برکت ایشان خالی نماند:

امام ابوحنیفه: نعمان بن ثابت کوفی. او را امام حنفیه، فقیه مجتهد مطلق، الإمام الأعظم، نامید‌ه‌اند. نسب ایشان به شاهزادگان ایران می‌رسد. اولین امام از ائمه‌ی اربعه‌ی اهل سنت است. وی دریایی خروشان از علم بود. از کودکی با جدیت تمام در طلب علم بود. در ابتدا برای امرار معاش که نیازش به کسی نیفتد، پارچه می‌فروخت، اما در آخر دست از این کار کشید تا به نشر علم و بسط آن بپردازد. در استدلال قوی حجت بود. و کریم الطبع و خوش صورت و خوش هیبت و بلند آواز بود. هفت هزار ختم قرآن نمود. امام مالک درباره‌ی ایشان فرمود: مردی را دیدم که اگر می‌گفت این ستون از طلاست، توانا بر اثبات آن بود. امام شافعی در وصف ایشان فرمود: مردم در علم فقه وابسته به ابوحنیفه هستند، یعنی امام ابوحنیفه پایه‌های علم فقه را استوار فرمود. و دانشمندان بسیار هر کدام در مناقب امام ابی حنیفه/ تألیفی جداگانه دارند. ابن عقده، احمد بن محمد، و ابن همام، ‌محمد بن عبدالله شیبانی و مرزبانی، محمد بن عمران و ابوالقاسم بن عبدالعلیم و موفق بن احمد مکی و ابن البزار کردری هر کدام تألیفی جداگانه در مناقب امام اعظم دارند. و از علمای معاصر، شیخ محمد ابوزهره از بزرگ‌ترین علمای جامع الازهر کتابی قطور در مناقب، آرا، فقه، زندگی و زمانه‌ی امام اعظم به رشته‌ی تحریر آورده‌اند. امام اعظم به سال 80 هجری به دنیا آمد و در سال 150 هجری قمری در بغداد رحلت فرمودند.

امام مالک: ابوعبدالله مالک بن انس اصبحی، امام دارالهجره، دومین امام از ائمه‌ی اربعه‌ی اهل سنت، امام مالکیه، تولد و وفات ایشان در مدینه‌ی منوره بود. در دین استوار و از پادشاهان و امرا خود را دور می‌گرفت،‌ هارون الرشید خلیفه‌ی عباسی، کسی را نزد امام مالک فرستاد تا امام مالک بیاید و به وی حدیث بیاموزد. امام مالک فرمود: (العلم یوتی): «علم باید به طلب آن بروند».

هارون الرشید به خدمت امام مالک آمد و ایستاد و تکیه به دیوار نمود. امام مالک فرمود: «بزرگداشت علم از بزرگداشت رسول اللهص است». هارون الرشید در برابر امام مالک زانو زد و نشست. منصور خلیفه‌ی عباسی از امام مالک خواست تا کتابی بنویسد که او مردم را به عمل به آن کتاب وادارد. امام مالک کتاب «المؤطا» را نوشت. موقعی که امام مالک کتاب «الموطا» را در حدیث پیغمبرص نوشتند به امام مالک خبر داده شد که علمای بسیاری کتاب‌های خود را مؤطا نامید‌ه‌اند. فرمود: «لئن طالت بكم الحياه لترون ما أريد به وجه الله تعالی»؛ «اگر زنده ماندید خواهید دید، آن‌چه که به خاطر رضای خدا نوشته شده است». آن همه کتاب به نام مؤطا هیچ کدام نماند، ‌اما مؤطای امام مالک تا امروز و تا روز قیامت مانند ستاره‌ای درخشان در آسمان علم و معرفت می‌درخشد. اما شافعی درباره‌ی امام مالک و سفیان بن عیینه فرمود:

«رجلان لو لاهما لذهب علم الحجاز»؛ «اگر امام مالک و سفیان بن عیینه نبودند علم حجاز از میان رفته بود». امام مالک در مدینه‌ی منوره و سفیان در مکه‌ی مکرمه به نشر علم می‌پرداختند. اما مالک/ کریم الطبع، خوش صورت، پرهیبت بود، تا جایی که اگر سخنی می‌گفت، کسی را یاری آن نبود که دوباره از او تکرار بخواهد. و در ادب نسبت به حدیث پیغمبرص نمونه بود. برای روایت حدیث رسول اللهص، نخست بدن می‌شست و بهترین لباس را می‌پوشید و آن‌گاه برای روایت حدیث می‌نشست. و وقتی که عقرب به جامه‌ی او رفته بود و چند جای بدنش را نیش زده بود، با این حال درس حدیث را قطع نکرد تا بعد از درس به خانه رفت و عقرب را بیرون آورد و کشت.

در مناقب ایشان علمای بسیاری کتاب‌های مستقل نوشته‌اند، از آن جمله: جلال‌الدین سیوطی در کتاب «تزیین الممالک بمناقب الإمام مالک»،‌ و غیر او از متقدمین درباره‌ی او کتاب مستقل نوشته‌اند. و از معاصرین، شیخ محمد ابوزهره کتابی قطور در زندگی، زمانه، علم و آرای امام مالک نوشته‌اند. و امین خُولی نیز شرح حال مفصلی از ایشان نوشته‌اند. امام مالک به سال 90 هجری قمری به دنیا آمدند و به سال 179 هجری قمری رحلت فرمودند.

امام شافعی: ابوعبدالله محمد بن ادریس بن العباس بن عثمان بن شافع الهاشمی القریشی المطلبی، سومین امام از ائمه‌ی اهل سنت است. امام شافعیه که نسبت شافعی‌ها همه به اوست، به سال 150 هجری قمری در غزه‌ی فلسطین به دنیا آمد و دوساله بود که به مکه‌ی مکرمه برده شد، در مکه‌ی مکرمه نزد سفیان بن عیینه و در مدینه‌ی منوره نزد مالک بن انس به کسب علم پرداخت. و هم‌چنین نزد علمای بسیاری در مکه‌ی مکرمه و در یمن و غیر آن استفاده‌ی علمی نمود. و در بغداد مذهب قدیم خود را تأسیس نمود. و به سال 199 هجری قمری به مصر آمد و مذهب جدید خود را در آن‌جا تدوین نمود. در بغداد امام احمد بن حنبل و ابوثور و زعفرانی از شاگردان ممتاز ایشان بودند. و در مصر ابویعقوب بویطی و ربیع بن سلیمان مرادی و ربیع جیزی و مزنی از شاگردان ممتاز ایشان بودند. مبرد از دانشمندان معروف، درباره‌ی امام شافعی گفت: شاعرترین و باادب‌ترین و داناترین در علم ادب و فقه شافعی بود. و امام احمد در وصف شافعی فرمود: ‌هرکسی که قلم و کاغذ و مدادی به دست گیرد، برای امام شافعی در گردن او منتی است. و هنگامی که عبدالله، پسر امام احمد به پدر گفت: شافعی چه کسی است که برای او دعا می‌کردی؟‌ فرمود: «كان الشافعي كالشمس للدنيا وكالعافية للأبدان»؛ «شافعی مانند خورشید بود برای جهانیان و مانند سلامتی بود برای بدن‌ها». آیا کسی هست که جای این دو را بگیرد؟ امام شافعی در فنون جنگی مهارت تمام داشت و هیچ تیری از او به خطا نمی‌رفت. در شعر و زبان عربی و تاریخ عرب دارای تفوق بود. و در حدیث و فقه و تفسیر سرآمد روزگار بود. در بیست سالگی به اعتراف شیوخ و استادان او به فتوا نشست. کتاب او: «الأم» هفت مجلد است در اصول فقه. اولین کسی بود که کتاب «الرسالة» در علم اصول فقه را نوشت. امام شافعی تألیفات بسیار دارد. وی به سال 204 هجری قمری در قاهره رحلت فرمود. قبر او در مسجدی که به نام اوست می‌باشد. ابن حجر عسقلانی، کتاب «توالی التأسیسی بمعالی بن إدریس» در مناقب امام شافعی نوشت. و امام رازی کتابی مستقل در ذکر مناقب شافعی نوشت. و احمد بن محمد حسنی حموی کتاب «الدر النفیس» در نسب امام شافعی نوشت. و عبدالرؤوف مناوی کتاب «مناقب الإمام الشافعی» را نوشت. و از معاصرین، شیخ مصطفی عبدالرزاق رساله‌ی «الإمام الشافعی» را نوشت. و شیخ محمد ابوزهره کتاب «الشافعی» را نوشت؛ کتاب قطوری که در آن زندگی و زمان و علم و آرای امام شافعی را بیان داشته است. و در کتاب «الطبقات الکبری» تألیف تاج‌الدین سبکی برخی دیگر از کتاب‌هایی که در مناقب امام شافعی نوشته شده آمده است. و در مذهب امام شافعی که فقهای آن اکثراً حفاظ حدیث هستند، هر حکمی از احکام فقهی را مؤید به کتاب و سنت آورده‌اند.

امام احمد: ابوعبدالله احمد بن حنبل شیبانی، چهارمین امام از ائمه‌ی اربعه‌ی اهل سنت و امام حنبلی‌هاست. ایشان به سال 179 هجری قمری در بغداد به دنیا آمدند و به سال 241 هجری قمری از دنیا رحلت فرمودند و در بغداد قبر ایشان معروف است. وی از کودکی به تحصیل علم پرداخت و برای طلب علم دوبار دنیا را زیر پا گذاشت، یعنی به تمام کشورهای اسلامی برای ملاقات با بزرگان علم حدیث و کسب فیض از ایشان سفر نمود. کتاب او «المسند» شامل سی هزار حدیث و در شش مجلد است، و کتاب‌هایی به نام: «التاریخ»، «ناسخ و منسوخ»، «التفسیر»، «الزهد»، «فضایل الصحابة»، «المناسک» و غیر این‌ها نوشت. دارای قامتی بلند، گندمی چهره و خوش صورت بود. لباس سفید می‌پوشید و موی سر و ریش را حنا می‌نهاد. گویند: امام شافعی رسول اللهص را به خواب دید، رسول اللهص به شافعی فرمود: «سلام احمد را برساند و به او بگوید: ‌دچار محنتی می‌شود که باید در برابر آن صبر نماید». امام شافعی نامه‌ای به امام احمد نوشت، مبنی بر این‌که رسول اللهص فرموده:‌ دچار محنتی می‌شود که باید در برابر آن صبر نماید و آن نامه را به وسیله‌ی یکی از شاگردانش از مصر برای احمد به بغداد فرستاد؛ وقتی که نامه به احمد رسید، به نامه‌رسان گفت: صبر کن. و خود به درون خانه رفت و جامه‌ی بالایی را از تن به درآورد و به نامه‌رسان داد و گفت: «چیزی دیگر ندارم که در مقابل این پیغام به تو بدهم». نامه‌رسان جامه را گرفت و به مصر برگشت. شافعی از او پرسید: «امام احمد چیزی به تو نداد؟» گفت: «این جامه را به من داد». شافعی گفت: «جامه را از تو نمی‌گیریم ولکن جامه را بده تا آن را بشوییم و آب آن را برای شفا بیاشامیم».

زنی که از مدتی زمین‌گیر بود به پسرش گفت: برو و به امام احمد بگو برایم دعا کند تا شفا بیابم. پسرش رفت و گفت: مادرم مرا فرستاد تا برایش دعا کنی. امام احمد از پشت در گفت: «ما که باشیم تا برای کسی دعا نماییم. ما خود محتاج دعا هستیم». در این اثنا زنی از خانه‌ی امام احمد بیرون آمد و گفت: چه کسی از امام احمد دعا خواست؟ آن مرد گفت: من از او دعا خواستم، برای شفای مادرم. وقتی که آن مرد به خانه بازگشت، ‌دید مادرش شفا یافته است.

محنتی که برای امام احمد پیش آمد، این بود که مأمون خلیفه‌ی عباسی دستور داد تا کتاب‌های بسیاری از فلسفه را به عربی ترجمه کنند. خواندن آن کتاب‌ها باعث شد که مأمون برای آرای فلاسفه ارج و قیمتی فوق‌العاده بنهد. کسانی که به نام معتزله معروف هستند، می‌خواستند آن اقوال را در امور دینی دخالت دهند و دین اسلام که برپایه‌ی کتاب و سنت قرار دارد، امکان نداشت که آرای فلاسفه را در دین دخالتی بدهد. مأمون می‌خواست این امر را به زور بر علمای مسلمین تحمیل نماید. این محنت که به نام فتنه‌ی قول به خَلق قرآن است، مایه‌ی محنت جمعی از علمای بزرگ اسلام شد. مأمون که باعث این مسأله بود، قبل از این‌که با امام احمد مناظره کند درگذشت. معتصم که بعد از مأمون به خلافت نشست، از امام احمد خواست تا بگوید، قرآن مخلوق است. امام احمد گفت: «شما یک آیه از قرآن بیاورید و یا یک حدیث صحیح از رسول اللهص که مؤید ادعای شما باشد، من قبول می‌نمایم. اما اگر نه دلیلی از قرآن و نه دلیلی از حدیث داشته باشید و به صرف این‌که به عقل خود آن را ساخته باشید، قبول نخواهم کرد». خدای متعال خالق است و او تعالی قدیم است و ازلی و ابدی و سرمدی، یعنی همیشگی است. نام او، کلام او، صفات او، همه مانند ذات او تعالی قدیمند. مسأله‌ای به این روشنی برایشان مورد قبول نبود. و امام احمد بر قول خود که بر حق بود ایستادگی کرد. معتصم او را به زندان انداخت و مدت 28 ماه این مرد بزرگوار در زندان بود و روزی دوبار صبح و عصر او را کتک می‌زدند و دست از زدنش برنمی‌داشتند تا این‌که بیهوش می‌شد. و در نتیجه تمام بدن این مرد زخم شد. با این حال روزها به روزه بود و شب‌ها به عبادت می‌ایستاد. نه اعتنایی به زور آنها داشت و نه به کتک‌کاریشان. بعد از معتصم، واثق به خلافت رسید و بعد از واثق، متوکل به خلافت رسید. در ایام متوکل، امام احمد از زندان آزاد شد و متوکل امام احمد را آزاد کرد و روز به روز بر اکرام و احترام او افزود. متوکل به امام گفت: که از تو خواهش می‌کنم، مأمون و معتصم و واثق را ببخشی. امام احمد گفت: ‌«هربار که از چوب زدن به من فارغ می‌شده‌اند، همه‌شان را بخشیده‌ام تا ذمت هیچ‌کدام از طرف من مشغول نباشد». این دانشمندان بزرگ همه از دست حکام و خلفا دچار محنت شده‌اند. منصور از امام ابوحنیفه خواست تا قاضی بشود. امام ابوحنیفه نپذیرفت. منصور خلیفه‌ی عباسی قسم خورد که باید قاضی بشود. امام ابوحنیفه قسم خورد که قاضی نمی‌شود. منصور امام را به زندان انداخت و در زندان درگذشت. منصور از امام مالک خواست قاضی بشود. او نیز نپذیرفت. منصور این قدر امام را زد که شانه‌ی او از دستش باز شد. هارون الرشید، امام شافعی را به زندان انداخت و نیمه‌ی شب او را به قصد کشتنش احضار کرد، اما خدا او را نجات داد. امام احمد بیش از همه از دست مأمون و معتصم دچار بلا شد تا این که خدا او را نجات داد.

این پیشوایان بزرگوار که تا روز قیامت نامشان بر جبین جهان می‌درخشد، بی‌سبب به این منزلت نرسیده‌اند. در سیرت امام احمد کتاب‌های بسیاری نوشته شده، از جمله:‌ «مناقب الإمام أحمد»، تصنیف ابن الجوزی است. و از علمای معاصر، کتاب قطوری در زندگی، زمان، علم و آرای امام احمد تصنیف شیخ محمد ابوزهره وجود دارد.

امام ابوحنیفه/ دارای یک پسر به نام حماد بود.

امام مالک/ دارای یک پسر به نام یحیی بود.

امام شافعی/ دارای دو پسر به نام‌های محمد و عثمان بود.

امام احمد/ دارای دو پسر به نام‌های عبدالله و صالح بود.

2- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّس قَالَ: قَالَ رَسُولُ اَللَّهِص «إِنَّ الْمَاءَ طَهُورٌ لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ» أَخْرَجَهُ: الثَّلَاثَةُ وَصَحَّحَهُ أَحْمَدُ.

ابوداود و ترمذی و نسایی/ از ابی سعید خدریس روایت نموده‌اند که ابوسعید خدری گفت: رسول اللهص فرمود: ‌«آب پاک‌کننده است و چیزی آن را پلید نمی‌کند».

امام احمد فرمود که حدیث صحیح است.

در مذهب شافعیه آب را به دو قسم تقسیم کرده‌اند:

آب اندک که کمتر از دو قله، یعنی کمتر از 250 لیتر، یعنی کمتر از پانصد رطل عراقی باشد. و آب بسیار که دو قله، یعنی پانصد رطل و یا بیشتر، یعنی 250 لیتر یا بیشتر از آن باشد. و دلیل آن نزد شافعی‌ها: حدیث 4 این باب است که به لفظ: «إذا كان الماء قلتين لم يحمل الخبث: لم ينجس»؛ «آبی که به دو قله رسید،‌ پلیدی که در آن بیفتد آن را پلید نمی‌گرداند».

و نزد مالکی‌ها و در قول قدیم شافعی: آب اگرچه اندک باشد، با رسیدن پلیدی به آن پلید نمی‌شود، مگر در صورتی که رنگ آب یا بوی آن و یا مزه‌ی آن تغییر نمایند.

بنا به رای معتمد در مذهب، آب اندک وقتی که پلیدی در آن افتاد، پلید می‌شود و اگرچه با آن تغییر ننماید، برای این‌که تغییر،‌ اگرچه هم به سبب چیزی پاک باشد، باز هم آب را از طهوریت و پاک‌کنندگی می‌‌اندازد. آبی که اندک باشد و به سبب زعفران رنگ آن زرد شود، تغییررنگ داده و به کار وضو و غسل نمی‌آید. و هم‌چنین آب بسیار هم به سبب تغییر به طاهر، از طهوریت می‌افتد. بنابراین تغییر چه به پاک باشد و چه به پلید، آب را از پاک کنندگی و طهوریت می‌اندازد، با این فرق که تغییر آب به سبب چیزی که پاک است از طهوریت می‌افتد، نمی‌توان آن را در وضو وغسل فرضی به کار برد، اما به کار خوردن و استفاده‌های دیگر می‌آید، اما آبی که به چیز پلید تغییر کرد، باید آن را بیرون ریخت و به هیچ کاری نمی‌آید، مگر این‌که آب پلید را می‌توان به سگ داد. و تغییر آب به چیز پاکی که با آ‌ن آمیخته نمی‌شود، مثل تغییر آب به چوب و برگ درختی که نزدیک آب باشد و تغییر به ورغن که هیچ کدام از این‌ها با آب آمیخته نمی‌شود، تغییر آب با آنها بخشوده است.

پدید آمدن جلبک و جُلْ وزغ در آب ایستاده آب را از طهوریت نمی‌اندازد و سبب این حدیث که یاد شد: «إِنَّ الْمَاءَ طَهُورٌ لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ»، این است که از رسول اللهص پرسیده شد که آیا از چاه بضاعه (نام چاهی در مدینه است) وضو بگیریم در حالی که در این چاه لته‌ی حیض زنان و کثافات ریخته می‌شود؟ رسول اللهص فرمود: «آب پاک‌کننده است چیزی آن را پلید نمی‌کند». یعنی در صورتی که تغییر ننموده باشد؛ برای این‌که هم حدیث و هم اجماع دلالت دارد که وقتی آب به سبب پلیدی تغییر نمود، پلید می‌گردد، خواه تغییر در رنگ یا بوی یا مزه‌ی آن باشد.

و اما صحابی راوی حدیث: ابوسعید خدریس، نام او سعد بن مالک بن سنان است. و کلمه‌ی خدری نسبت است به سوی خدره که گروهی از انصار مدینه‌اند. ابوسعید خدریس از علمای صحابه است و از جمله اصحابی است که در بیعت شجرة الرضوان در سال حدیبیه، سال ششم هجری، شرکت داشته‌اند. او به سال 74 هجری در عمر 86 سالگی درگذشت.

3- وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّس قَالَ: قَالَ رَسُولُص: «إِنَّ الْمَاءَ لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ، إِلَّا مَا غَلَبَ عَلَى رِيحِهِ وَطَعْمِهِ، وَلَوْنِهِ» أَخْرَجَهُ اِبْنُ مَاجَهْ، وَضَعَّفَهُ أَبُو حَاتِمٍ.

4 - وَلِلْبَيْهَقِيِّ: «المَاءُ طَهُورٌ إِلَّا إِنْ تَغَيَّرَ رِيحُهُ، أَوْ طَعْمُهُ، أَوْ لَوْنُهُ: بِنَجَاسَةٍ تَحْدُثُ فِيهِ».

ابن ماجهس به اسناد خود از ابی اُمامه باهلی روایت نمود که ابو امامه گفت: رسول اللهص فرمود: «چیزی پلید نمی‌سازد آب را، مگر آن‌چه که غالب شود بر بوی و مزه و رنگ آب»؛ یعنی پلیدی وقتی آب را نجس می‌سازد که بوی یا مزه و یا رنگ آب را تغییر دهد.

ابو حاتم رازی گفت: «این حدیث ضعیف است». برای این‌که در رجال اسناد آن رشدین بن سعد است و او در اواخر زندگی‌اش دچار غفلت و خَلْط و خبط شده و روایت او را از اعتبار انداخته است.

و در روایت بیهقی آمده است:‌ «المَاءُ طَهُورٌ إِلَّا إِنْ تَغَيَّرَ رِيحُهُ، أَوْ طَعْمُهُ، أَوْ لَوْنُهُ: بِنَجَاسَةٍ تَحْدُثُ فِيهِ»؛ «آب پاک‌کننده است، مگر وقتی که به سبب افتادن پلیدی در آب یا مزه یا رنگ آن تغییر کرده باشد».

مؤلف فرمود: دارقطنی این حدیث را غیرثابت دانسته است، نووی/ گفت: حفاظ حدیث اتفاق دارند که این حدیث ضعیف است. بنابراین اول حدیث: (الماء طهور) صحیح است و استثنای بعد آن: الا ان تغییر ـ تا آخر ـ ضعیف است، از حیث روایت. اما از حیث معنی صحیح است، برای این‌که اجماع بر این است که آبی که به سبب پلیدی تغییر نمود پلید است.

الحاصل: ‌آب اندک به مجرد رسیدن پلیدی به آن پلید می‌گردد. و آب بسیار به مجرد رسیدن پلیدی به آن پلید نمی‌گردد، مگر وقتی که بو یا مزه و یا رنگ آن تغییر نماید. و در مذهب امام مالک آب چه اندک و چه بسیار تا وقتی که تغییر ننموده پلید نمی‌شود.

هرچیز غیر از آب، وقتی که پلید شد باید شسته شود تا بو و مزه و رنگ پلیدی از آن زایل شود. بو و رنگ به وسیله‌ی بوییدن و دیدین دانسته می‌شود، اما باقی بودن مزه‌ی پلیدی به نشست پشه بر آن دانسته می‌شود، و تا وقتی که مزه‌ی پلیدی باقی باشد، پاک نیست. اما رنگ و یا بو،‌ اگر رفتن یکی از آن دو دشوار بود و به شستن نرفت بخشوده است.

ابو امامهس: نام او صدی بن عجلان است. از صحابه‌ی‌ رسول اللهص است. ایشان حدیث بسیار از رسول اللهص روایت نموده است. بعد از رحلت رسول اللهص در مصر اقامت گزید و پس از آن به حُمْص آمد و در شهر حمص شام اقامت نمود. او آخرین صحابی است که در شام وفات یافته است. در حمص مدفون است. وفات او به سال 81 و یا 86 هجری قمری است.

ابو حاتم/: ‌از اعلام اسلام و از ائمه‌ی حدیث رسول اللهص است. ذَهَبی/ ‌در شرح حال ابوحاتم گفت: ‌ابوحاتم هوالرازی الإمام الحافظ الکبیر، محمد بن إدریس بن المنذر الحنظلی أحد الأعلام. ولادت او به سال 195 هجری قمری و وفات او به سال 277 هجری قمری در عمر 82 سالگی بود. ذهبی ایشان را بسیار ستود و تفصیل شرح حال ایشان در کتاب تذکرة الحفاظ ذهبی است.

بیهقی: بیهق امروز سبزوار نام دارد و در خراسان است. نام ایشان:‌ ابوبکر أحمد بن الحسین است. علامه‌ی دنیا و شیخ خراسان در عصر خود بود. تألیفاتی دارد که کسی پیش از او چنین تألیفاتی نداشته و مؤلفات او یک هزار جزء است. امام بیهقی دانشمندی زاهد و با ورع و پرهیزگار بودو. امام الحرمین درباره‌ی او فرمود: «هرکس که پیرو امام شافعی باشد،‌ امام شافعی بر گردن او منت دارد، اما بیهقی او بر امام شافعی منت دارد، زیرا سبب انتشار مذهب شافعی در خراسان او بود. در تأیید مذهب به حدیث نیز کوشش بسیار فرمود. و کتاب‌هایی در تأیید مذهب شافعی تألیف نمود. و از هزار تألیف او تعداد بسیاری هر کدام ده مجلد قطور است، مثل «السنن الکبری» و «المبسوط» و غیر آن دو و کتاب «شعب الایمان» او در همه جا انتشار یافته است. ولادت او در قریه‌ی خسروگرد از توابع بیهق نیشابور به سال 384 هجری قمری و وفات او به سال 458 هجری قمری در شهر نیشابور است. در طلب علم به مکه‌ی مکرمه و مدینه و بغداد و غیر آ‌نها سفر نمود و در نیشابور اقامت گزید و در آن‌جا وفات یافت. جسد او را به خسروگرد که محل تولد اوست منتقل نمودند.

5- وَعَنْ عَبْدِ اَللَّهِ بْنِ عُمَرَب قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِص: «إِذَا كَانَ الْمَاءُ قُلَّتَيْنِ لَمْ يَحْمِلْ الْخَبَثَ» وَفِي لَفْظٍ: «لَمْ يَنْجُسْ» أَخْرَجَهُ الْأَرْبَعَةُ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ. وَالحاكم وَابْنُ حِبَّانَ.

ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه به اسناد خود روایت نمودند از عبدالله بن عمرب که عبدالله بن عمر گفت که رسول اللهص فرمود: «آبی که دو قله باشد به مجرد رسیدن پلیدی به‌ آن پلید نمی‌شود». امام بزرگوار ابن خزیمه و امام المحققین حاکم هر دو این حدیث را صحیح دانسته‌اند، و این حدیث صحیح دلیل است بر این‌که تقسیم آب به دو قسم:‌ آب اندک کمتر از دو قله، و آب بسیار، یعنی دو قله یا بیشتر، صحیح است. و آب اندک به رسیدن پلیدی به آن پلید می‌شود، و آب بسیار به رسیدن پلیدی به آن پلید نمی‌شود، مگر در صورتی که پلیدی بو یا مزه یا رنگ آن را تغییر دهد.

قُلَّه: در این‌جا سبوی بزرگی است که شخص نیرومند می‌تواند آن را حمل نماید. و دو قله دو سبوی بزرگ است. مقدار آن به رطل بیان شد که پانصد رطل عراقی است و به لیتر بیان شد که 250 لیتر است. و اگر بخواهیم جایی که گنجایش دو قله‌ی آب را داشته باشد بسازیم، حوض یا وانی که یک ذرع و ربع طول و یک ذرع و ربع عرض و یک ذرع و ربع عمق داشته باشد،‌ دو قله‌ی آب را گنجایش دارد.

هم‌چنین نزد حنفی‌ها آب بسیار، آبی است که در حوضی به طول ده ذرع و به عرض ده ذرع و به عمق دو ذرع جمع شده باشد.

کلمه‌ی: لم یحمل الخبث، همان: لم ینجس را معنی می‌دهد که پلید نمی‌شود.

خبث: به معنی ناپاکی و پلیدی است.

شرح حال امام ابن خزیمه در شرح حدیث اول گذشت.

اما حاکم: امام بزرگ: ابوعبدالله،‌ محمد بن عبدالله نیشابوری صاحب تصانیف بی‌شمار است. او به سال 321 هجری قمری به دنیا آمد. و در طلب حدیث رنج بسیار را در مسافرت‌های خود متحمل شد. از دو هزار شیخ حدیث شنید. کتاب‌های گرانمایه را تألیف نمود، از آن جمله: «المستدرک»‌ و «تاریخ نیشابور» است. مردم از او روایت حدیث نمودند. او به دیانت و تقوی و اطلاع واسع موصوف بود و در ماه صفر سال 405 هجری قمری درگذشت. و چنان‌که قبلاً یاد شد حفاظ حدیث هم شافعی مذهب هستند و حاکم از چهره‌های درخشان حدیث است.

و اما شرح حال صحابی روای حدیث:

عبدالله بن عمرب: ابوعبدالرحمنس به سال سوم بعثت رسول اللهص در مکه‌ی مکرمه در گرامی‌ترین خاندان قریش در جاهلیت به دنیا آمد. او در اسلام به دنیا آمد و ولادت او به سال سوم بعثت، یعنی ده سال قبل از هجرت بود. او در خردسالی مسلمان شد و همراه پدر از مکه به مدینه هجرت کرد. اولین مشاهد او که همراه رسول اللهص به جهاد پرداخت غزوه‌ی خندق بود. و از آن به بعد همیشه با رسول اللهص در حضر و سفر همراه بود. او مردی پرجرأت و بلندآواز بود. موقع شهادت عمرس مردم طالب بودند که عمر فرزندش، عبدالله را به جانشینی خود منصوب نماید، اما فاروق این را نپذیرفت و فرمود: از این خاندان یک نفر که تحمل این مسئولیت سنگین را کرده کافی است. بعد از شهادت عثمانس هم مردمی طالب بودند با او بیعت خلافت نمایند، اما او نپذیرفت. به فرموده‌ی علما او از اوعیه‌ی علم بود، و مردم از او حدیث روایت نموده‌اند.

ابوسلمه بن عبدالرحمن گفت: «عبدالله در فضل و علم، مانند پدرش بود. با این فرق که فاروق در زمانی زندگی می‌کرد که امثال او از عشره‌ی مبشره وجود داشتند، اما عبدالله در زمانی زندگی می‌کرد که از امثال او کسی نمانده بود». او 2365 حدیث از رسول اللهص روایت نمود و همه‌ی عمر طولانی او در طاعت و عبادت گذشت، به طوری که در همه‌ی اعمال از رسول اللهص پیروی می‌نمود، حتی هرجا که ایشان منزل گرفته بود، منزل می‌گرفت و هرجا که نماز خوانده بود، نماز می‌خواند و در همه‌ی اقوال و افعال از ایشان پیروی می‌نمود. شرح حال ایشان در همه‌ی کتب در این زمینه آمده و بعضی آن را مفصل نوشته‌اند. آخر الامر در عمر 83 سالگی در سال 73 هجری قمری در مکه‌ی مکرمه وفات یافت و در ذی طوی در مقبر‌ه‌ی مهاجرین به خاک سپرده شد.

6- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَس قَالَ: قَالَ رَسُولُ اَللَّهِص: «لَا يَغْتَسِلُ أَحَدُكُمْ مِن الْمَاءِ الدَّائِمِ وَهُوَ جُنُبٌ»، أَخْرَجَهُ: مُسْلِمٌ.

7- وَلِلْبُخَارِيِّ: «لَا يَبُولَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ الَّذِي لَا يَجْرِي، ثُمَّ يَغْتَسِلُ فِيهِ».

8- وَلِمُسْلِمٍ: «مِنْهُ» وَلِأَبِي دَاوُدَ: « وَلَا يَغْتَسِلُ فِيهِ مِنْ اَلْجَنَابَةِ».

بخاری و مسلم و ابوداود به اسناد خود از ابوهریرهس روایت نموده‌اند که ابوهریره گفت که رسول اللهص فرمود: «نباید یکی از شما در حالی که جُنُب است در آب ایستاده بدن بشوید». این روایت مسلم است.

و در روایت بخاری: رسول اللهص فرمود: «نباید یکی از شما در آب ایستاده بول نماید، آن‌گاه در آن بدن بشوید».

و در روایت ابوداود: رسول اللهص فرمود: «نباید کسی بول نماید در آب ایستاده آن‌گاه در حال جنابت در آن بدن بشوید».

و در روایت مسلم: رسول اللهص فرمود:‌ «نباید کسی در آب ایستاده بول نماید و آن‌گا‌ه از آن آب بگیرد برای بدن شستن».

رسول اللهص منع فرمود از بدن شستن شخص جُنُب در آب ایستاده، و منع فرمود از این‌که در آب ایستاده بول نماید و آن‌گاه در آن آب بدن بشوید و یا این‌که از آن آب بگیرد برای بدن شستن از جنابت و اگرچه بیرون از آن آب بدن بشوید.

تفسیر کلمات:‌ الماء الدائم:‌ آب همیشه ایستاده، یعنی آبی که جاری نیست. جُنُب: کسی که به سبب جماع جُنُب شده باشد و یا به سبب آمدن منی، غسل بر او لازم شده باشد. أحدکم: یکی از شما مسلمانان، یعنی برای مسلمان که همیشه باید پاک باشد و از آب پاک طهارت بگیرد روا نیست که در حال جنابت برای بدن شستن به درون آب ایستاده برود و روا نیست در آب ایستاده‌ای که در آن بول نموده از جنابت و یا غیر آن بدن بشوید.

در این حدیث حکم بدن شستن جُنُب در آب ایستاده و یا در آبی که در آن بول شده بیان شده است.

و در روایت عبدالرزاق و احمد و ابن ابی شیبه و ترمذی: «لَا يَبُولَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ ثُمَّ يَتَوَضأ مِنْه» قال الترمذی حدیث حسن صحیح.

«نباید یکی از شما در آب ایستاده بول نماید، آن‌گاه از آن آب وضو بگیرد».

و در روایت ابو جعفر طحاوی و ابن حبان و بیهقی با زیادت: (او یشرب):‌ «که نباید از چنان آبی بیاشامد».

در حدیث منع شده از بدن شستن از جنابت در آب ایستاده و منع شده از بدن شستن و وضو گرفتن و آشامیدن از آبی که در آن بول شده است.

اگر آب اندک است، بدن شستن جنب در آن رفع جنابت می‌نماید، اما آب آن مستعمل می‌شود و از طهوریت می‌افتد، اگرچه پاک است و برای لباس شستن به کار می‌آید.

و آب اندک به رسیدن بول به آن پلید می‌شود و بول در آن حرام است، برای این‌که آب را پلید می‌سازد و آن‌گاه آن آب هیچ استفاده‌ای ندارد.

اگر آب جاری است و اندک است و بول مایه‌ی تغییر رنگ، یا بو و یا مزه‌ی آن می‌شود، بول کردن در آن حرام است و پلید می‌شود. و در صورت عدم تغییر آن باز هم از کراهت بیرون نیست. و در آن تفصیلی است که در کتب فقه یاد شده است.

اگر آب بسیار است باز هم لفظ حدیث شامل آن است و از بدن شستن در آن از جنابت و از بول کردن در آن منع می‌شود. و امروزه که مسأله‌ی میکروب و انتشار آن معلوم است، اگرچه به مجرد بول در آن تغییری در آن صورت نگیرد باز هم حرام بودن بول در آن ظاهر است.

الحاصل: مسلمان که دین او به طهارت و پاکیزگی دستور می‌دهد، هیچ‌گاه در آب ایستاده در حال جنابت بدن نمی‌شوید و هیچ‌گاه بول در آب نمی‌کند و صحت خود و مردم را به خطر نمی‌اندازد. و بدن شستن و وضو گرفتن و آشامیدن مسلمان از آبی است که در طهارت و پاکی آن هیچ‌گونه شک و تردیدی نباشد.

9- وَعَنْ رَجُلٍ صَحِبَ اَلنَّبِيَّص قَالَ: نَهَى رَسُولُ اَللَّهِص «أَنْ تَغْتَسِلَ الْمَرْأَةُ بِفَضْلِ الرَّجُلِ، أَوْ الرَّجُلُ بِفَضْلِ الْمَرْأَةِ، وَلْيَغْتَرِفَا جَمِيعًا»، أَخْرَجَهُ: أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ، وَإِسْنَادُهُ صَحِيحٌ.

ابوداود و نسایی به اسناد صحیح از یکی از یاران پیغمبرص روایت نمودند ـ‌ و صحابه‌ی رسول اللهص همه عادل و مقبول هستند ـ که رسول اللهص: «منع فرمود از این‌که مرد به آب زیاد شده از بدن شستن زن، بدن بشوید یا این‌که زن از آب زیاد شده از بدن شستن مرد، بدن بشوید، و باید زن و شوهر هر دو آب را از ظرف بگیرند و بدن بشویند».

بدن شستن زن و مرد با هم از اسباب محبت میان زن و شوهر است. و از غفلت و سستی از بدن شستن جلوگیری می‌کند. و هر کدام مطمئن می‌شود که طرف دیگر، بدن شسته است. و این وقتی است که هر دو حاضر باشند. والله اعلم.

10- وَعَنْ ابنِ عَبَّاسٍب «أَنَّ النَّبِيَّص كَانَ يَغْتَسِلُ بِفَضْلِ مَيْمُونَةَل» أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ.

و مسلم/‌ در صحیح خود از عبدالله بن عباسب روایت نمود که عبدالله بن عباس گفت که: «رسول اللهص از آب زیاد شده از بدن شستن همسرش، میمونه ام المؤمنینل بدن می‌شست».

11- وَلِأَصْحَابِ اَلسُّنَنِ: «اِغْتَسَلَ بَعْضُ أَزْوَاجِ النَّبِيِّص فِي جَفْنَةٍ، فَجَاءَ لِيَغْتَسِلَ مِنْهَا، فَقَالَتْ: إِنِّي كُنْتُ جُنُبًا، فَقَالَ: «إِنَّ الْمَاءَ لَا يُجْنِبُ» وَصَحَّحَهُ التِّرْمِذِيُّ، وَابْنُ خُزَيْمَةَ.

ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه از عبدالله بن عباسب روایت نمودند که: ‌ابن عباس گفت: یکی از زوجات رسول اللهص، از کاسه‌ی بزرگی آب گرفته و بدن شسته بود، رسول اللهص که آمد و خواست از آب آن ظرف بدن بشوید، آن زن گفت که من جنب بوده‌ام و از آب این ظرف بدن شسته‌ام، رسول اللهص فرمود: «آب جُنُب نمی‌شود». ترمذی و ابن خزیمه این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

تفسیر کلمات: کلمه‌ی جفنه: به معنی کاسه‌ی بزرگی که چندین نفر خوراک از آن می‌خورده‌اند. وان حمام امروزه شاید در حکم آن باشد. و معلوم است که صرفه‌جویی در آب وضو و بدن شستن از دستورهای رسول اللهص می‌باشد که به یک مُدّ، یعنی یک لیتر کم ربع وضو می‌گرفته و به یک صاع یعنی سه لیتر آب بدن می‌شسته‌اند. جنب و جنابت: از جنب یجنب مثل فرح یفرح، و از جنب یجنب مثل کرم یکرم از هر دو باب می‌آید. ولا یجنب و لا یجنب هر دو صحیح است. و این حدیث اصحاب سنن و حدیث صحیح مسلم می‌رساند که گاه رسول اللهص و میمونه با هم بدن می‌شسته‌اند و اگر یکی حاضر نبوده یکی بعد از دیگری بدن می‌شسته‌اند.

12- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَص قَالَ: قَالَ رَسُولُ اَللَّهِص: «طَهُورُ إِنَاءِ أَحَدِكُمْ إِذْ وَلَغَ فِيهِ الْكَلْبُ أَنْ يَغْسِلَهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ، أُولَاهُنَّ بِالتُّرَابِ» أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ. وَفِي لَفْظٍ لَهُ: «فَلْيُرِقْهُ». وَلِلتِّرْمِذِيِّ: « أُولَاهُنَّ أو أُخْرَاهُنَّ بِالتُّرَابِ». وَلِمُسلِمٍ: «وَعَفِّروهُ الثَامِنَة بِالتُّراب».

و از ابوهریرهس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «پاکی ظرف شما هر وقت سگ در آن دهن نمود، به این است که آن‌چه در آن ظرف است بریزد و آن‌گاه آن ظرف را هفت‌بار بشوید و نخستین‌بار، شستن ظرف به آب آمیخته به خاک باشد». و در روایت ترمذی: «بار اول شستن و یا بار آخر شستن به آب آمیخته به خاک باشد». و در روایتی در صحیح مسلم:‌ «هشتمین بار، آن را خاک آلود نمایید». امام نووی نوشته است:‌ وقتی که خاک را یک بار به حساب بیاورند هفت‌بار به آب و یک بار به آب آمیخته به خاک به منزلت هشت‌بار می‌شود. و فقها گفته‌اند که: هربار از آن هفت بار که به آب آمیخته به خاک شسته شود کفایت است.

روایت أولاهن: نخستین‌بار شستن به آب آمیخته به خاک باشد، از دیگر روایت‌ها قوی‌تر است.

و ثابت ندانستن لفظ فلیرقه: بریزد آن‌چه در ظرف است، خللی به معنی نمی‌رساند، برای این‌که تا آن‌چه در ظرف است ریخته نشود، تطهیر ظرف ممکن نشود.

و اختصاص خاک برای پاک کردن جای دهان زدن سگ، طوری که نه صابون و نه اُشنان، هیچ‌چیز جای خاک را نمی‌گیرد از اسرار دین مبین اسلام است.

13- وَعَنْ أَبِي قَتَادَةَس أَنَّ رَسُولَ اللَّهِص قَالَ فِي الْهِرَّةِ: «إِنَّهَا لَيْسَتْ بِنَجَسٍ، إِنَّمَا هِيَ مِنْ الطَّوَّافِينَ عَلَيْكُمْ». «والطَّوَّافات». أَخْرَجَهُ: الْأَرْبَعَةُ، وَصَحَّحَهُ اَلتِّرْمِذِيُّ. وَابْنُ خُزَيْمَةَ.

و زیادت «و الطوفات». در روایت امام مالک و امام احمد و ابن حبان و الحاکم آمده است.

و از ابو قتادهس روایت است که رسول اللهص درباره‌ی گربه فرمود: «آن پلید نیست، بلکه از جمله‌ی خدمتگزارانی است که دور و بر شما می‌گردند».

اگر وقتی دهن گربه پلید شد بدین صورت که دیده شد قی‌ء خود را می‌خورد، تا وقتی که از نظر پنهان نشده است، حکم دهن آن پلید است، اما اگر از نظر غایب شد و احتمال داشت که به آب رسیده باشد و نجاست از دهنش رفته باشد، طهارت دهنش برمی‌گردد.

کلمه‌ی طواف: برای خادم است که دور و بر آقای خود می‌‌گردد برای خدمت کردن، ‌و طوافون: جمع مذکر سالم است برای گربه‌های نر. و الطوافات: جمع مؤنث سالم است برای گربه‌های ماده. یعنی گربه چه نر و چه ماده، مانند خدمتگزار است از این لحاظ که دور و بر انسان می‌چرخد.

شرح حال ابوقتاده: نام او حارث بن ربعی است. از انصار مدینه و معروف به فارِس رسول اللهص است. یعنی سواره‌ای که در خدمت پیغمبرص بود. از دلاوران بلندنام اسلام و اولین مشاهد او غزوه‌ی احد است که از آن به بعد همیشه با رسول اللهص در همه‌ی جهادهای پیغمبر همراه ایشان بود. وفات او به سال 54 هجری قمری در مدینه‌ی منوره است. و قولی هست که در خلافت علی بن ابی‌طالب در کوفه درگذشت. ابوقتاده در همه‌ی جنگ‌های علی همراه او بود.

14- وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍس قَالَ: «جَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَبَالَ فِي طَائِفَةِ الْمَسْجِدِ، فَزَجَرَهُ النَّاسُ، فَنَهَاهُمْ النَّبِيُّص فَلَمَّا قَضَى بَوْلَهُ أَمَرَ النَّبِيُّص بِذَنُوبٍ مِنْ مَاءٍ: فَأُهْرِيقَ عَلَيْهِ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و انس بن مالکس روایت است که گفت: «مردی اعرابی، یعنی صحرانشین و بَدوی به خدمت رسول اللهص آمد، دیری نگذشته بود که رفت و در یک گوشه از مسجد رسول اللهص نشست و بول نمود، اصحابش به درشتی با او سخن گفتند و خواستند او را ادب کنند. رسول اللهص آنان را از این کار بازداشت، و فرمود: بگذارید تا از بول خود فارغ شود، آن‌گاه فرمود: دُول بزرگی پر از آب بیاورند و بر محل بول او بریزند. دول بزرگی پر از آب آوردند و بر محل بول او ریختند. این حدیث صحیح و متفق علیه بین امامین بخاری و مسلم است.

شرح کلمات: ‌اعرابی: به معنی صحرانشین، و مردم صحرانشین را اعرابی می‌نامند، خواه عرب باشند و خواه عجم. و گفته شده: (من بدا جفا): «کسی که صحرانشین شد سنگدل می‌شود». یعنی آن مهر و ادب شهرنشینان را نخواهد یافت. «في طائفه المسجد في ناحيه منه»: «در گوشه‌ای از مسجد». (فنها هم رسول اللهص): «منع‌شان فرمود پیغمبر خدا به فرموده‌اش»، (دعوه): «او را به حال خود بگذارید»، (لا تزرموه): «بول او را قطع نکنید»، ‌برای این‌که اگر بول او قطع شود و قبل از فارغ شدن برمی‌خاست، هم لباس خود را پلید می‌کرد به بول و هم بول او به جاهای دیگر مسجد می‌رسید و جاهای بیشتری پلید می‌شد.

(ذنوب): «دول بزرگی که پرآب باشد»، (فاهریق علیه): «ریخته شد بر محل بول او»، اهریق در اصل اریق بوده که هاء بر آن افزوده شده است.

نام آن اعرابی: ذوالخویصره الیمانی است که یک بدوی تندخو بود. او به خدمت پیغمبرص آمد و دعای غریبی کرد و گفت: «اللهم اغفرلي ومحمدا ولا تشرك معنا احداً»؛ «خدیا بیامرز مرا و محمد را و هیچ‌کس دیگری را میامرز»، رسول اللهص فرمود: «لقد تحجرت واسعاً»: «رحمت بیکران خدا را خیلی محدود ساختی» یعنی رحمت خدا به من و تو همه‌ی خلایق می‌رسد. هنوز چند لحظه‌ای از این دعای عجیب او نگذشته بود که رفت و در گوشه‌ای از مسجد نشست برای بول کردن. «فزجره الناس»؛ «مردم او را تهدید کردند». در لفظ دیگر از حدیث آمده:‌ «فقام إليه الناس ليقعوا به»؛ «مردم به سوی او برخاستند تا او را ادب کنند». رسول اللهص آنان را منع فرمود، و موقعی که از بول فارغ شد، رسول اللهص امر فرمود تا دول بزرگی پر از آب بر محل بول او بریزند، آن‌گاه رسول اللهص با مهربانی به او فرمود:‌ «مسجد نه محل بول و پلیدی است، مسجد محل طاعت و عبادت خداست». زمین مسجد در آن موقع خاکی و نرم بود، و رسول اللهص موقعی که صحابه را از آزردن اعرابی منع نمود، فرمود: «إنما بُعِثتُم مُيَسِّرينَ، ولم تُبعَثُوا مُعَسِّرين»؛ «خدا شما را برای آسان کردن فرستاده است، نه برای دشوار کردن».

حکم حدیث: پلید بودن بول آدمی،‌ و پاک شدن زمین به ریختن آب بر آن، اگرچه آن آب ته‌نشین نشده باشد.

و نزد حنفی‌ها: آفتاب و باد زمین را پاک می‌کنند، و دلیل‌شان حدیث موقوف است: «جُفُوفُ الْأَرْضِ طُهُورُهَا»؛ «خشک شدن زمین به وسیله‌ی باد و آفتاب مایه‌ی پاک شدن آن است». ولیکن نه از فرموده‌ی پیغمبر است.

شرح حال: انس بن مالک:‌ ابوحمزه انصاری خزرجیس: موقع آمدن رسول اللهص به مدینه، مادر انس او را به خدمت رسول اللهص آورد و گفت: انس را آورده‌ام تا خدمتگزار تو باشد. در آن موقع انس کودک ده ساله بود. و در طول حیات رسول اللهص در خدمت ایشان بود. در خلافت عمرس به بصره رفت تا مردم را در دین آگاه بگرداند. عمری طولانی کرد و در سن 99 سالگی در بصره وفات یافت. و او آخرین صحابی است که در بصره وفات یافته است. از برکت دعای پیغمبرص هم عمر طولانی کرد و هم دارای فرزندان بسیار شد. گفته‌اند: فرزندان او که در حیات او درگذشته‌اند به یکصد رسیده و معلوم است آن‌چه مانده‌اند بیشتر بوده‌اند. و بعضی گفته‌اند: به عمر 163 سالگی رسیده، اما این قول به ثبوت نرسیده است. وفات او به سال 93 هجری قمری در بصره بوده است.

15- وَعَنْ اِبْنِ عُمَرَب قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِص: «أُحِلَّتْ لَنَا مَيْتَتَانِ وَدَمَانِ، فَأَمَّا الْمَيْتَتَانِ: فَالْجَرَادُ وَالْحُوتُ، وَأَمَّا الدَّمَانُ: فَاالْكَبِدُ وَالطِّحَالُ». أَخْرَجَهُ: أَحْمَدُ، وَابْنُ مَاجَهْ، وَفِيهِ ضَعْفٌ.

و از ابن عمرب روایت است که گفت:‌ رسول اللهص فرمود: «دو مردار و دو خون بسته برای ما مسلمانان حلال شده است. اما دو مردار که بر ما حلال شده: مردار ملخ است و مردار ماهی، و اما دو خون بسته که بر ما حلال شده جگر است و اَسْپَرْز».

بنابر لفظ حدیث مردار ماهی و ملخ حلال است به هر نحو مرده باشند و جگر و اسپرز با این‌که خون بسته و منجمد هستند، حلالند.

حدیث مرفوع است، زیرا از فرموده‌ی رسول اللهص روایت شده و از روایت عبدالرحمن بن زید بن اسلم از پدرش زید بن اسلم از عبدالله بن عمر است. امام احمد فرمود: حدیث عبدالرحمن بن زید حدیثی است مورد انکار علمای حدیث.

و اما حدیث موقوف است، هرگاه از گفته‌ی عبدالله بن عمرب باشد، که در این صورت صحیح است و حکم مرفوع دارد.

ابوزرعه و ابوحاتم/ گفته‌اند: موقوف بر عبدالله بن عمرب می‌باشد و قول صحابی وقتی که بگوید فلان چیز بر ما حلال شد و فلان چیز بر ما حرام شد یا به چنین کاری امر به ما شد یا از چنین کاری منع شدیم، در حکم مرفوع است و می‌رساند که حکم آن از رسول اللهص دریافت داشته‌اند.

گفتیم ملخ چه خودش بمیرد، چه بریان شود، چه سرش کنده شود، حلال است. ماهی هرگاه خودش در دریا بمیرد و دریا آن را بیرون بیندازد و یا از دریا بیرون آید و بمیرد حلال است.

16- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَس قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِص: «إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي شَرَابِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ، ثُمَّ لِيَنْزِعْهُ، فَإِنَّ فِي أَحَدِ جَنَاحَيْهِ دَاءً، وَفِي الْآخَرِ شِفَاءً». أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ، وَزَادَ: «وَإِنَّهُ يَتَّقِي بِجَنَاحِهِ الَّذِي فِيهِ الدَّاءُ». وعِندَ أَحمَد وابن مَاجَة: «‌إِنَّهُ يُقَدِّمُ السَّم ويُوخِّر الشِفاء».

از ابوهریرهس روایت است که گفت: رسول خداص فرمود: «هرگاه مگس در آشامیدنی یکی از شما افتاد، آن را در آشامیدنی فرو ببرد آن‌گاه آن را بیرون بیندازد، برای این‌که در یکی از دو پر آن درد است و در پر دیگر آن شفا و درمان است». بخاری و ابوداود آن را روایت کرده‌اند و افزودند: و مگس به آن پری که زهر دارد خود را در آشامیدنی نگه می‌دارد. و نزد احمد و ابن ماجه است: آن زهر را جلو می‌برد و شفا را عقب می‌اندازد.

اولاً در مورد حدیث: اتفاق حفاظ بر آن است که حدیث صحیح است.

از لحاظ مدنی، هیچ مشکلی ندارد. و نه تنها مگس نفع و ضرر دارد، بسیاری از چیزهای دیگر نیز چنین هستند. نیش زنبور عسل معروف است و شفا از عسل او نیز مشهور می‌باشد. و هیچ‌گاه در حدیث دستور نداده است که حتماً آن‌چه مگس در آن افتاد باید خورده شود و اگر کسی دلش قبول نکند می‌تواند آن‌چه مگس در آن افتاده بیرون بریزد.

مگس ناقل میکروب است، اما منافعی هم دارد: مالیدن آن در محل گزیدگی عقرب و زنبور مؤثر است و درد آن را می‌کاهد. و تجربه نشان داده است که افراط در استعمال حشره‌کش‌ها عواقبی تلخ به همراه داد.

حدیث ارشاد و راهنمایی می‌کند تا اگر کسی غذایی به رنج و زحمت به دست آورده و مگسی در آن افتاد، بداند چه کار کند که ضرر آن را دفع کند و از دست آورد خود محروم نماند.

و از حدیث دانسته می‌شود که آن‌چه مانند مگس است در نداشتن خون جاری شونده، مثل زنبور، پشه و عنکبوت، اگر در آشامیدنی و یا خوردنی بیفتند و بمیرند آن را پلید نمی‌سازند.

17- وَعَنْ أَبِي وَاقِدٍ اللَّيْثِيِّس قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهص: «مَا قُطِعَ مِنْ الْبَهِيمَةِ وَهِيَ حَيَّةٌ فَهُوَ مَيِّتٌ». أَخْرَجَهُ: أَبُو دَاوُدَ، وَالتِّرْمِذِيُّ وَحَسَّنَهُ، وَاللَّفْظُ لَهُ.

و از ابو واقد لیثیس روایت است که رسول اللهص فرمود: «آن‌چه از حیوان زنده قطع شود، حکم مردار آن را دارد». اگر دست حیوان زنده بریده شد آن دست بریده شده حکم مردار دارد و پلید و حرام است.

این حدیث را امام احمد و حاکم از ابی واقد لیثی به این لفظ روایت نموده‌اند: «قَدِمَ رَسُولُ اللهِص المَدِينَةَ وَبِهَا نَاسٌ يَعْمِدُونَ إِلَى أَلْيَاتِ الْغَنَمِ وَأَسْنِمَةِ الْإِبِلِ فَقَالَ: «مَا قُطِعَ مِنْ الْبَهِيمَةِ وَهِيَ حَيَّةٌ فَهِيَ مَيْتَةٌ».

رسول اللهص روزی که به مدینه آمدند، در مدینه مردمی بودند که دنبه‌ی گوسفند زنده را می‌بریدند و کوهان شتران زنده را قطع می‌کردند؛ رسول اللهص فرمود: «هر عضوی که از حیوان زنده قطع شود حکم مردار آن را دارد». یعنی پلید و حرام است. و به این طریق از تعذیب حیوان جلوگیری فرمودند. ایشان رحمة للعالمین هستند و هر نوع تعذیبی را به حیوان زنده منع فرمودند.

لفظ بهیمه بر چهارپایان اطلاق می‌شود و در این‌جا غیر چهارپایان را نیز شامل است، اگر پای مرغی در حال زندگیش بریده شد، آن پا نیز پلید و حرام است.

ماهی و ملخ استثنا شده‌اند، برای این‌که مردارشان هم پاک و حلال است.

این حدیث از چهار طریق از چهار تن از صحابه روایت شده: ‌از ابی واقد، و ابی سعید و ابن عمر، و تمیم داری.

شرح حال: ابوواقد لیثی نام او بنابر ارجح اقوال حارث بن عوف است. و نسبت او به بنی عامر بن لیث است و از صحابه‌ی رسول اللهص است. گفته شده: از اهل بدر است که در غزوه‌ی بدر شرکت داشته‌‌اند. و قولی دیگر هست که در سال فتح مکه به خدمت رسول اللهص شرفیاب و مسلمان شد.

اهل بدر بودن او صحیح است و قول دیگر ضعیف است. وفات او به سال 68 یا 65 هجری در مکه‌ی مکرمه اتفاق افتاد.

بَابُ الآنِيَةِ

بابی است در حکم ظرف‌ها

18- عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ اليَمَانِب، قَالَ: قَالَ رسول اللهص: «لَا تَشْرَبُوا فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ والْفِضَّةِ، وَلَا تَأْكُلُوا فِي صِحَافِهَما، فَإِنَّهَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا، وَلَكُمْ فِي الْآخِرَةِ » مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

برای ظرف‌ها بابی قرار داد، برای این‌که بعضی از ظرف‌ها مانند ظرف طلا و نقره دارای حکمی خاص می‌باشند.

از حذیفهس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «میاشامید در ظرف‌های طلا و نقره و مخورید در ظرف‌های طلا و نقره، برای این‌که خوردن و آشامیدن در ظرف‌های طلا و نقره برای کافران است در دنیا و برای شما مسلمانان در آخرت است».

این حدیث را بخاری و مسلم هر دو از حذیفه روایت نموده‌اند و بر لفظ آن اتفاق دارند. اجماع نیز بر حرام بودن خوردن و آشامیدن در ظرف‌های طلا و نقره منعقد است.

لفظ حدیث بر منع خوردن و آشامیدن در ظرف‌های طلا و نقره آمده است. علما هر نوع استعمال ظرف طلا و نقره را حرام دانسته‌اند. وضو گرفتن از ظرف طلا و نقره را نیز حرام دانسته‌اند. ظرف طلا و نقره برای عطر و عود و بوخوشی قرار دادن هم حرام دانسته‌اند. به علت این‌که طلا و نقره دو گوهر قیمت‌گذاری است و فضل خداست که این دو را برای تعیین قیمت‌ها آفرید. اگر طلا و نقره و یا جانشین طلا، مثل اسکناس وجود نداشت، کسی که می‌خواست شتر را بفروشد و زعفران را بخرد به چه نوع مبادله امکان داشت؟

نظر شریعت مطهر اسلام این است که طلا و نقره معیار قیمت‌گذاری اشیاء هستند و به منزله‌ی حاکم در تعیین قیمت‌ها هستند و همان‌طور که نمی‌توان حاکم را در بند نگه داشت، زیرا احکام و فیصله‌ی کارهای مردم زیرنظر اوست، همان‌گونه هم نمی‌توان طلا و نقره را به ظرف تبدیل نمود و آن را در جایی در بند نگه داشت، برای این‌که طلا و نقره باید در دست مردم باشد و از آن استفاده کنند، حتی به کار بردن زر و سیم در انواع زینت باعث راکد ماندن آن و بیکار شدن برخی از مردم می‌شود.

علما با فهم این حقیقت هر نوع استعمال طلا و نقره که باعث بیرون رفتن آن از دست مردم و راکد ماندن آن باشد، حرام دانسته‌اند.

اما آن مردمی که فقط نظر به ظاهر الفاظ دارند، فقط خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و نقره را حرام می‌دانند و دیگر وجوه استعمال، مثل وضو گرفتن از ظروف آن دو و یا ظرف بوخوشی و یا سرمه‌دان طلا و نقره را حرام نمی‌دانند، این خود نوعی جهل است که نظر فقط به سوی لفظ باشد و توجهی به معنی نشود.

قصد شارعص بر منع راکد نمودن طلا و نقره است تا در دست مردم باشد و از آن در به وجود آوردن کار برای بیکاران و نشر علم و تمدن و بالا بردن اقتصاد استفاده کنند، نه این‌که پای‌بند زینت و خوشگذرانی باشند و از فهم شریعت به دور افتند. همین نظرکنندگان به ظاهر لفظ کارشان به مسخره افتاده است و گفته‌اند: گوشت خنزیر پلید و حرام است، اما پوست و استخوان آن پلید نیست.

و این همان رفتار یهودیان است که وقتی چربی و پیه خنزیر که بر آنان حرام شد آن را روی آتش گداختند و از آن استفاده نمودند و گفتند اکنون روغن است و پیه نیست.

شرح حال: حذیفه، کنیه‌اش ابوعبدالله است. خودش و پدرش، یمان، هر دو از صحابه‌ی بزرگوار حضرت رسول اللهص هستند،‌ حذیفه صاحب سر رسول اللهص بود که رسول اللهص قسمتی از اسرار خود را به او می‌فرمود، در غزوه‌ی احد، حذیفه و پدرش در رکاب رسول اللهص بوده‌اند. وفات حذیفه به سال 35 هجری در مداین اتفاق افتاد.

19- وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَل، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِص: «الَّذِي يَشْرب فِي إِنَاءِ الْفِضَّةِ [هكذا عند البخاري ومسلم وانفرد مسلم برواية أخری:‌ الَّذِي يَشرَبُ فِي إِنَاءِ الفِضَّةِ والذَّهَبِ] إِنَّمَا يُجَرْجِرُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

از ام المؤمنین ام سلمهل روایت است که او گفت رسول اللهص فرمود: «کسی که در ظرف نقره بیاشامد [چنان‌که در روایت شیخین است، و کسی که در ظرف طلا و نقره بیاشامد چنان‌که در روایت دیگر نزد مسلم است] در حقیقت آتش دوزخ در شکمش به صدا در می‌آید».

کسی که در ظرف طلا و یا نقره بیاشامد در واقع در شکم خود صدای آتش دوزخ درآورده است، یعنی عاقبت او به آن‌جا می‌کشد که آتش دوزخ در شکمش رخنه کند و به صدا درآید.

و کلمه‌ی نار جهنم: به رفع روایت شده که نار فاعل یجرجر باشد. و فعل مذکر آمده با این‌که فاعل آن نار مؤنث است به سبب فاصله‌ی في بطنه میان فعل و فاعل.

امام نووی فرمود: «نصب نار جهنم همانا صحیح و مشهور است که شارحان بر آن رفته‌اند و اهل عرف آن را صحیح دانسته‌اند، و فاعل در صورت نصب نار همانا شارب است.

جرجره: آواز ریختن آب به شکم است، و آواز شتر است وقتی که غذا را می‌جود تا به شکم فرستد، یعنی کسی که ظرف نقره و یا طلا برای آشامیدن به کار برد در حالی که استعمال آن حرام است و از آن منع شده، عذاب او چنین است که آتش دوزخ در شکم او به صدا درمی‌آید.

جهنم: نام طبقه‌ای از دوزخ است و کلمه‌ی عجمی و معرب و به معنی پرعذاب و یا بعیدالقعر و بی ته است. دوزخ نام‌های متعدد دارد که هر کدام به مناسبتی است. جحیم: آتش شعله‌ور. هاویه: آتشی که هرچیز در آن انداخته شود و در حال پایین رفتن است. سعیر: آتشی که عذاب آن فرد معذب را دیوانه می‌کند. و هم‌چنین نام‌های دیگر آن که هر کدام به مناسبتی است و مجموع همه‌ی آن نام‌ها بر آن صدق می‌کند.

و این حدیث مانند حدیث قبلی است در حرام بودن استعمال ظروف نقره و طلا.

شرح حال ام سلمهل: نام او هند دختر ابی امیه است. از سابقین به سوی اسلام است. او و شوهرش ابو سلمه بن عبدالاسد به حبشه هجرت نمودند. موقعی که مشرکان کلمه، مسلمانان را زیر فشار قرار داده بودند، شوهرش پس از مراجعت از حبشه در مدینه وفات یافت. بعد از انقضای عده‌اش، رسول اللهص با او در سال چهارم هجری ازدواج نمود و از جمله‌ی امهات المؤمنین شد. ام سلمه زنی دانا و عاقل و فاضل بود. در سال 59 هجری قمری در مدینه در عمر 84 سالگی درگذشت و در بقیع مدینه به قبر سپرده شد.

20- وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍب قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِص: «إِذَا دُبِغَ الْإِهَابُ فَقَدْ طَهُرَ». أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ (بهذا اللفظ).

21- وَعِنْدَ الْأَرْبَعَةِ: «أَيُّمَا إِهَابٍ دُبِغَ فَقَدْ طَهُرَ».

مسلم/ در صحیح خود از ابن عباسبروایت نموده که رسول اللهص فرمود: «هر پوستی که دباغی و پوست پیرایی شود، پاک شده است». و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه/ به همین معنی از ابن عباسب روایت نمودند.

کلمه‌ی: أهاب به پوست مردار گفته می‌شود پیش از دباغی آن، وقتی که دباغی شد آن را قِرْبَه و شَنّ و مُسْک می‌نامند. کلمه‌ی مَسک مُعَّرب مَشْک است.

در سبب حدیث آورده‌اند که رسول اللهص از راهی عبور می‌کرد و دید که گوسفند مرده‌ی میمونه، همسرش، افتاده است. فرمود: چرا از پوست آن استفاده ننمودهید، که پوست مردار به دباغی پاک می‌شود.

هر پوست با دباغی آ‌ن، ظاهر و باطن آن پاک می‌شود و می‌توان هر نوع استفاده را از آن نمود در مایعات و غیر آن، مگر پوست سگ و خوک که به دباغی پاک نمی‌شود.

و این مذهب شافعیس است که آب و روغن و غیره را می‌توان در پوست دباغی شده جای داد.

و مذهب امامین ابی حنیفه و احمد نیز موافق آن است.

و نزد امام مالکس دباغی ظاهر پوست را پاک می‌کند و می‌توان آن را در غیر مایعات به کار برد، مثل نهادن حبوبات در آن و نمی‌توان مایعات را در آن ریخت.

22- وَعَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْمُحَبِّقِس قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِص: «دِبَاغُ جُلُودِ الْمَيْتَةِ طُهُورُهاَ». صَحَّحَهُ ابْنُ حِبَّانَ.

و از سلمه بن محبقس روایت است که رسول اللهص فرمود: «پوست‌های مردارها به دباغی آنها پاک می‌شود».

امام احمد و ابوداود و نسایی و بیهقی/ از سلمه این حدیث را به لفظ: «دِبَاغُ الأَدِيمِ ذَكَاتُهُ»: «دباغی، پوست را طاهر می‌سازد آن‌چنان که ذبح حیوان، گوشت آن را حلال می‌سازد».

شرح حال سلمهس از صحابه‌ی رسول اللهص و از جمله اصحابی است که در بصره اقامت داشته‌اند، پسر او سنانس از صحابه است.

23- وَعَنْ مَيْمُونَةَل، قَالَتْ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِص بِشَاةٍ يَجُرُّونَهَا، فَقَالَ: «لَوْ أَخَذْتُمْ إِهَابَهَا؟» فَقَالُوا: إِنَّهَا مَيْتَةٌ، فَقَالَ: «يُطَهِّرُهَا الْمَاءُ وَالْقَرَظُ» أَخْرَجَهُ: أَبُو دَاوُدَ، وَالنَّسَائِيُّ.

ابوداود و نسایی/ از ام‌المؤمنین میمونهل روایت نمودند که میمونه گفت: رسول اللهص عبور می‌فرمود، دید مردمی مردار گوسفندی را می‌کشانند، تا آن را به بیرون از شهر ببرند، فرمود: «کاش پوست آن را می‌گرفتید»؛ یعنی آن را دباغی می‌کردید و از آن استفاده می‌کردید. گفتند: مردار است. فرمود: «آب و قرظ آن را پاک می‌کنند»؛ یعنی دباغی پوست آن را پاک می‌کرد و مورد استفاده قرار می‌داد.

دباغی و پوست پیرایی حاصل می‌شود و به هر چیزی که گندیدگی پوست را از بین ببرد، مانند: گل و برگ کرَت و پوست انار و زاج و غیره.

بعد از دباغی، پوست حکم متنجس دارد که باید آن را شست، و موی آن را سترد و چند تار مو اگر بماند، اشکالی ندارد.

شرح حال: ام‌المؤمنین میمونه بنت الحارث الهلالیهل، قبل از ازدواج رسول اللهص با او، نامش: بَرَّه، به معنی نکوکار بود. رسول اللهص او را میمونه نامید. و به سال هفتم هجری که سال عمره القضاء است در مکه‌ی مکرمه با میمونه ازدواج نمود. میمونهل به سال 61 هجری وفات یافت.

میمونه خاله‌ی عبدالله بن عباس و خالد بن ولید است.

24- وَعَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِيِّس قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا بِأَرْضِ قَوْمٍ أَهْلِ كِتَابٍ، أَفَنَأكُلُ فِي آنِيَتِهِمْ؟ قَالَس: «لَا تَأْكُلُوا فِيهَا، إِلَّا أَنْ لَا تَجِدُوا غَيْرَهَا، فَاغْسِلُوهَا، وَكُلُوا فِيهَا». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

بخاری و مسلم/ به اسنادشان از صحابی، ابوثعلبه‌ی خشنی روایت کرده‌اند که او گفت: به رسول اللهص گفتم: یا رسول اللهص، سرزمینی که در آن اقامت داریم مردمی از اهل کتاب از یهود و نصاری آن‌جا هستند، آیا ما خوراک در ظرف‌های ایشان بخوریم؟ رسول اللهص فرمود: «در ظرف‌های آنان خوراک نخورید، مگر در صورتی که غیر از ظرف آنان ظرف دیگری نیابید، و در آن صورت ظرف‌هایشان را بشویید و بعد از شستن آن در آن غذا بخورید».

بعضی از علما از این حدیث و از آیه‌ی:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ﴾ [التوبة: 28].

«مشرکان پلیدند».

دلیل بر این گرفته‌اند که کافران خواه کتابی و خواه بت‌پرست همه پلید هستند. و کتابی را مشرک دانسته‌اند به این دلیل که در سوره‌ی:

﴿لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾ [البينة: 1].

اهل کتاب و مشرکان را در همه‌جای کافران آورده است. و یهودیان گفتند:

﴿عُزَيۡرٌ ٱبۡنُ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 30].

و نصاری گفتند:

﴿ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 30].

و این می‌رساند که مشرکند.

و بیشتر علما قایل به طهارت کافران هستند. و این حدیث را حمل بر روایتی دیگر که نزد امام احمد و ابی داود است نموده‌اند. و آن روایت عبارت است از: «إِنَّا نُجَاوِرُ أَهْلَ الْكِتَابِ وَهُمْ يَطْبُخُونَ فِي قُدُورِهِمُ الْخِنْزِيرَ وَيَشْرَبُونَ فِي آنِيَتِهِمُ الْخَمْرَ...»، «یعنی گفتند: ما همسایه با مردمی از کافران هستیم که در دیگ‌هایشان گوشت خوک می‌پزند و در ظرف‌هایشان خمر می‌آشامند، آیا در ظرف‌هایشان خوراک بخوریم؟»

رسول اللهص فرمود: «اگر ظرف‌های دیگری یافتید در ظرف‌هایشان خوراک نخورید، و اگر غیر از ظرف‌های آنان ظرف‌های دیگری نیافتید، ظرف‌هایشان را بشویید و بعد از شستن آن در آن غذا بخورید».

وقتی حکم پلید بودن ظرف اهل کتاب می‌شود که یقین به پختن گوشت خنزیر و آشامیدن شراب در آن باشد، و در غیر این‌صورت ظرف‌هایشان پاک است، و آیه‌ی:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ﴾ [التوبة: 28].

حمل بر پلید بودن عقایدشان شده، به دلیل این‌که، خدای متعال فرمود:

﴿وَطَعَامُ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ حِلّٞ لَّكُمۡ وَطَعَامُكُمۡ حِلّٞ لَّهُمۡ﴾ [المائدة: 5].

«خوراک اهل کتاب برای شما حلال است و خوراک شما برایشان حلال است».

و معلوم است که خوراک در ظرف می‌آورند، اگر ظرف پلید بود خوراک در آن هم پلید می‌شد.

و آیه‌ی: ﴿وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ﴾ [الإسراء: 70].

«بنی‌آدم را گرامی داشتیم».

و مقتضای گرامی داشتن‌شان این است که طاهر باشند.

و در حدیث صحیح آمده است که رسول اللهص از مشک آب زنی مشرک وضو گرفت.

و حدیث صحیح به روایت امام احمد و ابی داود/ از جابرس آمده است: «كُنَّا نَغْزُو مَعَ رَسُولِ اللَّهِص فَنصِیب مِن آنِیة المُشرِكین وَأَسْقِيَتِهِمْ وَلا یعِیب ذَلك عَلینَا»؛ «همراه رسول اللهص به جهاد می‌رفتیم و ظرف‌های مشرکین و مشک‌هایشان را مورد ستفاده قرار می‌دادیم و رسول اللهص ما را از آن منع نمی‌فرمود».

الحاصل:‌ استعمال ظروف کافران حرام نیست، بلکه مکروه است و حمل حدیث و آیه بر این شده که کافران از نجاست نمی‌پرهیزند، از جنابت بدن نمی‌شویند، و طهارت نمی‌گیرند، و از پلیدی پرهیز ندارند.

شرح حال ابوثعلبه: نام او جرهم بن ناشب است. نسبت او خشنی به خشین بن نمر از قضاعه است. در بیعه الرضوان ـ سال ششم هجری ـ با رسول اللهص بیعت نمود. و در روز خیبر رسول اللهص سهم او را عطا فرمود. و او را به سوی جماعتش فرستاد تا آنان را به سوی اسلام دعوت نماید. همه‌ی جماعتش به دست او مسلمان شدند. در شام منزل گرفت و به سال 75 هجری درگذشت.

25- وَعَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍب؛ أَنَّ النَّبِيَّص وَأَصْحَابَهُ تَوَضَّئُوا مِنْ مَزَادَةِ اِمْرَأَةٍ مُشْرِكَةٍ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ، (فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ)

بخاری و مسلم در حدیث متفق علیه از عمران بن حصینب روایت نمودند که: رسول اللهص و یارانشش از مشک زنی مشرک وضو گرفتند.

این حدیث بخشی از یک حدیث طولانی است که بخاری/ آن را روایت نمود. در آن روایت آمده که رسول اللهص و یاران برای جهادی رفته بودند. وقت نماز رسید، یاران گفتند: وقت نماز شده و آبی نیست که وضو بگیریم. رسول اللهص به علی بن ابی‌طالب و دیگری از صحابهش امر فرمود تا در جست‌وجوی آب بروند. علیس و آن دیگری رفتند و زنی را دیدند که بر شتری سوار است و دو مشک بزرگ آب به همراه دارد. به آن زن گفتند: محل آب کجا است؟ آن زن گفت: من دیروز در همین وقت آب را گرفته‌ام (یعنی فاصله تا آب 24 ساعت وقت می‌خواهد تا به آن برسند)، ایشان به آن زن گفتند: بیا نزد رسول اللهص برویم. وقتی که آن زن را به خدمت رسول اللهص آوردند، فرمود تا پیاده شود. ظرف بزرگی آوردند و دو دهن دو مشک را در آن ظرف گشودند و صدا زدند تا مردم بیایند و از آن آب بیاشامند و آب برای وضو و غیره بگیرند. یاران (که قریب چهارصد نفر بودند) آمدند و آب آشامیدند و مشک‌های خود را پر کردند و وضو گرفتند. رسول اللهص فرمودند تا دهن آن دو مشک را ببندند و بر شتر گذارند. آن‌گاه روی به آن زن نمود و فرمود: ما از آب مشک‌های تو چیزی کم نکردیم. و دستور داد از خوراکی که همراه دارند قسمتی به او بدهند. آن زن به چشم خود دید که از آب دو مشک چهارصد نفر آشامیده و وضو گرفته و مشک‌های خود را پر کرده‌اند و آن دو مشک پر از آب است. آن زن وقتی که نزد قوم خود آمد از دیدن این معجزه حکایت کرد، و پس از مدتی گروه خود را به سوی اسلام دعوت نمود و همه به دست او مسلمان شدند.

در این حدیث است:

دلیل این‌که مشک و ظرف کفار طاهر است و پلید نیست.

و این که دباغی و پوست پیرایی کافران هم کفایت می‌کند.

و این‌که دست مشرکان که به ظرف می‌رسد و آب در آن می‌کنند و سر آن را می‌بندند پاک است.

و این‌که چه معجزه‌ای عظیم بود که از برکت رسول اللهص آب اندک، آن‌قدر بسیار شد.

مزاده: مشکی که پوست بیش از یک گوسفند باشد که از پوست دو مشک را دوخته باشند، و آب دو مزاده کمتر از دو قله است، برای این‌که علما گفته‌اند: شتر نمی‌تواند دو قله آب که پانصد رطل (یعنی دویست و پنجاه لیتر باشد) حمل نماید.

شرح حال عمران بن حصینب: عمران و پدرش هر دو از یاران پیغمبرص هستند. کنیه‌ی او ابونجید، قبیله‌ی خزاعه از بنی کعب است. عمران بن حصین خزاعی کعبی، در سال خیبر مسلمان شد و بعد از آن در مشاهد همراه رسول اللهص بود. در آخر در بصره اقامت گزید و در سال 52 و یا 53 هجری در بصره درگذشت. عمران بن حصینب از فضلای صحابه و از فقهای صحابه بود.

26- وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍس: أَنَّ قَدَحَ النَّبِيِّص اِنْكَسَرَ، فَاتَّخَذَ مَكَانَ الشَّعْبِ سِلْسِلَةً مِنْ فِضَّةٍ. أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ.

از انسس روایت است که: کاسه‌ای که پیغمبرص آب از آن می‌آشامید شکاف برداشت. رسول اللهص زنجیری از نقره بر محل شکاف برداشته قرار داد تا کاسه را از تکه شدن نگه دارد.

قدح: کاسه‌ی آب آشامیدن، قدح: به معنی تیر، شعب: به معنی شکافتن و شکستن، سلسله: زنجیری که چیزی را به چیز دیگر پیوند می‌دهد.

در حدیث دلیل این است که می‌توان وصله‌ی نقره را بر ظرف قرار داد تا آن را از تکه شدن بازدارد.

و فاعل: فاتخذ مكان الشعب سلسلة من فضة: فاعل آن رسول اللهص است که ایشان به آن دستور دادند. و بیهقی از بعضی از علما نقل نموده که انس آن سلسله را بر آن ظرف قرار داد. و باز هم معلوم است که به دستور رسول اللهص بوده و دلیل صحت آن باقی است.

ابن سیرین گفته‌ است که در آ‌ن قدح حلقه‌ای از آهن بوده و بعد از رحلت حضرت رسولص انس می‌خواست که آن حلقه‌ی آهنی را بردارد و به جای آن حلقه‌ای از طلا یا نقره قرار دهد، و ابوطلحه انصاری به انس گفت: آن را تغییر مده. بر همان حالت باشد که در عهد رسول اللهص بوده است و انس آن را تغییر نداد.

در کتب فقه مذهب شافعی آمده است که: «وصله‌ی طلا بر ظرف قرار دادن، حرام است. خواه وصله‌ی بزرگ، خواه کوچک، خواه برای حاجت و خواه برای زینت باشد. و اما وصله‌ی نقره، اگر برای حاجت باشد درست است، هرچند بزرگ باشد. والله سبحانه و تعالی اعلم.

و وصله‌ی نقره، اگر برای زینت باشد، ‌کوچک باشد رواست ولیکن مکروه است.

بَابُ إِزَالَةِ النَّجَاسَةِ وَبَيَانِهَا

بابی است در بیان پلیدی و آن‌چه که پلیدی را پاک می‌سازد

27- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍس قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهص عَنْ الْخَمْرِ تُتَّخَذُ خَلًّا؟ قَالَ: «لَا». أخْرَجَهُ مُسْلِم والتِّرمذِي وقَالَ حَسَنٌ صَحِيحٌ.

از انس بن مالکس روایت است که گفت:‌ از رسول اللهص پرسیده شد‌: در خصوص خمر که آیا می‌شود آن را به سرکه تبدیل کرد؟ فرمود: «نه».

خمر را سرکه کردن به انداختن چیزی در آن جایز نیست، برای این که خمر پلید است و چیزی که خمر در آن انداخته شود پلید می‌شود. در این حال اگر خمر سرکه شود، همان چیز پلید شده در آن باعث پلیدی آن می‌شود.

اگر خمر به خودی خود سرکه شود و یا این‌که از آفتاب به سایه برده شود یا از سایه به آفتاب برده شود و به سرکه تبدیل شود، آن سرکه حلال است.

در حدیث به روایت ابوداود و ترمذی آمده است که ابوطلحه انصاریس درباره‌ی خمری که مال ایتام و نزد او بود، از رسول اللهص پرسید: آیا آن خمر را به سرکه تبدیل نماید؟ رسول اللهص به او امر فرمود: آن را بیرون بریزد.

و مذهب شافعی بر این است که اگر خمر خود به خود به سرکه تبدیل شود، سرکه‌ی آن حلال است و در غیر این صورت به انداختن چیزی در خمر تا به سرکه شود حلال نمی‌شود.

و بعضی از علما گفته‌اند که: اگر خمر خود به خود به سرکه تبدیل شود هم حلال نمی‌شود.

و قول سوم اگر خمر با چیزی به سرکه تبدیل شود هم حلال است.

و بعضی دیگر گفته‌اند: اگر با چیزی به سرکه تبدیل شود حلال است، اما فاعل آن ‌که در حال خمر بودن آن را نریخته عاصی و گنهکار است. و می‌توان سرکه ساخت بدون این‌که تبدیل به خمر بشود.

1. اگر در ظرفی که همیشه سرکه در آن بوده عصیر انگور ریخته شود به سرکه تبدیل می‌شود بدون این‌که به خمر تبدیل شود.
2. اگر دانه‌های انگور از خوشه‌ی آن جدا شود و آب بر آن ریخته شود و سر ظرف به گِل مُهر کنند به سرکه تبدیل می‌شود بدون این‌که به خمر تبدیل شود.
3. اگر عصیر انگور در ظرفی ریخته شود و دو برابر آن سرکه بر آن ریخته شود، به سرکه تبدیل می‌شود بدون این‌که به خمر تبدیل شود.

28- وَعَنْهُس قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ خَيْبَرَ، أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِص أَبَا طَلْحَةَ، فَنَادَى: «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَنْهَيَانِكُمْ عَنْ لُحُومِ الحُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ، فَإِنَّهَا رِجْسٌ» مُتَّفَقٌ عَلَيْه.

و در حدیث متفق علیه از انس بن مالکس روایت است که: «در روز خیبر، رسول اللهص به ابوطلحه انصاری امر فرمود و او ندا زد به این‌که: «خدا و پیغمبرش شما مردم را منع می‌فرمایند از خوردن گوشت خرهای اهلی، یعنی خرهای بارکش و می‌فرمایند که گوشت آ‌نها حلال نیست و پلید است».

در صحیح بخاری به روایت از انس‌ آمده است که در روزی که خیبر فتح شد، یکی از صحابه به خدمت رسول اللهص آمد و گفت: «گوشت خرها خورده شد. و دیگری آمد و همین را گفت و سومی آمد و گفت: خرهای بارکش از بین برده شد. رسول اللهص امر فرمود ندا زنند که خدا و پیغمبرشص شما مردم را از خوردن گوشت خر منع می‌فرمایند و می‌فرمایند که گوشت آن حرام و پلید است. مردم با شنیدن این دستور دیگ‌ها را همه وارونه کردند و گوشت‌ها را بیرون ریختند، آن‌گاه که گوشت خرها در دیگ‌ها می‌جوشید.

و منع از خوردن گوشت خرهای اهلی شد، برای این‌که گوشت خرهای وحشی که گورخر باشد حلال است. منع ازخوردن گوشت خرهای اهلی و بارکش به روایت عده‌ای از صحابهش ثابت شده است: از علی بن ابی‌طالب و عبدالله بن عمر و جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله بن ابی اوفی و براء و ابی ثعلبه و ابی هریره و عرباض بن ساریه و خالد بن الوالید و عمرو بن شعیب از پدر و از جدش عبدالله بن عمروبن العاص و مقدام بن معدی کربش و حرام بودن گوشت خر، از جمهور صحابه و تابعین و بعدشان روایت شده، به همین دلیل منع رسول اللهص از آن به ثبوت رسیده است.

و از ابن عباسب روایت است که گفت: «نمی‌دانم حرام شدن گوشت خر برای جلوگیری از ذبح آن بوده تا حیوان بارکش از دست نرود و یا به خاطر حرام بودن گوشت آن بود.

تفسیر الفاظ: (إن الله ورسوله ينهيانكم): «خدا و پیغمبرش شما را منع می‌فرمایند»، در ینهیانکم:‌ ضمیر الف به خدا و رسول او برمی‌گردد. و رسول اللهص به خطیبی که گفت: «من يطع الله ورسوله فقد رشد ومن يعصهما فقد غوی»: «کسی که طاعت خدا و پیغمبرص نمود به راه راست رسیده و کسی که نافرمانی شان کند به گمراهی افتاده است». رسول اللهص به او گفت: «بگو: ومن يعص الله ورسوله، مگو: ومن يعصهما»،‌ تا ضمیر راجع به سوی خدا و پیغمبرص در یک کلمه جمع ننموده باشی. علما گفته‌اند برای این بوده است که این جمع ضمیر برای رسول اللهص که واقف بر تعظیم خدا و رسول اوست جایز است و برای دیگری جایز نیست.

رجس، به معنی پلید است، اما آیا وقتی چیزی حرام باشد، پلید هم هست؟ بیشتر علما برآنند که آن‌چه حرام است پلید نیز می‌باشد، در حالی‌که پوشیدن طلا و ابریشم بر مرد حرام است، اما طلا و ابریشم پلید نیستند. و شاید بتوان گفت که هرچه خوردنش حرام باشد پلید است، مثل خمر و زهر، اما این هم دلیلی ندارد برای این‌که خوردن تریاک و بنگ و مخدرات حرام است، اما پلید نیست. و خوردن خمر بدون شک حرام است، اما دلیلی بر پلید بودن آن نیست. و از ختیارات امام نووی/ این است که خمر حرام است، بدون شک، اما پلید نیست. بنابراین الکلی که اطبا برای زدن آمپول تزریقی بر پوست می‌مالند پلید نیست، ولیکن جمهور علما بر پلید بودن آن هستند، و احتیاط در پرهیز از آن و شستن محل اصابت آن بهتر است.

خیبر: نام قریه‌ای است در عربستان سعودی که از مدینه‌ی منوره زیاد دور نیست. و در قدیم دارای آبادی و شهرت بوده، ولیکن امروز آن آبادی و شهرت قبل را ندارد. و فتح خیبر که مرکز قدرت یهود بود در سال ششم هجری بوده است.

29- وَعَنْ عَمْرِو بْنِ خَارِجَةَس قَالَ: خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِص بِمِنًى، وَهُوَ عَلَى رَاحِلَتِهِ، وَلُعَابُهَا يَسِيلُ عَلَى كَتِفَيَّ. أَخْرَجَهُ: أَحْمَدُ، وَالتِّرْمِذِيُّ وَصَحَّحَهُ.

امام احمد و ترمذی به اسنادشان از عمرو بن خارجهس روایت نمودند که خارجه گفت: در سال حجه الوداع در منی رسول اللهص بر شتر خود سوار بود و خطبه برای ما خواند، و من افسار شتر او در دست داشتم و آب دهن شتر او بر دوش من روان بود.

کلمات: راحله: شتری که شایستگی نهادن پالان بر‌ آن دارد و راهوار است. لعاب:‌ آب دهن.

مفهوم از حدیث: این‌که شتر پاک است و آب دهن شتر نیز پاک است.

30- وَعَنْ عَائِشَةَل قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهص يَغْسِلُ الْمَنِيَّ، ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى الصَّلَاةِ فِي ذَلِكَ الثَّوْبِ، وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى أَثَرِ الْغُسْلِ فِيهِ. مُتَّفَقٌ عَلَيْه.

بخاری و مسلم/ در حدیث صحیح متفق علیه از ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقهل روایت نمود که گفت:‌ رسول اللهص محل رسیدن منی به جامه‌اش را می‌شست و هنوز خشک نشده بود و من جای شستن آن را بر جامه‌ی رسول اللهص می‌دیدم و او در همان جامه به مسجد برای نماز می‌رفت.

بعضی از علما به همین حدیث استدلال نموده‌اند که منی پلید است و شستن محل اصابت آ‌ن دلیل پلیدی آن است. چنان‌که حنفی‌ها و مالکی‌ها به آن استدلال نموده‌اند، اما حدیث بعدی دلالت دارد که منی طاهر است، چنان‌که:

31- وَلِمُسْلِمٍ: لَقَدْ كُنْتُ أَفْرُكُهُ مِنْ ثَوْبٍ رَسُولِ اللَّهِص فَرْكًا فَيُصَلِّي فِيهِ.

32- وَفِي لَفْظٍ لَهُ: عن عائشةل: لَقَدْ كُنْتُ أَحُكُّهُ يَابِسًا بِظُفُرِي مِنْ ثَوْبِهِ. وروي الحك والفرك: البيهقي والدار قطني وابن خزيمه وابن الجوزي.

عایشهل می‌گوید: من با ناخنم منی را از لباس پیغمبرص موقعی که خشک شده بود پاک می‌کردم.

و معلوم است که منی پاک است که با ناخن اثر آن را می‌توان برد. پاک کردن منی از لباس رسول اللهص با ناخن را بیهقی و دارقطنی و ابن خزیمه و ابن الجوزی روایت کرده‌اند.

و در صحیح ابن حبان از عایشهلآمده است که موقعی که رسول اللهص در خانه به نماز می‌ایستاد، اثر منی را از لباس ایشان با ناخن پاک می‌کردم.

الحاصل: شستن منی در حال تری و رطوبت آن و پاک کردن با ناخن در حال خشکی منی در احادیث صحاح ثابت است و قابل انکار نیست، و معقول هم نیست که منی که اصل وجودی انسان است پلید باشد. و احتمال دارد که آنان که گفته‌اند منی پلید است، موقع بیرون ریختن منی است که به حکم مجرای آن تصور پلیدی آن نموده باشند، وگرنه آیه‌ی: ﴿وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ﴾ [الإسراء: 70].

«و ما یقیناً بنی‌ آدم را دارای کرامت نمودیم».

با پلید بودن اصل آن با هم نمی‌خواند و موقعی که از رسول اللهص درباره‌ی منی پرسیده شد، فرمود: «إِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ الْمُخَاطِ أَوِ الْبُصَاقِ» وقال: «إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ أَنْ تَمْسَحَهُ بِخِرْقَةٍ»؛ «منی به منزلت آب بینی و آب دهن است، کفایت است آن را به پارچه‌ای پاک سازی».

و آنهایی که اصرار دارند تا دلیل نجسی منی غیر رسول اللهص را ثابت کنند، هم جایی که نص وجود دارد، حساب احتمالات بی‌جاست.

حنفی‌ها گفته‌اند که منی پلید است، اما پاک می‌شود به شستن و یا به ناخن اثر آن را بردن و یا به پارچه پاک کردن تا به هر دو حدیث عمل کرده باشند.

شرح حال عایشهل: دختر ابی‌بکر صدیق، مادرش ام رومان دختر عامر است. در مکه‌ی مکرمه رسول اللهص او را در سال دهم بعثت در سن شش سالگی خواستگاری نمود و در شوال سال دوم هجری که نه ساله بود با او ازدواج نمود.

رسول اللهص کنیه‌ی عایشه را ام عبدالله نهاد. ایشان زنی دانشمند، فقیه و فاضله بود و به تاریخ عرب و اشعار آنان آشنا بود. احادیث بسیاری را از رسول اللهص روایت نمود، و گروه بسیاری از صحابه و تابعین از ایشان حدیث روایت نمودند. خداوندن براءت او را از آسمان نازل فرمود و ده آیه در سوره‌ی نور در اثبات طهر و پاکی او نازل فرمود.

ایشان در مدینه‌ی منوره به سال 57 هجری قمری در شب سه‌شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان وفات یافت و در بقیع مدینه به خاک سپرده شد. در فضایل او، ده آیه‌ی سوره‌ی نور از قرآن مجید و احادیث صحیحه بسیار از زبان مبارک رسول اللهص آمده است.

33- وَعَنْ أَبِي السَّمْحِس قَالَ: قَالَ رسول اللهص: «يُغْسَلُ مِنْ بَوْلِ الْجَارِيَةِ، وَيُرَشُّ مِنْ بَوْلِ الْغُلَامِ» أَخْرَجَهُ: أَبُو دَاوُدَ، وَالنَّسَائِيُّ، وَصَحَّحَهُ اَلْحَاكِم.

و از ابی سمحس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «محل بول دختر بچه شسته می‌شود، و بر محل بول پسربچه آب پاشیده می‌شود».

و بزار و ابن ماجه و ابن خزیمه هم از ابوالسمح روایت نموده‌اند که حسن و یا حسین را خدمت پیغمبرص آورد و بر سینه‌ی ایشان بول نمود، خواستم آن را بشویم، رسول اللهص فرمود: «از بول دختربچه شسته می‌شود». بنابراین هرگاه بول دختربچه به چیزی برسد، محل اصابت آن شسته می‌شود، و اگر بول پسربچه به چیزی برسد، آب بر آن پاشیده می‌شود.

کلمات: (يغسل من بول الجارية): «شسته می‌شود هرچه بول دختربچه به آن رسید. و (يرش من بول الغلام): «و آب پاشیده می‌شود بر آن‌چه بول پسربچه به آن رسید».

غسل: شستن به آب سیار که از آن بریزد. و رش: بسیار کردن آب که محل را بگیرد، اما نه به قدری که از آن بریزد.

بول پسربچه که آب بر آن پاشیده می‌شود، مشروط به این است که کودک غیر از شیر نخورده باشد، چنان‌که:

در صحیح بن حبابن و مصنف ابن ابی شیبه/ از ابن شهاب زهری روایت کرده‌اند که گفت: «مَضَتِ السُّنَّةُ أَنْ يُرَشَّ من بَوْلِ مَن لَم يَأكُلِ الطَّعَام مِنَ السِّبيَان»؛ «سنت پیغمبرص بر این جاری شده که هر پسربچه‌ای که خوراکی غیر از شیر نخورده باشد آب بر محل او پاشیده می‌شود، اما هر کودکی که غیر از شیر، غذای دیگری بخورد، بول او و بول بزرگسالان بر وجوب شستن آن یکسان است».

اگر غذای کودک شیر است و داروهای گیاهی و غیره به او داده می‌شود، دوا در حکم غذا نیست. و قصد غذایی است که کودک به آن اکتفا نماید، اما اگر در بیست و چهار ساعت شبانه‌روز هفت مرتبه شیر می‌خورد و یک بار اندکی از شوربا یا مثل آن می‌خورد، حکم برای خوراک غالب است و مقصود شیر مادر است، اما اگر شیر خشک می‌خورد، حکم خوراک دارد و باید محل رسیدن بول او را شست.

الحاصل: در معتمد مذهب شافعی بول پسربچه که غیر شیر مادر نمی‌خورد، آب بر محل آن پاشیده می‌شود و محل بول دختربچه شسته می‌شود، چنان‌که حدیث صحیح بر آن دلالت دارد. و نزد حنفی‌ها و مالکی‌ها محل بول پسربچه‌ی شیرخوار و دختربچه‌ی شیرخوار شسته می‌شود و فرقی میان آن دو نمی‌گذارند و قیاس بر دیگر بول‌ها می‌گیرند.

و قول سوم گفته أوزاعی است که می‌گوید: «شیرخوار چه پسر و چه دختر هر دو یکسانند و بر بول هر دو آب پاشیده می‌شود و شسته نمی‌شود».

شرح حال ابوالسمح: نام ایشان ایاد و کنیه‌ی ایشان ابوالسمح است، او خدمتگزار پیغمبرص بوده و همین یک حدیث را دارد. شرح حال مفصل او را نیافته‌ایم.

34- وَعَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍب: أَنَّ النَّبِيَّص قَالَ ـ فِي دَمِ الحَيْضِ يُصِيبُ الثَّوْبَ ـ: «"تَحُتُّهُ، ثُمَّ تَقْرُصُهُ بِالْمَاءِ، ثُمَّ تَنْضَحُهُ، ثُمَّ تُصَلِّي فِيهِ» مُتَّفَقٌ عَلَيْه.

رسول اللهص درباره‌ی خون قاعده‌ی ماهیانه به اسماء دختر ابی‌بکر صدیقب فرمود: «ابتدا به ناخن آن را می‌خارانی، سپس میان انگشتان با آب آن را می‌فشاری و سپس به آب آن را می‌شویی و سپس در آن نماز می‌خوانی».

در روایت ابن ماجه: «أقرُصِيهِ بِالمَاءِ وَاغسِلِيهِ»، و در روایت ابن ابی شیبه نیز: «أقرُصِيهِ بِالماء وَاغسِلِيهِ»؛ به همان معنی که «با آب اندک آن را در میان انگشتان بفشارد و سپس بشوید».

در روایت ام قیس بنت محصن: «حُكِّيهِ بِصِلع وَاغسِلِيهِ بِمَاء وسِدر»؛ «محلی که خون حیض به آن رسیده با سنگ بخاران و بعد به آب و برگ سدر آن را بشوی» تا اثر آن از بین برود.

و در حدیث دیگر: «وَلَايَضُرُّك أَثَرُه»؛ «اگر اثر خون از میان نرفت زیانی به تو نمی‌رساند».

الحاصل: خون قاعده‌ی ماهیانه پلید است. به هر جای لباس که رسید باید کوشید تا اثر ‌آن از میان برود، تا نمازگزار در لباس پاک و با هیأت پسندیده به نماز ایستد.

شرح حال اسماء: ایشان دختر ابوبکر صدیق و همسر زبیر بن العوام پسرعمه‌ی پیغمبرص و مادر عبدالله بن الزبیر هستند. ایشان از زنانی هستند که از‌ آغاز ظهور اسلام در مکه‌ی مکرمه ایمان آوردند. و در سن ده سال بزرگ‌تر از عایشه صدیقهل بودند. یکصد سال عمر کرد بدون این‌که دندانی از او بیفتد و یا عقل او تغییر نماید. تا آخرین لحظه از حیات خود دارای سلامت بدن بود. در سال 73 هجری پس از شهادت پسرش عبدالله بن الزبیر پس از یک ماه در مکه‌ی مکرمه درگذشت.

35- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَس قَالَ: قَالَتْ خَوْلَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِص فَإِنْ لَمْ يَذْهَبْ الدَّمُ؟ قَالَ: «يَكْفِيكِ الْمَاءُ، وَلَا يَضُرُّكِ أَثَرُهُ» أَخْرَجَهُ: التِّرْمِذِيُّ، بِسَنَدٍ ضَعِيفٍ.

و از ابوهریرهس روایت است که می‌گفت: خوله بنت یثارل گفت: یا رسول اللهص، اگر محل اصابت خون حیض از لباسم شستم و رنگ خون از میان نرفت چه کار کنم؟ ‌رسول اللهص فرمود: «کفایت است که به آب بشویی،‌ وقتی که به آب شستی اثر و رنگ باقی بعد از شستن زیانی به تو نمی‌رساند».

و ابوداودس از عایشه صدیقهل روایت نمود که گفت: «إِذَا غَسَلَتِ الْمَرْأَةُ الدَّمَ فَلَمْ يَذْهَبْ فَلْتُغَيِّرْهُ بِصُفْرَةِ أَوْ زَعْفَرَان».‌ رواه: ‌ابوداود.

«وقتی که زن خون قاعده را از جامه شست و اثر خون از میان نرفت به رنگ زرد یا به وسیله‌ی زعفران رنگ خون را از میان ببرد».

الحاصل:‌ برای از بین بردن رنگ خون حیض کوشش بنماید و به رنگ زعفران اثر آن را تغییر دهد، زیرا شایسته نیست بر لباسی زنی رنگ خون قاعده‌ای باشد، و این کوشش و ناخن کشیدن و شستن به آب و برگ کنار و تغییر رنگ به زعفران اختصاص به خون قاعده دارد.

در این باب: ‌مؤلف بول و گوشت الاغ بارکش و منی و خون قاعده و خمر را از نجاست یاد نمود، ‌و پاکی منی را دلیل آ‌ورد، و چگونگی به سرکه شدن خمر و پاک شدنش یاد نمود. و پوست مردار که به دباغی و پوست پیرایی پاک می‌شود در جای دیگر آورد.

شرح حال خولهل: خوله بنت یسار است و چنان‌که ابن عبدالبر در استیعاب آورد از زنان صحابه است. شرح حال کامل آن را نیافته‌ام.

بَابُ اَلْوُضُوءِ

بابی است در بیان احکام وضو

وُضو: به ضم واو به معنی دست نماز و شستن اعضای مخصوص با نیت آن است، وَضو: به فتح واو همان آب وضو گرفتن است.

وضو: ‌از وضاءت و روشنایی است؛ چنان‌که می‌گویی: (فلان وضيء الوجه): «فلانی روشن چهره است».

وضو به گونه‌ای که مسلمانان انجام می‌دهند از خصایص این امت است.

دلیل آن از قرآن

آیه‌ی:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ﴾ [المائدة: 6].

«ای مردمی که ایمان آورده‌اید ـ ای مؤمنان ـ‌ هرگاه که خواستید به سوی نماز برخیزید، باید وضو بگیرید، به این‌که بشویید روهایتان،‌ از رستنگاه موی سر تا چانه و از گوش تا گوش، و بشویید دست‌هایتان تا دو آرنج، که دو آرنج هم شسته شود، و دست تر بکشید به سرهایتان، به همه‌ی سر یا قسمتی از سر، و بشویید پاهایتان تا دو کعب که دو کعب هم شسته شوند».

و در آخر آیه می‌‌آورد:

﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ٦﴾ [المائدة: 6].

«خدای متعال از فرض کردن وضو برای نماز و بدن شستن برای پاکی از جنابت و تیمم وقتی که آب نباشد هیچ یک از این‌ها را برای انداختن شما به مشقت و سختی قرار نداد، بلکه این احکام را مقرر داشت تا این‌که شما مسلمانان را پاکیزه سازد و نعمت‌های خود را بر شما تکمیل نماید تا به درستی این احکام را دریابید و آن را به قصد طاعت خدا انجام دهید تا سپاس خدا را به جا آورید».

دلیل آن از حدیث صحیح

قال رسول اللهص: «إن الله لاَ يَقْبَلُ صَلاَةَ أَحَدِكُمْ إِذَا أَحْدَثَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ» رواه البخاري ومسلم.

«وقتی که یکی از شما بی‌وضو شد، خدا نماز او را نمی‌پذیرد تا این‌که وضو بگیرد». یعنی شرط اساسی نماز وضو است و هیچ نمازی بدون وضو صحیح نمی‌شود. دلیل دیگر فعل حضرت رسول اللهص است که هیچ نمازی را بدون وضو نخواند. والله اعلم.

چه موقع وضو فرض شده؟ در مکه قبل از هجرت و یا در مدینه بعد از هجرت؟

وضو در مکه و در شب اسراء و معراج فرض شد. در همان شب که نمازهای پنجگانه‌ای شبانه‌روزی فرض شد، وضو هم به همراه آن فرض شد.

فضایل وضو

در فضل وضو حدیث‌های صحیح بسیاری آمده است: از آن جمله روایت امام مالک از عبدالله صنابحیس قال: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ**ص** قال: «إِذَا تَوَضَّأَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ فَتَمَضْمَضَ خَرَجَتِ الْخَطَايَا مِنْ فِيهِ، فَإِذَا اسْتَنْثَرَ خَرَجَتِ الْخَطَايَا مِنْ أَنْفِهِ، فَإِذَا غَسَلَ وَجْهَهُ خَرَجْتِ الْخَطَايَا مِنْ وَجْهِهِ حَتَّى تَخْرُجَ مِنْ تَحْتِ أَشْفَارِ عَيْنَيْهِ، فَإِذَا غَسَلَ يَدَيْهِ خَرَجَتِ الْخَطَايَا مِنْ يَدَيْهِ حَتَّى تَخْرُجَ مِنْ تَحْتِ أَظْفَارِ يَدَيْهِ، فَإِذَا مَسَحَ بِرَأْسِهِ خَرَجَتِ الْخَطَايَا مِنْ رَأْسِهِ حَتَّى تَخْرُجَ مِنْ أُذُنَيْهِ، فَإِذَا غَسَلَ رِجْلَيْهِ خَرَجَتِ الْخَطَايَا مِنْ رِجْلَيْهِ حَتَّى تَخْرُجَ مِنْ تَحْتِ أَظْفَارِ رِجْلَيْهِ، ثُمَّ كَانَ مَشْيُهُ إِلَى الْمَسْجِدِ وَصَلَاتُهُ نَافِلَةً لَهُ».

«وقتی که شخص مؤمن شروع به وضو گرفتن می‌نماید، آب که در دهن می‌گرداند با بیرون ریختن آب از دهان، همه‌ی گناهان از دهان او بیرون می‌ریزد و موقعی که آب به بینی بالا می‌برد، هنگام بیرون ریختن آب از بینی‌اش، همه‌ی گناهان از بینی او بیرون می‌ریزد، و موقعی که روی را می‌شوید، همه‌ی گناهان روی او بیرون می‌ریزد، حتی از زیر مژگان چشم او بیرون می‌آید، و وقتی که دو دست خود را می‌شوید، همه‌ی گناهان دو دست او بیرون می‌ریزد حتی از زیر ناخن‌های دو دستش بیرون می‌ریزد، و موقعی که دست تر به سر خود می‌کشد، همه‌ی گناهان از سر او بیرون می‌آید، حتی از دو گوش او بیرون می‌ریزد، و وقتی که دو پای خود را می‌شوید، گناهان از دو پای او بیرون می‌آید، حتی از زیر ناخن‌های دو پایش بیرون می‌ریزد، و به این ترتیب با کامل شدن وضویش همه‌ی گناهان اعضای او پاک شده و سپس پیاده رفتنش به مسجد و نماز او در مسجد همه مزید بر ثواب اوست».

و نزد بسیاری از علما وضو به این ترتیبی که هست از خصوصیت‌های این امت است.

و در شستن اضافی از اعضای وضو، بدین صورت که روی را که می‌شوید بالای گردن را نیز بشوید، و دو دست را که می‌شوید تا آخر بازو بشوید، و سر را همه‌ی آن مسح کند و دو گوش را ظاهر و باطن آن بعد از مسح سر دست تر بکشد، و پا را که می‌شوید تا آخر ساق بشوید، فضیلت‌های بسیار است. و در حدیث صحیح آمده: «تَبْلُغُ الْحِلْيَةُ مِنَ الْمُؤْمِنِ، حَيْثُ يَبْلُغُ الْوَضُوءُ»؛ «تا هرجا که آب وضو می‌رسد، زر و زیور بهشتی به آن جا می‌رسد».

و در فرموده‌ی رسول اللهص آمده است: «إِنَّكُمُ تُدعَونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ْغُرًّا ْمُحَجَّلینَ مِنْ فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يُطِيلَ غُرَّتَهُ فَلْيَفْعَلْ» ‌«شما مسلمانان در روز قیامت خوانده می‌شوید، سفیدرویان و سفید دست و پایان، بدین صورت که رو و اعضای وضوی شما از روشنایی و نور می‌درخشد، بنابراین هر کدام از شما بتواند بر این نور و روشنایی اعضای خود بیفزاید به افزودن آن بکوشد».

و در عقوبت تساهل در وضو همین بس که: روزی رسول اللهص یکی از یاران را دید که به بسب شتابیدن در وضو پشت پای او آب وضو نرسیده است، فرمود: «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ»؛ «وای به حال پشت پاها که اگر آب وضو به آنها نرسید، آتش دوزخ به آنها می‌رسد». از این رو باید دقت شود که آب وضو به خوبی به همه‌ی اعضای وضو برسد، و یقین بداند که اگر تساهل نمود و آب وضو به یکی از اعضای وضو به خوبی نرسانید آتش دوزخ به آن می‌رسد.

و در مداومت بر وضو، بدین صورت که همین که بی‌وضو شد، وضو بگیرد تا همیشه با وضو باشد، در حدیث صحیح است که این را نمی‌تواند مگر مؤمن.

خواندن دو رکعت نماز سنت وضو بعد از هربار وضو گرفتن، باعث سبقت گرفتن در داخل شدن به بهشت است، چنان‌که در حدیث صحیح است که رسول اللهص به بلال فرمود: «صدای پای تو را در بهشت شنیدم، بر چه عملی مواظبت داری؟» بلال عرض کرد: همین که بی‌وضو شدم، وضو می‌گیرم و همین که وضو گرفتم دو رکعت نماز سنت وضو می‌خوانم.

و در حدیث صحیح است برای هر نماز فرض، وضوی تازه بگیرید. چنان‌که در روایت احمد ـ به اسناد حسن ـ‌ آمده است: «لَأَمَرْتُهُمْ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ بِوُضُوءٍ»؛ این مداومت بر وضو و طهارت، و این مواظبت بر دو رکعت سنت وضو بعد از هر وضو، و همیشه زبان را به یاد خدا و استغفار و صلوات بر رسول الله و آل و اصحاب او مشغول داشتن، وسیله‌ی مهمی برای ادامه‌ی طاعت و دوری از گناه است.

36- وعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَس عَنْ رَسُولِ اللَّهِص قَالَ: «لَوْلَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاكِ مَعَ كُلِّ وُضُوءٍ»؛ أَخْرَجَهُ مَالِكٌ، وأَحْمَدُ، وَالنَّسَائِيُّ، وَصَحَّحَ اِبْنُ خُزَيْمَة وذَكره البخاری تَعلیقاً.

و از ابوهریرهس از رسول اللهص روایت است که فرمود: «اگر نه این بود که از واجب کردن مسواک بر هر وضو بر امتم دشوار می‌کردم، واجب می‌نمودم بر امتم مسواک زدن به هنگام هر وضو»، ولیکن نظر به این‌که امر وجوب بر امتم دشوار می‌شود، واجب نمی‌نمایم. اما سنت بودن مسواک به هنگام هر وضو از حضرت رسول اللهص وارد است هم به دستور دادن و هم به عمل.

در خصوص مسواک یکصد حدیث وارد شده و باعث تأسف است که باز هم در مسواک زدن کوتاهی می‌شود.

در حدیث طبرانی آمده که مردی عرض کرد:‌ اگر کسی دندان‌هایش را از دست داده باشد، باز هم مسواک می‌خواهد؟ رسول اللهص فرمود: بله، مسواک می‌خواهد. آن مرد گفت: چگونه؟ رسول اللهص فرمود: ‌انگشت را به دهن می‌برد و دهان را پاک می‌سازد، و بدین صورت وقتی که دندان نباشد باز هم مسواک مستحب است. رواه الطبرانی في الاوسط و فیه ضعف.

مسواک همیشه مستحب است و در هشت وقت مؤکد می‌شود.

هنگام تغییر کردن بوی دهان. مؤمن باید همیشه زبانش به یاد خدا آراسته باشد. باید همیشه دهنش خوشبو باشد. و موقعی که قرآن می‌خواند و یا به یاد خدا مشغول است، فرشته دهان به دهان او می‌نهد و از بوی بد دهان او متأذی می‌شود. و هنگام برخاستن از خواب. و موقع وضو گرفتن. و موقع قراءت قرآن. و هنگام به نماز ایستادن. و موقع طواف و سجود تلاوت یا شکر. و موقع داخل شدن به خانه.

و در احادیث آمده که مسواک زدن از سنن مرسلین است، و از خصلت‌هایی است که فطرت سلیم بر‌ آن است.

و در حدیث به روایت احمد و ابن خزیمه و حاکم و دارقطنی آمده است که نمازی که قبل از آن مسواک زده باشند از هفتاد نماز بدون مسواک بهتر است.

و در حدیث بخاری و مسلم آمده است: قال رسول الله**ص**: «لَوْلَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاكِ عِندَ كُلِّ صَلَاةٍ»؛ «اگرنه این بود که واجب ساختن مسواک به هنگام هر نماز بر امتم دشوار می‌شد، بر امتم واجب می‌کردم،‌ مسواک زدن به هنگام هر نماز». اما دشوار بودنش باعث شد که آن را واجب نسازم و بر سنت بودن آن اکتفا نمایم.

و فقها برای مسواک فواید بسیاری یاد نموده‌اند: از قبیل پاکی و خوشبویی دهن، و خشنودی پروردگار و آسان شدن بیرون آمدن روح در وقت احتضار.

و لفظ سواک برای مصدر به معنی مسواک زدن می‌آید و نیز به معنی آلت و وسیله‌ی مسواک زدن و مذکر و مؤنث می‌آید. و جمع آن سُوُک است، مانند کتاب و کتب.

و نزد بسیاری ازعلما مسواک همیشه مستحب است، و نزد شافعی‌ها برای روزه‌دار بعد از اذان ظهر مکروه است تا آن بوی دهان که مختص روزه‌داران است از بین نرود.

و مناسب‌ترین اوقات آن قبل از خواب است تا ذرات طعام لابه‌لای دندان نماند و آن را فاسد نکند.

37- وَعَنْ حُمْرَانَس: «أَنَّ عُثْمَانَس دَعَا بِماءٍ، فَغَسَلَ كَفَّيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ تَمَضْمَضَ، وَاسْتَنْشَقَ، وَاسْتَنْثَرَ، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ غَسَلَ يَدَهُ اَلْيُمْنَى إِلَى الْمِرْفَقِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ الْيُسْرَى مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَهُ الْيُمْنَى إِلَى الْكَعْبَيْنِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ الْيُسْرَى مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ**ص** تَوَضَّأَ نَحْوَ وُضُوئِي هَذَا» مُتَّفَقٌ عَلَيْه.

رسول اللهص، آل بیت و صحابه‌ی خود را طوری تعلیم فرمود که هر کدام نشان دهنده‌ی تعلیم ایشانند، چنان‌که حُمران که آزاد شده‌ی خلیفه‌ی سوم، عثمانس است روایت می‌نماید که:

عثمانس دستور داد آب بیاورند. وقتی که آب آوردند، اول دو کف دست خود را سه بار شست، آن‌گاه سه بار آب را به دهن گردانید، سپس سه بار آب را به بینی بالا برد و از آن فرو ریخت، آن‌گاه روی خود را به دو دست سه بار شست، آن‌گاه دست راست خود را تا آرنج سه بار شست، آن‌گاه دست چپ خود را مانند دست راست خود تا آرنج سه بار شست، آن‌گاه مسح سر نمود و دست تَر را به همه‌ی سر کشید سه بار، آن‌گاه پای راست خود را تا دو قوزک سه بار شست، آن‌گاه پای چپ خود را مانند پای راستش سه بار تا دو قوزک شست، آن‌گاه گفت: دیدم رسول اللهص را که مانند وضوی من وضو گرفت». یعنی این وضویی که من گرفتم از برکت تعلیم رسول اللهص و همانند وضوی ایشان است. و تمام حدیث به این جمله است: «مَنْ تَوَضَّأَ نَحوَ وُضُوئِي هَذَا، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ لَا يُحَدِّثُ فِيهِمَا نَفْسَهُ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». «کسی که وضو بگیرد مانند این وضو که من گرفتم و پس از آن دو رکعت نماز بخواند و در آن دو رکعت حدیث نفس و صحبت دنیا در دل نیاورد گناهان گذشته‌اش آمرزیده شود».

کلمات: تمضمض: آب در دهن گردانید. استنشق: آب به بینی بالا برد. استنثر: آب از بینی بیرون ریخت. إلی المرفق‌: تا مرفق (مرفق به معنی آرنج)، در ین‌جا إلی المرفق: به معنی همراه با آرنج است که آرنج هم شسته شود.

امام شافعی/ فرمود: «لا اعلم خلافا في إيجاب دخول المرفقين في الوضوء»:‌ «میان علما اختلافی ندیده‌ام در این‌که شستن دو آرنج در وضو واجب است».

و طبرانی در چگونگی وضوی عثمانس آورده است: «إنه غسل يديه إلی المرفقين حتی مسح أطراف العضدين»: «دو دست و دو آرنج خود را شست تا این‌که اطراف دو بازو را نیز شست». اسناد آن حَسَن است.

و طبرانی و بزار در چگونگی وضو از حدیث وائل بن حجرس آورده‌اند: «وَ غَسَلَ ذِراعَيهِ حتی جَاوَزَ المَرافِق»: «و دو دست خود را شست تا این‌که از دو آرنج گذشت و به دو بازو رسید».

و طحاوی و طبرانی از حدیث ثعلبه بن عبادس آورده‌اند که: «ثم غسل ذراعيه حتی سَالَ المَاء عَلی مِرفَقَيهِ»: «پس از آن دو دست خود را شست تا جایی که آب بر دو آرنج او روان شد».

که از مجموع این احادیث، ثبوت واجب بودن شستن دو آرنج به دست می‌آید. این حدیث، نظر به این‌که ثم آورد که هر عضوی را بعد از دیگری قرار داد، ترتیب را معین نمود، و نزد حنفی‌ها ترتیب واجب نیست.

التفصیل: بسم الله الرحمن الرحیم در اول وضو و در اول هر کار شایسته مستحب است. مضمضه و استنشاق در وضو و غسل در هر دو سنت هستند،‌ و نزد حنفی‌ها در وضو سنت است و در غسل جنابت مضمضه و استنشاق فرض است. مسواک زدن به دهان در آغاز هر وضو سنت است. و یکصد حدیث در این‌باره آمده که می‌رساند کسی که این سنت را ترک گوید خود را از اجری عظیم محروم ساخته است. و سه بار مضمضه و استنشاق سنت است. و شستن صورت سه بار و مسح سر یک بار و یا سه بار هر دو ثابت است. و شستن دو دست با دو آرنج سه بار و شستن پا همراه با دو کعب سه بار، مستحب است و دو رکعت سنت وضو نیز مستحب است.

و در حدیث: شستن هر عضوی یک بار و یا دو بار نیز آمده که می‌رساند یک بار شستن هر کدام فرض است. و اضافه بر یک بار سنت است.

مسح سر نزد شافعی‌ها هر مقدار از سر مسح شود کافی است، و اگر مسح بر موی سر نماید شرط است که موی آن کوتاه باشد که اگر کشیده شود از حد سر بیرون نرود، و نزد حنفی‌ها مسح ربع سر لازم است و نزد مالکی‌ها مسح همه‌ی سر واجب است.

آن کسی که می‌خواهد وضویی بگیرد که همه‌ی علما بگویند وضوی او صحیح است، به این ترتیب است: بسم الله در آغاز وضو می‌گوید، دو کف دست را می‌شوید، آب به دهن می‌گرداند و بیرون می‌ریزد، آب به بینی بالا می‌برد و بیرون می‌ریزد، و روی را از رستنگاه موی سر تا چانه می‌شوید، و دو دست را با دو آ‌رنج می‌شوید، و مسح همه‌ی سر می‌نماید و دو پا را با دو کعب می‌شوید، و در آغاز وضو نیت وضو که قصد از آن خالص نمودن عبادت برای خدا است به جا می‌آورد، و ترتیب میان اعضای وضو را رعایت می‌نماید، و موقع شستن هر عضوی از اعضای وضو دست به آن می‌کشد که آب ریختن بر عضو و دست کشیدن بر آن همراه باشد و بعد از تکمیل وضو می‌گوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ الله، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ، وَاجْعَلْنِي مِنَ المُتَطَهِّرِينَ وَاجعَلنِي مِن عِبَادِكَ الصَّالِحِين»؛ وضوی چنین شخصی نزد همه‌ی علما صحیح است.

شرح حال حمرانس: نام او حمران و نام پدرش اَبان است، در بعضی از جهادهای خالد بن الولیدس برده‌ی خالد شده بود. خالد او را برای عثمان س فرستاد و عثمان او را آزاد کرد. حمران از یاران پیغمبرص می‌باشد.

38- وَعَنْ عَلِيٍّس فِي صِفَةِ وُضُوءِ النَّبِيِّص قَالَ: ـ وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ وَاحِدَةً. ـ أَخْرَجَهُ: أَبُو دَاوُد والنسائي والترمذي باسناد صحيح، بل قال الترمذي انه أصح شيء في الباب.

و از علی‌بن ابی‌طالبس در بیان چگونگی وضوی رسول اللهص روایت است که علی فرمود: ‌رسول اللهص مسح سر را یک بار می‌نمود.

این حدیث جزیی از حدیث طولانی است که وضوی رسول اللهص را از اول تا آخر بیان می‌کند،‌ و نظر به این‌که در باقی مسایل، مانند روایت عثمانس می‌باشد، مؤلف فقط محل استدلال که یک بار مسح سر کردن باشد یاد نمود، و مسح سر به روایت عثمان چنان‌که ابوداود روایت نمود، مسح سر را سه بار یاد نموده و امام حافظ و ابن خزیمه آن را صحیح دانسته‌اند.

این حدیث را ابوداود و نسایی و ترمذی روایت نمودند، و ترمذی گفت: در خصوص مسح سر، یک بار مسح نمودن صحیح‌ترین چیزی است که در باب مسح سر آمده است.

ابوداود این حدیث را از شش طریق روایت نمود. و در بعضی از طرق حدیث ذکری از مضمضه و استنشاق نیامده است. و در بعضی از طریق حدیث در خصوص مسح سر آمده است: «وَ مَسَحَ عَلَی رَأسِهِ حَتّی لَم يَقطُر»: «و دست تر به سر کشید، تا جایی که هیچ قطره‌ای آب از آن نچکید». و نظر به این‌که سه بار مسح سر نمودن در حدیث صحیح ثابت است، می‌رساند که یک بار و یا دوبار و یا سه بار مسح سر نمودن، هر کدام جایز است و وارد است. والله سبحانه و تعالی اعلم.

شرح حال: امیرالمؤمنین ابوالحسنین ابن عم المصطفی و زوج البتول الزهراء علی بن ابی‌طالبس، رابع الخلفاء. رسول اللهص روزی به منزل ایشان آمد و از فاطمة الزهرا پرسید: علی کجاست؟ زهرا گفت: میان من و او سخنی پیش آمده و او به مسجد رفته است. رسول اللهص به مسجد آمد و دید در مسجد خوابیده و گرد و خاک بر روی مبارک اوست، فرمود: «قم أبا تراب»،‌ از آن روز بهترین کنیه نزد ایشان ابوتراب است.

علیس اولین جوان از خاندان پیغمبرص بود که مسلمان شد، و بعد از هجرت رسول اللهص از مکه به مدینه در تمام مشاهد با رسول اللهص همراه بود. سن ایشان موقع مسلمان شدن‌شان مورد اختلاف است. از هفت سالگی تا شانزده سالگی گفته‌اند. فقط در غزوه‌ی تبوک رسول اللهص ایشان را در مدینه به جای خود قرار داد و موقعی که ایشان از دوری رسول اللهص اظهار نگرانی نمود، رسول اللهص فرمود: «ألَا تَرْضى أنْ تكونَ مِنَي بمنزلَةِ هارونَ مِن موسى؟» «آیا خشنود نمی‌شوی که منزلتت نزد من، مانند منزلت هارون نزد موسی باشد؟» موسی موقع رفتن به کوه طور هارون را به جای خود در میان بنی‌اسرائیل گمارد. ایشان از سیدة نساء العالمین فاطمه الزهراء دو پسر به نام حسن و حسین و دو دختر به نام زینب و ام کلثوم دارد. و ذریه‌ی رسول اللهص منحصر در اولاد فاطمة الزهراء‌ می‌باشد، شهادت ایشان در نماز صبح روز جمعه هفدهم رمضان المبارک به سال چهلم هجری بود، و خلافت ایشان در روز شهادت عثمانس روز جمعه هجدهم ذیحجه سال سی و پنجم هجری بود، و مدت خلافت‌شان چهارسال و هفت ماه و چند روز بود. ضارب ایشان عبدالرحمان بن ملجم نگون‌بخت شقی بود.

39- وَعَنْ عَبْدِ َللَّهِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ عَاصِمٍب فِي صِفَةِ الْوُضُوءِ قَالَ: وَمَسَحَ رسُول الله**ص** بِرَأْسِهِ، فَأَقْبَلَ بِيَدَيْهِ وَأَدْبَرَ». مُتَّفَقٌ عَلَيْه.

40- وَفِي لَفْظٍ لهُمَا: «بَدَأَ بِمُقَدَّمِ رَأْسِهِ، حَتَّى ذَهَبَ بِهِمَا إِلَى قَفَاهُ، ثُمَّ رَدَّهُمَا إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي بَدَأَ مِنْهُ».

بخاری و مسلمس از عبدالله بن زید بن عاصمب روایت نموده‌اند که: او در بیان چگونگی وضوی رسول اللهص در خصوص مسح سر، چنین گفت: رسول اللهص مسح سر نمود و در مسح سر برای این‌که رطوبت مسح به همه‌ی سر برسد، دست خود را از جلو سر به پشت سر برد.

و در لفظی دیگر از بخاری و مسلم آمده است که: عبدالله بن زید گفت: رسول اللهص دو دست خود را از جلو سر به پشت سر برد و از پشت سر به جلو آورد، به همان محلی از سر که ابتدا از آن‌جا شروع کرده بود.

بدین صورت که دو انگشت شصت را بر دو بناگوش نهد و باقی انگشتان دو دست را با هم از جلو به عقب ببرد و از عقب به جلو آورد، و در این حال مسح به همه‌ی سر می‌رسد.

و در حدیثی که ابوداود از مِقدام روایت نموده، مقدام گفت: «موقعی که رسول اللهص در وضو به مسح سر رسید، دو کف دستش را بر جلو سر نهاد و آن دو را تا پشت سر کشید، و از پشت سر برگردانید تا محلی که از آن‌جا آغاز نموده بود. و چنان‌که گفتیم، دلالت می‌دهد که مقصود مسح همه‌ی سر است و به هر نوع می‌تواند این مسح را انجام دهد.

شرح حال: عبدالله بن زید بن عاصم، انصاری است و از مازن بنی النجار است. اولین مشاهد او، غزوه‌ی احد است و او کسی است که با وحشی در کشتن مسیلمه کذاب شرکت نمود و شر مسیلمه را از سر خلق کوتاه نمود. عبدالله بن زید بن عاصمس ـ یوم الحره ـ‌ به سال 63 هجری در مدینه‌ی منوره به شهادت رسید.

41- وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو**ب** ـ فِي صِفَةِ الْوُضُوءِـ قَالَ: «ثُمَّ مَسَحَ**ص** بِرَأْسِهِ، وَأَدْخَلَ إِصْبَعَيْهِ السَّبَّاحَتَيْنِ فِي أُذُنَيْهِ، وَمَسَحَ بِإِبْهَامَيْهِ ظَاهِرَ أُذُنَيْهِ. أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ، وَالنَّسَائِيُّ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَة.

و از عبدالله بن عمروب در چگونگی وضوی رسول اللهص، در خصوص مسح دو گوش بعد از مسح سر، روایت است که گفت: رسول اللهص پس از آن‌که مسح سر نمود، مسح دو گوش کرد و دو انگشت شاهد را در دو گوش نمود تا مسح باطن دو گوش نماید و دو انگشت شصت را بیرون دو گوش قرار داد تا ظاهر دو گوش را با آن دو مسح نماید.

و مسح دو گوش و دست تر کشیدن به ظاهر و باطن دو گوش در چند حدیث آمده است:

از حدیق مِقدام بن معدیکرب به تخریج ابوداود و طحاوی به اسناد حسن، و از حدیث الربیع به تخریج ابوداود. و از حدیث انس به تخریج دارقطنی و حاکم. و از حدیث عبدالله بن زید، که در آن آمده است: «أَنَّهُ**ص** مَسَحَ أُذُنَيهِ بِمَاءٍ غَيرَ المَاء الَّذِي مَسَحَ بِه رَأسَه. وقال البيهقي فيه: هذا إسناد صحيح».

رسول الله ص مسح دو گوش نمود و دست تر به دو گوش کشید به آبی که غیر از آن آبی بود که در مسح سر به کار برده بود. و بیهقی گفت که اسناد این حدیث صحیح است. و این حدیث دلیل شافعی‌ها است که آب مسح گوش غیر از آ‌ب مسح سر است.

ابن دقیق العید گفته‌ی بیهقی را تعقیب نموده که در روایت ترمذی و ابن حبان آمده: «وَ مَسَحَ رَأسَهُ بِمَاءٍ غَير فَضل يَدَيه»؛ «و سر را به آبی مسح نمود که از اضافی آب دست شستن نبود». و در این روایت صحبت از مسح گوش نیامده، اما تأیید بیهقی ظاهراً بر روایت غیر ترمذی و ابن حبان است. والله اعلم.

و نیامدن ذکر مسح گوش در حدیث عبدالله بن زید و عثمان و عبدالله بن عمرو که وضوی رسول اللهص را توصیف می‌نماید، و آمدن آن در غیر آن روایات، دلیل سنت بودن مسح دو گوش و فرض نبودن آن است.

شرح حال: عبدالله بن عمرو بن العاص بن وائل السهمی و القرشی، نسب او با رسول اللهص در کعب بن لؤی به هم می‌رسد.

عبدالله بن عمروب پیش از پدرش مسلمان شد. و تفاوت سن عبدالله با پدرش ده سال یا سیزده‌سال نوشته‌اند. عبدالله بن عمرو از یاران پیغمبرص و دانشمندی عبادتکار و از حفاظ حدیث پیغمبرص است. وفات او به سال 63 هجری اتفاق افتاد، اما در این‌که مدفن او مکه یا طایف یا مصر است، اختلاف‌نظر است.

42- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا اِسْتَيْقَظَ أَحَدُكُمْ مِنْ نَومِهِ فَلْيَسْتَنْثِرْ ثَلَاثًا، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَبِيتُ عَلَى خَيْشُومِهِ». مُتَّفَقٌ عَلَيْه.

و از ابوهریرهس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «هر موقع یکی از شما از خواب بیدار شد، سه بار آب را به بینی بالا ببرد و از آن بیرون ریزد، برای این‌که شیطان بر بُن بینی او شب را به سر می‌آورد».

در این حدیث امر است به استنثار و آب به بینی بالا بردن و از آب بیرون ریختن. بعضی از علما به موجب این حدیث استنثار را بعد از بیدار شدن از خواب شبانه واجب دانسته‌اند، اما جمهور علما برآنند که بعد از بیدار شدن بردن آب به بینی و بیرون ریختن آب از آن سنت است و واجب نیست، برای این‌که چنان‌که از حدیث رفاعهس دانسته می‌شود، رسول اللهص به اعرابی امر فرمود:‌ «تَوَضَأ كَمَا أَمَرَكَ الله»؛ «وضو بگیر آن چنان‌که خدا به تو امر فرمود». و چگونگی به جا آوردن فرمان خدا در وضو را این‌چنین برای او بیان فرمود:‌ «إِنَّهَا لَا تَتِمُّ صَلَاةُ أَحَدٍ حَتَّى يُسْبِغَ الْوُضُوءَ كَمَا أَمَرَهُ اللهُ، فَيَغْسِلُ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ وَيَمْسَحُ رَأْسَهُ، وَرِجْلَيْهِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ».

«کامل نمی‌شود وضوی کسی تا این‌که وضو را آن‌چنان که خدا به او فرمود به انجام رساند: روی خود را بشوید، دو دست خود را با دو آرنج بشوید، مسح سر نماید و دو پای خود را با دو کعب بشوید». در این حدیث یادی از مضمضه و استنشاق و استنثار نیامده است. و کعب: قوزک است. نزد جمهور علما، هر پایی دو قوزک دارد و نزد حنفی‌ها هر پایی یک قوزک دارد و آن بر پشت پا قرار دارد.

و این‌که در این حدیث صحیح آمده که شیطان بر خیشوم آدمی شب را به صبح می‌رساند، مقصود از آن یا همین مفهوم ظاهری است که رسول اللهص حقیقت واقع آن را می‌دانسته است، و یا این‌که مقصود معنی مجازی است که بینی باید پاک باشد تا از بوی بد که مایه‌ی ماندن شیطان بر آن است پرهیز شود، و صحیح آن همان است که حقیقت واقع است که رسول اللهص به نور نبوت آن را می‌داند و غیر او آن را نمی‌داند.

در بین حواس آدمی: چشم به وسیله‌ی دو پلک بسته می‌شود، زبان به وسیله‌ی دو لب بسته می‌شود، اما گوش و بینی همیشه باز است و بسته نمی‌شوند، و در حدیث آمده که شیطان در بسته را نمی‌گشاید، و بینی وسیله‌ی بوییدن است که هر بویی به وسیله‌ی بینی به دل می‌رسد و دل از آن آگاه می‌شود و پاکیزه نگه داشتن آن از اسباب تندرستی است. و الله سبحانه و تعالی اعلم.

43- وَعَنْهُ: «إِذَا اِسْتَيْقَظَ أَحَدُكُمْ مِنْ نَوْمِهِ فَلَا يَغْمِسُ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ حَتَّى يَغْسِلَهَا ثَلَاثًا فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي أَيْنَ بَاتَتْ يَدَهُ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. وَهَذَا لَفْظُ مُسْلِم.

و بخاری و مسلم از ابوهریرهس روایت نموده‌اند که رسول اللهص فرمود: «هرگاه یکی از شما بیدار شد از خوابش، دست را به ظرف آب فرو نبرد تا این‌که اول دست خود را بشوید، برای این‌که نمی‌داند موقعی که به خواب بوده، دست او کجا مانده است». حدیث متفق علیه است که بخاری و مسلم هر دو از ابوهریره روایت دارند. و معنی هر دو روایت یکی است و مؤلف لفظ روایت مسلم را آورد، و این دلیل بر امانت علمی علمای حدیث است که اگر حدیث متفق علیه باشد و هر دو از یک صحابی روایت داشته باشند باز هم اگر لفظ یکی از دو روایت را گرفتند باز هم آن را بیان می‌نمایند.

موجب حدیث: وقتی که شخص از خواب بیدار می‌شود قبل از شستن دستش آن را به ظرف آب داخل نکند، برای این‌که احتمال نجاست دستش وجود دارد. و اگر دستش پلید شده باشد، داخل کردن آن در ظرف مایه‌ی پلیدی آب آن می‌شود، وقتی که احتمال نجاست کف دست باشد شستن آن قبل از فرو بردن آن در ظرف آب واجب است.

امامان شافعی و مالک/ امر به شستن کف دست را پیش از داخل کردن آن در ظرف امر نَدْب دانسته‌اند. هرگاه جای آب، مثل حوض و برکه و آب بسیار باشد،‌ داخل کردن کف دست در آن پیش از شستن آن ممنوع نیست، برای این که بسیار به آن پلید نمی‌شود. و اگر آب گرفتن از ظرف آب به پیمانه باشد، باز هم گرفتن آب از ظرف آب مکروه نیست، و اگر دستکش به دست داشته و دستکش را بیرون آورد، داخل کردن کف دست به ظرف آب مکروه نیست.

و آیا اگر به روز به خواب برود همین حکم را دارد و یا این که اختصاص به شب دارد، ظاهراً کلمه‌ی باتت دلالت بر شب ماندن آن دارد. والله اعلم.

44- وَعَنْ لَقِيطِ بْنُ صَبْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «أَسْبِغْ الْوُضُوءَ، وَخَلِّلْ بَيْنَ الْأَصَابِعِ، وَبَالِغْ فِي الِاسْتِنْشَاقِ، إِلَّا أَنْ تَكُونَ صَائِمًا».

45- وَلِأَبِي دَاوُدَ فِي رِوَايَةٍ: «إِذَا تَوَضَّأْتَ فَمَضْمِضْ». وأَخرَجَهُ: أَحمَد والشَافِعِي وابن الجَارُود وابن حبان والحاكم والبيهقي، وصححه الترمذي والبغوي وابن القطان.

أسبع الوضوء: أبلغه مواضعه. اسباغ الوضوء: رسانیدن آب به درستی به هریک از اعضای وضو.

و از لقیط بن صبرهس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «وضو را کامل نما تا جایی که آب به هر یک از اعضای وضو به درستی برسد، و میان انگشتان دست و پا خلال نما، یعنی دقت نما که آب به میان انگشتان دست و پا برسد، و در آب به بینی بالا بردن مبالغه کن، یعنی کوشش نما که آب به همه جای بینی برسد، مگر در صورتی که روزه‌دار باشی که در این حالت مبالغه نکن، مبادا که آب از حلق پایین رود و روزه را باطل نماید». و در روایت دیگر نزد ابوداود: «هرگاه وضو گرفتی آب در دهن بگردان».

حدیث دلالت دارد بر وجوب اسباغ و کامل نمودن وضو، و دلالت دارد بر سنت بودن توجه بیشتر به میان انگشتان دست و پا، و دلالت دارد بر مبالغه در استنشاق، مگر برای روزه‌درا.

در خلال کردن انگشتان دست: ‌کف دست راست بر پشت کف دست چپ می‌نهد و انگشتان دست راست در میان انگشتان دست چپ فرو می‌نماید تا آب میان انگشتان برسد، و کف دست چپ بر پشت کف دست راست می‌نهد و انگشتان دست چپ در میان انگشتان دست راست فرو می‌نماید.

و در خلال کردن انگشتان پا: انگشت کوچک دست چپ را از زیر پا میان انگشتان پا می‌برد تا آب به میان آنها برسد. از انگشت کوچک پای راست شروع می‌نماید و به انگشت کوچک پای چپ به آخر می‌رساند.

شرح حال: لقیط بن عامر بن صبرهس صحابی مشهور است. کنیه‌ی او ابورزین است. او در شمار اصحابی است که در طایف بوده‌اند، لقیط: به فتح لام و کسر قاف و سکون یاء و طاء،‌ و صبره: به فتح صاد و کسر باء و فتح راء.

46- وَعَنْ عُثْمَانَ**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** كَانَ يُخَلِّلُ لِحْيَتَهُ فِي الْوُضُوءِ». أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ.

و حاکم و دارقطنی و ابن حبان از روایت عامر بن شقیق از ابی وایلس روایت کرده‌اند، و حاکم برای این حدیث شواهدی از انس و عایشه و علی و عمارش آورده است. بخاری فرمود: حدیث ابی وایل حسن است.

و از عثمانس روایت است که: رسول اللهص موقع شستن روی در وضو، ریش خود را خلال می‌کرد، یعنی انگشتان را از زیر ریش به آن داخل می‌کرد تا آب به آن برسد.

و از مجموع آن احادیث مشروعیت خلال کردن ریش دانسته می‌شود، و همان گونه که کسی که ریش ندارد باید جای ریش را حتماً‌ بشوید، برای کسی که ریش دارد خلال آن برای رسیدن آب به ته آن مشروع است.

به هر حال احادیثی که در این باب است از مجموع آن، مشروعیت خلال کردن ریش و رسانیدن آب به ته آن دانسته می‌شود. و قوی‌ترین حدیث در این باب همان حدیثی است که مصنف به روایت عثمانس آورد.

شرح حال عثمان: عثمان بن عفانس الاموی القریشی، ابوعبدالله، سومینِ خلفای راشدین و یکی از عشره‌ی مبشره است، در آغاز ظهور اسلام مسلمان شد و دو هجرت نمود. هجرت به سوی حبشه و هجرت به سوی مدینه.

رسول اللهص ابتدا دخترش رقیهل را به نکاح عثمان درآورد، و موقعی که همسرش رقیهل درگذشت، رسول اللهص دختر دیگرش، ام کلثومل را به نکاح او درآورد. خلافت او در اول محرم سال 24 هجری صورت گرفت و شهادت او در روز جمعه هجدهم ذیحجه سال 35 هجری اتفاق افتاد و در شب شنبه در بقیع مدفون شد و عمر او در روز وفاتش 82 سال بود.

عثمانس مانند دیگر خلفای راشدین همیشه مورد تقدیر و احترام رسول اللهص بود. و تاریخ زندگی او می‌رساند که خود و اموالش در خدمت رسول اللهص و اسلام بود.

در شرح حال ایشان کتاب‌های مفصلی نوشته شده که در این‌جا بسیار مختصر از آن یاد شد و به مناسبت این‌که عثمانس دو بار داماد رسول اللهص شد، ذی‌النورین لقب یافته است.

47- وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** أَتَى بِثُلُثَيْ مُدٍّ، فَجَعَلَ يَدْلُكُ ذِرَاعَيْهِ. أَخْرَجَهُ أَحْمَدُ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَة.

و از عبدالله بن زیدس روایت است که: دو ثلث مد آب برای وضوی رسول اللهص آورده شد، ایشان موقع شستن دست‌ها در وضو همراه ریختن آب بر دست‌ها، دست به آن می‌کشید تا آب به خوبی به دست‌ها برسد.

در این حدیث هم مشروع بودن دست کشیدن به اعضای وضو، موقع شستن آنها، و هم صرفه‌جویی در آب وضو و مقدار آن که دو سوم مد است دانسته می‌شود.

و ابوداود از حدیث ام عماره الانصاریهلآورد که: «أَنَّهُ تَوَضَأ بِإِنَاءٍ فِيهِ قَدر ثُلُثَي مُدٍّ»؛ «یعنی ایشان وضو گرفتند از ظرفی که در آن دو سوم یک مد آب بود».

و بیهقی از حدیث عبدالله بن زید همین را روایت نمود، و ابوزرعه از حدیث عایشه صدیقه و جابر بن عبداللهش آورد: «أَنَّهُ**ص** كَانَ يَغتَسِلُ بِالصَّاعِ ويَتَوَضَّأ بِالمُدِّ»؛ «یعنی رسول اللهص برای بدن شستن یک صاع، یعنی سه لیتر آب و برای وضویشان یک لیتر کم ربع آب به کار می‌برد».

و مسلم از حدیث سفینه (خادم رسول اللهص) مانند همین را روایت نمود.

و رسول اللهص از اسراف در ریختن آب برای وضو منع کرد و فرمود: «مردمی می‌آیند که در آب ریختن برای وضو اسراف و زیاده‌روی می‌کنند». و اسراف و زیاده‌روی در ریختن آب جایز نیست، و بهترین راه پیروی از رسول اللهص در همه‌ی اوامر و نواهی‌شان است.

و کسانی که گفته‌اند موقع شستن اعضای وضو، دست کشیدن به آن اعضا واجب است به همین حدیث شماره‌ی 10 به روایت عبدالله بن زید استدلال نمود‌ه‌اند. و کسانی که گفته‌اند دست کشیدن به اعضای وضو موقع شستن آنها سنت است برآنند که شستن اعضای وضو واجب است و دست کشیدن به آن اعضا جزء شستن آنها نیست.

48- وَعَنْهُ، (أي عن عبدالله بن زيد) أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ**ص** يَأْخُذُ لِأُذُنَيْهِ مَاءً غَیرَ الْمَاءِ الَّذِي أَخَذَه لِرَأْسِهِ. أَخْرَجَهُ البَيْهَقِيّ. وَهُوَ عِنْدَ مُسْلِمٍ مِنْ هَذَا الوَجْهِ بِلَفْظٍ: وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ بِمَاءٍ غَيْرَ فَضْلِ يَدَيْهِ، وَهُوَ المَحْفُوظ.

شیخ‌الاسلام زکریا انصاری فرمود: ‌اسناد حدیث بیهقی اسنادی است صحیح.

و از عبدالله بن زید روایت است که: رسول اللهص را دید که برای مسح دو گوش آبی غیر از آبی که برای مسح سر گرفته بود می‌گرفت. یعنی رسول اللهص برای دست تر کشیدن به دو گوش از آب تازه غیر از آب مسح سر استفاده می‌نمود.

مؤلف/ می‌گوید: در صحیح مسلم به روایت عبدالله بن زید آمده که رسول اللهص برای مسح سر آب تازه می‌گرفت و از خیسی دست بعد از شستن دست در وضو برای مسح سر استفاده نمی‌کرد. و در صحیح ابن حبان و سنن ترمذی نیز روایت برای مسح سر به آب تازه است.

با این حال روایت بیهقی به قوت خود باقی است و همین هم دلیل شافعی و احمد است که برای مسح دو گوش به آب تازه غیر از آب مسح سر انجام داده می‌شود و همین هم دلیل است بر این‌که دو گوش عضو مستقلی هستند،‌ و احادیث بسیاری هم آمده است که سر و گوش را همراه هم مسح می‌نمود. و مجموع احادیث وارده در آن مایه‌ی تقویت آن است.

و در کتب فقه آمده که مسح گوش همراه شستن رو و همراه مسح سر و به آب تازه باشد، و موقع مسح دو گوش دو انگشت شهاده را در دو گوش قرار دهد و با انگشت شصت بیرون دو گوش را مسح نماید و دو کف دست بر دو گوش نهد. و الله سبحانه و تعالی اعلم.

49- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ**ص** يَقُولُ: «إِنَّ أُمَّتِي يَأْتُونَ يَوْمَ القِيَامَةِ غُرًّا مُحَجَّلِينَ، مِنْ أَثَرِ الوُضُوءِ، فَمَنْ اِسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يُطِيلَ غُرَّتَهُ فَلْيَفْعَلْ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ، وَاللَّفْظُ لِمُسْلِم.

و از ابوهریرهس روایت است که فرمود:‌ از پیغمبر خداص شنیدم که می‌فرمود: «امتم در روز قیامت بر اثر وضو با روی و دست و پای سفید می‌آیند، بنابراین کسی که می‌تواند بر سفیدی روی و دست و پا بیفزاید، آن را انجام دهد».

و جمله‌ی: «فمن إستطاع منكم أن يطيل غرته فليفعل»: ‌از فرموده‌ی رسول اللهص است، چنان‌که در روایت دیگر مسلم آمده است که: رسول اللهص فرمود: «أَنْتُمُ الْغُرُّ الْمُحَجَّلُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ إِسْباغِ الْوُضُوءِ، فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكمْ فَلْيُطِلْ غُرَّتَهُ وَتَحْجِيلَهُ».

«شما مسلمانان به برکت کامل کردن وضو در روز قیامت سفیدروی و سفید دست و پا هستید. و کامل کردن وضو نور و درخشش خاصی به شما بخشیده و شما را از ملت‌های دیگر جدا ساخته است، بنابراین هر یک از شما که بتواند بر این نور و روشنایی رو و دست و پای خود بیفزاید، بکوشد تا بر آن بیفزاید».

و در این حدیث غره و تحجیل هر دو را یاد فرمود: (فلیطل غرته و تحجیله)، تا دانسته شود که در حدیث قبلی هم و تحجیله منظور است.

عبارت: يأتون يوم القيامة، در صحیحین آمده است: يدعون يوم القيامة غراً محجلين. در روز قیامت خوانده می‌شوند، غرا محجلین. امتیاز و جدایی‌شان از دیگر ملت‌ها همین نور و روشنایی رو و دست و پا است.

غراً محجلین: بیض الوجوه و الیدین و الرجلین: مانند اسبی که اَغّر نامیده می‌شود وقتی که در روی او سفیدی باشد و محجل به اسبی گویند که دست و پاهای او سفید است. وقتی که اسبی به رنگ غیرسفید است و رو و دست و پاهای او سفید است، اغر محجل می‌نامند که نزد عرب بسیار مطلوب است. والله سبحانه وتعالي اعلم.

بنابراین وضو گیرنده برای افزودن روشنایی روی خود در روز قیامت، وقتی که روی را می‌شوید اطراف صورت از سر و گردن هم دست می‌کشد، و در شستن دو دست بالاتر از آرنج را نیز می‌شوید، و در شستن پاها بالاتر از دو قوزک را نیز می‌شوید.

50- وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ**ص** يُعْجِبُهُ التَّيَمُّنُ فِي تَنَعُّلِهِ، وَتَرَجُّلِهِ، وَطُهُورِهُ، وَفِي شَأْنِهِ كُلِّهِ. مُتَّفَقٌ عَلَيْه.

و از عایشهل روایت است که فرمود: رسول اللهص دوست می‌داشت شروع کردن از راست در پوشیدن نعلین و کفش و در شانه زدن به موی و در پاکیزگیش و در همه‌ی کارهایش.

امام نووی/ گفت که قاعده‌ی شریعت بر این است که هرچه از باب تکریم و گرامیداشت باشد، با راست شروع کردن در آ‌ن سنت است و هرچه برخلاف آن باشد جلو کردن چپ در آن سنت است.

در شستن بدن طرف راست را مقدم داشتن و در کفش پوشیدن پای راست را مقدم داشتن و در شانه زدن به موی سر، طرف راست را مقدم داشتن، و در وضو، شستن دست راست قبل از دست چپ و شستن پای راست قبل از پای چپ، و در داخل شدن به مسجد و خانه پای راست را جلو کردن و غیره.

و در کندن کفش از پای چپ شروع کردن، و در آب بینی گرفتن به دست چپ انجام دادن و در طهارت گرفتن به دست چپ انجام دادن، و در داخل شدن به مستراح پای چپ را جلو کردن و غیره، و در دو کف دست و روی و دو گوش هر دو را با هم شستن. و الله اعلم.

51- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا تَوَضَّأْتُمْ فابدأوا بِمَيَامِنِكُمْ». أَخْرَجَهُ الْأَرْبَعَةُ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَة.

و از ابوهریرهس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «هر موقع وضو گرفتید از راست شروع نمایید». در شستن دست، اول دست راست را بشویید و در شستن پا، اول پای راست را بشویید.

این حدیث دلالت دارد بر تربیت که اول اعضای راست و سپس چپ شسته شود. و بعضی همین جلو کردن راست را بر چپ واجب دانسته‌اند به این دلیل که رسول اللهص همیشه بر همین منوال وضو می‌گرفت و حتی یک بار هم خلاف آن نکرد که اول چپ بشوید و بعد راست بشوید، و شکی نیست در بهتر بودن رعایت جلو کردن راست بر چپ.

و در موالات و پیاپی شستن اعضای وضو و فاصله نینداختن میان آنها نیز حدیث است به روایت عبدالله بن عمرو زید بن ثابت و ابوهریرهش: «أَنَّهُ**ص** تَوَضَأ عَلَی الولَاءِ ثُمَّ قَال: «هَذَا وُضُوءٌ لَا يَقبَلُ اللهُ الصَّلاةَ إِلَّا بِهِ»؛ «این وضویی است که خدا نمی‌پذیرد نماز را مگر به آن».

52- وَعَنْ اَلْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةٍ**س**: أَنَّ النَّبِيَّ**ص** تَوَضَّأَ، فَمَسَحَ بِنَاصِيَتِهِ، وَعَلَى الْعِمَامَةِ وَالْخُفَّيْنِ. أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ.

و از مغیره بن شعبهس روایت است که: رسول اللهص وضو گرفت و موقع مسح سر دست تر کشید بر پیشانیش و بر عمامه و دو خف. پیشانی قسمتی از سر است و همین دلیل شافعیه است که مسح قسمتی از سر کفایت می‌کند و اگرچه مسح یک تار موی باشد. و مسح خفین و دست تر کشیدن بر کفش به جای شستن پا در باب جداگانه می‌آید.

در لغت می‌گویند: مسحت بالجدار: دست به دیوار کشیدم. یک دیوار پهناور به کف دستی به آن کشیدن مسح آن حاصل می‌شود. و مسح بر موی وقتی کفایت می‌کند که اگر کشیده شود از حد سر خارج نشود.

و اما آن‌چه از رسول اللهص وارد شده مسح همه‌ی سر است که گاه مسح همه‌ی سر و گاه مسح بر ناصیه و تکمیل آن به مسح عمامه بوده است. روی این اصل بهتر است همیشه همه‌ی سر را مسح نمود. و الله اعلم.

شرح حال مغیره بن شعبهس: ابوعبدالله یا ابوعیسی مغیره بن شعبه از سیاستمداران عرب است که در برابر مشکلات می‌توانست راه‌های متعدد برای آن بیابد. او در سال پنجم هجری به خدمت رسول اللهص آمد و اسلام آورد. اولین مشاهد او حدیبیه است که در سال ششم هجری اتفاق افتاد. و در خیبر و حنین و فتح مکه همراه رسول اللهص بود و بعد از رحلت رسول اللهص در جهادهای مسلمین با ایران شرکت داشت. در ایام معاویهس از طرف او حاکم کوفه بود و به سال پنجاهم هجری در کوفه درگذشت.

53- وَعَنْ جَابِرٍ بْنِ عَبْدِاللَّهِب فِي صِفَةِ حَجِّ النَّبِيِّ**ص** قَالَ**ص**:«اِبْدَؤُوا بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ». أَخْرَجَهُ النَّسَائِيُّ، هَكَذَا بِلَفْظِ الْأَمْرِ وَهُوَ عِنْدَ مُسْلِمٍ بِلَفْظِ الخَبَرِ.

و از جابر بن عبداللهب در چگونگی حج پیامبرص روایت است که: رسول اللهص وقتی که در حج موقعی که از باب صفا برای سعی میان صفا و مروه بیرون رفتند فرمودند: «ابتدا کنید به آن‌چه خدا آن را مقدم داشت و خود به آن ابتدا فرمود».

در روایت نسایی به لفظ امر است: (ابدؤوا): ‌«ابتدا کنید». و در صحیح مسلم به لفظ خبر است، یعنی رسول اللهص فرمود: «نبدأ بما بدأ الله به»، «ما ابتدا می‌نماییم به آن‌چه خدا آن را در آیه‌ی کریه اول آورد»: ﴿إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِ﴾ «در حقیقت صفا و مروه از شعایر خداست».

خدای متعال اول نام صفا و بعد نام مروه را آورد، لذا باید از صفا شروع بشود، زیرا خدا از آن شروع کرد.

چنان که در حج به هنگام سعی شروع از صفا لازم است، در شروع وضو هم به همان ترتیبی که خداوند در آیه ذکر کرده است شروع می‌شود، یعنی نخست شستن صورت، سپس دست‌ها، سپس مسح سر و سپس شستن پاها.

شرح حال: جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری سلمی، از مشاهیر صحابه است. جابر و پدرش عبدالله هر دو از صحابه هستند. عبدالله در جنگ احد شهید شد، و جابر از اهل بدر است که در روز بدر آب را می‌آورد و به رسول اللهص و اصحاب می‌رسانید. بعد از آن در تمام مشاهد همراه رسول اللهص بود. و در جنگ صفین همراه علی بن ابی‌طالب کرم الله وجهه بود. در آخر عمر نابینا شد و در مدینه‌ی منوره در عمر نود سالگی به سال 94 هجری درگذشت. او آخرین صحابی است که در مدینه درگذشته‌اند. از جمله‌ی چند تن از یاران حفاظ پیغمبرص است که به بسیاری روایت معروفند.

54- وَعَنْهُ (اي عن جابر بن عبدالله) قَالَ: كَانَ رسول الله**ص** إِذَا تَوَضَّأَ أَدَارَ المَاءَ عَلَى مِرْفَقَيْهِ». أخرجه الدار قطني بإسناد ضعيف. [وصرح بضعف الحديث جماعة من الحفاظ كالمنذري وابن الصلاح والنووي وغيرهم، قال المصنف ويغني عنه: حديث أبي هريرة عند مسلم: أنَّهُ تَوَضَأ حَتی أَشرَعَ في العَضُدِ وقال هكذا رأيتُ رَسُول اللهص تَوَضَّأ].

و از جابر روایت است که گفت: رسول اللهص هرگاه وضو می‌گرفت موقع شستن دست آب را بر دو آرنج می‌گردانید تا دو آرنج به خوبی شسته شوند. این حدیث به روایت دارقطنی،‌ اسناد آن یعنی رجال سند آن ضعیفند. و مؤلف گفت که جای این حدیث ضعیف را می‌گیرد، حدیث صحیح مسلم به روایت ابوهریره که او وضو گرفت و در موقع شستن دست تمام آرنج‌ها را شست تا به بازو رسید. و می‌گفت که رسول اللهص را دیدم که این چنین وضو می‌گرفت، یعنی آرنج‌ها را تا بازو می‌شست.

شرح حال دارقطنی: دارقطن نام محله‌ای است در بغداد که دارقطنی نسبت به آن دارد. نام او ابوالحسین علی بن عمر بن احمد بغدادی است. ذهبی درباره‌ی او گفت: «هو حالفظ الزمان ابوالحسين علي بن عمر بن أحمد بغدادي الحافظ الشهير صاحب السنن». در زمانه‌ی خودش از مشهورترین حفاظ است. حاکم گفت: «صار الدار قطني أوحد عصره في الحفظ والفهم والورع وإماما في القراء‌ة والنحو، وله مصنفات يطول ذكرها وأشهد أنه لم يخلق علي أديم الأرض مثله» دارقطنی یگانه‌ی روزگار در حفظ و فهم و پرهیزگاری بود و در علم قراء‌ت قرآن و در علم نحو امام گردید و تألیفاتی دارد که یاد کردن آن به طول می‌انجامد و من گواهی می‌دهم که بر روی زمین کسی همانند او آفریده نشده است. ائمه‌ی حدیث همه از او به نکویی یاد کرده‌اند. وی به سال 306 هجری چشم به دنیا گشود و در سال 385 دیده از جهان فرو بست.

55- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «لَا وُضُوءَ لِمَنْ لَمْ يَذْكُرِ اِسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ» أَخْرَجَهُ أَحْمَدُ، وَأَبُو دَاوُدَ، وَابْنُ مَاجَهْ، بِإِسْنَادٍ ضَعِيف.

و از ابوهریرهس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «وضو ندارد کسی که نام خدا را بر وضو یاد نکند». باعث ضعف حدیث این است که یعقوب بن سلمه اللیثی از پدرش روایت می‌کند و می‌گوید پدرش از ابوهریره روایت نموده، در حالی که امام بخاری می‌فرماید نه یعقوب از پدرش روایت دارد و نه پدرش از ابوهریره روایت دارد. و همین حدیث طرق دیگر دارد نزد دارقطنی و بیهقی به روایت دیگری ولیکن آنها هم ضعیفند.

و طبرانی به اسناد خود از ابوهریرهس روایت می‌نماید که رسول اللهص فرمود:‌ «إِذَا تَوَضَّأْتَ فَقُلْ: بِسْمِ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ؛ فَإِنَّ حَفَظَتَكَ لَا تَسْتَرِيحُ تَكْتُبُ لَكَ الْحَسَنَاتِ حَتَّى تُحْدِثَ مِنْ ذَلِكَ الْوُضُوءِ» ولكن سنده واه.

«وقتی که خواستی وضو بگیری بگو: بسم الله و الحمدالله؛ زیرا فرشتگانی که نگهبان تو هستند همواره مشغول نوشتن حسنات برای تو می‌شوند تا وقتی که بی‌وضو شوی از آن وضو». و این روایت هم سند آن به کلی ساقط است.

و یکی از علایم حدیث ضعیف همین است که برای کاری اندک، فضایل بسیار آورند.

و عجیب است از مؤلف که با آن همه تبحر او در علم حدیث، آن حدیث ضعیف را آورد، در حالی که نسایی آن را به اسناد درست آورده است که: ‌انسس گفت: «بعضی از یاران پیغمبرص، در جستجوی آب برای وضو برآمدند و آن را نیافتند. فقالص: «هَلْ مَعَ أَحَدٍ مِنْكُمْ مَاءٌ؟» فأُتيَ بِمَاءٍ فَوَضَعَ يَدَهُ فِي الإناء الذي فِیهِ الماء ثُمَّ قَال: «تَوَضَّئُوا بِسْمِ اللَّهِ». فَرَأَيْتُ الْمَاءَ يَفُورُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ حَتَّى تَوَضَّئُوا نَحوُ سَبْعِينَ رَجُلاَ».

رسول اللهص فرمود: «آیا همراه یکی از شما آب هست؟» آن‌گاه برای ایشان آب را آوردند، رسول اللهص فرمود: «با نام خدا وضو بگیرید». انس می‌گوید: به چشم خود دیدم که آب از میان انگشتان رسول اللهص می‌جوشید تا جایی که قریب هفتاد نفر از آن وضو گرفتند.

56- وَلِلترْمِذِيِّ**/** عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ وَأَبِي سَعِيدٍ نَحْوُه وَقَالَ أَحْمَدُ: لَا يَثْبُتُ فِيهِ شَيْءٌ.

«و ترمذی/ در کتاب جلیل خود السنن از سعید بن زید و ابوسعید خدریب مانند آن حدیث: «لَا وُضُوءَ لِمَنْ لَمْ يَذْكُرِ اسْمَ الله عَلَيْهِ» روایت نمود. امام احمد گفت: در خصوص گفتن بسم الله در اول وضو، چیزی به ثبوت نرسیده است. و گفتیم که نسایی این حدیث را به اسناد درست روایت نموده و همین در ثبوت آن کافی است.

و همان حدیث: «لَا وُضُوءَ لِمَنْ لَمْ يَذْكُرِ اسْمَ الله عَلَيْهِ» مانند آن را بزار و احمد و ابن ماجه و دارقطنی و غیره روایت نموده‌اند. و مجموع این روایات برای تقویت یکدیگر و ثبوت آن کافی است. روی این اصل: الامام الحافظ ابن ابی شیبه/ فرمود: برای ما ثابت شده که رسول اللهص فرموده است: «لَاوُضُوءَ لِمَنْ لَمْ يَذْكُرِ اسْمَ الله عَلَيْهِ». و حدیث ضعیف دیگری نیز هست که دارقطنی به اسناد خود از ابوهریرهس روایت نموده که رسول اللهص فرمود: «مَن ذَكرَ الله أَوَّلَ وُضُوئِه طَهُرَ جَسَدُهُ كُلُّهُ، وَإِنْ لَمْ يَذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمْ يَطْهُرْ مِنْهُ إِلَّا مَوَاضِعَ الْوُضُوءِ»: «کسی که در اول وضویش نام خدا را یاد کرد همه‌ی بدنش طاهر می‌شود و کسی که نام خدا را در اول وضو یاد نکرد، فقط اعضای وضوی او طاهر می‌شود».

گفتیم سنت بودن گفتن بسم الله در اول وضو، به حدیث صحیح نسایی ثابت گردید، و نیز به حدیث: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يُبْدَأُ فِيهِ بِبِسمِ اللَّه الرَّحمنِ الرَّحِیم، فَهُوَ أَقْطَعُ»: رواه ابوداود وغيره وحسنه ابن الصلاح وغيره.

رسول اللهص فرمود: «هر کار با اهمیتی که آغاز آن بسم الله الرحمن الرحیم گفته نشد، آن کاری است که خیر و برکت از آن قطع شده است». بنابراین دو حدیث یاد شده به روایت نسایی و ابوداود برای سنت بودن گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در اول آن کافی است.

شرح حال سعید بن زیدس: سعید بن زید بن عمرو بن نفیل: صحابی جلیل‌القدر از عشره‌ی مبشره است. سعید بن زید العدوی القریشی، شوهر فاطمه بنت الخطاب، خواهر عمرس، از آغاز ظهور اسلام مسلمان شد و به مدینه هجرت نمود و در تمام مشاهد با رسول اللهص همراه بود، مگر در بدر که رسول اللهص او را برای انجام کاری فرستاده بود. او دارای رأی درست و شجاعت و شهامت بود. در واقعه‌ی یرموک و حصار دمشق شرکت داشت. از طرف ابوعبیدهس بر دمشق والی بود. ولادت او به سال 22 قبل از هجرت در مکه و وفات او در مدینه به سال 51 هجری بود. در کتب حدیث 48 حدیث دارد.

57- وَعَنْ طَلْحَةَ بْنِ مُصَرِّفٍ، عَنْ أَبِيهِ (مُصَرِّفٍ)، عَنْ جَدِّهِ (كعب بن عمرو الهمداني) قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ**ص** يَفْصِلُ بَيْنَ الْمَضْمَضَةِ وَالِاسْتِنْشَاقِ». أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ بِإِسْنَادِ ضَعِيف.

از طلحه بن مصرف از پدرش از جدش کعب بن عمروس روایت است که گفت: ‌دیدم رسول اللهص را که در میان مضمضه و استنشاق فاصله می‌انداخت. یعنی به یک کف دست آب در دهان می‌گردانید، و به کفی دیگر آب را در بینی بالا می‌برد و بیرون می‌ریخت. در مضمضه و استنشاق چند روایت آمده است: سه بار مضمضه و استنشاق به سه کف که به هر کف دستی آب هم در دهان می‌گردانید و هم به بینی بالا می‌برد واین قوی‌ترین روایت است، چنان‌که بیهقی در سنن آورده و فرموده که حدیث عبدالله بن زید: «ثُم أَدخَلَ**ص** يَدَهُ في الإنَاءِ فَمَضمَضَ، وَاستَنشَقَ، وَاستَنثَر ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِن ثَلَاثِ غَرَفاتٍ من مَاء»، که بخاری در صحیح روایت نموده دلالت بر آن دارد، و به همین دلالت است روایت ابن حبان: ثلاث مرات من ثلاث حفنات.

و سه بار مضمضه را جداگانه و سه بار استنشاق را جداگانه:‌ چنان که ابوعلی بن السکن در صحاح خود از علی و عثمان.م روایت نمود که مضمضه را جدا و استنشاق را جدا انجام دادند و فرمودند: این چنین دیدیم رسول اللهص را که وضو می‌گرفت.

و سه بار مضمضه و استنشاق از یک کف دست آب، چنان‌که در روایتی در صحیح بخاری: «ثَلاثَ مَرَّاتٍ غُرفَةً وَاحِدةً»: «سه بار مضمضه و استنشاق کرد از یک کف آب».

و از این روایت دانسته می‌شود که رسول اللهص هر سه نوع را انجام می‌داده است، تا وضو گیرنده اختیار داشته باشد هر نوع از آن سه نوع را که خواست انجام دهد و کافی باشد.

شرح حال طلحه بن مصرف: کنیه‌ی او ابومحمد یا ابوعبدالله طلحه بن مصرف یکی از تابعین بلندنام مورد اعتماد است و جد او کعب بن عمرو از صحابهش می‌باشد. طلحه داناترین اهل کوفه در قراءت است که روی همین اصل او را سید القراء می‌نامیدند، از افراد معتبر در رجال حدیث است و دارای ورع و پرهیزگاری و عبادت بود. از سال ولادت او اطلاعی نیست، و سال وفات او 112 هجری است.

58- وَعَنْ عَلِيٍّ**س** فِي صِفَةِ الْوُضُوءِ: ثُمَّ تَمَضْمَضَص وَاسْتَنْثَرَ ثَلَاثًا، يُمَضْمِضُ وَيَنْثِرُ مِنْ الكَفِّ الَّذِي يَأْخُذُ مِنْهُ المَاءَ. أَخْرَجَهُ: أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ.

از علیس در بیان چگونگی وضوی رسول اللهص روایت است که فرمود: پس از آن رسول اللهص آب را در دهان گردانید و آب را به بینی بالا برد و بیرون می‌ریخت از کف دستی که آب از آن می‌گرفت. یعنی از یک کف آب، هم مضمضه و هم استنشاق می‌نمود. و این دلیل جمع کردن مضمضه و استنشاق از یک کف آب است، و احتمال دارد که از یک کف آب مضمضه و استنشاق را سه بار انجام می‌داد و یا از سه کف آب سه بار مضمضه و استنشاق را انجام می‌داد.

59- وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ**س** فِي صِفَةِ الوُضُوءِ: ثُمَّ أَدْخَلَص يَدَهُ، فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ مِنْ كَفٍّ وَاحِدَةٍ، يَفْعَلُ ذَلِكَ ثَلَاثًا. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و از عبدالله بن زیدس در چگونگی وضو روایت است که گفت: پس از آن رسول اللهص دست خود را در ظرف آب داخل کرد و آب از ظرف به کف دست گرفت و از هر کف دست آب مضمضه و استنشاق را انجام داد و این را سه بار انجام داد. و این دلیل جمع میان مضمضه و استنشاق است که به سه کف آب سه بار مضمضه و استنشاق را انجام می‌داد. و این دو حدیث قسمتی از حدیث طولانی است که وضوی رسول اللهص از اول تا آخر بیان می‌نماید، و مؤلف محل استدلال از حدیث را می‌آورد.

60- وَعَنْ أَنَسٍ**س** قَالَ: رَأَى النَّبِيُّ**ص** رَجُلًا، وَفِي قَدَمِهِ مِثْلُ الظُّفْرِ لَمْ يُصِبْهُ المَاءُ، فَقَالَ: «اِرْجِعْ فَأَحْسِنْ وُضُوءَكَ». أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ، وَالنَّسَائِيّ.

ظُفْر: به ضم ظا به معنی ناخن، جمع آن أظفار و جمع الجمع آن أظافیر است.

و از انسس روایت است که گفت: رسول اللهص مردی را دید که وضو گرفته و در پای او به قدر ناخنی آب به آن نرسیده است، رسول اللهص به آن مرد فرمود: «برگرد و وضو را کامل نما».

و ابوداود روایت نمود از طریق خالد بن معدان از بعضی از یاران پیغمبرص که رسول اللهص مردی را دید که نماز می‌خواند و پشت پایش به قدر یک درهم آب نگرفته است. رسول اللهص به او امر فرمود برود و از نو وضو بگیرد و از نو نماز بخواند. وقتی که از امام احمد پرسیده شد: اسناد این حدیث درست است؟ گفت: بله.

و در حدیث صحیح است که رسول اللهص دیدند که جماعتی از صحابه به سبب عجله کردن در وضو گرفتن پشت پاهایشان آب نگرفته است، فرمودند: «وَيلٌ لِلأَعقَابِ مِنَ النَّار»؛ «وای به حال پس پاها از آتش دوزخ». هرجا که آب وضو به آن‌جا نرسیده آتش دوزخ به آن‌جا می‌رسد. بنابراین رسیدن آب به همه‌ی اعضای وضو واجب است.

و در حدیث بالا که رسول اللهص به کسی که به قدر ناخنی به پایش آب نرسیده بود فرمود برود و وضو را به خوبی از سرگیرد و نفرمود همان محلی که آب به آن نرسیده بشوید، از همین حدیث دلیل گرفته شده بر لازم بودن موالات و پیاپی گرفتن وضو طوری که میان شستن اعضای وضو فاصله نیفتد. و استدلال شده بر این‌که کسی که وضو ناقص گرفت، باید وضوی کامل بگیرد، خواه از روی نسیان و فراموشی وضویش ناقص بوده و خواه از روی جهل و نادانی و خواه از روی عمد.

61- وَعَنْهُ (أي عن أنس بن مالكس) قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** يَتَوَضَّأُ بِالْمُدِّ، وَيَغْتَسِلُ بِالصَّاعِ إِلَى خَمْسَةِ أَمْدَادٍ. مُتَّفَقٌ عَلَيْه.

«رسول اللهص وضو می‌گرفت به یک مد و بدن می‌شست به یک صاع تا پنج مد».

یک مد  لیتر است و یک صاع چهار مد است که 3 لیتر باشد و پنج مد یک صاع و ربع است که  3 لیتر باشد.

و در حدیث شماره‌ی 10 باب وضو از عبدالله بن زیدس روایت بود که رسول اللهص از دو ثلث مد وضو می‌گرفت. به هر حال این دو حدیث می‌رساند که رسول اللهص در مصرف آب وضو و غسل صرفه‌جویی می‌کرد.

علما مکروه دانسته‌اند که مسلمان در وضو و غسل بیشتر از مقدار آبی که رسول اللهص به کار می‌برده‌اند، به کار برد.

62- وَعَنْ عُمَرَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ يَتَوَضَّأُ، فَيُسْبِغُ الوُضُوءَ، ثُمَّ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، إِلَّا فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الجَنَّةِ الثَمَانِيَة». أَخْرَجَهُ مُسْلِم.

وَأَخرَجَهُ أبُودَاود وَابنُ مَاجَة وََلتِّرْمِذِيُّ، وَزَادَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ التَّوَّابِينَ، وَاجْعَلْنِي مِنْ الْمُتَطَهِّرِينَ».

وَأَخرَجَ الحَاكِمُ في المُستَدرَك مِن حَدِيثِ أَبِي سَعِيدس بِلَفظ: «مَن تَوَضَّأ فَقَالَ: سُبحَانَكَ اللهم وبِحَمدِكَ أَشهَدُ أَن لَا إِلَه إِلَّا أَنتَ استَغفِرُكَ وأَتُوبُ إِلَيكَ،‌ كُتِبَ فِي رق طَبع بِطَابع فَلَا يكسر إِلی يَوم القِيَامَة».

عمرس گفت که رسول اللهص فرمود: «هر یک از شما که وضو بگیرد و وضوی خود را کامل نماید و بعد از کامل کردن وضو بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»: «گواهی می‌دهم بر این‌که نیست معبودی به حق مگر خدای یکتا که او را هیچ شریکی نیست و گواهی می‌دهم بر این که محمد بنده و فرستاده‌ی خداست؛ درهای هشت‌گانه‌ی بهشت برای او گشوده شود تا از هر کدام که بخواهد به بهشت داخل شود». مصنف پایان باب وضو را به این حدیث و دعا به پایان رسانید.

و ابوداود و ابن ماجه و ترمذی هم همین حدیث را آورده‌اند، و ترمذی زیاده بر آن از رسول اللهص نقل نموده که بعد از شهادتین بگوید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ التَّوَّابِينَ، وَاجْعَلْنِي مِنْ الْمُتَطَهِّرِينَ»؛ «خدایا بگردان مرا از توبه‌کاران و بگردان مرا از پاکیزگان»، تا مورد محبتت قرار گیرم که فرمودی:‌ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ المُتَطَهِّرِينَ»؛ «خدا دوست می‌دارد توبه‌کاران را و دوست می‌دارد پاکیزگان را».

و حاکم در مستدرک از ابوسعید خدریس روایت می‌نماید که رسول اللهص فرمود: «مَن تَوَضَّأ فَقَالَ: سُبحَانَكَ اللهم وبِحَمدِكَ أَشهَدُ أَن لَا إِلَه إِلَّا أَنتَ استَغفِرُكَ وأَتُوبُ إِلَيكَ»: «تنزیه و تسبیح تو می‌گویم ای خدا و به ستایش تو مشغولم، گواهی می‌دهم بر این‌که نیست معبودی به حق مگر تو، طلب آمرزش می‌کنم از تو، و توبه و رجوع می‌کنم به درگاه تو». کسی که این را بگوید در پوست آهو نوشته شود و مهر شود، و مهر آن باز کرده نشود تا روز قیامت.

امام نووی/ گفت که این ذکر بعد از وضو بعد از غسل هم گفته می‌شود. شیخ‌الاسلام زکریا انصاری گفت که دعای اعضای وضو مجموع روایات آن به آن قوت می‌دهد و گفتنش خوب است.

شرح حال عمرس: ابوحفص عمر بن الخطاب القریشی، نسب ایشان با نسب رسول اللهص در کعب بن لؤی به هم می‌پیوندد. ایشان دومین خلفای راشدین، فاروق اعظم نمونه‌ی عدل در جهان است. در سیرت مطهره و عدالت ایشان و خدمتی که به دین مبین اسلام کرد کتاب‌ها نوشته شده است و در این مختصر جای تفصیل آن نیست. ایشان چهلمین مرد مسلمان بودند و چنان‌که عبدالله بن مسعودس گفت، اسلام او برای مسلمین عزت بود و خلافت‌شان برای مسلمین فتح و نصرت بود، و از روزی که مسلمان شد، اسلام مانند کسی بود که روی به اقبال دارد، و وفات‌شان برای اسلام، مانند کسی بود که روی به ادبار دارد، از روز اسلام آوردن‌شان هیچ‌وقت از رسول اللهص جدا نشد، نه در سفر، و نه در حضر، در تمام مشاهد همراه رسول اللهص بود. و نه فقط در حیات رسول اللهص همیشه همراه ایشان بود، بلکه بعد از شهادت هم برای همیشه در جوار رسول اللهص آرمیده است. علی بن ابی‌طالبس دختر خود ام‌کلثوم کبری را به ازدواج او درآورد و یکی از پسرانش را عمر نام گذاشت که همراه برادرش حسین از شهیدان کربلاست. و می‌توان ایشان را فاتح دنیا دانست، برای این‌که دو قدرت بزرگ ایران و روم را درهم شکست و اسلام را در شرق و غرب جهان بسط و انتشار داد، و در زهد و دادگری و روی آوردن به آخرت نمونه‌ای است هک باید هر حاکمی به او تأسی و اقتدا نماید. و معروف است که (الفضل ما شهدت به الأعداء): «بزرگواری شخص به ظهور می‌رسد وقتی که دشمنان به آن اعتراف نمایند». گاندی هندی وقتی که هند را به استقلال رسانید، گفت: «کسی نیست که بتوانم او را سرمشق خود در دادگری قرار دهم جز ابوبکر و عمر». در سیرت عمرس و در دانایی و در عدل و دادگری ایشان کتاب‌های مفصل نوشته شده است. ایشان همیشه دعا می‌کردند: «اللهُمَّ ارزُقنِي الشَهَادة فِي سَبِيلِكَ، وَفِي بَلَدِ نَبِيِّكَ»: «خدایا شهید شدن در راهت را نصیبم گردان و آن هم در شهر پیغمبرت مدینه». دخترش حفصه همسر رسول اللهص گفت: «شهادت در مدینه چگونه به دست می‌آید؟» فرمود:‌ «يَأتِيَنِي بها الله إن شَاء»: «خدا آن را برایم می‌آورد اگر بخواهد». خدا دعایش را به اجابت رسانید و بر دست کافری حرام‌زاده به نام ابولؤلؤ در مسجد رسول اللهص موقعی که مشغول نماز صبح بود ضرباتی خوردکه به شهادت ایشان منتهی شد. و هنگامی که به ایشان خبر دادند که ابولؤلؤ مجوسی ضارب اوست، سجود شکر نمود و فرمود: «الحَمدُلِلَّهِ الَّذِي لَم يَجعَل شَهَادَتِي عَلی يَدِ رَجُل سَجَدَ لله سَجدَة وَاحِدة»: «ستایش‌ها همه برای خدایی است که شهادت من بر دست کسی قرار نداد که یک بار برای خدا سجود کرده باشد». یعنی شهادت من بر دست دشمنان خدا بود. و ابولؤلؤ در تاریخ معلوم است که نتیجه‌ی زنای رستم فرخ‌زاد با یزدگرد است که مادرش برای این‌که معلوم نشود زاده‌ی اوست، او را به اهواز فرستاد و از کسی که سرپرستش قرار داده خواست که همیشه به وی تلقین کنند که قاتل خلیفه‌ی مسلمین اوست. ابولؤلؤ لعنة الله علیه از مشت و لگد مسلمین به جایی رسید که معلوم نمی‌شد جسد انسان است تا این‌که به قعر جهنم افتاد. برای زهر دادن به سرور کایناتص غدر یهود خیبر بود و برای شهادت امیرالمؤمنین غدر یهود و مجوس با هم بود. مدت خلافت ایشان ده سال و شش ماه بود که همه در طاعت حق تعالی و خدمت به دین اسلام و امت اسلام گذرانید و در غره‌ی محرم سال 24 هجری در مدینه‌ی منوره در جوار رسول اللهص و ابی‌بکر صدیق به آرامگاهش سپرده شد.

بَابُ اَلْمَسْحِ عَلَى اَلْخُفَّيْنِ

مسح: به معنی دست تر کشیدن. خفین: دو کفش. جورب: ‌معرب جوراب: پاپوشی که آن را می‌پوشند و کفش را روی آن می‌پوشند.

مسح خفین:‌ دست تر کشیدن بر دو کفش به جای شستن دو پا. در حال عادی انسان وقتی که وضو می‌گیرد نیت وضو می‌نماید و رو را می‌شوید، سپس دو دست را می‌شوید، سپس مسح سر می‌نماید، سپس دو پا را می‌شوید، اما در شهرهای سردسیر که شستن دو پا در هر بار وضو گرفتن زحمت است، و در مسافرت که هر بار مسافر نمی‌خواهد کفش‌ها را از پا بیرون بیاورد، ابتدا وضو کامل می‌گیرد و کفش حائزالشرایط که تا دو کعب را می‌پوشاند و می‌توان با آن راه رفت و محکم است و سوراخ و پاره نیست، وقتی که وضوی کامل گرفت، دو کفش را می‌پوشد، آن‌گاه شخص مقیم تا یک روز و یک شب به جای بیرون آوردن کفش از پا و شستن آن، همان‌گونه که پاها در کفش هستند، دست بر دو کفش می‌کشد و وضوی او کامل است و می‌تواند نماز و طواف و قراءت قرآن را انجام دهد. و شخص مسافر تا سه روز و سه شب می‌تواند همین استفاده را ببرد، و این یک نوع رخصت و تسهیل در امور عبادت به شمار می‌آید و اکنون دلیل آن:

63- عَنْ المُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ**س** قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ**ص** فَتَوَضَّأَ، فَأَهْوَيْتُ لِأَنْزِعَ خُفَّيْهِ، فَقَالَ: «دَعْهُمَا، فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ»، فَمَسَحَ عَلَيْهِمَا. مُتَّفَقٌ عَلَيْه.

در حدیث صحیحین بخاری و مسلم این حدیث چنین مختصر آمده است که مغیره بن شعبهس گفت: در سفری همراه رسول اللهص بودم. رسول اللهص وضو گرفت، من خود را پایین آوردم تا کفش را از پای ایشان بیرون بیاورم، فرمودند: «کفش را بیرون میاور که من پاها را در حال پاکی و داشتن وضو در کفش کرده‌ام». آن‌گاه دست تر بر دو کفش کشید.

مغیره بن شعبه از جمله خدمتکاران رسول اللهص است که همیشه وقتی که به حاجت می‌رفت ابریق آب با او بود و ابریق را به رسول اللهص می‌سپرد و موقع وضو آب بر دست مبارک ایشان می‌ریخت. از این رو خود را پایین آورد تا کفش‌ها را از پای مبارک ایشان بیرون آورد و ندانسته بود که رسول اللهص قصد مسح خفین دارد.

مسح خفین: حدیث آن به تواتر رسیده، چنان‌که در این نظم آمده است: «مسح لخف وبناء مسجد.... ورفع لليد، ورؤية الله بدار الأخرة، هذا الذي قد قبلوا تواتره»؛ یعنی «مسح خفین و بنای مسجد.... و بالا بردن دست موقع بستن نماز، و دیدن مؤمنان خدای تعالی را در آخرت از جمله‌ی احادیث متواتره است که علما آن را قبول کرده‌اند. و علامه جلال‌الدین در کتاب «قطف الأزهار المتناثرة في الأحادیث المتواترة»، احادیث متواتره را جمع‌آوری فرموده است.

گفتیم که مؤلف حدیث شماره‌ی یک باب مسح الخفین را مختصر آورد.

و امام مالک و ابوداود/ آن سفر را تعیین کرده‌اند که غزوه‌ی تبوک بوده و آن نماز را تعیین نموده‌اند که نماز فرض صبح بوده است. بنابراین مغیره بن شعبه می‌گوید: «در غزوه‌ی تبوک، رسول اللهص برای نماز صبح، وضوی کامل گرفتند و مضمضه و استنشاق و مسواک و شستن رو و شستن دو دست و مسح سر انجام دادند، موقع شستن پا می‌خواستم کفش‌‌شان را بیرون آورم، فرمودند: «کفش را بیرون میاور که من پاها را پس از وضوی کامل به کفش کرده‌ام». و آن‌گاه دست تر به دو کفش کشیدند. حدیث متفق علیه و لفظ آن برای بخاری است.

بزار از شصت طریق این حدیث را از مغیره روایت نمود و ابوالقاسم بن منده چهل و پنج طریق آن را یاد کرد. امام احمد گفته است: در مسح خفین چهل حدیث مرفوع از صحابهش آمده است. ابن المنذر از حسن بصری/ روایت نمود که هفتاد تن از صحابه روایت کرده‌اند که رسول اللهص مسح خفین نمود. و ابوالقاسم ابن منده در تذکره‌ی خود یاد کرده است که نام کسانی که مسخ خفین را از رسول اللهص روایت کرده‌اند به هشتاد صحابه رسیده است. و مصنف گفته است: جماعتی از حفاظ حدیث تصریح بر آن دارند که حدیث مسح خفین متواتر است، و آن از علی و سعد و بلال و حذیفه و بریده و خزیمه بن ثابت و سلمان و جریر و غیر از آنانش به ثبوت رسیده است و ائمه‌ی اربعه‌ی اهل سنت از ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد قایل به آن هستند.

و باید دانست که ابتدای مدت یک روز و یک شب برای مقیم و ابتدای مدت سه روز و سه شب برای مسافر از موقعی است که بعد از پوشیدن کفش بی‌وضو می‌شود. و شروط مسح خفین هم قبلاً گفتیم که کفش طاهر باشد، و پا را تا دو کعب بپوشاند از نوعی باشد که مسافر بتواند با آن راه برود و بعد از وضوی کامل آن را بپوشد. و الله سبحانه و تعالی اعلم.

64- وَلِلْأَرْبَعَةِ عَنْهُ إِلَّا النَّسَائِيَّ: أَنَّ النَّبِيَّ**ص** مَسَحَ أَعْلَى الخُفِّ وَأَسْفَلَهُ. وَفِي إِسْنَادِهِ ضَعْفٌ.

و در روایت ابوداود و ترمذی و ابن ماجه از مغیره بن شعبهس آمده است که: رسول اللهص در مسح خفین بالای کفش و پایین آن دست تر کشید. و در اسناد این حدیث ضعف است به سبب این که نویسنده‌ی مغیره مورد اعتماد نیست.

65- وَعَنْ عَلِيٍّ**س** قَالَ: لَوْ كَانَ الدِّينُ بِالرَّأْيِ لَكَانَ أَسْفَلُ الخُفِّ أَوْلَى بِالْمَسْحِ مِنْ أَعْلَاهُ، وَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ**ص** يَمْسَحُ عَلَى ظَاهِرِ خُفَّيْهِ. أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ بِإِسْنَادٍ حَسَنٍ.

ابوداود/ به اسناد صحیح از علیس روایت نمود که علیس فرمود: اگر امور دین از روی قیاس و در نظر گرفتن معانی بود، پایین کفش شایسته‌تر بود به مسح کردن از بالای آن، در حالی که دیدم رسول اللهص را که بر بالای کفش مسح می‌نمود. و حدیث می‌رساند که واجب در مسح خفین همان مسح بالای آن است.

مصنف این‌جا گفته به اسناد حسن و در تلخیص گفت: إنه حدیث صحیح، برای این‌که حدیث حسن از انواع صحیح است.

و علمای شافعیه در کتب فقه آورده‌اند که مستحب است دست تر کشیدن بر دو کفش بر بالای آن و پایین آن و پشت آن در حالی که انگشتان دست از هم جدا باشد و به صورت خط‌خط مسح شود، به دلیل حدیثی که ابن ماجه و غیر او روایت نمودند که: «إِنَّهُ**ص** مَسَحَ عَلَی خُفَيهِ خُطُوطاً من المَاء» و برای نشان دادن این‌که مسح خفین خط خط باشد، فقها گفته‌اند که دست چپ را پشت کفش بنهد و دست راست را بر پشت محل انگشتان در کفش،‌‌ آن وقت دست راست را بکشاند تا ساق پا و دست چپ را بکشاند تا سر انگشتان، به دلیل حدیثی که به این طریق آمده و بیهقی و غیر او آن را از ابن عمرب روایت کرده‌اند. و مسح خفین یکبار است و تکرار مسح طوری که دوبار یا سه بار مسح خفین نماید مکروه است. در هر بار وضو یک بار مسح خفین جایز است. والله سبحانه و تعالی اعلم.

66- وَعَنْ صَفْوَانَ بْنِ عَسَّالٍ**س** قَالَ: كَانَ النَبِي**ص** يَأْمُرُنَا إِذَا كُنَّا سَفْرًا أَنْ لَا نَنْزِعَ خِفَافَنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلَيَالِيَهُنَّ، إِلَّا مِنْ جَنَابَةٍ وَلَكِنْ مِنْ غَائِطٍ، وَبَوْلٍ، وَنَوْمٍ. أَخْرَجَهُ النَّسَائِيُّ، وََلتِّرْمِذِيُّ وَاللَّفْظُ لَهُ، وَابْنُ خُزَيْمَةَ وَصَحَّحَاهُ.

و امام شافعی و ابن ماجه و ابن حبان و دارقطنی و بیهقی/ نیز همین حدیث را روایت کرده‌اند و ترمذی و خطابی آن را صحیح دانسته‌اند.

صفوان بن عسالس می‌گوید: موقعی که ما مسافر بودیم، رسول اللهص به ما امر می‌فرمود: «آن‌که سه روز و سه شب کفش را از پای خود بیرون نیاوریم و مسح خفین نماییم، مگر برای جنابت که غسل لازم می‌شد، کفش‌ها را بیرون می‌آوردیم و بدن می‌شستیم و مجدداً دو کفش را می‌پوشیدیم، ولیکن از بول و غائط و نوم، کفش‌ها را بیرون نمی‌آوردیم و برای وضو، مسح خفین می‌نمودیم».

و در توضیح الأحکام آورده است که:

امام احمد/ مسح جَوْرَبَین را جایز دانسته است: روی الإمام أحمد وأبوداود والترمذي عن المغيرة بن شعبة: «أنَّ النبيص مَسَحَ عَلَی الجَورَبَينِ وَالنَّعلَين».

در توضیح الأحکام مغیره بن سعید نوشته شده و شاید اشتباه چاپ باشد، برای این که در صحابه کسی به نام مغیره بن سعید نیست و در الأعلام مغیره بن سعید به عنوان یکی از دجالان آورده است.

امام احمد/ به دلیل حدیثی که: «رسول اللهص مسح بر جوربین و نعلین فرموده»، دست تر کشیدن بر جوراب را به جای شستن دو پا در وضو جایز دانسته است، و این برای کسانی که ناراحتی پا دارند و نمی‌توانند همیشه پاها را در وضو بشویند نعمتی بزرگ است.

ابن المنذر/ گفته است که: «از نه تن از صحابهش روایت است که مسح بر جوراب را جایز می‌دانسته‌اند، و ایشان علی و عمار و ابن مسعود و انس و ابن عمر و براء و بلال و ابی ابی أوفی و سهل بن سعدش هستند.

و عطاء بن ابی رباح و حسن بصری و سعید بن المسیب و عبدالله بن المبارک و سفیان ثوری و اسحاق بن راهویه و ابی یوسف و محمد بن الحسن نیز همین قول را دارند.

و در این‌که شستن دو پا بهتر است یا مسح خفین، شافعی‌ها بر آنند که شستن دو پا بهتر از مسح خفین است در صورتی که بی‌میلی به مسح خفین نشان ندهد، که اگر رغبت در مسح خفین نداشته باشد مسح خفین برای او بهتر است تا سنت را اجرا نماید، و بعضی از حنبلی‌ها مسح خفین را بهتر دانسته‌اند.

ابن القیم گفته است که رسول اللهص رعایت پاهای خود را می‌نمود، اگر پاهایشان برهنه بود، پاها را می‌شستند، و اگر کفش به پا داشت بر آن مسح می‌کرد، والله سبحانه و تعالی أعلم.

67- وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ**س** قَالَ: جَعَلَ النَّبِيُّ**ص** ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلَيَالِيَهُنَّ لِلْمُسَافِرِ، وَيَوْمًا وَلَيْلَةً لِلْمُقِيمِ. يَعْنِي: فِي المَسْحِ عَلَى الخُفَّيْنِ. أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ وأَخرَجَهُ أبُودَاود والتِّرمِذِي وَابنُ حبَّان.

و کلمه‌ی: یعنی في المسح علی الخفین، مدرج است در حدیث. از سخن علیس و یا دیگری از روایت‌کنندگان حدیث است.

علیس فرمود: رسول اللهص مدت مسح خفین را برای مسافر سه روز و سه شب قرار داد و برای مقیم در محل یک روز و یک شب قرار داد.

ایام جمع تکسیر است برای یوم به معنی روز، و روز از اذان صبح است تا غروب آفتاب. صفت ایام را مؤنث می‌آورند و می‌گویند: ایام مبارکه: روزهای خجسته‌ای است. بعد از مغرب روز گذشته را دیروز می‌نامند.

ابتدای مسح مقیم پس از بی‌وضویی بعد از پوشیدن کفش است تا مانند آن وقت در روز دوم. و ابتدای مسح مسافر پس از بی‌وضویی بعد از پوشیدن کفش تا مانند آن وقت در روز چهارم.

معلوم است که شریعت مطهره‌ی اسلام رعایت حال مؤمنان را می‌نماید و برای راحتی مسافران مدت مسح بیشتری قرار داد.

68- وَعَنْ ثَوْبَانَ**س** قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** سَرِيَّةً، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَمْسَحُوا عَلَى العَصَائِبِ ـ يَعْنِي: العَمَائِمَ ـ وَالتَّسَاخِينِـ يَعْنِي: الخِفَافَ. رَوَاهُ أَحْمَدُ، وَأَبُو دَاوُدَ، وَصَحَّحَهُ الحَاكِمُ.

اولاً گفته‌ی حاکم که حدیث صحیح و بر شرط مسلم است موردنظر است، برای این‌که یکی از راویان حدیث ثور بن زید است که مسلم از او روایتی ندارد، و یکی دیگر از راویان حدیث راشد بن سعد است که بخاری و مسلم هیچ‌کدام از او روایتی ندارند و ابن حزم او را مورد اعتماد نمی‌داند هرچند که ابن معین و ابوحاتم و عجلی و یعقوب بن شبیه و نسایی او را ثقه دانسته‌اند.

معنی حدیث: رسول اللهص لشکریانی را به جهاد فرستاد و به ایشان فرمود تا موقع وضو به هنگام مسح سر، بر عمامه مسح کنند و به وقت شستن پا به جای آن دست تر بر دو کفش بکشند.

سریه: هر لشکری که خود رسول اللهص با آنان نبوده است، و هر لشکری که رسول اللهص با آنان بوده آن را «غزوه» می‌نامند.

تعداد سریه از پیادگان از پنج تا سیصد تن، و از سوارگان چهارصد سوار گفته‌اند.

از حدیث دانسته می‌شود که رسول اللهص موقع فرستادن مجاهدین رخصت‌های سفر از مسح خفین و غیره آن‌چه موردنیازشان بوده به آنان می‌آموخته‌اند.

در مسح خفین گفته‌اند که خف حائز الشرایط باشد و پاها را تا کعب بپوشاند و طاهر باشد و بتوان در آن راه رفت و پاره نشود. و آن دانشمندانی که گفته‌اند مسح بر جوراب جایز است امکان راه رفتن مسافر در آن را شرط ندانسته‌اند.

اگر خفین سوراخ باشند، نزد شافعی و احمد، مسح بر آن جایز نیست، برای این‌که هر محلی از پا که پیدا باشد، واجب است شستن آن و جمع بین اصل که شستن است و بدل که مسح است، جمع میان بدل و مبدل جایز نیست.

و نزد ابوحنیفه اگر سوراخ بیش از سه انگشت است مسح بر‌ آن جایز نیست و اگر کمتر از سه انگشت است مسح بر‌ ‌آن جایز است و نزد مالک اگر سوراخ کفش به حساب عرف زیاد است مسح بر آن جایز نیست.

و ابن تیمیه گفته است که: «بیشتر صحابهش فقیر بوده‌اند و کفشی که با آن به جهاد می‌رفته‌اند، اگر جایی از آن پاره و یا سوراخ می‌شده است توانایی تجدید و عوض کردن آن را نداشته‌اند و از محاسن اسلام است رفع حرج و سخت‌گیری و درست بودن مسح بر آن».

اما مسح عمامه به تنهایی:‌ فقها آن را جایز ندانسته‌اند، مگر این‌که قسمتی از سر مسح بشود و تکمیل مسح سر بر عمامه باشد.

ابن القیم می‌گوید که: «رسول اللهص هم مسح سر و تکمیل آن به مسح عمامه و هم مسح عمامه به تنهایی هر دو را انجام داده‌اند. والله سبحانه و تعالی اعلم.

شرح حال ثوبانس: ابوعبدالله یا ابوعبدالرحمن، ابن عبدالبر گفته است: کنیه‌ی او ابوعبدالله صحیح‌تر است. ابوعبدالله ثوبان بن بجدد، از مردم سراه که محلی است میان مکه‌ی مکرمه و مدینه‌ی منوره، او را به سَبْی، یعنی گرفتن او به زور و برده کردنش، چنان‌که مرسوم ایام جاهلیت بوده است، گرفته بودند. رسول اللهص او را خرید و آزاد کرد،‌ او ملازم و همراه رسول اللهص شد و در حضر و سفر با رسول اللهص همراه بود و ایشان را خدمت می‌کرد، و از خادمان رسول اللهص است. موقعی که رسول اللهص رحلت فرمود، به شام رفت و در حمص اقامت گزید و به سال 54 هجری درگذشت.

کلمه‌ی: «العمائم» در تفسیر العصائب و «الخفاف» در تفسیر التساخین از گفته‌ی روای است که از حدیث نیست و در آن درج شده است. و مدرج به کلماتی می‌گویند که راوی برای تفسیرف کلماتی در اثنای حدیث بیاورد که از حدیث نباشد.

69- وَعَنْ عُمَرَ**س** ـمَوْقُوفًاـ (موقوف آن‌چه از گفته‌ی خود صحابی باشد و آن را به رسول اللهص نسبت ندهد) وَعَنْ أَنَسٍ ـ مَرْفُوعًاـ (مرفوع آن‌چه از فرموده‌ی رسول اللهص باشد و صحابی آن را به رسول اللهص نسبت بدهد): إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَلَبِسَ خُفَّيْهِ فَلْيَمْسَحْ عَلَيْهِمَا، وَلْيُصَلِّ فِيهِمَا، وَلَا يَخْلَعْهُمَا إِنْ شَاءَ إِلَّا مِنْ جَنَابَةٍ. أَخْرَجَهُ الدَّارَقُطْنِيُّ، وَالْحَاكِمُ وَصَحَّحَهُ.

ابن دقیق العید/ گفت: روایت دارقطنی از فاروق اعظمس به روایت از اسد، کوفی و نسایی و بزار اسد را ثقه دانسته‌اند.

و روایت دار قطنی از انسس، اسناد آن صحیح است و راویان آن همه ثقه و مورد اعتمادند.

معنی حدیث: رسول اللهص فرمود: «هرگاه یکی از شما وضو گرفت و بعد از این‌که وضوی کامل گرفت دو کفش را پوشید، به جای شستن دو پا، مسح بر خفین نماید و نماز بخواند در حالی که دو کفش را پوشیده است و اگر خواست آن دو را بیرون نیاورد، مگر وقتی که جنب شد که بدن شستن واجب اوست و باید کفش‌ها را از پا بیرون بیاورد». در این حدیث بیان مدت مسح که بر مقیم یک روز و یک شب است و برای مسافر سه روز و سه شب است نیاورد، و بیان مدت از حدیث صفوان و علیب دانسته شد.

از این حدیث دانسته می‌شود: این‌که مسح خفین و نماز کردن در حال پوشیدن کفش و بیرون آوردن کفش بدون این‌که جُنُب شده باشد به اختیار شخص است، برای این‌که فرمود: إن شاء: اگر بخواهد.

و از این حدیث دانسته شد که اول باید وضوی کامل بگیرد و بعد کفش‌ها را بپوشد، چنان‌که از حدیث مغیره بن شعبه پیش از این دانسته شد.

و از این حدیث دانسته شد که مسح خفین رخصت است و واجب نیست، و مستحب بودن مسح خفین از اتباع رسول اللهص دانسته می‌شود که ایشان مسح خفین را انجام داده‌اند.

و قبلاً گفته‌ی ابن القیم را یاد کردیم که رسول اللهص اگر پای‌شان برهنه بود، پاها را می‌شستند و اگر کفش پوشیده بودند مسح خفین می‌نمودند.

و از این حدیث دانسته می‌شود که نماز خواندن در کفشی که مسح خفین شده مستحب است.

و حدیث وارد در سنن ابوداود و بیهقی به روایت از شداد بن اوسس که رسول اللهص فرمود: «خَالِفُوا اليَهُودَ فَإِنَّهُمْ لَا يُصَلُّونَ فِي نِعَالِهِمْ وَلاَ أَخفَافِهِمْ»؛ «خلاف یهود عمل کنید و نماز در نعلین و کفش بخوانید، برای این‌که آنان نماز را در نعلین و کفش نمی‌خوانند». این امر به مخالفت برای استحباب است و واجب نیست، برای این‌که در سنن ابوداود از عبدالله بن السائبس آمده که گفت: «رَأَيتُ رَسُولَ الله**ص** يُصَلِّي يَومَ الفَتحِ وَوَضَعَ نَعلَيهِ عَن يَسَارِه»: «در روز فتح مکه رسول اللهص را دیدم که نماز می‌خواند و نعلین‌شان را دست چپ‌شان نهاده بود. و الله سبحانه اعلم.

70- وَعَنْ أَبِي بَكْرَةَ**س** عَنْ النَّبِيِّ**ص**: أَنَّهُ رَخَّصَ لِلْمُسَافِرِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلَيَالِيَهُنَّ، وَلِلْمُقِيمِ يَوْمًا وَلَيْلَةً، إِذَا تَطَهَّرَ فَلَبِسَ خُفَّيْهِ أَنْ يَمْسَحَ عَلَيْهِمَا. أَخْرَجَهُ الدَّارَقُطْنِيُّ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَة.

[ونقل البيهقي أن الشافعي صححه وصححه الخطابي أيضا وأخرجه ابن حبان وابن الجارود وابن ابي شيبة والبيهقي].

ابوبکرهس می‌گوید که: رسول اللهص رخصت به مسافر داد تا سه روز و سه شب مسح خفین نماید و رخصت به مقیم داد تا یک روز یک شب مسح خفین نماید وقتی که وضوی کامل گرفت و دو کفش را پوشید».

این حدیث مانند حدیث علیس می‌باشد در معین کردن مدت مسح خفین برای مسافر و مقیم. و مانند حدیث عمر و انس استب در این‌که اول باید طهر را کامل کند و بعد از طهر کامل دو کفش را بپوشد تا بتواند مسح خفین نماید.

و این حدیث می‌رساند که مسح خفین رخصت است و لازم نیست.

کلمات: رخصت: آن‌چه در آن نوعی تسهیل و تخفیف باشد که شخص می‌تواند آن را انجام دهد برای گرفتن آسانی و اتباع پیغمبرص در آن و می‌تواند آن را انجام ندهد. در مقابل رخصت، عزیمت است که باید آن را انجام داد و شخص را در آن اختیاری نیست. إذا تطهر: وقتی که وضوی کامل گرفت. بنابراین: شستن پا عزیمت است که باید انجام بگیرد، و مسح خفین رخصت است که برای تسهیل و تخفیف در سفر و در سردسیر روا شده است. و وجوب شستن پا ثابت است به دلیل شرعی، و مسح خفین به دلیل عارضی آن برای تسهیل و تخفیف به ثبوت رسیده است. اگر پا برهنه باشد حتماً باید شسته شود که اصل در وضو شستن دو پا با دو کعب است و اگر بعد از وضوی کامل کفش را پوشیده، مسح دو کفش رخصت است و برای تسهیل بر مسافر و مقیم روا است.

و در حدیث صحیح است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ تُؤْتَى رُخَصُهُ، كَمَا يُحِبُّ أَنْ تُؤْتَى عَزَائِمُهُ».

«خداوند دوست می‌دارد که به رخصت‌های او عمل شود، چنان‌که دوست می‌دارد به عزائم او عمل شود».

شرح حال ابوبکرهس، بکره: چرخکی است که بر چاه می‌آویزند و دول آب را به بندی که در چرخک است از چاه بالا می‌کشند. و ابوبکره نامیده شد، برای این‌که موقعی که رسول اللهص طائف را محاصره کرده بود، او و چند کودک دیگر از قلعه‌ای به وسیله‌ی چرخک که بند به آن بسته بودند پایین آمدند و به خدمت رسول اللهص رسیدند و مسلمان شدند. رسول اللهص ابوبکره را آزاد کرد.

نام ابوبکره: نفیع بن مسروح است. و گفته شده ابن الحارث است، اما خود ابوبکره می‌گفت من آزاد شده‌ی پیغمبر خدا هستم و نسب خود را یاد نمی‌کرد. او از فضلای صحابهش است. بعد از مسلمان شدنش همیشه در رکاب رسول اللهص بود. او به سال 51 هجری در بصره درگذشت. فرزندان و نوادگان او در علم و در حکمرانی از اشراف و بزرگان بصره بودند و از او فرزندان و نوادگان بسیار بر جای مانده است.

71- وَعَنْ أُبَيِّ بْنِ عِمَارَةَ**س** أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ**ص** أَمْسَحُ عَلَى اَلْخُفَّيْنِ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: يَوْمًا؟ قَالَ: «نَعَمْ»، قَالَ: وَيَوْمَيْنِ؟ قَالَ: «نَعَمْ»، قَالَ: وَثَلَاثَة أَیَّامٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَمَا شِئْتَ». أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ، وَقَالَ: لَيْسَ بِالْقَوِيِّ.

[قال البخاري: لا يصح. وقال أبوداود: ‌اختلف في إسناده ولیس بالقوي. وقال الإمام أحمد: رجاله لایعرفون. وقال أبوالفتح الأزدي: هو حدیث لیس بالقائم. وقال ابن حبان: لا أعتمد علی إسناد خبره. قال الدار قطنی: هذا إسناد لا یثبت. قال ابن عبدالبر: لا یثبت ولیس له إسناد قائم. ونقل النووی في شرح المهذب اتفاق الأئمه علی ضعفه].

ابوداود/ به اسناد خود از ابی‌ بن عمارهس روایت نمود که ابی گفت: یا رسول اللهص، آیا مسح خفین بنمایم؟ رسول اللهص فرمود: «آری، مسح بر خفین نما». گفت: برای یک روز؟ فرمود: «آری». گفت: برای دو روز؟ فرمود: «آری». گفت: برای سه روز؟ فرمود: «برای سه روز و هرچند که بخواهی».

ابوداود پس از رویت این حدیث گفت: این حدیثی است که قوی نیست، یعنی ثابت نشده و صحیح نیست. بخاری فرمود: این حدیث به صحت نرسیده است. امام احمد فرمود: مردان سند این حدیث ناشناخته هستند. ابوالفتح ازدی گفت: این حدیث استوار نیست، یعنی ثابت نیست. ابن حبان گفت: اعتمادی بر رجال اسناد این حدیث ندارم. دارقطنی و ابن عبدالبر گفتند: این حدیث ثابت نشده. و امام نووی در مجموع آورده است که ائمه و پیشوایان علم حدیث همه بر ضعیف بودن این حدیث متفقند.

نظر به این‌که این حدیث ضعیف است و غیرثابت، اعتماد بر آن احادیث صحیح است که مدت مسح خفین را برای مقیم یک روز و یک شب و برای مسافر سه روز و سه شب معین نموده‌اند.

مؤلف این حدیث را آورد تا چگونگی آن را بیان نماید و کسی به آن اعتماد ننماید.

شرح حال ابی بن عمارهس: ابی بن عماره را از جمله‌ی صحابه یاد کرده‌اند، اما شرح حال مفصلی ندارد که دانسته شود در چه سالی به دنیا آمده و در چه سالی از جهان رفته است، قدر مسلم این است که اهل مدینه بوده و در مصر اقامت داشته است.

مسح جبیره: قصد از جبیره هر چیزی است که بر عضو شکسته یا بر زخم بسته شود، خواه از چوب باشد یا از سیخ یا پارچه یا گچ یا غیر آنها.

و اصل در باب جبیره حدیثی است که ابوداود و دارقطنی روایت کرده‌اند از جابر بن عبدالله انصاری: أنَّ النبيِّ**ص** قَال في صَاحِبِ الشجة: «إنما كانَ يكفيهِ أن يَعصِبَ، عَلَى جُرحِهِ خِرقةً، وَيَمسَح عليها ويَغسِل سائِرَ جَسَدِه»؛ رسول اللهص درباره‌ی کسی که از شتر افتاده بود و سرش شکاف برداشته بود و جنب شده و پرسیده بود باید چه کار کند، بعضی از صحابهش به او گفته بودند: باید بدن بشوید. او بدن شسته بود و آب به شکاف سرش داخل شده و مرده بود. وقتی که به رسول اللهص خبر دادند، فرمود: «او را کشتند، خدا آنان را بکشد، کفایت بود که بر محل شکاف از سرش پارچه‌ای ببندد و دست تر بر آن بکشد و باقی بدن را بشوید».

و این حدیث تقویت می‌شود به حدیث علیس در مسح بر جبیره، و مسح بر جبیره مانند مسح و دست تر کشیدن بر کفش و بر عمامه است.

و دست تر کشیدن بر جبیره برخلاف مسح بر خفین است در چهار چیز:

1. در جبیره شرط نیست که محل فرض وضو را بپوشاند، برای این‌که جبیره ممکن است بر اعضای وضو یا غیر آن باشد.
2. مسح بر جبیره در حَدَث اصغر و حدث اکبر است در حالی که مسح خفین فقط در حدیث اصغر است.
3. مسح بر جبیره مدت معین ندارد، بلکه مسح بر جبیره می‌شود تا این‌که بهبود یابد و جبیره را بردارد.
4. مسح بر جبیره بر همه‌ی جبیره است، در حالی که در مسح خفین، مسح قسمتی از بالای کفش کفایت دارد.

بَابُ نَوَاقِضِ الوُضُوءِ

بابی است در بیان آن‌چه وضو را باطل می‌کند

نواقض جمع ناقض است.

ناقض وضو، آن‌چه وضو را باطل کند. نقض در اجسام به هم ریختن آن است. و نقض در امور معنوی از بین بردن فایده‌ی مطلوب از آن است.

نقض دیوار: فرود آوردن آن و به هم ریختن آن است، و نقض رأی: مخالفت آن و از دست دادن فایده‌ی آن است.

نقض دیوار: آن‌چه از خراب کردن دیوار به دست می‌آید، مانند سنگ و سیمان و تکه‌های فرو ریخته از دیوار است.

سپس نواقض را در چیزهایی که شرع آنها را مبطل وضو دانسته است به کار برده‌اند.

نواقض وضو بر دو نوع است:

1. آن‌چه که وضو را باطل نماید، مانند: بیرون آمدن بول یا غائط یا باد یا مَذْی یا وَذْی یا وذی یا خون استحاضه نزد همه‌ی فقها، و بیرون آمدن خون از هرجای بدن نزد حنفی‌ها.
2. آن‌چه سبب بی‌وضویی باشد به این‌که مظنه‌ی خروج نواقض باشد، مانند: خواب رفتن و دست زدن به فرج به کف دست و یا تماس پوست بدن با بدن غیر محرم.

آن‌چه وضو را باطل کند به دلیل شرع:

1. خروج غائط که وضو را باطل می‌کند به نص کتاب و سنت و اجماع.
2. خروج بول که وضو را باطل می‌کند به نص سنت و اجماع و قیاس بر غائط.
3. خروج مذی که وضو را باطل می‌کند به نص سنت واجماع و قیاس بر بول، و مانند مذی است و ودی.
4. خروج خون استحاضه به دلیل حدیث به روایت ابوداود که رسول اللهص به فاطمه بنت ابی حبیش که مستحاضه شوده بود فرمود: «وضو بگیر و نماز بخوان که استحاضه از بریده شدن رگی است از رحم»: (فَتَوَضَّئِي وَصَلِّي فَإِنَّمَا ذَلِكِ عِرْقٌ).
5. خواب وقتی که بر حال تمکن ننشسته باشد، که خواب بر پشت یا پهلو مبطل وضو است، و چرت زدن وضو را باطل نمی‌کند.

72- عَنْ أَنَسِ**س** قَالَ: كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ**ص** عَلَى عَهْدِهِ يَنْتَظِرُونَ العِشَاءَ حَتَّى تَخْفِقَ رُؤُوسُهُمْ، ثُمَّ يُصَلُّونَ وَلَا يَتَوَضَّئُونَ. أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ، وَصَحَّحَهُ الدَّارَقُطْنِيُّ وَأصلُهُ فِي مُسلِم.

انسس می‌گوید: یاران پیغمبرص در زمان حیات پیغمبرص در وقت نماز عشاء به انتظار آمدن رسول اللهص می‌نشستند تا این‌که سرهایشان از چرت زدن یا از خواب به این سو و آن سو میل می‌کرد، پس از آن موقعی که رسول اللهص می‌آمد برمی‌خاستند و نماز را با رسول اللهص می‌خواندند و از خواب رفتن‌شان در حال نشستن وضو نمی‌گرفتند.

حدیث صحیح است و در صحیح مسلم آمده است که صحابه انتظار آمدن رسول اللهص می‌کشیدند و به خواب می‌رفتند یا چرت می‌زدند و موقعی که رسول اللهص می‌آمد با او نماز می‌خواندند و وضو نمی‌گرفتند.

و از حدیث ظاهر است که خواب رفتن‌شان در حال نشستن بوده است، برای این‌که کسی که بر پهلو یا پشت و یا بر شکم خوابیده باشد، سرش به این سو و آن سو متمایل نمی‌شود. و در حدیث آمده که: (تخفق رؤوسهم): از چرت زدن سرشان به این سو و آن سو متمایل می‌شد. و مذهب شافعی همین است که به چرت زدن وضو باطل نمی‌شود و هم‌چنین به خوابیدنی که فرد نشسته و نشیمنگاه خود را به زمین چسبانده باشد، وضویش باطل نمی‌شود.

**کلمات:**

علی عهده: بر زمان پیغمبرص، عهد به معنی زمان، چنان‌که عهد فلانی، یعنی در زمان حیات او، و جمع عهد، عهود و عهاد است. و عهد به معنی پیمان می‌آید ولیکن در این جا عهد به معنی زمان است نه به معنی پیمان.

ینتظرونه: انتظار رسول اللهص می‌کشدند تا بیاید و نماز خفتن با ایشان بخواند. رسول اللهص گاه با بعضی از مشاوران خود، مانند خلفای راشدین قبل از نماز عشاء به مشورت می‌پرداخت و حل و فصل مطلب مورد مشورت، گاه به طول می‌انجامید. از این روی صحابه‌ی حاضر در مسجد که روزها خسته‌ی کار بودند در انتظار آمدن رسول اللهص چرت می‌زدند و همان‌گونه که نشسته بودند به خواب می‌رفتند، و موقعی که از آمدن رسول اللهص باخبر می‌شدند، همراه رسول اللهص برای نماز عشاء برمی‌خاستند و از نو وضو نمی‌گرفتند.

عشاء: اول تاریکی شب، و نماز عشاء به این نام نامیده شده، برای این‌که در اول تاریکی شب خوانده می‌شود. و عشاء الآخرة نیز نامیده می‌شود و برای این‌که آخرین نماز فرض شبانه‌روزی است.

حتی: به معنی تا این‌که، برای نشان دادن پایان کاری.

تخفق: تمیل، تا این‌که از چرت زدن، سرشان به این سو و آن سو متمایل می‌شد.

در کتاب «المصباح المنیر» آمده: خفق برأسه إذا أخذته سنة: سرش به این سو و آن سو و به زیر متمایل کرد، وقتی که چرت او را فرا گرفت.

رؤوس: جمع رأس است به معنی سر، و سر هر چیز، بالای آن است، چنان‌که سر انسان بالای بدن اوست.

از حدیث دانسته می‌شود:

داشتن وضو از شروط صحت نماز است.

و این‌که چرت زدن و خواب رفتن در حالی که بر زمین نشسته باشد وضو را باطل نمی‌کند.

و این‌که تأخیر نماز عشاء از اول وقت آن مستحب است. در حدیث صحیحین بخاری و مسلم آمده که موقعی پاسی از شب گذشته بود، رسول اللهص فرمود: حالا وقت نماز عشاء است، اگر بر امتم دشوار نمی‌کردم.

و این‌که صحابه حریص بودند بر نشستن در مسجد به انتظار نماز، و در حدیث بخاری و مسلم آمده است: «لاَ يَزَالُ أَحَدُكُمْ فِي صَلاَةٍ مَا دَامَتِ الصَّلاَةُ تَحْبِسُهُ»: «هر یک از شما همواره در نماز است تا وقتی که انتظار نماز او را نگه داشته است». که نشستن به انتظار نماز، مانند مشغول شدن به نماز ثواب دارد.

و این‌که درست است چرت زدن در مسجد، خصوصاً وقتی که در انتظار نماز باشد.

و در خصوص چرت که آیا مبطل وضو است یا نه: در «سبل السلام» اقوال متعددی آمده، که از مجموع آنها دانسته می‌شود که چرت زدن وضو را باطل نمی‌کند، و با خواب رفتن در حال نشستن، وضویش باطل نمی‌شود. برای دانستن تفصیل آن به «سبل السلام» مراجعه شود.

73ـ- وَعَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَتْ: جَاءَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَبِي حُبَيْشٍ إِلَى النَّبِيِّ**ص** فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ**ص**، إِنِّي اِمْرَأَةٌ أُسْتَحَاضُ فَلَا أَطْهُرُ، أَفَأَدَعُ الصَّلَاةَ؟ قَالَ: «لَا، إِنَّمَا ذَلِكَ عِرْقٌ، وَلَيْسَ بِحَيْضٍ، فَإِذَا أَقْبَلَتْ حَيْضَتُكِ فَدَعِي الصَّلَاةَ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاغْسِلِي عَنْكِ الدَّمَ، ثُمَّ صَلِّي». مُتَّفَقٌ عَلَيْه.

74- وَلِلْبُخَارِيِّ: «ثُمَّ تَوَضَّئِي لِكُلِّ صَلَاةٍ». وَأَشَارَ مُسْلِمٌ إِلَى أَنَّهُ حَذَفَهَا عَمْدًا.

عایشه صدیقه، ام المؤمنینل گفت که: فاطمه دختر ابی حبیش به خدمت رسول اللهص آمد و گفت: که من زنی هستم که خون استحاضه از من می‌آید و پاک نی‌شوم، آیا می‌توانم نماز فرض را ترک نمایم؟ رسول اللهص فرمود: «نخیر، نمی‌توانی نماز را نخوانی، برای این‌که خون استحاضه حکم خون حیض ندارد، این خون از رگی است. (خون حیض معلوم است و صفات آن بر زنان پوشیده نیست) وقتی که خون حیض آمد تا وقتی که خون حیض می‌آید نماز را نخوان، وقتی که خون حیض تمام شد، خود را از خون پاک کن، آن‌گاه بعد از بدن شستن نماز بخوان».

چنان‌که در بعضی از طرق روایت بخاری آمده: «فَاغْسِلِي عَنْكِ الدَّمَ وَاغتَسِلِي وَصَلِّي»؛ «خود را از خون حیض پاک کن و بدن بشوی پس از آن نماز بخوان».

و در روایت بخاری آمده که بعد از بدن شستن از خون حیض، پس از آن برای هر نماز وضو بگیر. و مسلم اشاره نمود که این عبارت: «ثم تَوَضَّئي لِكُلِّ صلاةٍ» را عمداً حذف نموده و نیاورده است. اما مصنف به تأیید بخاری گفت که این عبارت ثابت است و از چند طریق در صحیح آمده است. و در باب حیض می‌آید که رسول اللهص به فاطمه بنت ابی حبیش فرمود: «إِنَّ دَمَ الْحَيْضِ أَسْوَدُ يُعْرَفُ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَمْسِكِي عَنِ الصَّلَاةِ، وَإِذَا كَانَ الْآخَرُ؛ فَتَوَضَّئِي وَصَلِّي»؛ یعنی «خون حیض نزد زنان معلوم است، رنگ آن سیاه و به غلیظی و بدبویی شناخته می‌شود، وقتی که این خون حیض آمد خودداری کن از نماز و وقتی که خون دیگر که خون استحاضه است و رنگ آن سرخ باز است آمد، برای هر نماز وضو بگیر و نماز بخوان».

کلمات: حیض: خون قاعده‌ی ماهیانه است که رنگ و بوی مخصوص دارد و آمدن آن از طریق تندرستی است.

استحاض: مستحاضه شد. استحاضه: آمدن خون در غیر وقت معمولی آن به سبب بیماری است و علت آن رگی است که به دهانه‌ی رحم نزدیک است و عاذل نام دارد. و کسی که دچار آن شد همیشه این خون از او می‌آید.

أفادع الصلاة: آیا نماز را ترک نمایم؟ أدع: ترک می‌کنم. دع: ترک کن. ماضی آن ودع استعمال نمی‌شود و معروف است: اما توا ماضی یدع و یذر، که ودع و وزر به معنی ترک نمی‌آورند و به جای آن دو ترک می‌آورند.

لا: به معنی نه، همیشه مقابل نعم به معنی بله قرار دارد، و همیشه برای نفی ماقبل است. کلمه‌ی لا: نافیه و ناهیه می‌آید و به معنی لیس می‌آید و زیاده برای تأکید می‌آید که محل تفصیل آن کتب نحو است.

فاذا أقبلت حیضتک: وقتی که حیضت آمد. إقبال حیض: ابتدای خروج حیض در وقت معمولی آن است.

و إذا أدبرت: وقتی که خون حیض رفت، إدبار حیض: وقت انقطاع خون حیض در وقت معمولی آن است.

از حدیث دانسته می‌شود:

1. آن‌چه از یکی از دو راه بیرون آید وضو را باطل می‌نماید، بول باشد یا غائط یا باد یا خون، که اجماع علما بر آن است.
2. خون استحاضه ربطی به خون حیض ندارد، برای این‌که خون حیض در روزهای معینی از ماه می‌آید و قطع می‌شود، در حالی که خون استحاضه همیشه می‌آید و قطع نمی‌شود. خون حیض در رحم زن جمع می‌شود تا بستری برای حاملگی باشد. وقتی که حاملگی حاصل نشد آن خون بیرون می‌ریزد. و خون استحاضه ربطی به حاملگی ندارد. و در احادیث راهنمایی برای زن بود که در حال حیض نمی‌تواند نماز بخواند، اما در استحاضه زن حکم طاهر دارد و باید نماز بخواند. و استحاضه از بریدگی رگی است که علت آن بیماری است. خون حیض به رنگ سیاه و غلیظ و بدبوست و خون استحاضه به رنگ سرخ باز است و بدبو نیست.
3. حکم زن در حال استحاضه حکم زن طاهر است: نماز می‌خواند، قرآن می‌خواند، طواف می‌کند، روزه می‌گیرد، شوهر به او نزدیک می‌شود، برعکس خون حیض در همه‌ی این‌ها.
4. برای زنی که دچار استحاضه است راهنمایی فرمود که فرق میان حیض و استحاضه قرار دهد و هر کدام را به علایم آن تشخیص دهد. اگر عادت خود در گذشته قبل از استحاضه نداند به تشخیص خود عمل کند و هر کدام را به مشخصات آن معلوم سازد.
5. واجب است در روزهای قاعدگی از عبادت بپرهیزد که زن در روزهای قاعدگی پاک نیست.
6. واجب زن مستحاضه است که قبل از هر نماز طهارت بگیرد و بعد آن وضو بگیرد و نماز بخواند که وضو برای هر نماز لازم اوست، چنان‌که سلسل البول که همیشه بول از او می‌آید، و سلسل الریح که همیشه باد از او خارج می‌شود همین حکم را دارند و وقتی که طهارت می‌گرفتند و به دنبال آن وضو گرفتند و مشغول نماز شدند، آمدن خون یا بول یا باد نمازشان را باطل نمی‌کند.
7. زن قاعده که در روزهای قاعدگی نماز نمی‌خواند قضای آن نمازها لازم او نیست، اما قضای روزهایی که از رمضان روزه نمی‌گیرد لازم اوست. مؤلف این حدیث را به مناسبت: «تَوَضَّئي لِكُلِّ صَلاةٍ» که می‌رساند وضو را باطل می‌کند در باب نواقض وضو آورد وگرنه جای آن باب حیض است.
8. این‌که نظر زن در احوال خصوصی او از قبیل قاعدگی و حاملگی و عده‌داری مقبول است.

شرح حال فاطمه بنت ابی حبیشل از قریش، از بنی اسد و همسر عبدالله بن حجش پسر عمه‌ی پیغمبرص است.

75- وَعَنْ عَلِيِّ**س** قَالَ: كُنْتُ رَجُلاً مَذَّاءً، فَأَمَرْتُ المِقْدَادَ أَنْ يَسْأَلَ رَسُولُ الله**ص**، فَقَالَ: «فِيهِ الوُضُوءُ» مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ، وَاللَّفْظُ لِلْبُخَارِيّ.

از مجموع روایات چنین برمی‌آید که:

علیس می‌فرماید: من مردی بودم که مذی بسیار از من می‌آمد و نظر به این‌که دختر پیغمبرص، فاطمه در خانه‌ام و همسرم بود، شرم داشتم که خودم در این‌باره از رسول اللهص بپرسم، این بود که مقداد را مأمور ساختم تا او این مطلب را برایم از رسول اللهص بپرسد. مقداد از رسول اللهص پرسید که مذی چه حکمی دارد؟ رسول اللهص فرمود: «وضو را باطل می‌کند».

چنان‌که در روایت بخاری آمده است: «فَاستَحیَیتُ أَن أَسأل رَسُولَ الله**ص**»: شرم داشتم که خودم این را از پیغمبرص بپرسم. و در لفظ مسلم: لمکان فاطمه: به سبب فاطمه الزهراء سیده نساء العالمینل که در خانه‌ام بود.

و در بعضی روایات: «فِیهِ الوُضُوءُ وَلَو كانَ عَلِیًّا»: درآمدن مذی باطل شدن وضو است و اگرچه سؤال کننده علی باشد.

کلمات:

مذّاء: صیغه‌ی مبالغه است به معنی بسیار مذی آینده از او: مذی به تخفیف: آبی است که معمولاً به سبب تحریک جنسی از بدن مرد خارج می‌شود و پلید است و وضو را باطل می‌کند و موجب غسل نیست. و ذی به تخفیف: آبی است غلیظ که موقع برداشتن بار سنگین و یا زور زدن موقع قبض شکم می‌آید و پلید است و وضو را باطل می‌کند و موجب غسل نیست. از مذی و وذی باید خود را شست و به هر محلی از بدن و یا لباس که برسد باید آن را شست.

و منی موجب غسل است و پاک است به هر جای بدن و یا لباس که برسد شستن آن مستحب است و مبطل وضو است.

از این حدیث دانسته می‌شود:

1. این‌که مذی وضو را باطل می‌کند و موجب غسل نمی‌شود.
2. و این‌که در بعضی از الفاظ حدیث صحیح مسلم آمده است: «اغسِل ذَكرَك وتَوَضأ»: «آلت مردی را بشوی و بعد از آن وضو بگیر».

و در بعضی دیگر از الفاظ صحیح مسلم آمده است: «واغسل الانثیین»: «و بشوی دو خایه را»، یعنی اول آلت مردی و دو خایه را بشوی، آن‌گاه وضو بگیر. و امر به شستن آن دلیل پلید بودن مذی است. و در طهارت مذی سنگ به کار نمی‌آید و باید شسته شود.

1. و این‌که خبر یک نفر قبول می‌شود.

شرح حال مقداد بن الأسودس: المقداد بن عمرو و مشهور به مقداد بن الأسود است. او از بنی‌کنده و از اهل حضرموت یمن است. کنیه‌ی او ابومعبد و یا ابوعمرو است و از دلاوران به نام است. او یکی از هفت تن از پیشتازان به سوی اسلام است که اسلام خود را ظاهر نمودند. و او اولین کسی است که سواره بر اسب جهاد نمود.

مقداد در ایام جاهلیت در حضرموت یمن بود و نام پدرش عمرو بن ثعلبه البهرانی الکندی است.

میان مقداد و ابن شمر بن حجر الکندی دشمنی افتاد. مقداد پای ابن اشمر را به شمشیر برید و از حضرموت گریخت و به مکه آمد. در مکه اسود بن عبد یغوث زهری او را پسر خوانده‌ی خود ساخت و او به همین نام مقداد بن الاسود معروف بود تا این‌که آیه‌ی: (ادعو هم لآبائهم): «ایشان را به پدرانشان نسبت بدهید» نازل شد. روی این اصل مقداد بن عمرو نامیده شد. در غزوه‌ی بدر و غیر آن در رکاب رسول اللهص بود و در مدینه اقامت گزید. وفات او در نزدیکی مدینه پیش آمد، او را به مدینه آوردند و در مدینه دفن نمودند. او چهل و هشت حدیث از رسول اللهص روایت نموده است. ولادت او به سال 37 قبل از هجرت بود و وفات او به سال 33 هجری قمری بود.

76- وَعَنْ عَائِشَةَ**ل**: أَنَّ النَّبِيَّ**ص** قَبَّلَ بَعْضَ نِسَائِهِ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. أَخْرَجَهُ: أَحْمَدُ، وَضَعَّفَهُ البُخَارِيُّ.

(وأخرجه أبوداود والترمذي والنسائي وابن ماجة. قال الترمذي سمعت محمد بن إسماعیل یضعف هذا الحدیث. وأبوداود أخرجه من طریق إبراهیم التیمي عن عائشة ولم یسمع منها شیئا فهو مرسل، وقال النسائي لیس في هذا الباب حدیث أحسن منه ولكنه مرسل. قال المصنف روي من عشرة أوجه أوردها البیهقي في الخلافیات وضعفها. وقال ابن حزم لا یصح في هذا الباب شي‌ء وإن صح فهو محمول علی ما كان علیه الأمر قبل نزول الوضوء من اللمس).

از عایشه صدیقهل روایت است که: رسول اللهص بعضی از زنان خود را بوسید و پس از آن از خانه به سوی مسجد بیرون رفت تا نماز بخواند و وضو نگرفت.

این حدیث را بعضی از علما دلیل باطل نشدن وضو از بوسیدن و دست زدن به زن دانسته‌اند.

این حدیث را امام احمد روایت نمود و بخاری فرمود این حدیث ضعیف است. و چنان‌که یاد شد ائمه‌ی حدیث آن را ضعیف دانسته‌اند و امام بیهقی پس از آوردن همه‌ی طرق آن باز هم آن را ضعیف دانست، و ابن حزم از ائمه‌ی حدیث گفت: اصلاً صحیح نیست.

و شافعی‌ها که مجرد رسیدن پوست مرد بیگانه به زن بیگانه را ناقض وضو می‌دانند و دلیل آورده‌اند از قرآن ک (أو لامستم النساء)، بنا به قراء‌ت دیگر: (أو لمستم النساء)، هر دو را به معنی دست زدن به زن تفسیر نموده‌اند که دست زدن به زن خواه به کف دست و خواه به غیر آن مبطل وضو است. و از علی و عبدالله بن عباسش روایت است که ملامسه را در (أو لمستم النساء): «یا با زنان جماع نمودید»، حمل بر جماع نموده‌اند. و صنعانی: عکس گفته‌ی شافعی‌ها که (أو لامستم النساء) را حمل بر (أو لمستم) نموده‌اند، وی (أو لمستم) را حمل بر (أو لامستم) نموده و هر دو را به معنی جماع تفسیر نموده است، در حالی که (لمستم) به معنی جماع نمی‌آید، و هرگاه (أو لامستم النساء) را حمل بر معنی جماع نماییم و (أو لمستم) را حمل بر لمس و دست زدن به زن نماییم باز هم دلیل شافعی‌هاست برای این‌که هم جماع و هم لمس و دست زدن به زن هر دو مبطل وضو هستند. و حدیث عایشهل که من در طرف قبله جلوی رسول اللهص خوابیده بودم و رسول اللهص موقع رفتن به سجود اشاره می‌فرمود به دست زدن به من و من پاهای خود را جمع می‌کردم تا سجود نماید، هم دلیلی بر آن نیست که دست پیغمبرص، به جسم عایشهل رسیده باشد، برای این‌که احتمال دارد به لباس او دست می‌زده است.

به هر حال بهتر و نزدیک‌تر به احتیاط این است که پس از دست زدن به زن وضو گرفته شود، مگر در حالات استثنایی که وقت تنگ باشد و یا نماز جماعتی از دست برود که تقلید مذاهب دیگر در شکسته نشدن وضو از رسیدن پوست مرد بیگانه به پوست زن بیگانه شود.

اختلاف مذاهب:

در مذهب شافعی دست زدن به زن مطلقاً مبطل وضو است به عمد باشد یا به سهو و به قصد شهوت باشد و یا بدون قصد شهوت.

در مذهب حنفی دست زدن به زن مطلقاً مبطل وضو نیست، به عمد باشد یا به سهو و به قصد شهوت باشد و یا بدون قصد شهوت.

در مذهب مالکی دست زدن به زن اگر به قصد شهوت باشد وضو را باطل می‌کند و اگر بدون قصد شهوت باشد وضو را باطل نمی‌کند و این قول میان آن دو قول است.

و مذهب حنبلی مانند مذهب مالکی است. و الله سبحانه و تعالی أعلم.

77- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا وَجَدَ أَحَدُكُمْ فِي بَطْنِهِ شَيْئًا، فَأَشْكَلَ عَلَيْهِ: أَخَرَجَ مِنْهُ شَيْءٌ، أَمْ لَا؟ فَلَا يَخْرُجَنَّ مِنْ المَسْجِدِ حَتَّى يَسْمَعَ صَوْتًا، أَوْ يَجِدَ رِيحًا». أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ.

رسول اللهص فرمود: «وقتی که یکی از شما احساس حرکتی در شکم نمود که بادی در شکم او می‌چرخد، و همین امر مایه‌ی تردید او شود که آیا چیزی از شکم او بیرون آمد، بادی خارج شد یا نه، از نماز بیرون نرود تا آن که صدای بیرون رفتن باد بشنود و یا بوی آن را ببوید». اما اگر یقین نمود که باد خارج شده، دیگر شنیدن صدا یا بوییدن بوی آن لازم نیست.

امام نووی/ فرمود: که این حدیث یک اصل مهم از اصول اسلام است و آن این‌که یقین طهارت به شک بی‌وضویی از بین نمی‌رود. شخصی که با وضوی کامل به نماز ایستاده به مجرد تردید در بیرون رفتن و یا نرفتن باد از او، وضوی او را باطل نمی‌کند. قاعده‌ای داریم که: «الشك لا یرفع الیقین»، «یقین موجود به شک حادث بر آن از میان نمی‌رود».

کسی که وضو گرفته و یقین وضو دارد، شک در این‌که آیا وضوی او باطل شده یا نه؟ یقین وضو به حال خود باقی است و شک در آن اثری ندارد.

کسی که نماز را به درستی خوانده و سلام نماز داده شک در این‌که آیا در آن نماز فاتحه خوانده و یا نخوانده هیچ اثری در آن ندارد.

کسی که روزه‌ی فرض یک روز را به درستی به انجام رسانیده است، شک در این‌که آیا در وسط روز خوراک و یا آبی خورده و یا نه، اثری در آن ندارد.

و از حدیث دانسته می‌شود که اگر در نماز احساس بادی در شکم نمود تا یقین خروج آن برایش معلوم نشود از نماز بیرون نرود. و اگر یقین نمود که باد خارج شده نیازی به شنیدن صدا و یا بوییدن بو ندارد. و این‌که نمی‌تواند بدون سبب یقین از نماز بیرون برود. و این‌که شک آوردن در عبادت مؤمن از کارهای شیطان است که اگر بتواند عبادت مؤمن را باطل کند و نباید به وسوسه‌ی او گوش داد.

78- وَعَنْ طَلْقِ بْنِ عَلِيٍّ**س** قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: مَسَسْتُ ذَكَرِي، أَوْ قَالَ الرَّجُلُ يَمَسُّ ذَكَرَهُ فِي الصَّلَاةِ، أَعَلَيْهِ الوُضُوء؟ فَقَالَ النَّبِيُّ**ص**: «لَا، إِنَّمَا هُوَ بَضْعَةٌ مِنْكَ». أَخْرَجَهُ الخَمْسَةُ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ حِبَّانَ وَقَالَ اِبْنُ المَدِينِيِّ**[[8]](#footnote-8)**: هُوَ أَحْسَنُ مِنْ حَدِيثِ بُسْرَةَ.

امام احمد و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه از طلق بن علیس روایت کرده‌اند و ابن حبان این حدیث را صحیح دانسته و علی بن المدینی گفت: این حدیث از حدیث بسره که بعد از این حدیث می‌آید بهتر است.

طلق بن علی گفت: مردی در حضور رسول اللهص عرض نمود: که من آلت مردی خود را دست زدم، یا این‌که گفت: مردی که در نماز دست به آلت مردی خود بنهد، آیا وضوی او باطل می‌شود و باید وضو را از نو بگیرد؟ رسول اللهص فرمود: «نه، یعنی لازم او نیست با دست زدن به آلتی مردی خود وضو را از نو بگیرد، برای این‌که آلت مردی پاره‌ای از تن توست».

و این حدیث را طبرانی نیز روایت نمود و طحاوی گفت: اسناد آن مستقیم است و اضطرابی ندارد. و طبرانی و ابن حزم نیز آن را صحیح دانسته‌اند، ولی امام شافعی و ابوحاتم و ابوزرعه و دارقطنی و بیهقی و ابن الجوزی این حدیث را ضعیف دانسته‌اند. بیهقی گفت: کفایت است در ترجیح حدیث به روایت بسرهس این‌که بخاری و مسلم از هیچ‌کدام از راویان حدیث طلق بن علی روایت نکرده‌اند، در حالی که امامان بخاری و مسلم همه‌ی روایت‌کنندگان حدیث بسره را مورد اعتماد دانسته‌اند. امام شافعیس فرمود: در خصوص روایت طلق بن علی از پسرش قیس بن طلق پرسیدم و کسی را نیافتم که او را بشناسد، بنابراین نمی‌توانیم خبر او را بپذیریم. ابوحاتم و ابوزرعه گفتند: قیس بن طلق کسی نیست که به روایت او اعتماد شود و او را به یک باره ضعیف دانستند.

الحاصل: امام شافعی و امام احمد و جماعتی از صحابه و تابهینش برآنند که دست زدن به آلت مردی، وضو را باطل می‌کند چنان‌که در حدیث بسره می‌آید:

79- وَعَنْ بُسْرَةَ بِنْتِ صَفْوَانَ**ل** أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ**ص** قَالَ: «مَنْ مَسَّ ذَكَرَهُ فَلْيَتَوَضَّأْ». أَخْرَجَهُ الخَمْسَةُ، وَصَحَّحَهُ التِّرْمِذِيُّ، وَابْنُ حِبَّانَ وَقَالَ البُخَارِيُّ: هُوَ أَصَحُّ شَيْءٍ فِي هَذَا البَابِ. وأَخرَجَهُ الشَّافِعِي وأحمَدَ وابنُ خُزَیمَة والحَاكم وابن الجَارُود وقَالَ الدَّارقُطنِي صَحِیحٌ ثَابِتٌ وصَحَّحَهُ ابن معِین والبَیهَقِي والحَازِمي.

بسره دختر صفوان بن نوفل قرشی اسدی از زنان صحابه است که با رسول اللهص بیعت نمودند. حدیث به روایت او بر حدیث طلق بن علی رجحان دارد، برای این‌که ائمه‌ی بسیاری حدیث به روایت او را صحیح دانسته‌اند. او در شهر مدینه‌ی منوره مرکز مهاجرین و انصار این حدیث را روایت نمود و هیچ‌کس روایت او را رد ننمود.

تفسیر حدیث: رسول اللهص فرمود: «هرکس دست به آلت مردی خود زد و پرده‌ای در میان نبود، وضو او باطل شده و باید از نو وضو بگیرد»، و نبودن پرده‌ای در میان از این جهت گفته شده که:

اخرج ابن حبان في صحیحه: (إِذَا أَفْضَى أَحَدُكُمْ بِيَدِهِ إِلَى فَرْجِهِ، لَيْسَ دُونَهَا حِجَابٌ فَقَدْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْوُضُوءُ).

رسول اللهص فرمود: «هرگاه یکی از شما دست خود را به شرمگاه خود رسانید بدون این‌که پرده‌ای در میان باشد، وضو بر او واجب گردیده است». یعنی رسیدن دست به شرمگاه مبطل وضو می‌باشد.

الحاصل: دست زدن به شرمگاه بدون این‌که پرده‌ای در میان باشد ناقض وضو است. و از ائمه‌ی اربعه‌ی اهل سنت: امام شافعی و امام احمد دست زدن به آلت مردی را ناقض وضو می‌دانند. و مس فرج حتی اگر از خردسال باشد باز هم ناقض وضو می‌باشد.

و امام ابوحنیفهس دست زدن به آلت مردی را ناقض وضو نمی‌داند.

امام مالکس بنا به اختلاف حدیث: وضو گرفتن از دست زدن به فرج را مندوب دانسته و واجب ندانسته است.

و در مذهب بزرگان مالکیه، مادری که طهارت بچگان خردسال خود می‌گیرد، وضویش باطل نمی‌شود. والله سبحانه وتعالی أعلم. وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

80- وَعَنْ عَائِشَةَ**ل**: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ**ص** قَالَ: «مَنْ أَصَابَهُ قَيْءٌ أَوْ رُعَافٌ، أَوْ قَلَسٌ، أَوْ مَذْيٌ فَلْيَنْصَرِفْ فَلْيَتَوَضَّأْ، ثُمَّ لِيَبْنِ عَلَى صَلَاتِهِ، وَهُوَ فِي ذَلِكَ لَا يَتَكَلَّمُ». أَخْرَجَهُ ابنُ مَاجَة وَضَعَّفَهُ أَحْمَدُ وَغَيْرُهُ.

بیان کلمات:

قی‌ء: به معنی استفراغ، آن‌چه از معده از طریق دهن بیرون ریزد.

رعاف: خونی که از بینی می‌آید.

قلس: چیزی از خوراکی که موقع شکم‌پری به وسیله‌ی آروغ به حلق می‌آید.

مذی: اب یکه موقع تحریک جنسی از مرد می‌آید.

و همه‌ی این چهار تا پلید است.

بیان حدیث:

رسول اللهص فرمود: «کسی که دچار قی‌ء و یا رعاف و یا قلس و یا مذی باشد در حالی که در نماز بود، وضوی او نقض شده و باید از نو وضو بگیرد و وقتی که وضو گرفت بدون این‌که سخن بگوید نماز خود را تکمیل نماید».

یعنی پیش آمدن هر یک از این چهار مورد در نماز، مایه‌ی ابطال وضو و در نتیجه مایه‌ی باطل شدن نماز است که باید از نماز بیرون رود و وضو بگیرد و موقعی که وضو گرفت و سخنی نگفت به نماز ایستد و نماز خود را تکمیل نماید، مثلاً در قیام رکعت دوم بود که قی‌ء کرد، از نماز بیرون رود و دهن خود را بشوید و وضو بگیرد و بیاید رکعت دوم یا باقی نماز را تکمیل نماید، اگر نماز بیش از دو رکعت است.

این حدیث را ابن ماجه روایت نمود و آن را مرفوع دانست، یعنی فرموده‌ی رسول اللهص می‌باشد.

امام احمد و غیره گفته‌اند که حدیث ضعیف است و مرفوع نیست و از گفته‌ی عایشهل است. بنابراین حدیث مرسل است. و امام احمد و بیهقی گفته‌اند: صواب این است که این حدیث مرسل است. هرکسی که قایل به حجیت مرسل است، می‌گوید: وضو به قی‌ء و رعاف و قلس و مذی باطل می‌گردد. حنفی‌ها قی‌ء و رعاف را مبطل وضو می‌دانند ولیکن شرط کرده‌اند که قی‌ء پردهن باشد، چنان که در حدیث به روایت عمارس آمده است، اگرچه حدیث عمار در این مطلب باز هم ضعیف است.

چنان‌که گفتیم قی‌ء پردهن نزد بزرگان حنفیه مبطل وضو است. و هم‌چنین بیرون آمدن خون از هر جای بدن نیز نزد آنان مبطل وضو است. و قلس اگر به معده برگشت حکم قی‌ء را دارد.

و نزد شافعی‌ها نه قی‌ء و نه رعاف و نه قلس هیچ‌کدام مبطل وضو نیست. و مذی به اجماع علما مبطل وضو است. و در حکم بیرون آمدن خون از بدن حدیث انس می‌آید: «احْتَجَمَ وصَلَّی ولَم یَتَوضَأ»، که آن هم ضعیف است.

الحاصل: به اجماع فقها خروج مذی و هرچه از یکی از دو راه جلو و پشت بیرون آید مبطل وضو است.

و نزد جمهور فقها بیرون آمدن خون از هر جای بدن غیر از جلو و پشت وضو را باطل نمی‌کند. فقط نزد بزرگان حنفیه مبطل وضو است. و قلس هم نزد جمهور علما وضو را باطل نمی‌کند، چنان‌چه به معده برگشت حکم قی‌ء دارد که بیان شد. و هرگاه فردی به سبب حدوث پلیدی در دهن و یا در هر جای بدن از نماز بیرون رفت به آن نماز برنمی‌گردد و باید آن نماز را از نو بخواند. و حدیث به سبب مرسل بودنش مورد حجت قرار نگرفته است. والله سبحانه وتعالی أعلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

81- وَعَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ**ب**: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ**ص** أَتَوَضَّأُ مِنْ لُحُومِ الغَنَمِ؟ قَالَ: «إِنْ شِئْتَ» قَالَ: أَتَوَضَّأُ مِنْ لُحُومِ الإِبِلِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». أَخْرَجَهُ مُسْلِم.

مسلم/ در صحیح خود از جابر بن سمرهس روایت نمود که: مردی از رسول اللهص پرسید: آیا از خوردن گوشت گوسفند وضو بگیریم؟ فرمود: «اگر خواستی»، یعنی به اختیار خودت. آن مرد دوباره پرسید: آیا از خوردن گوشت شتر وضو بگیرم؟ فرمود: «بله».

و در معنی همین حدیث راجع به وضو نگرفتن از خوردن گوشت گوسفند و وضو گرفتن از خوردن گوشت شتر، حدیثی است که ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و غیرشان از براء بن عازبس روایت کرده‌اند که رسول اللهص فرمود: «تَوَضَّئُوا مِنْ لُحُومِ الْإِبِلِ، وَلَا تَوَضَّئُوا مِنْ لُحُومِ الْغَنَمِ»؛ «از خوردن گوشت شتر وضو بگیرید و از خوردن گوشت گوسفند وضو مگیرید». ابن خزیمه از ائمه‌ی حدیث گفته است: در میان علمای حدیث هیچ اختلافی در صحت حدیث ندیده‌ام و این حدیث صحیح است، برای این‌که روایت‌کنندگان همه عدل هستند.

بنابراین همین حدیث دلیل است بر نقض وضو از خوردن گوشت شتر. و امام احمد و اسحاق بن راهویه و ابن المنذر و ابن خزیمه به همین حدیث تمسک جسته و گفته‌اند: خوردن گوشت شتر مبطل وضو است. و امام بیهقی همین را اختیار نمود و آن را از اصحاب حدیث نقل نمود. و از امام شافعی حکایت نمود که گفته‌اند: اگر حدیث درباره‌ی وضو گرفتن از گوشت شتر به صحت برسد من بر آن اعتماد می‌نمایم. بیهقی گفت: در این خصوص دو حدیث صحیح وجود دارد.

و جماعتی از صحابهش و از تابعین رحمهم الله برخلاف آن نظر دارند. و از امامین شافعی و ابوحنیفه روایت شده است که این دو حدیث در خصوص وضو از خوردن گوشت شتر منسوخ شده به حدیث صحیح: «أَنَّهُ كانَ آخرُ الأَمرَین مِنهُ عَدم الوُضُوء مِمَّا مَسَّتِ النَّار». أَخرَجَهُ: أبوداود والترمذي والنسائي وابن حبان**/** بروایة من جابر بن عبدالله انصاريب. «آخرین دستور رسول اللهص این بود که از خوردن آن‌چه به آتش پخته شده وضو لازم نمی‌شود».

نووی/ گفت: ادعای نسخ صحیح نمی‌شود، برای این‌که حدیث اخیر عام است و دو حدیث قبلی خاص است. صاحب سبل السلام گفت: این گفتار بر این پایه است که خاص به عام نسخ نمی‌شود، وقتی که خاص قبل از عام باشد.

و این مسأله نزد علمای اصول مورد اختلاف است؛ یعنی ادعای نسخ به حال خودش می‌ماند و گرفتن حدیثی که می‌رساند از آن‌چه به آتش پخته شده، خواه گوشت شتر باشد و خواه گوشت غیر آن باشد وضو نمی‌خواهد، به حال خود می‌ماند.

و بعضی از علما گفته‌اند: امر به وضو گرفتن بعد از خوردن گوشت شتر برای استحباب است نه برای وجوب، و ظاهر حدیث برخلاف آن است.

اما خوردن گوشت گوسفند، وضو را باطل نمی‌کند. گفته شده که اتفاق بر وضو نگرفتن از خوردن گوشت گوسفند است.

اما امام بغوی در شرح السنه از بعضی از علما حکایت کرده است که هرچه به آتش پخته شده خوردن آن ناقض وضو است. و از عمر بن عبدالعزیزس روایت شده که از خوردن شکر وضو می‌گرفت.

صنعانی/ گفت: از حدیثی که وضو گرفتن از خوردن گوشت گوسفند را اختیاری دانست معلوم می‌شود که تجدید وضو سنت است، زیرا پس از این‌که بعد از خوردن گوشت گوسفند وضو را لازم او ندانست، اجازه‌ی وضوی مجدد را به او داد.

والله سبحانه وتعالی أعلم. وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

82- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ **ص**: مَنْ غَسَّلَ مَيْتًا فَلْيَغْتَسِلْ، وَمَنْ حَمَلَهُ فَلْيَتَوَضَّأْ». أَخْرَجَهُ: أَحْمَدُ، وَالنَّسَائِيُّ، وَالتِّرْمِذِيُّ وَحَسَّنَه وَقَالَ أَحْمَدُ: لَا يَصِحُّ فِي هَذَا البَابِ شَيْءٌ.

رسول اللهص فرمود: «کسی که میت را شست، بدن بشوید، و کسی که میت را حمل نمود، وضو بگیرد».

ترمذی این حدیث را حسن دانست و ابن حبان آن را صحیح دانست، برای این‌که در روایت ایشان اسناد حدیث ضعفی ندارد. امام احمد که آن را صحیح ندانست بدین جهت است که روایت او از طریق ضعیف است.

قاضی القضاة ماوردی گفت که: بعضی از اصحاب حدیث برای آن 120 طریق یاد کرده‌اند.

امام احمد این حدیث را منسوخ دانست به حدیثی که به روایت ابن عباس است، و بیهقی آن را از عبدالله بن عباسب روایت نمود که رسول اللهص فرمود: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِن غَسْلِ مَيِّتِكُمْ غُسْلٌ إِذَا غَسَّلْتُمُوهُ، إِنَّ مَيِّتَكُمْ یَمُوتُ طَاهِراً ولَيْسَ بِنَجَسٍ، فَحَسْبُكُمْ أَنْ تَغْسِلُوا أَيْدِيَكُمْ».

«وقتی که شما میت خود را شستید غسلی بر شما نیست، برای این‌که میت شما به حال پاکی می‌میرد و پلید نیست و بنابراین کفایت است که شما دست‌های خود را بشوییدم. ولکن بیهقی بعد از روایت این حدیث آن را ضعیف دانست، اما حافظ ابن حجر عسقلانی گفت که: حدیث ضعیف نیست و رجال اسناد آن همه ثقه هستند و حدیث ابن عباس حدیثی است حسن.

آن‌گاه ابن حجر برای جمع میان دو حدیث چنین گفت: حدیث به روایت ابوهریره دلالت دارد بر سنت بودن بدن شستن کسی که میت را شست. و مؤید این جمع حدیثی است با اسناد صحیح به روایت عبداله پسر امام احمد از عبدالله بن عمرب: «كُنَّا نُغَسِّلُ المَيِّتَ، فَمِنَّا مَنْ يَغْتَسِلُ وَمِنَّا مَنْ لَا يَغْتَسِلُ»؛ «ما میت را می‌شستیم و از ما کسانی بودند که از شستن میت غسل می‌کردند و کسانی بودند که از شستن میت غسل نمی‌کردند».

الحاصل: با ثبوت حدیث بر غسل کسی که میت را شست و وضو گرفتن کسی که میت را حمل نمود، چنان‌که مذهب شافعی است، عذری ندارد کسی که بخواهد عمل به آن ننماید. والله سبحانه وتعالی أعلم، وصلی الله علی سدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

83- وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ**ب**: أَنَّ فِي الْكِتَابِ الَّذِي كَتَبَهُ رَسُولُ الله**ص** لِعَمْرِو بنِ حَزْمٍ: «أَنْ لَا يَمَسَّ القُرْآنَ إِلَّا طَاهِرٌ». رَوَاهُ مَالِكٌ مُرْسَلاً، وَوَصَلَهُ النَّسَائِيُّ، وَابْنُ حِبَّانَ، وَهُوَ مَعْلُولٌ.

عبدالله بن ابی‌بکر صدیقب در اوایل ظهور اسلام ایمان آورد. مادر او و اسما بنت ابی بکر یکی است. در واقعه‌ی طایف تیری به او رسید که خوب شد و پس از مدتی دوباره عود کرد. در سال یازده هجری در زمان خلافت پدرش در مدینه درگذشت.

اولاً حکم حدیث: حدیث صحیح است برای این‌که نوشته‌ای به فرمان رسول اللهص که نزد عمرو بن حزم بوده همه‌ی مردم آن را مقبول دانسته‌اند. ابن عبدالبر از حفاظ حدیث گفت: این حدیث به حدیث متواتر شباهت بسیار دارد، برای این‌که این نوشته نزد همه مقبول بوده است.

و یعقوب بن سفیان از حفاظ حدیث گفت: گمان ندارم نوشته‌ای باشد که صحیح‌تر از این نوشته باشد، برای این‌که صحابه و تابعین به آن اعتماد داشتند. و عمر بن عبدالعزیز و زهری که امام عصر خود در حدیث است، گواهی به صحت این حدیث داده‌اند.

و اما مصنف که این حدیث را معلول دانست، از این جهت این حکم بر حدیث نموده که تصور کرده یکی از راویان آن که سلیمان بن داود است، سلیمان بن داود یمانی است که علمای حدیث بر ترک روایت او اتفاق دارند، در حالی که سلیمان بن داود در این حدیث سلیمان بن داود خولانی است که ثقه و مورد اعتماد است. و از ائمه‌ی حدیث: ابوزرعه و ابوحاتم و عثمان بن سعید و جماعتی از حفاظ حدیث از سیلمان بن داود خولانی به خوبی یاد کرده‌اند و او را به درستی ستوده‌اند. بنابراین حدیث صحیح است و اشکالی ندارد.

و اما حدیث معلول: حدیثی است که سبب‌های پیچیده‌ای بر آن عارض شده و آن را از اعتماد انداخته است. و آگاهی به آن اختصاص به دانشمندان بلندپایه در حدیث دارد که اطلاعی واسع در حدیث دارند و راویان آن را به درستی تشخیص می‌دهند و دانشی راسخ در اسانید و متون حدیث دارند. این‌گونه را حدیث معلل و معلول می‌نامند و هم‌چنین آن را معل می‌نامند.

و اما عمرو بن حزم: او عمرو بن حزم بن زید خزرجی نجاری است که کنیه‌ی او ابوالضحاک می‌باشد. او از صحابه‌ی رسول اللهص می‌باشد و اولین مشاهد او واقعه‌ی خندق است. هفده ساله بود که رسول اللهص او را به نجران یمن فرستاد تا مردم را در دین دانا سازد و قرآن را به مردم بیاموزد و زکات از آنان بگیرد و به دستور رسول اللهص نوشته‌ای برای او نوشته شد که فرایض و سنن و صدقات و دیات را بیان می‌نمود. او در خلافت عمرس در مدینه درگذشت، چنان‌که صنعانی از ابن عبدالبر نقل نمود.

و اما کلمه‌ی طاهر که در حدیث آمد: «أَنْ لَا يَمَسَّ القُرْآنَ إِلَّا طَاهِرٌ»؛ «دست به قرآن نزند، مگر کسی که پاک است». کلمه‌ی طاهر احتمال دارد پاک از حدیث اصغر باشد، یعنی دارای وضو باشد، چنان‌که مذهب امام شافعی است که بی‌وضو نمی‌تواند دست به قرآن بزند و یا آن را حمل نماید، مگر وقتی که قرآن کمتر از تفسیر آن باشد، مثلاً یک سطر قرآن و سه سطر تفسیر آن باشد، یا این‌که قرآن در کیف و چمدان است و آن را حمل می‌نماید. و مذهب بزرگان حنابله مثل مذهب شافعی است.

و احتمال دارد که مقصود از طاهر، پاک از حدث اکبر باشد که جُنُب و یا حائض نباشد، چنان‌که مذهب امام ابوحنیفه است.

و در مذهب بزرگان مالکیه، مراد از طاهر، با وضو بودن است، مگر برای معلم و متعلم و هرگاه برای حرز باشد.

و هم‌چنین آیه‌ی:

﴿لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ٧٩﴾ [الواقعة: 79].

«نمی‌توانند دست به قرآن بزنند، مگر مردمی که از حدث اکبر و اصغر پاک باشند».

الحاصل: نزد همه‌ی فقها بهتر آن است که موقع مس و دست زدن به قرآن وضو داشته باشد و نزد همه‌ی فقها اگر قرآن در میان بار باشد، مثل حمل قرآن که در چمدان است و لباس و غیره در آن است، بدون وضو حمل چمدان که قرآن در آن است جایز است. و در هر یک از مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت تفصیلی دارد که باید به کتاب‌های بزرگ فقهی مراجعه شود. والله سبحانه و تعالی أعلم.

84- وَعَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** يَذْكُرُ اللَّهَ عَلَى كُلِّ أَحْيَانِهِ. رَوَاهُ مُسْلِمٌ، وَعَلَّقَهُ البُخَارِيُّ.

عایشهل گفت که: رسول اللهص در همه حال یاد خدا می‌نمود. یعنی همیشه زبان او به یاد خدا مشغول بود.

و مقصود از همه حال این است که در حالاتی که مناسبت با یاد خدا داشت خدا را یاد می‌فرمود. و خدا را به تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید حتی در حال جنابت یاد می‌کرد. اما قرآن را در حال جنابت قراء‌ت نمی‌کرد، چنان‌که در حدیث صحیح که در باب غسل می‌آید به روایت احمد و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه از علیس: «كَانَ رَسُولُ اللَّه**ص** يُقْرِئُنَا القُرْآنَ مَا لَمْ يَكُنْ جُنُبًا»؛ «رسول اللهص قرآن را به ما تعلیم می‌داد، مگر در حال جنابت که قرآن را قراءت نمی‌کرد».

بنابراین قراءت قرآن در حال جنابت، اگرچه از حفظ باشد روا نیست.

و هم‌چنان قراءت قرآن و یاد خدایﻷ در حالاتی که با تعظیم قرآن مناسبت ندارد، مانند در حال بول و غائط و جماع نیز حرام است.

قصد مصنف از آوردن حدیث در این‌جا برای بیان کردن این است که در حالت حدث و بی‌وضویی ـ جز در حالاتی که یاد شد ـ در باقی حالات یاد خدا به تسبیح و تهلیل و تکبر و تحمید و استغفار و دعا و ثنا همه جایز است.

و یاد خدای جل و علا باید ورد زبان مؤمن باشد، چنان‌که در حدیث صحیح آمده است: «لَا يَزَالُ لِسَانُكَ رَطْبًا مِنْ ذِكْر»؛ «همیشه باید زبانت به یاد خدا مشغول باشد و دمی از یاد خدا غفلت نورزد».

و باید دانست اوقاتی که انسان مشغول عملی نافع است، موقعی که طالب علم مشغول تحصیل علم است، موقعی که معلم به تعلیم علوم اشتغال دارد، مادامی که مجاهد از دین و وطن دفاع می‌کند، در همه‌ی این احوال در حکم اشتغال به ذکر و ثنا بر خدایﻷ می‌باشد. و هر دعا باید آغاز و فرجام آن به یاد خدا و درود بر خاتم‌الانبیاء و آل و اصحاب و اتباعش باشد.

کلمه‌ی «وعلقه البخاری» اشاره به این است که امام بخاری حدیث را بدون اسناد آورده و اشاره نموده که صحیح است ولیکن به شرط او نیست.

و مقصود از منع ذکر و یاد خدا در حالاتی که منع شد، ذکر زبانی است، اما به دل در همه حالات جایز است. والله سبحانه و تعالی أجل و أعلم و أعظم.

85- وَعَنْ أَنَسِ بنِ مَالِكٍ**س**: أَنَّ النَّبِي**ص** اِحْتَجَمَ وَصَلَّى، وَلَمْ يَتَوَضَّأْ». أَخْرَجَهُ الدَّارَقُطْنِي، وَلَيَّنَهُ.

یَعنِی قَالَ الدارُ قُطنِي: هُوَ لَین وذَلِكِ لِأَنَّ فِي إسنَادِهِ صَالِح بن مُقَاتِل ولَیسَ بِالقَوِي.

و از انس بن مالکس روایت است که رسول اللهص حجامت گرفت و وضو تازه نکرد و نماز خواند.

امامین شافعی و مالک و جماعتی از صحابه و تابعین برآنند که بیرون آمدن خون از غیر از دو راه که یاد شد وضو را باطل نمی‌کند، به دلیل این حدیث که یاد شد و حدیث: «لَا وُضُوءَ إِلَّا مِنْ صَوْتٍ أَوْ رِيحٍ»، أَخرَجَه: أَحمَد والترمذي وَصَحَّحَهُ: «وضو لازم نمی‌گردد مگر از شنیدن صدا یا بو».

و به همین معنی است روایت احمد و طبرانی: «لَا وُضُوءَ إِلَّا مِنْ رِيحٍ أَوْ سَمَاعٍ»، و اصل این است که خروج خون از غیر سبیلین وضو را باطل نمی‌کند، مگر وقتی که دلیل بر باطل کردن خون به ثبوت برسد و دلیلی بر آن به ثبوت نرسیده است.

86- وَعَنْ مُعَاوِيَةَ**س**قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «العَيْنُ وِكَاءُ السَّهِ، فَإِذَا نَامَتْ العَيْنَانِ اِسْتَطْلَقَ الوِكَاءُ». رَوَاهُ أَحْمَدُ، وَالطَّبَرَانِيُّ.

87- وَزَادَ «فَمَنْ نَامَ فَلْيَتَوَضَّأْ». وَهَذِهِ الزِّيَادَةُ فِي هَذَا الحَدِيثِ عِنْدَ أَبِي دَاوُدَ مِنْ حَدِيثِ عَلِي**س** دُونَ قَوْلِهِ: «اِسْتَطْلَقَ الوِكَاءُ» وَفِي كِلَا الْإِسْنَادَيْنِ ضَعْفٌ.

حکم حدیث: اسناد حدیث معاویهس یکی از رواة آن، بقیه از ابی‌بکر بن ابی مریم است و او ضعیف است.

اما حدیث علیس که لفظ آن. «العَيْنُ وِكَاءُ السَّهِ، فَمَنْ نَامَ فَلْيَتَوَضَّأْ» می‌باشد، امام احمد گفت: حدیث علیس ثابت‌تر از حدیث معاویهس است و منذری و نووی و ابن الصلاح حدیث علی را حدیث حسن دانسته‌اند و این دو حدیث دلالت دارند که خواب مظنه‌ی حدوث بی‌وضویی است. از این رو خواب عمیق وضو را باطل می‌کند، اما چرت زدن و خواب متمکن وضو را باطل نمی‌کند.

معنی حدیث: «بیداری مایه‌ی نگهداری وضو است و موقعی که شخص به خواب رفت اختیار از دست می‌دهد و در حال خواب ممکن است باد از شخص بیرون رود و وضوی او باطل شود».

کلمات: العین: چشم. یعنی باز بودن چشم و بیداری، وکاء بند سر. السه: دُبُر (پشت). تا شخص بیدار است، مثل این است که دبر بسته و به اختیار است، فاذا نامت العینان: وقتی که دو چشم به خواب رفتند، استطلق: باز می‌شود، الوکاء: بند سر. السه: دبر. فمن نام فلیتوضا: کسی که به خواب رفت وضویش باطل شده و از نو وضو بگیرد. وکاء بندی است که سر کیسه به آن می‌بندند تا چیزی از کیسه بیرون نریزد. بیداری را مانند بند سر کیسه دانست که مانع از حدوث بی‌وضویی می‌گردد.

و قصد از نوم: خواب عمیق است که انسان را بی‌خبر از بدن و از آن‌چه دور و بر اوست می‌سازد. اما چرت و خواب کسی که متمکن نشسته و مقعد را به زمین چسبانیده وضو را باطل نمی‌سازد.

شرح حال معاویه بن ابی سفیان: معاویه و پدرش در سال فتح مکه در سال هشتم هجری مسلمان شدند. و نظر به این‌که خواهرش ام حبیبهل از ازواج طاهرات است در خدمت رسول اللهص احترامی داشت و از نویسندگان وحی بود. بعد از وفات برادرش یزید بن ابی سفیان از طرف عمرس والی شام شد و چهل سال در شام ماند تا این‌که در عمر 78 سالگی در سال شصت هجری در ماه رجب در دمشق درگذشت.

88- وَلِأَبِي دَاوُدَ أَيْضًا، عَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ**ب** مَرْفُوعًا: «إِنَّمَا الوُضُوءُ عَلَى مَنْ نَامَ مُضْطَجِعًا» وَفِي إِسْنَادِهِ ضَعْفٌ أَيْضًا.

و ابوداود باز هم از ابن عباسب روایت دارد، روایتی که مرفوع است و رسول اللهص می‌فرماید: «وضو در حقیقت بر کسی لازم است که بر پهلو بخوابد و خواب او عمیق باشد».

و این حدیث دلیل مذهب شافعی است که اگر در حالی که متمکن نشسته به خواب رفت وضویش باطل نمی‌شود.

و درجمع میان دو حدیث: «فَمَنْ نَامَ فَلْيَتَوَضَّأْ». و «إِنَّمَا الوُضُوءُ عَلَى مَنْ نَامَ مُضْطَجِعًا»، این است که در خوابی که در حال تمکن دست می‌دهد، خوابیده اختیار خود را از دست نداده و در خوابیدن بر پهلو که غالباً خواب به آن صورت است، خوابیده اختیار حفظ خود را از نواقض وضو از دست می‌دهد. و حدیث اولی می‌رساند که مطلق خواب، ناقض وضو است و حدیث دوم، خواب را به حال اضطجاع و عمیق بودن خواب مقید می‌نماید.

89- وَعَنِ اِبْنِ عَبَّاسٍ**ب**: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ**ص** قَالَ: «يَأْتِي أَحَدَكُمُ الشَّيْطَانُ فِي صَلَاتِهِ، فَيَنْفُخُ فِي مَقْعَدَتِهِ فَيُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ أَحْدَثَ، وَلَمْ يُحْدِثْ، فَإِذَا وَجَدَ ذَلِكَ فَلَا يَنْصَرِفُ حَتَّى يَسْمَعَ صَوْتًا أَوْ يَجِدَ رِيحًا». أَخْرَجَهُ البَزَّارُ: نام او ابوبکر احمد بن عمرو بن عبدالخالق بصری، صاحب مسند کبیر، الحافظ العلامه المشهور، شیخ او طبرانی است و دارقطنی او را ستوده است.

از ابن عباسب روایت است که رسول اللهص فرمود: «موقعی که شما در نماز هستید شیطان نزد او می‌آید و در مقعد او می‌دمد تا گمان ببرد که بادی از او بیرون رفته و نمازش باطل شده در حالی که بادی از او بیرون نرفته و شیطان او را به وسواس انداخته است، هرگاه چنین حالتی برای نمازگزار پیش آمد از نماز خود بیرون نرود تا این‌که صدایی بشنود یا بویی حس کند».

حدیث به ما می‌فهماند که شیطان حتی در حال نماز هم انسان را به حال خود نمی‌گذارد و می‌خواهد از طریق وسوسه هم اگر بتواند او را آشفته نماید و از نماز خارج کند، اما رسول اللهص به ما تعلیم فرمود که دنبال وسوسه‌ی شیطان نرویم و یقین طهارت را به وسوسه‌ی شیطان از دست ندهیم و موقعی از نماز بیرون برویم که یقین بی‌وضویی باشد از شنیدن صدای باد یا بوییدن آن، زیرا مؤمن همیشه باید در برابر وسوسه‌ی شیطان بیدار باشد و فریب او را نخورد و به وسوسه‌ی او عمل ننماید. و شاید بیشتر افرادی که دچار وسواس می‌شوند از راه پیروی وسوسه‌ی شیطان و پذیرفتن آن باشد.

حکم حدیث، صحیح است برای این‌که:

90- وَأَصْلُهُ فِي الصَّحِيحَيْنِ مِنْ حَدِيثِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْد ٍ.

91- وَلِمُسْلِمٍ: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** نَحْوُهُ.

اصل این حدیث در گرفتن یقین طهارت و نپذیرفتن وسوسه‌ی شیطان در صحیحین بخاری و مسلم از عبدالله بن زید روایت نموده‌اند و مسلم به تنهایی مانند همان حدیث را از ابوهریرهس روایت نموده است که در شماره‌ی 65 از حدیث این باب روایت شد.

92- وَلِلْحَاكِمِ. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ**س** مَرْفُوعًا: «إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الشَّيْطَانُ، فَقَالَ: إِنَّكَ أَحْدَثْتَ، فَلْيَقُلْ: كَذَبْتَ» وَأَخْرَجَهُ: اِبْنُ حِبَّانَ بِلَفْظِ: «فَلْيَقُلْ فِي نَفْسِهِ».

حاکم از ابوسعید خدریس روایت نمود که رسول اللهص فرمود: «هرگاه شیطان نزد یکی از شما آمد، یعنی هرگاه شیطان این وسواس را به دل‌تان انداخت و گفت: بی‌وضو شدی. بگوید: دروغ می‌گویی بی‌وضو نشدم». و در روایت ابن حبان: «در دل خود بگوید» که تو ای شیطان دروغ می‌گویی و من بی‌وضو نشده‌ام و نماز خود را ادامه دهد.

بَابُ قَضَاءِ الحَاجَة

قصد از حاجت، بیرون آمدن بول و غائط است. این‌که این باب را «باب قضاء الحاجة» نامیده‌اند، آن را از این حدیث گرفته‌اند که فرمود: «إذَا قَعَدَ أَحَدُكم لِحَاجَتِهِ». و فقها آن را باب «استطابه» نامیده‌اند که از این حدیث گرفته شده: «وَلَا یَستَطِب بِیَمِینِهِ»؛ «طهارت را به دست راست نگیرد». و محدثین این باب را «باب التخلی و البراز» نامیده‌اند که آن هم از حدیث: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكم الخَلَاءَ»؛ «هرگاه یکی از شما به خلا داخل شد». و حدیث: «البَرَازُ فِي المَورِد»: «کسی که نزدیک آب آشامیدنی مردم قضای حاجت کند مورد لعنت مردم قرار می‌گیرد». و همه‌ی این عبارات صحیح است و مقصود در همه‌ی آنها یکی است.

93- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ**س** قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** إِذَا دَخَلَ الخَلَاءَ وَضَعَ خَاتَمَهُ» أَخْرَجَهُ الأَرْبَعَةُ، وَهُوَ مَعْلُولٌ.

معلول بودن آن از این روست که از روایت همام از ابن جریح از زهری از انس بن مالکس می‌باشد. روایت‌کنندگان این حدیث همه ثقه و معتبرند، جز این‌که همام از زهری نشنیده بلکه از زیاد بن سعد از زهری روایت دارد و روایت همام از زیاد بن سعد از زهری به لفظ دیگر است: «وَ هُوَ أَنَّهُ**ص** اتَّخَذَ خَاتَماً مِن وَرَقٍ ثُمَّ القَاه»؛ «رسول اللهص انگشتری ساخت از نقره و سپس آن را از دست انداخت». که وهم در حدیث از همام است، اگرچه همام شخصی ثقه و معتبر است. امام احمد فرمود که همام نزد همه‌ی مشایخ حدیث معتبر است. بیهقی برای این حدیث شاهد آورده و حاکم نیز آن را روایت نموده به این لفظ: «أَنَّ رَسُولَ الله**ص** لَبِسَ خَاتَمًا، نَقْشُهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ**ص**، وَكَانَ إِذَا دَخَلَ الخَلَاءَ وَضَعَهُ»؛ «رسول اللهص انگشتری را پوشید که بر آن نوشته بود: محمد رسول اللهص، و موقعی که به کنار آب می‌رفت آن را از انگشتش بیرون می‌آورد». و این حدیث دلالت دارد بر این‌که آن‌چه نام خدا بر آن است باید موقع رفتن به کنار آب آن را با خود همراه نکرد و این موضوع اختصاص به انگشتر ندارد، بلکه هر پوشیدنی که نام خدا بر آن باشد نمی‌توان آن را با خود به کنار آب برد.

94- وَعَنْهُ**س** قَالَ: كَانَ النَبِي**ص** إِذَا دَخَلَ الخَلَاءَ قَالَ: «اَللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ الخُبُثِ والخَبَائِثِ». أَخْرَجَهُ السَّبْعَةُ.

و از انسس روایت است که گفت: عادت رسول اللهص بود که هر موقع داخل به مستراح می‌شد با نهادن پای چپ خود در خلا می‌فرمود: «خدایا پناه می‌برم به تو از شر دیوهای نر و دیوهای ماده». این حدیث را بخاری و مسلم و احمد و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند.

شرح کلمات:

اذا دخل اخلاء: یعنی وقتی که قصد داخل شدن به مستراح می‌نمود می‌فرمود: «اَللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ الخُبُثِ والخَبَائِثِ»؛ «خدایا پناه به تو می‌برم از شر دیوهای نر و دیوهای ماده»، چنان‌که بخاری/ در کتاب «الأدب المفرد» آورده است: كانَ رَسُولُ الله**ص** إِذَا أَرَادَ أَن یَدخُلَ الخَلَاءَ قَالَ: «اَللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ الخُبُثِ والخَبَائِثِ». خُبُث جمع خبیث، یعنی دیو نر، و خبائث: جمع خبیثه به معنی دیو ماده است. و سعید بن منصور روایت نموده است که رسول اللهص موقع داخل شدن به مستراح می‌فرمود: «بِسمِ الله، اَللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ...» الحدیث. و معمری از حفاظ حدیث به اسنادی که بر ضشرط مسلم است زیادت: بسم الله را روایت نمود. و همین گفتار: «بِسمِ الله، اَللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ...» تا آخر گفته می‌شود چه در محل مخصوصی که مستراح باشد و چه در هر محل دیگری که برای قضای حاجت می‌نشیند. و مقصود از خلا، فضا می‌باشد، مثل صحرا، برای این‌که در آن وقت خانه‌ها مستراح خاص نداشت و ظاهر حدیث می‌رساند که عبارت: «بِسمِ الله، اَللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ...»، تا آخر بلند می‌فرمود به طوری که انسس آن را می‌شنید.

95- وَعَنْ أَنَس**س** قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** يَدْخُلُ الخَلَاءَ، فَأَحْمِلُ أَنَا وَغُلَامٌ نَحْوِي إِدَاوَةً مِنْ مَاءٍ وَعَنَزَةً، فَيَسْتَنْجِي بِالْمَاءِ. مُتَّفَقٌ عَلَيْه.

انسس روایت می‌نماید که: رسول اللهص به محل قضای حاجت داخل می‌شد و من و کودکی همسن و سال من ظرفی از آب می‌گرفتیم و عصایی که زیر آن آهن تیزی بود با خود همراه می‌داشتیم تا رسول اللهص ظرف آب را از ما بگیرد و با آن طهارت نماید. این حدیث متفق علیه بین بخاری و مسلم است.

شرح کلمات:

غلام: به معنی کودک هفت ساله است و مجازاً برای قریب البلوغ می‌آید.

غلام نحوی: کودکی همسن و سال من یا کسی که مانند من در خدمت پیغمبرص بود.

اداوة: دُول کوچکی که از چرم ساخته می‌شود تا آب را در آن کنند.

ادواة من ماء: دُول کوچک دارای آب.

عنزة: عصای درازی که پایین آن آهن سرتیزی باشد برای فرو کردن در زمین برای ستره‌ی نماز ساختن و یا برای استفاده‌های دیگر.

در حدیث دلالت است برای این‌که می‌توان کودک را به خدمت گرفت، و بر این‌که استنجا و طهارت به آب از رسول اللهص وارد است. و احادیث دلالت دارد بر آن‌که رسول اللهص طهارت به آب می‌گرفت. و این‌که آب برای او می‌بردند و وقتی که نزدیک به محل قضای حاجت می‌رسید، آب را از آنان می‌گرفت و از نظر دور می‌شد تا خود را از نظرها بپوشاند.

و در حدیث صحیح به روایت ابوداود از ابوهریرهس و به روایت نسایی از جریرس رسول اللهص بعد از طهارت گرفتن به آب، دست خود را به خاک می‌مالید تا اثر استنجا از آن برود آن‌گاه دست خود را می‌شست.

در آن زمان مستراح و کنار آب در خانه‌ها نبود و برای قضای حاجت به صحرا می‌رفتند و دور می‌رفتند تا خود را از انظار بپوشانند و خوراک به قدر حاجت و اندک می‌خوردند و روزی بیش از یک بار نیاز رفتن به مستراح نبود، مثل امروزه نبود که خوردن چندبار در روز و پرخوری باعث رفتن چندین بار به مستراح باشد و انواع بیماری به بار آورد. در حقیقت کم خوردن و خوب خوردن، یعنی خوب جویدن خوراک و نرم کردن آن در دهان و ادامه‌ی گرسنگی ملایم که خود سنتی پسندیده از سلف این امت است از اسباب تندرستی و نشاط و دوری از بیماری‌ها و صرف وقت گران‌بها در کارهای شایسته است.

96- وَعَنْ المُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ**س** قَالَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ**ص** «خُذِ الإِدَاوَةَ». فَانْطَلَقَ حَتَّى تَوَارَى عَنِّي، فَقَضَى حَاجَتَهُ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و از مغیره بن شعبهس روایت شده که گفت: «رسول اللهص به من فرمود: «ظرف آب بگیر و با من بیا»، وقتی که نزدیک محل قضای حاجت شد آب را از من گرفت و از من دور شد و قضای حاجت نمود. این حدیث متفق علیه بین بخاری و مسلم است.

از حدیث دانسته می‌شود که باید موقع قضای حاجت خود را از انظار دور کرد و خود را پوشانید. و در حدیثی که به روایت ابوهریرهس نزد امام احمد و ابوداود و ابن ماجه آمده است:

رسول اللهص فرمود: «کسی که به محل قضای حاجت می‌رود خود را از انظار بپوشاند، اگر نیابد مگر رمل و شن و ماسه همان را جمع نماید، و پشت به آن نماید برای این‌که شیطان در محل نشستن بنی‌آدم برای قضای حاجت بازی می‌کند. در محل دور از انظار در صحرا اگر این ستر را به جا آورد خوب است و اگر به جا نیاورد، اشکالی ندارد.

97- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «اِتَّقُوا اللَّاعِنِينَ: الَّذِي يَتَخَلَّى فِي طَرِيقِ النَّاسِ، أَوْ ظِلِّهِمْ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

ابوهریرهس گفت: که رسول اللهص فرمود: «بپرهیزید از دو کاری که باعث لعنت مردم می‌شود». گفتند چنان‌که در روایت مسلم آمده: آن دو کار باعث لعنت کدامند؟ فرمود: «کسی که قضای حاجت می‌نماید در راه عبور و مرور مردم و کسی که قضای حاجت می‌نماید در سایه‌ای که مردم در آن می‌نشینند». مسلمس این حدیث را روایت نمود.

شرح کلمات:

اللعانین: لعان صیغه‌ی مبالغه از لعن است. اسم فاعل آن لاعن است: لعنت‌کننده.

لعنت به معنی دعای رانده شدن از رحمت خدا. و کلمه‌ی لعان صیغه‌ مبالغه است و صیغه‌ی مبالغت گاه دلالت بر بسیاری می‌دهد. زیرا هرگاه مردم در راه عبور نمایند و ببینند کسی در راه مردم قضای حاجت نموده از بوی بد آن و زشتی آن به فاعل آن لعنت می‌کنند و در راه عبور و مرور مردم افراد بسیاری می‌گذرند و وقتی که هر کدام لعنت به فاعل آن نمود، لعت بسیار شامل حال او می‌شود. و هرگاه است که صیغه‌ی مبالغه برای بزرگ نشان دادن و هولناک بودن آن است، مثل: خوان از خیانت که خیانتکاران بزرگ را به آن می‌نامند، مثل کسی که خیانت به دین و یا وطن نماید.

یتخلی في طریق الناس: قضای حاجت در راه عبور و مرور می‌کند. او ظللهم: یا در سایه‌ی محل نشیمن مردم قضای حاجت می‌کند، که زشتی این دو کار باعث چنان لعنتی می‌شود.

شریعت مطهره‌ی اسلام می‌خواهد که مسلمان از هر کاری که باعث ناراحتی مردم می‌شود بپرهیزد. در حدیث صحیحی که طبرانی در معجم کبیر آورده و حافظ منذری گفته که اسناد آن حَسَن است به روایت از حذیفه بن اسید که رسول الله ص فرمود: «مَنْ آذَى الْمُسْلِمِينَ فِي طُرُقِهِمْ، وَجَبَتْ عَلَيْهِ لَعْنَتُهُمْ»؛ «کسی که در راه‌های عبور و مرور مردم باعث اذیت‌شان شد، لعنت مردم بر او واجب می‌شود».

و در حدیثی که طبرانی در معجم اوسط و بیهقی در شعب الایمان و غیر این دو از ابوهریرهس روایت کرده‌اند به این معنی که رسول اللهص فرمود: «کسی که کثافت خود را بر راهی از راه‌های مسلمانان انداخت بر او باد لعنت خدا و ملائکه و همه‌ی مردم».

خلاصه هر جایی که قضای حاجت در آن باعث اذیت مسلمانان می‌شود، قضای حاجت در آن حرام است.

98- زَادَ أَبُو دَاوُدَ، عَنْ مُعَاذٍ**س**: «وَالمَوَارِدَ». ولَفظُهُ: «اتَّقُوا الْمَلَاعِنَ الثَّلَاثَةَ: الْبَرَازَ فِي الْمَوَارِدِ، وَقَارِعَةِ الطَّرِيقِ، وَالظِّلِّ».

و ابوداود در روایت خود موارد را افزوده است و لفظ روایت ابوداود بدین معنی است که: «بپرهیزید از قضای حاجت در سه جا که باعث لعنت مردم بر فاعل آن می‌شود: در جایی که مردم برای گرفتن آب می‌روند، برای آشامیدن یا وضو گرفتن یا غیر آن، و در راه مردم و در سایه‌ای که مردم در آن می‌نشینند».

شرح کلمات:

موارد: جایی که مردم از آن‌جا آب می‌گیرند، مثل: رودخانه و یا سر چاه.

البراز: به فتح باء، جای گشاده از زمین و از طریق کنایه بر قضای حاجت اطلاق می‌شود و براز: به کسر باء برای مبارزه در جنگ می‌آید.

قارعة الطریق: جاده که مردم بر اثر راه رفتن در آن، آن را لگدکوب می‌کنند.

الظل: هر سایه‌ای که مرود استفاده‌ی عموم باشد.

99- وَلِأَحْمَدَ: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ**ب**: «أَوْ نَقْع مَاءٍ» وَفِيهِمَا ضَعْفٌ.

و در روایت امام احمد/ از عبدالله بن عباسب آمده است: «یا در محلی که آب جمع شده است». و لفظ آن: «اتَّقُوا الْمَلاعِنَ الثَّلاثَ: أَنْ يَقْعُدَ أَحَدُكُمْ فِي ظِلٍّ يُسْتَظَلُّ فِيهِ، أَوْ فِي طَرِيقٍ، أَوْ فِي نَقْعِ مَاءٍ»: «بپرهیزید از قضای حاجت در سه جا که باعث لعنت بر فاعل آن می‌شود: در سایه‌ای که مردم از آن سایه استفاده می‌کنند یا در راه عبور و مرور مردم یا در محلی که آب جمع شده و مردم از آن استفاده می‌کنند».

الامام الحافظ ابن حجر/ فرمود: در هردو حدیث به روایت ابوداود و امام احمد ضعف است؛ یعنی هر دو حدیث ضعیف هستند. برای این‌که در روایت ابوداود فرمود که حدیث او مرسل است، برای این‌که از روایت ابی سعید حمیری است و او ملاقات با معاذ ننموده و بنابراین منقطع است و ابن ماجه هم از همین راه روایت نمود.

و حدیث به روایت امام احمد هم ابن لهیعه در آن است و راوی از ابن عباس نامعلوم است.

100- وَأَخْرَجَ الطَّبَرَانِيُّ: النَّهْيَ عَنْ قَضَاءِ الحَاجَة تَحْت الأَشْجَارِ المُثْمِرَةِ، وَضَفَّةِ النَّهْرِ الجَارِي. مِنْ حَدِيثِ اِبْنِ عُمَرَ بِسَنَدٍ ضَعِيفٍ.

و طبرانی به سند ضعیف از ابن عمرب روایت نموده که: «منع شده از قضای حاجت زیر درختان ثمردار و کنار رودخانه». و این حدیث ضعیف است برای این‌که یکی از رواة آن فرات بن السائب است که متروک می‌باشد، چنان‌که ابن حجر/ خودش در کتاب تلخیص خود از او نام برده است.

شرح حال طبرانی:

ذهبی در شرح حال او چنین گفت: «هو الإمام الحجة أبوالقاسم سلیمان بن أحمد الطبراني مسند الدنیا، ولد سنة ستین ومائنین وسمع سنة ثلاث وسبعین ورحل إلی مدائن الشام والحرمین والیمن ومصر وبغداد والكوفة والبصرة وأصبهان والجزیرة وغیر ذلك وحدث عن ألف شیخ أو یزیدون وكان من فرسان هذا الشأن مع الصدق والأمانه وأثنی علیه الأئمة»:

پیشوای عالی مقام و حجت و راهنمای شریعت، ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی مسند دنیا. به سال 260 هجری قمری به دنیا آمد و به سال 273 هجری، یعنی در سال سیزده سالگی به شنیدن حدیث پرداخت و برای طلب علم به شهرهای شام و مکه‌ی مکرمه و مدینه‌ی منوره و یمن و مصر و بغداد و کوفه و بصره و اصفهان و الجزیره و غیر آنها سفر نمود و از یک هزار شیخ و استاد یا بیشتر از آن کسب فیض نمود و از نام‌آوران علم حدیث شد، با راستی و راستگویی و امانت تا جایی که ائمه‌ی علم حدیث او را ستایش نمودند. (نقل از علامه ذهبی).

الحاصل: جاهایی که منع از بول و غائط در آنها شده عبارتند از:

جاده‌ی عبور و مرور مردم، و سایه‌ی مورد استفاده‌ی مردم، و جاهایی که آب از آنها گرفته می‌شود، و جاهای جمع شدن آب، آب ایستاده، و زیر درختان ثمردار تا ثمره‌ای که از درخت می‌افتد آلوده نشود، و کنار رودخانه، و جلو درهای مساجد، چنان‌که ابوداود در مراسیل خود از مکحول نقل نمود که: نَهَى رَسُولُ اللهِ**ص** أَنْ يُبَالَ بِأَبْوَابِ المَسَاجِدِ.

101- وَعَنْ جَابِرٍ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا تَغَوَّطَ الرَّجُلَانِ فَلْيَتَوَارَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَنْ صَاحِبِهِ، وَلَا يَتَحَدَّثَا. فَإِنَّ اللَّهَ يَمْقُتُ عَلَى ذَلِكَ». رَوَاهُ أَحمَد وَصَحَّحَهُ اِبْنُ السَّكَنِ، وَابْنُ القَطَّانِ، وَهُوَ مَعْلُولٌ.

و از جابرس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «هرگاه دو شخص خواستند برای قضای حاجت بنشینند، باید هر کدام خود را از دیگری دور بدارد و خود را بپوشاند و در حال قضای حاجت با یکدیگر سخن نگویند، برای این‌که خدا بر آن خشم می‌گیرد». این حدیث را امام احمد روایت نمود و ابن السکن و ابن القطان آن را صحیح دانستند. اما این حدیث دارای علتی است و آن علت چنان‌که ابوداود فرمود عبارت از این است که اسناد برای این حدیث نیاورده، مگر عکرمه بن عمار عجلی یمانی. و بعضی از حفاظ حدیث روایت عکرمه از یحیی بن کثیر را ضعیف دانسته‌اند. امام مسلم از عکرمه غیر این حدیث را روایت نموده و امام بخاری به روایت از عکرمه استشهاد نموده و بنابر آن عکرمه مورد اعتماد است. اما این حدیث او که به روایت از یحیی بن کثیر است ضعیف دانسته‌اند. و حدیث منع از سخن گفتن در حال قضای حاجت را ابوداود و ابن ماجه از ابوسعید خدریس روایت کرده‌اند و ابن خزیمه آن را در صحیح خود آورده، مگر این‌که همه‌شان آن را از روایت عیاض بن هلال و یا هلال بن عیاض آورده‌اند و حافظ منذری فرمود که عیاض بن هلال را نمی‌شناسم نه به جرح و نه به تعدیل و او در شمار افراد مجهول و نامعلوم است.

خدای متعال از ائمه و حفاظ حدیث راضی باد که درباره‌ی روایت‌کنندگان حدیث منتهای بررسی و کنجکاوی و تحقیق به کار برده و فرد فرد راویان را شناسایی نموده‌اند.

حدیث دلالت دارد بر واجب بود ستر عورت و خودداری از گفت‌وگو در حال قضای حاجت. و کشف عورت حرام است و هم‌چنان گفت‌وگو در حال قضای حاجت، چنان‌که دلیل آن آورده شد که خدا بر آن خشم می‌گیرد. و هم‌چنین دلالت بر منع گفت‌وگو در حال قضای حاجت دارد. حدیثی که اصحاب سنن از ابن عمرب روایت کرده‌اند که مردی در حالی که رسول اللهص مشغول قضای حاجت بود بر او سلام کرد و رسول اللهص جواب سلام او را نگفت، یعنی با این‌که جواب سلام واجب است، در آن حالت جواب سلام نفرمود.

شرح کلمات:

اذا تغوط: وقتی که برای قضای حاجت نشست.

فلیتوار: دور بشود. کل عن صاحبه: هر کدام از دیگری، و لا یتحدثا: با یکدیگر سخن نگویند در حال قضای حاجت. فإن الله یمقت علی ذلک: برای این‌که خدا بر آن خشم می‌گیرد.

مقت: أشد البغض که به معنی خشم گرفتن بر آن تفسیر شد.

شرح حال ابن السکن:

الحافظ الحجة، ابوعلی سعید بن عثمان بن سعید بن السکن بغدادی است که مقیم در مصر بود. به سال 294 به دنیا آمد و به حفظ حدیث پرداخت و احادیث بسیار جمع نمود و کتاب‌های بسیاری در این زمینه تصنیف نمود و ائمه و بزرگان علم حدیث از معاصرین او از او روایت نمودند و آوازه‌ی علم و فضل او بالا گرفت و به سال 353 هجری درگذشت.

شرح حال ابن القطان:

الحافظ العلامه ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالملک فارسی مشهور به ابن القطان است. از آگاهان و دانایان در علم حدیث بود و در اسماء ونام‌های رجال حدیث از حافظ‌ترین علمای حدیث بود و عنایت بسیار به روایت حدیث داشت. تألیفات بسیار دارد و حدیث بسیار روایت نمود و درس داد و کتاب «الوهم و الإیهام» در شرح کتاب «الأحکام الکبری» تألیف عبدالحق نوشت که دلالت بر حفظ و قوت فهم او دارد، اما با این فضایل باز هم در بیان احوال رجال حدیث عنادورزی داشت و سخت‌گیری بی‌جا می‌نمود. به سال 628 درگذشت.

102- وَعَنْ أَبِي قَتَادَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**:«لَا يُمْسِكَنَّ أَحَدُكُمْ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ، وَهُوَ يَبُولُ، وَلَا يَتَمَسَّحْ مِنْ الخَلَاءِ بِيَمِينِهِ، وَلَا يَتَنَفَّسْ فِي الإِنَاءِ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ، وَاللَّفْظُ لِمُسْلِمٍ.

و از ابوقتادهس روایت شده که رسول اللهص فرمود: «هیچ کدام از شما به کف دست راست آلت مردی را در حال بول نگیرد و به دست راست طهارت نگیرد و در ظرف آب نفس نزند».

شرح کلمات:

لا یمسن ذکره بیمینه: آلت مردی خود را به کف دست راست نگیرد، مس: به کف دست چیزی گرفتن. که مس اختصاص به کف دست دارد. اگر پشت دست به آلت مردی برسد وضو را باطل نمی‌کند، و در ادب اسلامی دست راست برای خوردن و نوشیدن و یاد خداست و نباید دست راست در شرمگاه و محل بول و غائط به کار گرفته شود.

و لا یتمسح من الخلاء بیمینه: و به دست راست طهارت نگیرد که محل قضای حاجت را نباید به دست راست بشوید.

و لا یتنفس في الإناء: و در ظرف نفس نزند: در ظرفی که خوردنی یا نوشیدنی دارد، نفس نزند.

در هزار و چهارصد سال قبل کسی نمی‌دانست که نفس دارای میکروب است و کسی نمی‌دانست که کثافت چه میکرو‌ب‌هایی دارد، اسلام همان موقع دستور نظافت و حفظ سلامتی داد تا انسان از آلودگی به میکروب محفوظ بماند.

این حدیث در بخاری و مسلم آمده است و معمولاً در حدیث متفق علیه، بخاری و مسلم در راوی و لفظ حدیث اتفاق دارند و رعایت امانت علمی نزد علمای حدیث به طوری است که اگر در لفظ حدیث، بخاری و مسلم متفق نباشند اگرچه در معنی حدیث اختلافی نباشد، باز هم لفظ هر کدام بیان می‌شود.

علمای حدیث/ برای حفظ حدیث رسول اللهص علوم بسیاری به کار برده و همه‌ی جوانب احتیاط را رعایت کرده‌اند تا توانسته‌اند تمام احادیث صحیح را مثل روز روشن صحیح و پاک و مورد اطمینان در اختیار امت قرار دهند؛ متأسفانه بسیاری از جوانان ما هنوز هم پی به خدمات فوق‌العاده و ارزنده‌ی ایشان نبرده‌اند.

حکم به دست راست طهارت گرفتن:

نزد ما شافعی‌ها طهارت گرفتن و شستن محل قضای حاجت خواه بعد از پول و یا بعد از غائط به دست راست حرام دانسته‌اند و جمهور علما نهی را حمل بر تنزیه نموده و فقط آن را مکروه دانسته‌اند.

امام بخاری «باب النهی عن الاستنجاء بالیمین» آورده و حکم آن را معین نفرموده و ظاهراً او موافق مذهب شافعی است و علمای مذهب ظاهری هم بر تحریم آن هستند و این اختلاف در صورتی است که طهارت گرفتن مثلاً به آب و یا به سنگ و یا کاغذ باشد. اما اگر با خود دست راست باشد در شرح سبل السلام آمده که به اجماع حرام است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

حکم نفس زدن در ظرف:

ظرفی که خوردنی یا نوشیدنی ندارد از ظاهر حدیث دانسته می‌شود که نفس زدن بر آن روا نیست، برای این‌که نفس میکروب دارد و آن را به آب یا غیر آن آمیختن از نظافت و بهداشت به دور است و ممکن است موقع نفس دمیدن بر آب یا غیره چیزی از دهن یا بینی بر آن بیفتد و آن را آلوده نماید، و جمهور علما آن را خلاف ادب دانسته‌اند و تحریم و کراهتی بر آن اطلاق ننموده‌اند.

الحاصل: از حدیث دانسته می‌شود که دست راست شرافتی دارد که مقتضی است آن را در کارهای پاک و پسندیده به کار برد و آن را از موارد ناپاکی، مثل بینی و غیره نگه داشت و برای گرفتن آب بینی و موارد طهارت عورت دست چپ به کار برد و هر کدام از راست و چپ اعضاء باید کاملاً نظیف و پاک نگه داشته شود، و تقدیم راست بر چپ خود درسی است در راستی و استقامت.

103- وَعَنْ سَلْمَانَ**س** قَالَ: لَقَدْ نَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ**ص** أَنْ نَسْتَقْبِلَ القِبْلَةَ بِغَائِطٍ أَوْ بَوْلٍ، أَوْ أَنْ نَسْتَنْجِيَ بِاليَمِينِ، أَوْ أَنْ نَسْتَنْجِيَ بِأَقَلَّ مِنْ ثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ، أَوْ أَنْ نَسْتَنْجِيَ بِرَجِيعٍ أَوْ عَظْمٍ. رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

از سلمان فارسیس روایت است که گفت: رسول اللهص ما را منع فرمود از این‌که موقع قضای حاجت رو به قبله بنشینیم و این‌که به دست راست خود را پاک کنیم و یا این‌که به کمتر از سه سنگ خود را پاک نماییم و یا این‌که به سرگین و یا استخوان خود را پاک نماییم». این حدیث را مسلم روایت فرمود.

شرح کلمات:

نهانا: ما را منع فرمود.

أن نستقبل القبلة بغائط أو بول: رو به قبله قضای حاجت به بول و یا غائط نماییم.

أو أن نستنجی بالیمین: یا این‌که به دست راست خود را از بول و یا غائط پاک کنیم.

أو أن نستنجی بأقل من ثلاثة أحجار: یا این‌که به کمتر از سه سنگ محل بول یا غائط را پاک کنیم.

أو نستنجی برجیع أو عظم: یا این‌که بخواهیم به سرگین و یا استخوان محل بول و غائط خود را پاک کنیم، و در رام بودن استنجا به استخوان در حدیث صحیح آمده است که خوراک جنیان است.

قبله که خانه‌ی خداست برای رو کردن به آن در طاعت و عبادت است، شایسته نیست که وقت قضای حاجت رو به آن شود. قبله برای همبستگی در طاعت خداست که روی همه‌ی عبادت‌کاران به سوی آن باشد. دست راست برای پاکی‌هاست، مثل شستن رو و شستن دهان و پاک کردن چشم و شمردن اعداد تسبیح و تهلیل و تکبیرِ خدا و مصافحه و دست دادن به همدیگر در وقت ملاقات. و دست چپ برای گرفتن آب بینی و طهارت گرفتن بعد از قضای حاجت است. و موقعی که انسان برای پاک کردن خود از اثر بول و غائط می‌خواهد سنگ به کار برد نباید کمتر از سه سنگ باشد. و در حکم سنگ است کاغذهایی که برای استنجا قرار داده شده و هم‌چنین هر چیز خشکی که اثر نجاست را از بین ببرد. استنجا باید به چیزهایی پاک باشد، نه این‌که به سرگین بخواهد خود را پاک کند. سرگین خود پلید است، چگونه ممکن است پلیدی مایه‌ی تطهیر باشد؟ استخوان اگر استخوان حیوان مرده با شد باز هم پلید است و اگر استخوان حیوان ذبح شده باشد در حکم اطعمه است و به هر حال استنجا به سنگ و یا کاغذ و یا پارچه و بعد خود را به آب شستن بهترین طریق نظافت است و دین مبین اسلام در همه‌ی زمینه‌ها روش پاکی و ادب و تندرستی و نظافت را به ما می‌آموزد.

سلمان فارسیس با کنیه‌ی ابوعبدالله که به سلمان بن الاسلام و به سلمان الخیر معروف است، ابتدا زردشتی بود و بعد نصرانی شد و داستانی طویل و عریض دارد. وقتی که او را به مدینه آوردند و به یک یهودی فروختند، خودش می‌گوید که به من گفته بودند که موقع ظهور پیغمبری از عرب فرا رسیده است و از علایم نبوت اوست که صدقه قبول نمی‌فرماید و هدیه می‌پذیرد و میان دو شانه‌ی او خاتم نبوت است. وقتی شنید که رسول اللهص به مدینه آمده است برای آزمایش مقداری خرما به خدمت رسول اللهص آورد و گفت: این خرمای صدقه است. دید که رسول اللهص خود از آن نخورد و به یاران فرمود تا از آن بخورند. روزی دیگر مقداری خرما به خدمت رسول اللهص آورد و گفت: این خرما هدیه است، دید که رسول اللهص خودش و یارانش آن را خوردند. رسول اللهص شانه‌ی خود را برهنه کرد و سلمان خاتم نبوت را دید و اسلام آورد و عرض کرد که یهودی برای آزادیش شرط کرده است که سیصد درخت خرما برایش بکارد و از رسول اللهص کمک خواست. رسول اللهص او را یاری نکرد و به زودی سیصد درخت که کاشته بود رشد کرد و آزاد گردید و به خدمت رسول اللهص آمد و در اسلام از سران اصحاب شد. و رسول اللهص درباره‌ی سلمان فرمود: (سلمان منا أهل البیت). و در غزوه‌ی خندق به پیشنهاد سلمان به حفر خندق دستور داد که از اسباب پیروزی مسلمین شد. بعد از رحلت رسول اللهص از طرف عمرس حاکم مدائن شد. سلمانس فقط از دسترنج خود می‌خورد. وفات او در مدینه به سال 33 هجری و یا به سال 50 هجری بود.

الحاصل: در حدیث، منع از استقبال قبله به هنگام قضای حاجت بود. و در حدیث صحیح مسلم به روایت ابوهریرهس آمده است: «إِذَا جَلَسَ أَحَدُكُمْ لِحَاجَتِهِ، فَلَا يَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ، وَلَا يَسْتَدْبِرْهَا»؛ «وقتی که یکی از شما برای قضای حاجت می‌نشیند نه رو به قبله قضای حاجت کند و نه پشت به قبله». که در این حدیث از پشت به قبله کردن در وقت قضای حاجت هم منع شده است.

حکم استقبال و استدبار قبله در وقت قضای حاجت:

اول این‌که حرام است استقبال و استدبار قبله در وقت قضای حاجت، هرگاه که در صحرا باشد. اما مستراح‌هایی که در ساختمان و میان چهار دیواری است استقبال و استدبار در آن حرام نیست. چنان‌که از حدیث ابوایوبس دانسته می‌شود: «فَوَجَدْنَا مَرَاحِيضَ بُنِيَتْ نَحوَ الْقِبْلَةِ فَنَنْحَرِفُ وَنَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»؛ «یافتیم مستراح‌هایی که در شهر در اتاق مخصوص به طرف قبله ساخته شده بود، روی خود از آن می‌گردانیم و استغفار می‌نماییم». که می‌رساند در مستراح‌های ساخته شده به این منظور استقبال قبله در آن حرام نیست.

دوم این‌که این نهی برای تنزیه است و بنابراین در صحرا و ساختمان فرق ندارد و در هیچ‌ کدام حرام نیست.

سوم این‌که استقبال و استدبار قبله در وقت قضای حاجت چه در صحرا و چه در ساختمان در هر دو حرام است. چنان‌که از ظاهر احادیث نهی دانسته می‌شود و حدیثی که دلالت بر تنزیه بدهد محمول بر این است که در حال عذر باشد.

چهارم این‌که استقبال قبله در حال قضای حاجت حرام است و استدبار و پشت به قبله در حال قضای حاجت حرام نیست.

و ارجح اقوال همان قول اول است که در صحرا و بدون ستره باشد که اگر در صحرا باشد و میان او و قبله ساتر باشد، از قبیل حیوانی خفته و یا تپه‌ای در صحرا باز هم حرام نیست.

104- وَلِلسَّبْعَةِ عَن أَبِي أَيُّوبَ الأنصَاري**س**:لَا تَسْتَقْبِلُوا القِبْلَةَ وَلاتَستَدبِرُوهَا بِغَائِطٍ أَو بَوْلٍ، وَلَكِنْ شَرِّقُوا أَوْ غَرِّبُوا. و در اول حدیث آمده است که: رسول اللهص فرمود: «إِذَا أَتَیتُم الغَائِطَ».

و در حدیث به روایت ابو ایوب انصاریس آمده است که رسول اللهص فرمود: «وقتی که رفتید برای قضای حاجت از بول یا غائط، در آن حال رو به قبله و یا پشت به قبله قضای حاجت نکنید، ولکن رو به شرق بنشینید یا رو به غرب». و این محمول است بر غیر مدینه‌ی منوره، برای این‌که در مدینه‌ی منوره، اگر شخصی رو به شرق و یا رو به غرب نشست رو به قبله و یا پشت به قبله می‌شود.

ابو ایوب می‌گوید: «فَقَدِمْنَا الشَّامَ فَوَجَدْنَا مَرَاحِيضَ بُنِيَتْ نَحَو الكعْبَةِ فَنَنْحَرِفُ وَنَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»؛ «ما به شام آمدیم و دیدیم در آن‌جا مستراح‌ها رو به قبله ساخته شده است و ما رو می‌گردانیم و استغفار می‌نماییم».

الحاصل: باید از رو به قبله و یا پشت به قبله کردن در حال قضای حاجت پرهیز نمود. و رو به شرق یا غرب در جایی که رو به قبله و پشت به قبله نمی‌شود، کراهتی ندارد، اگرچه به شرق و غرب در حال قضای حاجت رو کردن از رو کردن و یا پشت کردن به آفتاب بیرون نیست.

شرح حال ابوایوب انصاریس:

نام او خالد بن زید انصاری از بزرگان صحابه و از بنی‌النجار جماعت خالوهای رسول اللهص می‌باشد. رسول اللهص موقع هجرت به مدینه در منزل او در مدینه فرود آمد و مهمان او شد. و در بدر و مشاهد دیگر در رکارب رسول اللهص بود. موقع جهاد برای فتح قسطنطنیه در آن شرکت جست و در محلی به نام حیدر پاشا نزدیک قسطنطنیه به سال 50 هجری درگذشت، و در همان‌جا مدفون شد و قبر او به نام قبر سلطان ایوب زیارتگاه مسلمین است.

105- وَعَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَت: أَنَّ النَّبِيَّ**ص** قَالَ: «مَنْ أَتَى الغَائِطَ فَلْيَسْتَتِرْ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ.

رسول اللهص فرمود: «کسی که برای قضای حاجت رفت باید خود را از نظر مردم بپوشاند». در این حدیث مانند حدیث‌های قبل دلالت است بر واجب بودن پوشاندن خود از انظار مردم در وقت قضای حاجت.

در سبل السلام می‌آورد که در سنن ابوداود این حدیث به روایت از عایشهل نیست ودر سنن و نیز در کتاب «تلخیص» که تألیف مؤلف «بلوغ المرام» است، این حدیث به روایت از ابوهریرهس می‌باشد و روای از ابوهریره، ابوسعید حبرانی حمصی است که گفته شده صحابی است، ولکن صحابی بودن ابوسعید حبرانی به ثبوت نرسیده و راوی از ابوسعید حبرانی مورد اختلاف است، بنابراین خوب بود که مؤلف حدیث را به ابوهریرهس نسبت بدهد و اقوالی که در آن است، طبق معمول همیشگی بیان نماید. و ممکن است که ترک این بیان به خاطر این بوده باشد که در «فتح الباری» آورده که اسناد این حدیث حسن است و در «البدر المنیر» آورده که این حدیث صحیح است. و جماعتی از حفاظ که ابن حبان و حاکم و نووی از ایشانند این حدیث را صحیح دانسته‌اند. و لفظ حدیث در سنن ابوداود به روایت از ابی‌هریرهس از رسول اللهص می‌باشد:

«مَنِ اكْتَحَلَ فَلْيُوتِرْ، مَنْ فَعَلَ فَقَدْ أَحْسَنَ وَمَنْ لَا فَلَا حَرَجَ، مَنِ اسْتَجْمَرَ فَلْيُوتِرْ، مَنْ فَعَلَ فَقَدْ أَحْسَنَ وَمَنْ لَا فَلَا حَرَجَ، مَنْ أَكَلَ فَلْيَتَخَلَّلْ، فَمَا تَخَلَّلَ فَلْيَلْفِظْ وَمَا لَاكَ بِلِسَانِهِ فَلْيَبْتَلِعْ، مَنْ فَعَلَ فَقَدْ أَحْسَنَ وَمَنْ لَا فَلَا حَرَجَ، وَمَنْ أَتَى الْغَائِطَ فَلْيَسْتَتِرْ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ إِلاَّ أَن يَجْمَعَ كَثِيباً مِن رَمْلٍ فَلْيَسْتَتِرْ بِهِ، فَإِنَّ الشَّيطَانَ يَلْعَبُ بِمَقَاعِدِ بَنِي آدَمَ، مَنْ فَعَلَ فَقَدْ أَحْسَنَ وَمَنْ لَا فَلَا حَرَجَ»؛ «کسی که سرمه به چشم نمود طاق نماید، یعنی در هر چشمی سه بار و یا در هر دو چشم پنج بار که در هر چشم دوبار سرمه نماید و بار پنجم نصف در این چشم و نصف در چشم دیگر، کسی که طاق کرد، خوب کاری کرده و کسی که طاق نکرد گناهی ندارد. و کسی که استنجا نمود به سنگ، آن را طاق نماید به سه سنگ یا پنج سنگ به طوری که محل قضای حاجت پاک شود، کسی که این کار را کرد و طاق نمود خوب کاری کرده و کسی که طاق نکرد، مثلاً چهار سنگ به کار برد، گناهی ندارد. کسی که خوراک خورد، آن‌چه به چوب خلال از میان دندان‌ها بیرون آورد بیرون بیندازد و آن‌چه به زبان نرم کرد آن را ببلعد، کسی که این چنین کرد خوب کاری کرده و کسی که این چنین نکرد، گناهی ندارد. کسی که برای قضای حاجت رفت خود را از انظار بپوشد، حتی اگر چیزی که خود را به آن ستر کند نیافت مگر جمع کردن رمل و پشت آن نشستن، همین کار را بکند، برای این‌که شیطان بازی می‌کند به محل قضای حاجت و بنی‌آدم تا اگر بتواند آنان را از پوشیدن خود در حال قضای حاجت از انظار منصرف نماید».

106- وَعَنْهَا**ل**: أَنَّ النَّبِيَّ**ص** كَانَ إِذَا خَرَجَ مِنْ الغَائِطِ قَالَ: «غُفْرَانَكَ». أَخْرَجَهُ: الخَمْسَةُ. وَصَحَّحَهُ أَبُو حَاتِمٍ، وَالحَاكِمُ.

از عایشهل روایت است که: رسول اللهص موقع فراغت از قضای حاجت و بیرون آمدن از آن‌جا خواه در صحرا و یا در مستراح می‌فرمود: «غفرانک: خدایا از تو می‌خواهم آمرزشت را».

در طلب آمرزش بعد از فراغت از قضای حاجت و بیرون آمدن از آن‌جا گفته شده که به خاطر این بوده که در چند لحظه‌ی قضای حاجت زبانش به یاد خدا مشغول نبوده است، اگرچه او در همه حال به یاد خدا بوده، اگر به زبان نتوانسته به دل مشغول بوده است. گفته شده که طلب آمرزش به خاطر این بوده که احساس تقصیر می‌نموده از این‌که نتوانسته شکر نعمت خوراک و هضم آن و حصول نیروی بدن به جا آورد و شاید این گفته مناسب‌تر باشد و شاید به خاطر هر دو معنی و معانی دیگر باشد که خودش بهتر می‌دانسته است. چنان‌که انسس روایت نمود: كَانَ رَسَولُ الله**ص** إِذَا خَرَجَ مِنَ الخَلَاءِ، قَالَ: «الحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنِّي الْأَذَى وَعَافَانِي». رواه ابن ماجه. «حمد و ستایش برای خدایی است که پلیدی را از من دور کرد و مرا تندرستی و عافیت عطا فرمود».

و باز هم روایت انسس: أَنَّهُ**ص** كانَ یَقُولُ: «الحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْسَنَ إِلَيَّ فِي أَوَّلِهِ وَآخِرِهِ»؛ «ستایش‌ها همه برای خدایی است که هم در اول خوردن غذا به من احسان فرمود و هم در آخر آن که فایده‌اش را به من رسانید و ضررش را دفع نمود».

و روایت ابن عمرب: أنَّهُص كانَ یَقُولُ إِذَا خَرَجَ: «الحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذَاقَنِي لَذَّتَه، وَأَبْقَى فِيَّ قُوَّتِهِ، وَأَذْهَبَ عَنِّي أَذَاهُ»؛ «ستایش‌ها برای خدای یکتایی است که لذت خوراک را به من چشانید و نیروی حاصل از آن را به من رسانید و از من دور نمود آزار آن را». و اسناد این سه حدیث ضعیف است، اما اشکالی ندارد گفتن همه‌ی این‌ها که سپاس نعمت است و شرط نیست که در این موارد حدیث وارد در آن صحیح باشد.

و «غفرانک» منصوب است به فعل محذوف و تقدیر آن: (أطلب غفرانک): «آمرزشت را می‌خواهم». و مقصود از أخرجه الخمسه: أحمد و أبوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه/ است.

107- وَعَنِ ابنِ مَسْعُودٍ**س** قَالَ: أَتَى النَّبِيُّ**ص** الغَائِطَ، فَأَمَرَنِي أَنْ آتِيَهُ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ، فَوَجَدْتُ حَجَرَيْنِ، وَلَمْ أَجِدْ ثَالِثًا. فَأَتَيْتُهُ بِرَوْثَةٍ، فَأَخَذَهُمَا وَأَلْقَى الرَّوْثَةَ، وَقَالَ: «هَذَا رِكْسٌ». أَخْرَجَهُ البُخَارِي. زَادَ أَحْمَدُ، وَالدَّارَقُطْنِيُّ: «ائتِنِي بِغَيْرِهَا».

عبدالله بن مسعودس گفت که: «رسول اللهص برای قضای حاجت رفت و به من امر فرمود که سه سنگ برای استنجا برای او ببرم. دو سنگ یافتم و سنگ سوم نیافتم. دو سنگ برای ایشان آوردم و به جای سنگ سوم سرگین حیوان آوردم. دو سنگ را گرفت و سرگین را بیرون انداخت و فرمود: «این پلید است». این است روایت بخاری/ و در روایت امام احمد و دارقطنی این زیاد است که «سنگ دیگری برایم بیاور» تا سه سنگ باشد. امام شافعی و امام احمد و علمای حدیث همین حدیث را گرفته‌اند و سه سنگ را در استنجا شرط دانسته‌اند. به شرط پاک کردن که اگر به سه سنگ پاک نشد، لازم است زیاد کردن سنگ‌ها.

شرح کلمات:

حجر: سنگ. روثه: سرگین حیوان. رجس و رکس: هر دو به معنی پلید است. در روایت ابن خزیمه: «كانت روثة حمار».

شرح حال عبدالله بن مسعودس:

قال الذهبي: هو الإمام الرباني أبوعبدالله بن أم عبدالهزلي، صاحب رسول اللهص وخادمه وأحد السابقین الأولین من كبار البدریین ومن نبلاء الفقهاء والمقربین. أسلم قدیماً وحفظ من فِي رسول اللهص سبعین سورة وقال الرسولص: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَقْرَأَ الْقُرْآنَ غَضًّا كَمَا أُنْزِلَ، فَلْيَقْرَأهُ عَلَى قِرَاءَةِ ابْنِ أُمِّ عَبْدٍ». وفضائله جمة عدیدة، توفی بالمدینه سنه اثنتین وثلاثین وله نحو ستین سنة.

شرح حال عبدالله بن مسعود: امام ربانی ابو عبدالرحمن عبدالله بن ام عبد هزلی. یار پیغمبر و خدمتگزار او و یکی از سابقین اولین به سوی اسلام و از بزرگان اهل بدر و از دانشمندان شایسته و از مقربین در درگاه خدا و همراه و در خدمت رسول اللهص. از آغاز ظهور اسلام ایمان آورد و هفتاد سوره از قرآن را از دهان مبارک پیغمبرص شنید و از بر کرد. رسول اللهص راجع به قراءت او فرمود: «هر کسی که بخواهد قرآن را تازه و همان‌گونه که بر پیغمبر خدا نازل شد بخواند، پس به قراءت ابن مسعود بخواند».

در سبب مسلمانی او گفته‌اند که: چوپان گوسفندان قریش بود. روزی رسول اللهص و ابوبکر نزد او آمدند و رسول اللهص به او فرمود: «شیر داری که به ما بدهی»؟ ابن مسعود گفت: شیر ندارم و اگر شیر داشتم هم به شما نمی‌دادم، برای این‌که گوسفندان مردم هستند و اجازه‌ی دادن شیر آنها به کسی را ندارم. رسول اللهص نظر به ابوبکر فرمود، یعنی ابن مسعود شخص امینی است و خیانت نمی‌کند. رسول اللهص فرمود: «گوسفند که هنوز حامله نشده باشد داری؟ گفت: دارم. فرمود: «آن را بیاور». عبدالله بن مسعود گوسفندی که هنوز آبستن نشده و دارای شیر نشده بود آورد. رسول اللهص دست مبارک خود را به پستان آن کشید و پستانی پرشیر به زیر آمد. رسول اللهص آن را دوشید و در ظرف نمود و خود آشامید و به ابوبکر داد و باقی به عبدالله بن مسعود داد تا بیاشامد، آن‌گاه دست مبارک خود به پستان آن گوسفند کشید و پستان به جای اولش برگشت.

عبدالله بن مسعود از دیدن این وضع حالش دگرگون شد و دانست که این پیغمبر خداست که هرچه از خدا بخواهد، خدا به او می‌دهد. غروب آن روز گوسفندان را به خانه‌ی صاحبان آنها رسانید و گفت: از فردا من چوپان گوسفندان شما نیستم. هرچه آنها کوشش کردند که چوپانی‌اش را ترک نکند و به زیاد کردن حقوقش او را راضی کنند قبول نکرد و یک راست به منزل أرقم بن أبی الأرقم به خدمت رسول اللهص رسید و ایمان آورد و همیشه ملازم و همراه پیغمبرص بود و هیچ‌گاه از او جدا نشد. و از بس که خود و همسرش در منزل پیغمبرص بودند، غریبی که تازه به خدمت رسول اللهص می‌رسید و مسلمان می‌شد، گمان می‌کرد ابن مسعود از اهل خانه‌ی رسول اللهص هستند.

حکم استنجا به سنگ:

در قاموس می‌آورد: «استنجی، اغتسل بالماء من النجو. النجو: العذرة»: یعنی غائط. نجو به معنی آن‌چه از شکم بیرون می‌آید از باد یا مدفوع. استطاب: استنجی. استجمر: استنجی. تمسح: إمرار الید لإزالة الشي‌ء السائل او المتلطخ. که استطاب و استجمر و استنجی و تمسح متقارب در معنی هستند و در حدیث بیان شد که کمتر از سه سنگ کفایت نمی‌کند و ظاهراً این سه سنگ برای تطهیر پشت است. بنابراین برای تطهیر جلو سه سنگ دیگر لازم است، چنان‌که حدیثی که در مسند امام آمده دلالت بر آن دارد. و قصد، سه سنگ یا سه طرف سنگ است که محل خارج را پاک کند. در سبل السلام می‌آورد که همه‌ی احادیثی که برای استعمال سه سنگ آمده همه در خصوص پشت است و جلو ملازم آن است و در آن احادیث نامی از جلو نیامده است.

108- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ**ص** نَهَى «أَنْ يُسْتَنْجَى بِعَظْمٍ، أَوْ رَوْثٍ» وَقَالَ: «إِنَّهُمَا لَا يُطَهِّرَانِ». رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ وَصَحَّحَهُ.

و از ابوهریرهس روایت است که گفت: رسول اللهص منع فرمود از به کار بردن استخوان و یا سرگین در استنجا و فرمود: «این دو پاک کننده نیستند». و ابن خزیمه این حدیث را به همین لفظ روایت نمود و بخاری به لفظی نزدیک به همین لفظ روایت نمود با این اضافه که موقعی که رسول اللهص فارغ شد، ابوهریره عرض کرد: «ما بال العظم والروث»؟ «چرا استخوان و سرگین در استنجا به کار برده نشوند»؟ فرمود: «هي من طعام الجن»؛ «‌آنها از جمله خوراک جنیان است». و بیهقی این حدیث را به تفصیل یاد نمود و لفظ بیهقی: أَنَّهُ قَالَ لِأَبي هُرَیرَةَ**س**: «ابغِني أحْجاراً أسْتَنْفِضْ بِهَا، ولا تَأتِني بعَظْمٍ ولا برَّوْثَةٍ»، فأتيتُهُ بأحجَارٍ فيِ ثَوبِي، فَوَضَعتُهَا إلى جَنْبِهِ، حَتَّى إذا فرغَ وَقَامَ تَبِعْتُهُ، فَقُلتُ: مَا بالُ العَظْمِ والرَّوْثَةِ؟ فَقَالَ: «أَتَانِي وَفْدُ نَصِيبِينَ فَسَأَلُونِي الزَّادَ، فَدَعَوْتُ اللهَ لَهُمْ أَنْ لَا يَمُرُّوا بِرَوْثَةٍ وَلَا بِعَظْمٍ إِلَّا وَجَدُوا عَلَيْهِ طَعَامًا»؛ ابوهریره گفت که رسول اللهص به من امر فرمود که: «چند سنگ برای استنجا برای او بیاورم و فرمود استخوان سرگین میاور». من سنگ‌ها را در جامه‌ام نهادم و برای او بردم و نزدیک او نهادم وقتی که فارغ شد به دنبال او رفتم و گفتم: چرا استخوان و سرگین در استنجا ممنوعند؟ فرمود: «نمایندگان جن نصیبین نزد من آمدند و خواهش توشه و خوراک نمودند. دعا کردم که هر استخوان و سرگینی که بر آن بگذرند بر آن خوراکی بیابند». و نهی از استخوان و سرگین به روایت زبیر و جابر و سهل بن حنیف و غیرشان آمده و در روایت از آنها مقال است، اما مجموع آن روایات یکدیگر را تقویت می‌کنند.

در علت پاک نکردن سرگین بیان شد که پلید است و در استخوان هم آمد که پاک‌کننده نیست و شاید امروزه که میکروب و ویروس باعث انتقال و واگیری امراض می‌شود، سرگین و استخوان هم از این سبب برای استنجا منع شده باشند.

موقعی که عبدالله بن مسعود گفت: جنیان از سرگین و استخوان چه بهره‌ای می‌برند؟ رسول اللهص فرمود: «إِنَّهُمْ لَا يَجِدُونَ عَظْمًا، إِلَّا وَجَدُوا لَحْمَهُ الَّذِي عَلَيْهِ يَوْمَ أُخِذَ، وَلَا رَوْثاً إِلَّا وَجَدُوا فِيه حَبَّهُ الَّذِي كَانَ يَوْمَ أُكِل»، رواه ابو عبدالله الحاكم في الدلائل. یعنی «جنیان هر استخوانی می‌یابند استخوان را با گوشتی که بر آن بوده می‌یابند و هر سرگینی بیابند در آن دانه‌ای که در آن بوده می‌یابند».

در حدیث دلیل است که سنگ و آن‌چه نظیر آن است کفایت می‌کند در استنجا و لازم به شستن به آب بعد از آن نیست، اگرچه جمع میان سنگ و آب بهتر است.

109- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**:«اِسْتَنْزِهُوا مِنْ البَوْلِ، فَإِنَّ عَامَّةَ عَذَابِ القَبْرِ مِنْهُ». رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ.

ابوهریرهس گفت که رسول اللهص فرمود: «خود را پاک کنید از بول و در آن احتیاط کنید تا هیچ قطره‌ای از بول بر بدن و یا لباس‌تان نریزد، برای این‌که بیشتر عذاب قبر بر اثر بی‌احتیاطی در بول است». که هنوز از بول پاک نشده از آن محل بلند می‌شوند و در نتیجه قطرات بول بر جامه و یا بدن‌شان می‌ریزد و خبر ندارند و لباس‌شان پلید شد عبادت‌شان صحیح نمی‌شود و عبادت که صحیح نشد دعایشان هم قبول نمی‌شود.

در این حدیث بیان فرمود که عقوبت بی‌احتیاطی در بول معجل می‌شود و موجب عذاب قبر می‌شود.

در صحیحین بخاری و مسلم آمده که رسول اللهص به دو قبر عبور نمود و فرمود: «صاحبان این دو قبر در عذابند یکی به سبب بی‌احتیاطی در بول و دیگری به سبب خبرچینی میان مردم».

حکم ازاله‌ی نجاست:

امام شافعیس فرمود: ازاله‌ی نجاست (از بدن و لباس و محل عبادت) فرض است مگر هر نجاستی که مورد عفو باشد، مثل اندکی از خون شخص. و دلیل آورد: حدیث بالا که بی‌احتیاطی در بول باعث عذاب قبر می‌شود. و لزوم طهارت از بول و غائط نیز دلیل لزوم ازاله‌ی نجاست است. و بول و غائط از انسان و حیوان نزد ایشان حکم پلیدی دارد. و آنان که بول انسان را پلید می‌دانند و بول حیوان حلال گوشت را پلید نمی‌دانند از طریق معقول بیرون رفته‌اند. یکی از آنان گفت که حیوان خوراک پاک می‌خورد. گفتم: مگر انسان خوراک ناپاک می‌خورد.

و اختلاف شده در این‌که بی‌احتیاطی در بول از گناهان کبیره است و یا این‌که از گناهان صغیره است. در فرموده‌ی رسول اللهص: «وَ مَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ»، بعد فرمود: «بَلی إِنَّه لَكبِیرٌ». بَغَوی فرمود و ابن دقیق العید او را تأیید نمود که قصد ایشان این است که کبیر نیست، یعنی پرهیز از بول دشواری ندارد. «وَ بَلی إِنَّه لَكبِیرٌ»، یعنی نزد خدایﻷ گناه بزرگی است که بنده برای عبادت احتیاط نداشته باشد و از بول نپرهیزد. و این می‌رساند که بی‌احتیاطی در بول از گناهان کبیره است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

110- وَلِلْحَاكِمِ: «أَكْثَرُ عَذَابِ القَبْرِ مِنْ البَوْلِ». وَهُوَ صَحِيحُ الإِسْنَادِ.

و به روایت حاکم ابوعبدالله: رسول اللهص فرمود: «بیشتر عذاب قبر از بی‌احتیاطی در بول است».

در سبل الاسلام آورده است که مصنف در «تلخیص» به این لفظ آورده است: وللحاكم وأحمد وابن ماجة: «أَكْثَرُ عَذَابِ القَبْرِ مِنْ البَوْلِ» وأَعَلَّهُ أبوحاتم وقال: إن رفعه باطل. در آن‌جا مصنف بر گفته‌ی ابوحاتم تعقیبی ننمود و با این حال بر صحت اسناد آن اعتماد کرد. احتمالاً بعداً مصنف دانسته است که ابوحاتم بعضی اوقات سخت‌گیری بی‌جا می‌نماید و از این رو این‌جا بر صحت اسناد حدیث اعتماد کرد. والله سبحانه و تعالی أعلم.

111- وَعَنْ سُرَاقَةَ بْنِ مَالِكٍ**س** قَالَ: «عَلَّمْنَا رَسُولُ اللَّهِ**ص** فِي الخَلَاءِ: «أَنَّ نَقْعُدَ عَلَى اليُسْرَى، وَنَنْصِبَ اليُمْنَى». رَوَاهُ البَيْهَقِيُّ بِسَنَدٍ ضَعِيفٍ.

از سراقه بن مالکس روایت است که: رسول اللهص به ما آموخت که موقع قضای حاجت تکیه بر پای چپ نماییم و پای راست را راست نماییم». بیهقیس این حدیث را به سند ضعیف روایت نمود. طبرانی نیز این حدیث را روایت نمود و حازمی از حفاظ حدیث گفت که در سند آن کسی است که او را نمی‌شناسیم و در این باب غیر از این حدیث، حدیث دیگری نیست.

در حکمت به این شکل نشستن گفته‌اند که خروج خارج را آسان‌تر می‌کند و از پای راست به خاطر احترام راست کمتر استفاده می‌شود.

شرح حال سراقهس:

موقعی که رسول اللهص از مکه به سوی مدینه هجرت فرمود، کفار قریش در مکه از ترس این‌که مبادا رسول اللهص به یارانش در مدینه بپیوندد و برایشان ایجاد خطر کند، برای هر کسی که رسول اللهص و یا ابوبکر را از میان بردارد یا حتی از محل رسول اللهص و یا ابوبکر در راه میان مکه و مدینه خبر دهد، صد شتر جایزه قرار دادند. در آن هنگام کسی به سراقه گفت: من چند نفر در راه میان مکه و مدینه دیدم که می‌رفتند، گمان می‌کنم محمد و ابوبکر باشند. سراقه گفت: آنان محمد و ابوبکر نیستند، اما خود فوراً بر اسب نشست و راهی همان راه شد. در راه به رسول اللهص و ابوبکر رسید. ابوبکر گفت: یا رسول اللهص آنان که در طلب ما هستند به ما رسیدند. رسول اللهص دعا کرد و دو دست اسب سراقه به زمین فرو رفت. سراقه به زحمت دو دست اسب خود را از زمین بیرون آورد و بر اسب نشست دوباره دو دست اسبش به زمین فرو رفت. سراقه فریاد برآورد که دعا کن که دست‌های اسبم بیرون آید و به من امان ده که من برمی‌گردم و می‌گویم کسی را ندیده‌ام. رسول اللهص دعا فرمود و دست‌های اسب سراقه از زمین بیرون آمد و سراقه برگشت و از آن موقع در دلش آمد که ایمان به رسول اللهص بیاورد. رسول اللهص به او بشارت داد که اسلام پیروز می‌شود و دست‌بند طلای کسری به دست تو می‌افتد. موقعی که مداین فتح شد و دست‌بندهای طلای کسری آوردند، عمرس سراقه را به حضور طلبید و دست‌بندهای طلای کسری را در دست‌های سراقه نمود. سراقه در سال 24 هجری در آغاز خلافت عثمانس وفات یافت.

112- وَعَنْ عِيسَى بْنِ يَزْدَادَ**س**، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا بَالَ أَحَدُكُمْ فَلْيَنْثُرْ، ذَكَرَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ». رَوَاهُ اِبْنُ مَاجَه بِسَنَدٍ ضَعِيفٍ.

عیسی بن یزدادس روایت نمود که رسول اللهص فرمود: «هرگاه یکی از شما بول کرد سر انگشت به آلت مردی خود بزند تا اگر بول در مجرای آن باقی است بیرون آید».

و همین حدیث را امام احمد در مسند و بیهقی و ابن قانع و ابونعیم در کتاب «المعرفه» و ابوداود در کتاب «المراسیل» و عقیلی در کتاب «الضعفاء» از عیسی بن یزداد روایت کرده‌اند.

ابن معین گفت: نه عیسی شناخته شده و نه پدرش. عقیلی گفت: این حدیث مورد متابعت و شناسایی نیست، مگر از طریق عیسی بن یزداد. نووی فرمود: علمای حدیث اتفاق دارند بر این‌که این حدیث ضعیف است، ولیکن معنی آن در صحیحین در روایت صاحب دو قبری که معذب هستند در روایت ابن عساکر آمده است: «كانَ لَا یَستَبرِي مِن بَولِه» یعنی: «خود را از بول فارغ نمی‌کرد و بعد از وضوی او بول بیرون می‌آمد». و حکمت در استبرا و احتیاط در بول برای این است که گمان حاصل شده که در مخرج بولی نمانده که ترس بیرون آمدن آن باشد و بعضی از علما استبرا و احتیاط از بول را واجب دانسته‌اند، چنان‌که از حدیث عذاب صاحب قبر که از بول احتیاط نمی‌کرد دانسته شد و آن حدیث گواه است برای حدیث این باب. والله سبحانه و تعالی أعلم.

113- وَعَنِ اِبْنِ عَبَّاسٍ**ب**: أَنَّ النَّبِيَّ**ص** سَأَلَ أَهْلَ قُبَاءٍ، «إِنَّ اللهَ يثني عَلَيْكُمُ» فَقَالُوا: إِنَّا نُتْبِعُ الحِجَارَةَ المَاءَ. رَوَاهُ البَزَّارُ بِسَنَدٍ ضَعِيفٍ وَأَصْلُهُ فِي أَبِي دَاوُدَ.

114- وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ مِنْ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** بِدُونِ ذِكْرِ اَلْحِجَارَة.

عبدالله بن عباسب روایت نمود که رسول اللهص از اهل قبا پرسید که: «خدای تعالی از طهارت و پاکیزگی کردن شما تمجید فرموده است». گفتند: در طهارت ما اول سنگ به کار می‌بریم و بعد از آن به آب خود را می‌شوییم. سند این حدیث در روایت بزار ضعیف است. و ابن خزیمه این حدیث را صحیح دانسته از حدیثی که به روایت ابوهریرهس می‌باشد و نام به کار بردن سنگ در استنجا نیاورده است.

و اصل این حدیث در سنن ابوداود آمده است، چنان‌که ابوداود و ترمذی در سنن روایت کرده‌اند.

از ابوهریرهس از رسول اللهص روایت است که فرمود: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي أَهْلِ قُبَاءٍ: «فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا»، قَالَ: «كَانُوا يَسْتَنْجُونَ بِالمَاءِ، فَنَزَلَتْ فِيهِمْ هَذِهِ الْآيَةُ». قال المنذری زاد الترمذي ـ غریب ـ وأخرجه ابن ماجة وصحح ابن خزیمه من حدیث أبي هریرة بدون ذكر الحجارة.

ابوداود و ترمذی از ابوهریرهس روایت کردند که رسول اللهص فرمود: «این آیه در شأن اهل قبا نازل شد: (در مسجد قبا مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند). فرمود: «در طهارت خود را به آب می‌شستند و این آیه درباره‌ی ایشان نازل شد». ترمذی در آخر حدیث به روایت خودش افزود که حدیث غریب است و غریب در اصطلاح محدثین حدیثی است که بیش از یک راوی نداشته باشد و ابن ماجه نیز این حدیث را روایت نمود و ابن خزیمه این را صحیح دانست از روایت ابوهریره بدون ذکر حجاره در آن.

امام نووی در «مجموع» شرح مهذب فرمود که معروف در طرق حدیث آن است که اهل قبا در طهارت، خود را به آب می‌شستند و در آن حدیث نیست که میان استعمال سنگ و شستن به آب جمع می‌کرده‌اند. ابن الرفعه و محب طبری هم مانند گفته‌ی امام نووی گفته‌اند. مصنف بلوغ المرام فرمود که: حدیث بالا که به روایت بزار است دلیل است که جمع میان سنگ و آب در استنجا می‌نموده‌اند. در سبل السلام می‌آورد که صاحب «الإلمام» حدیث جمع اهل قبا در طهارت میان سنگ و آب را صحیح دانسته است و مثل این‌که صحت آن به امام نووی نرسیده است.

تعداد احادیث: «باب قضاء الحاجة» بیست و یک حدیث است.

برای دانستن تعداد پلیدی‌ها و چگونگی ازاله‌ی نجاست به «باب ازالة النجاسة» از کتاب «لب اللباب» تألیف نگارنده مراجعه شود.

شروط وضو: اسلام، تمییز، عدم مانع حسی، یعنی نبودن آن‌چه مزه یا بو یا رنگ آب را تغییر می‌دهد. عدم مانع شرعی، مثل: حیض و نفاس. دانایی به وضو، عدم صارف، مثل رده یا نیت تبرد. (تمییز که گفتیم برای غیر مجنون و طفل در حج است).

فرائض وضو: نیت، شستن صورت و دو دست با دو آرنج، مسح بعضی از سر، شستن دو پا با دو کعب، ترتیب.

و برای پرهیز از اختلاف‌نظرها: پی در پی شستن اعضای وضو، دست کشیدن به اعضای وضو، مسح همه‌ی سر، مضمضه و استنشاق.

سنت‌های وضو: بسم الله الرحمن الرحیم گفتن در آغاز وضو، شستن دو کف دست، آب به دهن گردانیدن، آب به بینی بردن، مسواک زدن دهان و دندان، سه بار شستن اعضاء، رو به قبله وضو گرفتن، پرهیز از پاشاندن آب به هنگام شستن اعضای وضو، باستر عورت وضو گرفتن، گفتن اذکار وضو همراه شستن اعضاء و بعد از فراغت از وضو.

مکروهات وضو: بیش از سه بار شستن هر عضو، آب بسیار گرم یا بسیار سرد به کار گرفتن بدون سبب.

محرمات وضو: با آب غصبی وضو گرفتن.

مباهات وضو: استعمال حوله یا عدم استعمال آن، تکان دادن دست تا آب آن فرو ریزد.

بَابُ الغُسْلِ وَحُكْمِ الجُنُبِ

غسل به ضم غین برای اغتسال و بدن شستن است.

گفته شده: غسل به فتح غین: عمل مغتسل است که آب بر بدن می‌ریزد و برای بدن شستن است؛ و غسل به ضم غین: آبی است که بدن با آن شسته می‌شود؛ و غسل به کسر غین: آن‌چه همراه آب برای تنظیف به کار برده می‌شود مثل اُشنان و غیره.

و حکم جنب: یعنی احکامی که تعلق به جُنُب دارد، مثل: حرام بودن نماز و طواف و قراءت قرآن و ماندن در مسجد.

115- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اَللَّهِ**ص**: «المَاءُ مِنْ المَاءِ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ. وَأَصْلُهُ فِي الْبُخَارِيّ.

مسلم/ از ابوسعید خدریس روایت می‌نماید که ابوسعید خدری گفت: رسول اللهص فرمود: «بدن شستن لازم می‌شود بر کسی که منی او نازل شد». که ماء اولی به معنی آب بدن شستن است و ماء دومی آب منی است.

حقیقت غسل فراگرفتن همه‌ی بدن از مو و پوست به آب است، خواه همراه دست کشیدن به بدن باشد و یا بدون دست کشیدن به بدن باشد، چنان‌که اگر در حوضی به زیر آب برود و بدنش را آب فرا بگیرد کافی است. اگرچه دست کشیدن به بدن برای تحقق بخشیدن به وصول آب به اعضاء بهتر است و خروج از خلاف امام مالک است برای این‌که نزد امام مالکس دَلْک به معنی دست کشیدن به بدن موقع وضو و غسل واجب است.

و از حدیث بالا دانسته می‌شود که اگر کسی جماع نمود و منی نازل نشد غسل بر او واجب نیست و فقط شستن آلت مردی و وضو کافی است. در سبل السلام این قول را از عثمان و علی و زبیر و طلحه و ابی بن کعب و ابوایوب انصاریش نقل فرمود که بخاری از آنان نقل نمود و گفت بدن شستن به احتیاط نزدیک‌تر است.

و مصنف که گفت اصل این حدیث در بخاری است، در بخاری آورده است که رسول اللهص به عِتبان بن مالکس فرمود: «إِذَا أُعْجِلْتَ أَوْ أَقْحَطْتَ، فَعَلَيْكَ الْوُضُوءُ»؛ «هر وقت شتابزده شدی و قبل از نزول منی جماع را قطع نمودی غسل جماع لازمت نیست و وضو بر تو لازم است». و در حدیث بالا: (الماء من الماء)، به چند طریق از جماعتی از صحابهش آمده: از ابی ایوب و از رافع بن خدیج و از عتبان بن مالک و از ابوهریره و از انسش روایت شده است؛ اما نزد جمهور علمای حدیث بالای (الماء من الماء) منسوخ است به حدیث بعدی و مجرد جماع موجب غسل است، منی نازل بشود یا نازل نشود.

116- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا جَلَسَ بَيْنَ شُعَبِهَا الأَرْبَعِ، ثُمَّ جَهَدَهَا، فَقَدْ وَجَبَ الغُسْلُ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

117- زَادَ مُسْلِمٌ: «وَإِنْ لَمْ يُنْزِلْ».

بخاری و مسلم/ در صحیحین از ابوهریرهس روایت نمودند که ابوهریره گفت که رسول اللهص فرمود: «وقتی که مرد میان دو دست و دو پای زن نشست و او را به نزدیکی طلبید، بدن شستن بر مرد و زن واجب می‌شود، اگرچه منی نیامده باشد». و در روایت ابوداود: «وَأَلْزَقَ الْخِتَانَ بِالْخِتَانِ»؛ «و دو ختنه‌گاه مرد و زن به هم رسید، غسل واجب می‌شود، منی بیاید یا نیاید».

شرح کلمات:

اذا جلس بین شعبها الأربع: وقتی که شوهر نشست میان دو دست و دو پای همسرش؛ و یا میان دو پا و دو ران او. مقصود از این نشستن جماع کردن است. جهدها: او را تکان داد و به نزدیکی طلبید. در روایت مسلم: ثم إجتهد: که مقصود فرو کردن آلت مردی و کوشش کردن در انجام عمل جماع است.

در بیان نبوی همیشه جانب شرم و حیا و کنایه از آن‌چه شرم‌آور است اگرچه حلال باشد دیده می‌شود.

و کلمه‌ی «و إن لم ینزل»: و اگرچه منی نیاورد، کاملاً آشکار می‌سازد که چنین نشستنی باعث غسل جماع است، نه نزول منی. همان گونه که انزال منی باعث غسل است، همراه جماع باشد یا نه.

علما به حدیث بالا استدلال کرده‌اند که حدیث: «الماء من الماء» منسوخ است. چنان‌که روایت امام احمد و غیر او از طریق زهری از ابی بن کعب که گفت: «أَنَّ الفُتْيَا الَّتِي كَانُوا یَقُوْلونَ: إن الْمَاءَ مِنَ الْمَاءِ، رُخْصَةٌ، كَانَ رَسُولُ الله**ص** رَخَّصَ بِهَا فِي أَوَّلِ الإِسْلَامِ، ثُمَّ أَمَرَ بِالاِغْتِسَالِ بَعْدُ». صححه ابن خزیمه وابن حبان وقال الإسماعیلي أنه صحیح علی شرط الشیخین وهو صریح في النسخ.

ابی بن کعبس گفت: «فتواهایی که می‌گفتند نزول منی موجب غسل است رخصتی بود که در آغاز اسلام رسول اللهص آن را روا ساخته بود و بعد از آن دستور بدن شستن از جماع شد».

امام شافعیس فرمود: «إنّ كلام العرب یتقضی أن الجنابة تطلق بالحقیقة علی الجماع وإن لم یكن فیه إنزال، قال: فإن كل من وطب بأن فلاناً أجنب عن فلانة عقل أنه أصابها وإن لم ینزل، قال: ولم یختلف أن الزنی الذی یجب به الحد هو الجماع ولو لم یكن منه إنزال».

«زبان عرب می‌رساند که جنابت در حقیقت بر جماع اطلاق می‌شود، اگرچه انزال منی با آن نباشد، برای این‌که به هر کسی گفته شود فلان مرد از فلان زن جنب شد، می‌داند که با او جماع کرده است، اگر منی او نازل نشده باشد. و اختلافی در آن نیست که زنایی که حد به سبب آن واجب می‌شود، همان جماع است اگرچه با نزول منی همراه نباشد».

بنابراین کتاب و سنت و اجماع بر وجوب غسل از جماع است.

118- وَعَنْ أَنَسِ**س** قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** فِي المَرْأَةِ تَرَى فِي مَنَامِهَا مَا يَرَى الرَّجُلُ قَالَ: «تَغْتَسِلُ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

119- زَادَ مُسْلِمٌ: فَقَالَتْ أُمُّ سلَمَة: وَهَلْ يَكُونُ هَذَا؟ قَالَ: «نَعَمْ فَمِنْ أَيْنَ يَكُونُ الشَّبَهُ؟».

بخاری و مسلم/ در صحیحین از انسس روایت کرده‌اند که انس گفت که رسول اللهص درباره‌ی زنی که به خواب می‌بیند که محتلم شده و منی او آمده است چنان‌که مرد به خواب می‌بیند که محتلم شده و منی او آمده است، فرمود: «زن باید از این احتلام بدن بشوید». چنان‌که مرد از محتلم شدن باید بدن بشوید. ام سلمه از زوجات طاهرات که این را شنید گفت: آیا ممکن است که زن در خواب محتلم بشود و منی او بیاید؟ رسول اللهص فرمود: «بله، زن هم مثل مرد محتلم می‌شود و زن هم مثل مرد دارای منی است، اگر زن منی نداشت شباهت فرزند به او از کجا به وجود می‌آید»؟

شرح کلمات:

المرأة تری في منامها ما یری الرجل: زن در خواب می‌بیند با او جماع شد چنان‌که مرد در خواب می‌بیند که با زن جماع نموده و در خواب منی‌شان می‌آید و غسل لازم‌شان می‌شود.

الشبه والشبه: هر دو به معنی شباهت داشتن. شبه و شبه و شبیه و نظر و نظر و نظیر و مثل و مثل و مثیل همه به یک معنی هستند. یعنی شباهت فرزند به مادر از وجود منی مادر است.

سؤال از محتلم شدن زن در بخاری و مسلم از چند طریق روایت کرده‌اند، از ام سلمه و عایشه و انس. این سؤال برای چندتا از زنان صحابه بوده، چنان‌که امام احمد از خوله بنت حکیم و هم‌چنین نسایی و ابن ماجه از خوله بنت حکیم آورده‌اند و طبرانی از سهله بنت سهل و ابن ابی شیبه از بسره بنت صفوان آورده‌اند که اینان در خصوص محتلم شدن زن از رسول اللهص پرسیده‌اند و حضرت رسولص همان جواب را فرموده است؛ و در صحیح بخاری آورده است که احتلام موجب غسل است وقتی که دید منی او آمده است: (قال نعم، اذا رأت الماء)، یعنی: «وقتی که پس از بیداری دید که منی او آمده است». اما اگر به خواب دید و وقتی که بیدار شد اثری از نزول منی نبود غسل واجب او نمی‌شود.

حدیث می‌رساند که گاه شباهت فرزند به پدر و عمویان اوست و گاه شباهت فرزند به مادر و خالوهای اوست، اگر منی پدر غالب شد، شباهت پدر می‌یابد و اگر منی مادر غالب شد، شباهت مادر می‌یابد. و الله سبحانه و تعالی أعلم.

120- وَعَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ الله**ص** يَغْتَسِلُ مِنْ أَرْبَعٍ: مِنْ الجَنَابَةِ، وَيَوْم الجُمُعَةِ، وَمِنْ الحِجَامَةِ، وَمِنْ غُسْلِ المَيِّتِ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ.

ابوداود و ابن خزیمه به اسناد خود از عایشه ام‌المؤمنینل روایت کرده‌اند که او گفت که: رسول اللهص از چهار چیز غسل می‌نمود: از جنابت، روز جمعه، از حجامت و از شستن میت.

شرح کلمات:

جنابت: خواه از جماع باشد و یا از نزول منی، غسل از آن واجب است بدون خلاف.

یوم الجمعة: بدن شستن در روز جمعه. اگر غسل برای روز جمعه است پس بر مرد و زن و کودک و پیر و جوان سنت است از بعد فجر تا غروب آفتاب روز جمعه. و اگر غسل برای نماز جمعه است پس غسل بر کسانی سنت است که به نماز جمعه می‌روند و هر قدر به وقت رفتن به نماز جمعه نزدیک‌تر باشد بهتر است.

من الحجامة: خون از بدن گرفتن به وسایل حجامت. و غسل از حجامت مستحب است و دلیل آن مختلف است: این حدیث به روایت عایشهل می‌رساند که غسل از آن مستحب است؛ و حدیث به روایت انسس: «أَنَّهُ**ص** إحتَجَمَ وصَلّی ولَم یَتَوَضَّأ»؛ «حجامت گرفت و نماز خواند و وضو را تازه نکرد»، می‌رساند که غسل برای آن لزومی ندارد. برای عمل به هر دو حدیث می‌توان گفت گاهی غسل از آن سنت است و گاهی نه.

و اما غسل کسی که میت را شست برای علما در آن سه قول است: قولی که سنت است و شاید این نزدیک‌تر به صواب باشد، و قولی که کسی که میت را شست بر او واجب است بدن بشوید و قول سوم که سنت هم نیست.

121- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** فِي قِصَّةِ ثُمَامَةَ بْنِ أُثَالٍ، عِنْدَمَا أَسْلَم وَأَمَرَهُ النَّبِيُّ**ص** أَنْ يَغْتَسِلَ. رَوَاهُ عَبْدُ الرَّزَّاقِ وَأَصْلُهُ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

عبدالرزاق به اسناد خود از ابی هریرهس روایت نمود در داستان ثمامه بن اثال که موقعی که خواست مسلمان شود، رسول اللهص به وی امر فرمود تا بدن بشوید. و اصل این حدیث متفق علیه می‌باشد.

عبدالرزاق بن همام صنعانی صابح التصانیف از عبیدالله بن عمرو خلقی روایت نمود و امام احمد و اسحاق بن راهویه و ابن معین و ذهلی از او روایت نمودند. ذهبی گفت: بسیاری از علما او را معتمد دانسته‌اند و احادیث به روایت او در صحاح آورده‌اند. در شوال سال 211 هجری درگذشت.

و اصل حدیث روایت عبدالرزاق متفق علیه بین بخاری و مسلم است.

ثمامه بن اثال: بزرگ اهل یمامه، یاران پیغمبرص او را اسیر نمودند و به خدمت رسول اللهص آوردند. رسول اللهص دستور داد تا او را به یکی از ستون‌های مسجد نبوی ببندند. هر وقت رسول اللهص داخل به مسجد می‌شد، نزد او می‌آمد و از او می‌پرسید: حالت چگونه است؟ می‌گفت: اگر بر من منت بگذاری و مرا آزاد نمایی، منت بر کسی می‌نهی که سپاسگزار است و اگر مرا بکشی کسی را می‌کشی که خونش ضایع نمی‌شود و جماعتش به خونخواهی او برمی‌خیزند و اگر مال بخواهی هم می‌پردازیم. تا سه روز هر بار رسول اللهص داخل به مسجد می‌شدند و از حال او می‌پرسیدند، همین جواب را از او می‌شنیدند. سه روز در مسجد پیغمبرص بودن و دیدن نماز جماعت همراه رسول اللهص و اخلاق صحابه و بزرگداشت رسول اللهص و قراءت رسول اللهص در نماز که دل سنگ را آب می‌کرد در تار و پود وجود ثمامه اثر کرد و بعد از سه روز که رسول اللهص امر فرمود ثمامه را آزاد کنند، مسلمان شد و رسول اللهص فرمود: بدن بشوید. او مسلمان شد، مسلمان واقعی و از مدینه به مکه رفت و در مکه به کفار قریش گفت که از این به بعد یک دانه از گندم یمامه به شما نمی‌رسد، مگر به اجازه‌ی رسول اللهص. و بعد از رحلت رسول اللهص که اهل یمامه می‌خواستند از دین برگردند، ثمامه به آنان گفت: ای قوم! شما بعد از مردم مسلمان شده‌اید، مبادا پیش از مردم از دین برگردید. و وجود ثمامه مانع از آن شد که قوم او اسلام را ترک گویند و به برکت او بر اسلام خود باقی ماندند.

حکم غسل کافری که مسلمان می‌شود:

در مذهب شافعیه: برای کافری که مسلمان می‌شود، غسل بر او واجب نیست و غسل او مستحب است.

بنا به حدیث: «الْإِسْلَام يَجُبُّ مَا كَانَ قَبْلَهُ»؛ «اسلام گناهان قبل را نابود می‌کند».

و نزد حنیفه: اگر در حال کفر غسل از جنابت نموده غسل دیگری لازم او نیست.

و نزد حنبلیه: مطلقاً غسل بر او واجب است، خواه در حال کفر غسل نموده باشد یا غسل ننموده باشد.

بنا به حدیثی که ابوداود از قیس بن عاصم روایت کرده که گفت: «أَتَيْتُ رَسُولَ الله**ص** أُرِيدُ الْإِسْلَامَ، فَأَمَرَنِي أَنْ أَغْتَسِلَ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ» و ترمذی و نسایی هم این حدیث را به مانند روایت ابوداود آورده‌اند.

در حدیث، امر به ثمامه و قیس به عاصمب شد که برای مسلمان شدن‌شان بدن بشویند، بعضی همین امر را حمل بر ایجاب نموده‌اند، ولی حمل بر استحباب به صواب نزدیک‌تر است، برای این‌که این همه که مسلمان می‌شده‌اند، معلوم نیست که به همه امر شده باشد غسل نمایند. و الله سبحانه و تعالی أعلم.

122- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ**س** أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ**ص** قَالَ: «غُسْلُ الجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ». أَخْرَجَهُ السَّبْعَةُ.

و از ابوسعید خدریس روایت است که رسول اللهص فرمود: «بدن شستن در روز جمعه بر هر فرد بالغی واجب است».

امام داود ظاهری/ این حدیث را دلیل وجوب غسل در روز جمعه دانسته است و جمهور علما آن را حمل بر استحباب نموده‌اند. از این رو که در آغاز اسلام مردم در تنگدستی بودند و لباس پشمی می‌پوشیدند و در هوای گرم آن‌جا عرق می‌کردند و در اجتماع روز جمعه بوی بدی از لباس و بدنشان می‌آمد. بنابراین به آنان امر می‌شد تا بدن بشویند و بدن را از آن عرق پاک کنند و بعد از آن که خدای متعال فراخی روزی برای‌شان آورد و لباس پنبه‌ای می‌پوشیدند، رخصت یافتند تا اگر بخواهند بدن بشویند و اگر نخواهند وضو برای نماز جمعه کافی است.

چنان که در حدیث آمده است: «مَن تَوَضَأَ یَوم الجُمُعة فَبِهَا ونِعمَت ومَن اغتَسَلَ فَالغُسل أَفضَل»: «کسی که در روز جمعه برای نماز جمعه وضو گرفت راه سنت گرفته و چه راه خوبی گرفته و کسی که غسل نمود، غسل بهتر است».

بعضی از علما گفته‌اند: «فبها ونعمت»، «فبهاء ونعمة» می‌باشد. وضو گرفتن بها و نعمت است، یعنی زیبایی و خوشی است و بدن شستن در روز جمعه بهتر است، زیرا که عید هفته و روز اجتماع می‌باشد. والله سبحانه و تعالی أعلم.

123- وَعَنْ سَمُرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «مَنْ تَوَضَّأَ يَوْمَ الجُمُعَةِ فَبِهَا وَنِعْمَتْ، وَمَنْ اِغْتَسَلَ فَالْغُسْلُ أَفْضَلُ». رَوَاهُ الخَمْسَةُ، وَحَسَّنَهُ التِّرْمِذِيُّ.

امام احمد و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه از سمره بن جُنْدب روایت کرده‌اند که او گفت:

رسول اللهص فرمود: «کسی که روز جمعه برای نماز جمعه وضو گرفت به سنت پیغمبرص عمل کرده و چه خوب سنتی است آن، و کسی که روز جمعه بدن شست، بدن شستن همراه وضو بهتر است از وضو به تنهایی».

روایت نامبردگان از حَسَن بصری از سَمُرَه است. کسی که شنیدن حسن بصری از سمره را صحیح دانسته، این حدیث را صحیح می‌داند. در سماع حسن از سمره اختلاف است. چیزی که هست حدیث: «غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ» صحیح‌تر است و بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند و بنابراین نزدیک‌تر به احتیاط آن است که مؤمن غسل روز جمعه را هیچ‌گاه ترک نکند.

شرح حال سمره بن جندبس: ابوسعید سمره بن جندب فزاری حلیف انصار از یاران پیغمبرص و از حفاظ مکثرین می‌باشد. در کوفه منزل گرفت، و والی بصره شد. وفات او به سال 59 هجری است.

124- وَعَنْ عَلِيٍّ**س** قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** يُقْرِئُنَا القُرْآنَ مَا لَمْ يَكُنْ جُنُبًا. رَوَاهُ الخَمْسَةُ، وَهَذَا لَفْظُ التِّرْمِذِيِّ وَصَحَّحَهُ وَحَسَّنَهُ اِبْنُ حِبَّان.

در بعضی از نسخ بلوغ المرام: رواه الخمسه است و این صحیح است برای این که امام احمد و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند. در بعضی نسخ بلوغ المرام رواه احمد و الخسمة است و این جور نمی‌آید، باید رواه احمد و الأربعة باشد.

در این‌جا تصحیح حدیث فقط از ترمذی آورد در حالی که مصنف در تلخیص آورده که ترمذی و ابن السکن و عبدالحق و بَغَوی حکم به صحت آن کرده‌اند. ابن خزیمه از شعبه روایت کرده است که شعبه گفت: این حدیث سه یک سرمایه‌ی من است و حدیثی روایت نکرده‌ام که بهتر از این حدیث باشد.

معنی حدیث: علیس فرمود که: رسول اللهص قرآن به ما می‌آموخت مادامی که جُنُب نشده بود. یعنی در وقت جنابت قرآن برای ما نمی‌خواند. از این حدیث دانسته می‌شود که رسول اللهص در حال جنابت قرآن نمی‌خواند. و در حدیثی که احمد و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم و بزار و دارقطنی و بیهقی روایت کرده‌اند: «لَم یَكن يَحْجُب النَبِي**ص** أَو يَحْجُزُهُ عَنِ الْقُرْآنِ شَيْءٌ، إِلَّا الْجَنَابَة»؛ «هیچ‌چیز مانع رسول اللهص از قرآءت قران نمی‌شد، مگر جنابت».

و حدیثی که ابویعلی از علیس روایت نموده که علیس روایت نموده که علی فرمود: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ**ص** تَوَضَّأَ، ثُمَّ قَرَأَ شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ، ثُمَّ قَالَ: «هَكَذَا لِمَنْ لَيْسَ بِجُنُبٍ، فَأَمَّا الْجُنُبُ فَلَا ولَا آیَة». قال الهیثمی رجاله موثقون.

«دیدم رسول اللهص را که وضو گرفت و چیزی از قرآن خواند و فرمود: چنین است وضو گرفتن و قرآن خواندن برای کسی که جُنُب نباشد، اما جنب نمی‌تواند قرآن بخواند و نه هم یک آیه».

این احادیث می‌رساند که خواندن قرآن حتی از حفظ هم بر جنب حرام است. و اما حدیث ابن عباسب که رسول اللهص فرمود: «لَو أَنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ، فَقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ...»؛ «اگر یکی از شما موقعی که بخواهد با همسر خود جماع نماید بسم الله بگوید، اگر فرزندی از آن جماع نصیب او شد، شیطان نمی‌تواند ضرری به آن فرزند برساند». کاری به منع جُنُب از قراءت قرآن ندارد، برای این که یا قبل از جماع یا موقع جماع بسم الله می‌گوید نه به قصد تلاوت قرآن، چنان که جنب موقع خوراک خوردن و آب آشامیدن و لباس پوشیدن می‌گوید بسم الله نه به قصد قرآءت قرآن.

و هم‌چنان حدیث: «كَانَ**ص** يَذْكُرُ اللَّهَ عَلَى كُلِّ أَحْيَانِهِ»؛ «رسول اللهص یاد خدا می‌نمود در همه حال». که معلوم است حمل بر اذکار غیرتلاوت قرآن شده است.

الحاصل: قراءت قرآن در حال جنابت حرام است. و حدیث ابن ابی شیبه که رسول اللهص هرگاه قصد می‌فرمود و مقاربت با اهل خود انجام می‌داد، پس از انزال می‌فرمود: «اللَّهُمَّ لاَ تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيمَا رَزَقْتَنِي نَصِيبًا»؛ «خدایا هر فرزندی که روزی من فرمودی برای شیطان در او نصیبی قرار مده»؛ قرآن در آن نیست. والله سبحانه و تعالی أعلم.

125- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا أَتَى أَحَدُكُمْ أَهْلَهُ، ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يَعُودَ فَلْيَتَوَضَّأْ بَيْنَهُمَا وُضُوءًا». رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

126- زَادَ الحَاكِمُ: «فَإِنَّهُ أَنْشَطُ لِلْعَوْدِ».

مسلم/ از ابی سعید خدریس روایت نمود که ابوسعید گفت که: رسول اللهص فرمود: «هرگاه یکی از شما عمل مقاربت انجام داد و خواست باری دیگر انجام دهد، میان دوبار جماع وضو بگیرد، زیرا که برای برگشتن به جماع نشاط بیشتری به همراه می‌آورد».

و در روایت ابن خزیمه و بیهقی: «فَلیَتَوَضَأ بَینَهُمَا وُضُوءَهُ لِلصَّلاة»؛ «میان دوبار جماع وضو بگیرد، مانند وضویی که برای نماز می‌گیرد».

شرح کلمات:

إذا أتی أحدكم أهله: هرگاه یکی از شما با همسر خود جماعی انجام داد.

ثم أراد أن یعود: پس از جماع بار اول خواست جماع دیگری انجام دهد.

فلیتوضأ بینهما وضوءا: میان دوبار جماع وضو بگیرد، وضویی که برای نماز می‌گیرد. و تأکید بر وضوء برای این است که مقصود همان وضویی است که برای نماز می‌گیرد.

و حکم این وضوی میان دو جماع استحباب است، برای این‌که به ثبوت رسیده که رسول اللهص با همه‌ی همسران خود جماع نمود، بدون این‌که میان دو جماع وضو بگیرد. و ثابت شده است که رسول اللهص با همسران خود جماع نمود و بعد از هر جماع بدن شست، بنابراین وضو گرفتن میان دو جماع جایز است و جماع با همسران متعدد بدون وضو در میان آنها جایز است. و جماع با چند همسر با یک غسل جایز است. و الله سبحانه و تعالی أعلم.

127- وَلِلْأَرْبَعَةِ عَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** يَنَامُ وَهُوَ جُنُبٌ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَمَسَّ مَاءً». وَهُوَ مَعْلُولٌ.

ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه/ از عایشهل روایت نموده‌اند که او گفت: رسول اللهص در حال جنابت می‌خوابید بدون این‌که آب به کار ببرد برای غسل و یا وضو».

مصنف فرمود: این حدیث علتی دارد و در بیان آن علت گفت که حدیث به روایت ابواسحق از اسود از عایشهل است و ابواسحاق از اسود نشنیده است، ولیکن این علت مرتفع است برای این‌که بیهقی/ فرمود: این حدیث صحیح است و ابواسحاق از اسود شنیده است.

از این حدیث دانسته می‌شود که شخص جنب می‌تواند در حالت جنابت بخوابد بدون این‌که بدن بشوید و یا وضو بگیرد و یا طهارت بگیرد.

ترمذی فرمود به تقدیر صحت این حدیث احتمال دارد که مقصود از (لا یمس ماء) این باشد که (لا یمس ماء للغسل) تا موافق با احادیث صحیحین باشد که جنب اگر قصد خوابیدن و یا خوراک خوردن و یا آشامیدن و یا دوباره جماع کردن نمود طهارت بنماید و وضو بگیرد. چنان که در صحیح مسلم آمده: «لِیَتَوَضَأ ثُم لِیَنَم»؛ «وضو بگیرد، سپس بخوابد». و در صحیح بخاری آمده است: «إِغسِل فَرجَك ثُم تَوضَأ»؛ «طهارت بگیر و پس از آن وضو بگیر»؛ آن‌گاه بخواب، یا خوراک بخور و یا آب بیاشام و یا دوباره جماع کن. و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیح‌شان آورده‌اند که عبدالله بن عمرب از رسول اللهص پرسید: «أَيَنَامُ أَحَدُنَا وَهُوَ جُنُبٌ؟ قَالَ رَسُولُ الله**ص**: يَنَامُ، وَيَتَوَضَّأُ إِنْ شَاءَ». ابن عمرب پرسید: آیا یکی از ما که جنب باشد می‌تواند در حال جنابت بخوابد؟ رسول اللهص فرمود: «بله می‌تواند در حال جنابت بخوابد و اگر خواست وضو بگیرد و سپس بخوابد». و در صحیحین همین حدیث آمده بدون کلمه‌ی (إن شاء).

الحاصل: رسول اللهص همیشه راحت امت خود را خواسته‌اند، گاهی بعد از غسل می‌خوابیده‌اند تا موقع خواب در حال جنابت نباشد و این در بیشتر احوال ایشان بوده و گاه به طهارت وضو اکتفا می‌فرموده‌اند و غسل را به دنبال می‌انداخته‌اند، و گاه بدون غسل و بدون وضو در حال جنابت می‌خوابیده‌اند تا در این مورد امت‌شان راحت باشند و بتوانند به راحت خود عمل کنند و اگر میسر بود، بدن بشویند و بعد بخوابند و اگر مسیر نبود طهارت و وضو بگیرند و سپس بخوابند و اگر مسیر نبود یا حوصله‌ی آن نداشتند بدون غسل و وضو بخوابند و بعد از خواب بدن بشویند.

128- وَعَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** إِذَا اِغْتَسَلَ مِنْ الجَنَابَةِ يَبْدَأُ فَيَغْسِلُ يَدَيْهِ، ثُمَّ يُفْرِغُ بِيَمِينِهِ عَلَى شِمَالِهِ، فَيَغْسِلُ فَرْجَهُ، ثُمَّ يَتَوَضَّأُ، ثُمَّ يَأْخُذُ المَاءَ، فَيُدْخِلُ أَصَابِعَهُ فِي أُصُولِ الشَّعْرِ، ثُمَّ حَفَنَ عَلَى رَأْسِهِ ثَلَاثَ حَفَنَاتٍ، ثُمَّ أَفَاضَ عَلَى سَائِرِ جَسَدِهِ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ، وَاللَّفْظُ لِمُسْلِم.

129- وَلَهُمَا فِي حَدِيثِ مَيْمُونَةَ: ثُمَّ أَفْرَغَ عَلَى فَرْجِهِ، فَغَسَلَهُ بِشِمَالِهِ، ثُمَّ ضَرَبَ بِهَا الأَرْضَ.

130- وَفِي رِوَايَةٍ: «فَمَسَحَهَا بِالتُّرَابِ» وَفِي آخِرِهِ: «ثُمَّ أَتَيْتُهُ بِالْمِنْدِيلِ» فَرَدَّهُ، وَفِيهِ: «وَجَعَلَ يَنْفُضُ المَاءَ بِيَدِهِ».

و بخاری و مسلم از عایشه ام‌المؤمنینل روایت نمودند که عایشه گفت: «موقعی که رسول اللهص بعد از جنابت قصد بدن شستن می‌فرمود، ابتدا دو دست خود را می‌شست، بعد از آن با دست راست بر دست چپ آب می‌ریخت و شرمگاه خود را می‌شست، آن‌گاه وضو می‌گرفت و بعد از آن آب می‌گرفت و انگشتان خود را که از آب تَر بود به ته موهای سر داخل می‌نمود تا به ته موهای سر آب برسد، آن‌گاه سه کف دست آب بر سر می‌ریخت (بیشتر اوقات به کف یک دست و بعضی اوقات به هر دو کف آب بر سر می‌ریخت)، آن‌گاه آب بر همه‌ی بدن می‌ریخت، پس از آن دو پای خود را می‌شست».

و در روایت بخاری و مسلم از میمونهل، ام‌المؤمنین، روایت کرده‌اند که پس از شستن دو دست، آب بر شرمگاه می‌ریخت و به دست خود شرمگاه خود را می‌شست و بعد از شستن شرمگاه، دست به خاک می‌زد تا دست از اثر شستن شرمگاه پاک شود. و در روایتی بعد از شستن شرمگاه دو دست را به خاک می‌مالید. و در آخر حدیث آمده، حَوْلَه آوردم تا به حوله بدن را خشک کند. حوله را نگرفت و شروع کرد به تکان دادن دو دست تا آب از دو دست بریزد و یا به دست آب را از بدن می‌ریخت تا آب بر بدن نماند.

شرح کلمات:

یفرغ بیمینه علی شماله: آب به دست راست بر دست چپ می‌ریخت. یفرغ: می‌ریخت. یمینه: دست راستش، شماله: دست چپش، یغسل فرجه: می‌شست شرمگاه خود را، فرج: شرمگاه: قُبُل و دُبُر.

أصول الشعر: بیخ مو: ته مو، سائر الجسد: باقی بدن، بعد از شستن اعضای وضو و به معنی همه‌ی بدن، مثل سوره برای همه‌ی آیات آن. و سور البلد حصار بند همه‌ی شهر.

حفن علی رأسه: ریخت آب بر سرش، حفنه: یک کف دست پر آب، و حفنه: دو کف دست پر آب.

ضرب بها الأرض ومسحها بالتراب: دست چپ خود را به زمین زد، دست چپ خود را به خاک مالید، به یک معنی است.

أتیته بالمندیل: آوردم برایش حوله، مندیل: دستمال، منشفه، حوله.

ینفض الماء بیده: دست‌ها را تکان می‌داد تا آب از آن بریزد.

در این حدیث وجه اکمل غسل را نشان می‌دهد که اول طهارت بگیرد و شرمگاه بشوید، بعد وضو بگیرد مانند وضوی نماز و در این وضو رو و دو دست بشوید و مسح سر بنماید و شستن پاها را به دنبال بیندازد تا بعد از تکمیل غسل، پاها را بشوید و آب به ته موها برساند و اول سر را بشوید و آب بر راست بدن بریزد و بشوید و بعد آب بر چپ بدن بریزد و بشوید. بعد که آب به همه‌ی بدن رسید پاها را بشوید. و در این حدیث دانسته شد که حوله به کار نبردن بهتر است تا اثر عبادت بیشتر بماند، چنان‌چه هوا سرد باشد و نیاز به حوله باشد حوله را به کار ببرد. و دانسته شد که دست تکان دادن برای ریختن آب از اعضای بدن اشکالی ندارد والله سبحانه و تعالی أعلم.

131- وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ**ل** قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ**ص** إِنِّي اِمْرَأَةٌ أَشُدُّ ظَفْرَ رَأْسِي، أَفَأَنْقُضُهُ لِغُسْلِ الجَنَابَةِ؟ وَفِي رِوَايَةٍ: وَالحَيْضَةِ؟ قَالَ: «لَا، إِنَّمَا يَكْفِيكِ أَنْ تَحْثِي عَلَى رَأْسِكِ ثَلَاثَ حَثَيَاتٍ». رَوَاهُ مُسْلِم.

از ام سلمهل روایت است و او از امهات المؤمنین است که گفت: گفتم یا رسول اللهص، من زنی هستم که موهای سرم را محکم به هم می‌بندم، آیا برای غسل جنابت، و در روایتی در غسل جنابت و حیض، باید موها را از هم باز کنم؟ رسول اللهص فرمود: «نه، لازم نیست موهای سرت را از هم باز کنی. کافی است که سه کف پر از آب را بر سرت بریزی».

شرح کلمات:

أشد ضفر رأسی: موقع بافتن موی سرم، آنها را محکم به هم می‌بندم.

أفأنقضه لغسل الجنابة والحیضة؟ آیا باید موهای سرم را از هم باز کنم برای غسل جنابت و حیض؟

قال: لا. فرمود: نه، لازم نیست که موهای سرت را از هم باز کنی.

إنما یكفیك أن تحثی علی رأسك ثلاث حثیات: کفایت است در رفع جنابت و حیض این‌که سه کف پر از آب را بر سرت بریزی.

این حدیث می‌رساند که برای رفع جنابت و حیض کفایت است که سه کف پر آب بر سر بریزد؛ و می‌رساند که سه کف دست آب بر سر ریختن و دست مالیدن به موی سر کفایت است برای رسانیدن آب به ته موهای سر و لازم نیست که زن موهای سر را از هم باز کند. و در حدیث صحیح به روایت مسلم و امام احمد آمده است که: به عایشهل خبر رسید که عبدالله بن عمرب به زنان امر می‌کند که موقع بدن شستن، موهای سر را از هم باز کنند. فرمود: شگفت‌آور است که ابن عمر زنان را به گشودن موهای سر در وقت غسل ـ از جنابت و حیض ـ امر نماید، چرا زنان را به تراشیدن موی سر امر نمی‌کند! من و پیغمبر خداص از یک ظرف آب می‌گرفتیم برای بدن شستن و من سه بار آب را بر سر می‌ریختم.

حاصل این که اگر آب به ته مو برسد کفایت است سه بار آب ریختن بر سر. اما اگر آب به ته موی سر نرسد باید آب را به ته موی سر برساند. و ظاهر حدیث این است که سه بار آب ریختن بر موی سر و دست کشیدن به موهای سر، آب را به موهای سر می‌رساند و نیازی به باز کردن موها از هم نیست، والله سبحانه و تعالی أعلم.

132- وَعَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِنِّي لَا أُحِلُّ المَسْجِدَ لِحَائِضٍ وَلَا جُنُبٌ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ.

از عایشهل روایت است که او گفت: رسول اللهص فرمود: «من روا نمی‌دارم مسجد را برای کسی که در حال جنابت باشد و زنی که در حال حیض باشد». ابوداود این حدیث را روایت نمود و ابن خزیمه از حفاظ حدیث گفت که این حدیث صحیح است.

شرح کلمات:

إنی لا أحل المسجد: من روا نمی‌دارم مسجد را برای داخل شدن جنب و حائض و نشستن در آن. برای این‌که در قرآن:

﴿إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ﴾ [النساء: 43].

«عبور از مسجد را روا دانسته است».

فقها فرموده‌اند عبور جنب و حائض از مسجد رواست به شرط این‌که حائض هنگام عبور از مسجد مایه‌ی آلوده شدن مسجد به خون حیض نباشد. و اگر در مسجد بود و جنب و یا حائض شد باید از مسجد بیرون رود و خود را به غسل پاک نماید.

133- وَعَنْهَا**ل** قَالَتْ: كُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَرَسُولُ اللَّهِ**ص** مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ، تَخْتَلِفُ أَيْدِينَا فِيهِ مِنَ الجَنَابَةِ. مُتَّفَقٌ عَلَيْه، وَزَادَ اِبْنُ حِبَّانَ: وَتَلْتَقِي أَیدِینَا.

از عایشهل روایت است که او گفت: «موقع بدن شستن، من و پیغمبر خداص از یک ظرف آب می‌گرفتیم و دست‌هایمان به دنبال هم در ظرف می‌رفت برای غسل کردن از جنابت». حدیث متفق علیه بین بخاری و مسلم است، و ابن حبان این زیادت را آورده که موقع آب برداشتن دست‌هایمان به هم می‌خورد.

شرح کلمات:

من إناء واحد: از یک ظرف آب می‌گرفتیم برای غسل‌مان از جنابت.

تختلف أیدینا فیه: دست‌های من و پیغمبرص به ظرف داخل می‌شد برای آب گرفتن از ظرف به کف دست.

از این حدیث دانسته می‌شود که برای مرد و زن هر دو جایز است که از یک ظرف آب بگیرند و موقع آب به مشت گرفتن اگر دست‌هایشان به هم بخورد مانعی ندارد، و داخل شدن دست جنب در آب مانعی ندارد و آب را مستعمل نمی‌سازد. و بعضی از فقها گفته‌اند که برای مستعمل نشدن آب موقع داخل کردن دست در آب اندک، باید نیت اغتراف بنماید تا آب از تکرار دست در آن کردن مستعمل نشود.

134- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِنَّ تَحْتَ كُلِّ شَعْرَةٍ جَنَابَةً، فَاغْسِلُوا الشَّعْرَ، وَأَنْقُوا البَشَرَ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ، وََلتِّرْمِذِيُّ وَضَعَّفَاهُ.

135- وَلِأَحْمَدَ عَنْ عَائِشَةَ نَحْوُهُ، وَفِيهِ رَاوٍ مَجْهُولٌ.

از ابی هریرهس روایت است که او گفت: رسول اللهص فرمود: «زیر هر مویی جنابت است: موهای بدن را بشویید و پوست بدن را پاکیزه کنید».

این حدیث را ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند و آن را ضعیف دانسته‌اند، برای این‌که این حدیث نزد ابوداود و ترمذی از روایت حارث بن وجیه است. ابوداود گفته: او خود ضعیف است و حدیث او منکر است. و ترمذی گفت: این حدیث به روایت حارث بن وجیه است و او مورد اعتماد نیست. امام شافعی فرمود: این حدیث ثابت نیست. بیهقی فرمود: دانشمندان علم حدیث مثل بخاری و ابوداود و غیره آن را انکار کرده‌اند و مانند این حدیث نزد امام احمد به روایت از عایشهل می‌باشد و در آن هم یکی از راویان آن مجهول و نامعلوم است.

و در این باب حدیثی است به روایت علی بن ابی‌طالبس که گفت: رسول اللهص فرمود: «مَنْ تَرَكَ مَوْضِعَ شَعْرَةٍ مِنْ جَنَابَةٍ لَمْ يَغْسِلْهَا فُعِلَ بِهِ كَذَا وَكَذَا فَمِنْ ثَمَّ عَادَيْتُ رَأسِي فَمِنْ ثَمَّ عَادَيْتُ رَأسِي ثلاثا». وكان یجزه. «کسی که جای یک مویی از جنابت نشست، چنین و چنان از عقوبت بر سرش می‌آید. از این جهت است که من سر را می‌تراشم، سه بار فرمود از این جهت است که من سرم را می‌تراشم».

ابن کثیر در کتاب «ارشاد» گفت که: این حدیث به روایت عطاء بن السائب است و او بدحفظ است. نووی گفت: این حدیث ضعیف است، و سبب اختلاف در روایت عطاء بن السائب این است که او در آخر عمر اختلال حواس پیدا کرد. بنابراین هر روایتی از او که قبل از اختلال حواسش بوده قبول شده و هر حدیثی که بعد از اختلال حواس روایت نموده قبول نشده است. مصنف بلوغ المرام که خود امیرالمؤمنین در حدیث است و در عصر خود بر همه‌ی علمای حدیث تفوق داشته این حدیث به روایت امیر‌المؤمنین علیس را صحیح دانسته است.

الحاصل: اجماع علما بر این است که در غسل جنابت باید همه‌ی مو و پوست بدن آب بگیرد.

شروط غسل: اسلام، تمییز، آب مطلق، عدم منافی حسی که چیزی بر بدن نباشد که رنگ یا بو یا مزه‌ی آب را تغییر دهد. عدم منافی شرعی که در حال حیض نباشد. دانایی به غسل، عدم صارف که بارده و یا نیت تبرد همراه نباشد. تمییز فرایض غسل از سنن آن، و غسل عضو زاید.

فرائض غسل دوتاست: نیت: غسل فرض را به جا می‌آورم لله تعالی، فراگرفتن همه‌ی مو و پوست به آب.

مستحبات آن: با ساتر عورت غسل کردن، ایستادن در محلی که ترشحات آب به او نرسد. اول طهارت گرفتن، سپس وضو گرفتن و سپس بدن شستن، سه بار شستن بدن.

مکروهات غسل: اسراف در ریختن آب و آب خیلی گرم و یا خیلی سرد به کار بردن بدون سبب.

محرمات غسل: با آب غصبی بدن شستن و غیره.

بَابُ اَلتَّيَمُّمِ

تیمم در لغت به معنی قصد کردن است و در شرع: به کار بردن خاک در مسح رو و دو دست در عبارت به جای وضو و یا غسل به سبب نبودن آب و یا بودن عذر در به کار نبردن آب است.

136- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ**ب**: أَنَّ النَّبِيَّ**ص** قَالَ: «أُعْطِيتُ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي: نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَجُعِلَتْ لِي الأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ أَدْرَكَتْهُ الصَّلَاةُ فَلْيُصَلِّ». وَذَكَرَ الحَدِيثَ.

از جابربن عبدالله انصاریب روایت است که رسول اللهص فرمود: «پنج چیز به من داده شد که پیش از من به هیچ‌کس داده نشده است: یکم خدا پیروزی و نصرت مرا قرار داد در ترسی که در دل دشمن می‌انداخت در فاصله‌ی یک ماه راه. دوم زمین برای من در حکم مسجد قرار داده شد و خاک آن برایم طهور شد تا هر یک از امت من هرگاه وقت نماز بر او داخل شود در هر جای پاک که باشد نماز بخواند و اگر آب نباشد خاک آن برای تیمم به کار ببرد. سوم: و روا شد برای من تصرف در مال غنیمت که در جهاد از کفار به دست می‌آید در حالی که برای پیغمبران پیشین غنیمتی که به دست‌شان می‌آمد آتشی از آسمان می‌آمد و آن را می‌سوزاند. چهارم: و به من داده شد شفاعت عظمی در روز قیامت که خلق را از موقف سهمناک نجات می‌دهد. و در انواع شفاعت دیگر نیز بزرگ‌ترین سهم برای اوست، و پنجم: و هر پیغمبری پیش از من به سوی قوم خودش مبعوث می‌شد و من مبعوث شده‌ام به سوی همه‌ی خلق». و معلوم است که هر کدام از این پنج مورد به رسول اللهص اختصاص دارد و این پنج مورد بزرگ‌ترین خصایص را نشان می‌دهد اگر چه خصایص مختص به رسول اللهص خیلی بیش از این است و جلال الدین سیوطی/ در کتاب «خصایص» آن را به دویست مورد رسانیده است.

شرح کلمات:

نصرت بالرعب: یاری داده شدم به ترس دشمن از من. رعب به معنی ترس. مسیرة شهر: یک ماه راه. و در روایت طبرانی: مسیرة شهرین: دو ماه راه که یک ماه راه مناطق رو به رو و یک ماه راه مناطق پشت سر. و این حدیث می‌رساندکه ترس از او همه‌ی دشمنان را فرا گرفته است و یک ماه راه به حساب این‌که در جزیرة العرب هیچ طرف آن از یک ماه راه بیشتر نبوده است و وقتی که یک ماه راه به وسایل مختلف در نظر گرفته شود، همه‌ی جهان را شامل می‌شود، چنان‌که هم‌اکنون کفار از اسلام در هراسند.

وجعلت لی الأرض: همه‌ی زمین برای من مسجد و پاک شد. که همین زمین از خاک و سنگ و چوب آن به همه‌ی آنها تیمم روا باشد، چنان‌که مذهب امام مالکس است که تیمم به هرچه از زمین باشد و صنعت بشر در آن داخل نباشد، جایز است. اما گچ که صنعت در آن داخل شده تیمم به آن روا نیست.

137- وَفِي حَدِيثِ حُذَيْفَةَ**س**: «وَجُعِلَتْ تُرْبَتُهَا لَنَا طَهُورًا، إِذَا لَمْ نَجِدِ المَاءَ».

«و خاک زمین برای ما پاک و پاک‌کننده شد تا هر وقت آب نیافتیم به خاک تیمم نماییم». و این حدیث صحیح می‌رساند که تیمم باید به خاک باشد، و حدیث بعدی نیز همین دلالت را دارد.

138- وَعَنْ عَلِيٍّ**س** عِنْدَ أَحْمَدَ: «وَجُعِلَ التُّرَابُ لِي طَهُورًا».

«و گردانیده شد برای ما خاک پاک‌کننده». و این حدیث صحیح نیز می‌رساند که تیمم باید به خاک باشد، و علیس برابر این روایت مؤید تیمم به خاک است.

139- وَعَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ**ب** قَالَ: بَعَثَنِي النَّبِيُّ**ص** فِي حَاجَةٍ، فَأَجْنَبْتُ، فَلَمْ أَجِدِ المَاءَ، فَتَمَرَّغْتُ فِي الصَّعِيدِ كَمَا تَمَرَّغُ الدَّابَّةُ، ثُمَّ أَتَيْتُ النَّبِيَّ**ص** فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ، فَقَالَ: «إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ أَنْ تَقُولَ بِيَدَيْكَ هَكَذَا»، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدَيْهِ الأَرْضَ ضَرْبَةً وَاحِدَةً، ثُمَّ مَسَحَ الشِّمَالَ عَلَى اليَمِينِ، وَظَاهِرَ كَفَّيْهِ وَوَجْهَهُ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ، وَاللَّفْظُ لِمُسْلِمٍ.

140- وَفِي رِوَايَةٍ لِلْبُخَارِيِّ: وَضَرَبَ بِكَفَّيْهِ الأَرْضَ، وَنَفَخَ فِيهِمَا، ثُمَّ مَسَحَ بِهِمَا وَجْهَهُ وَكَفَّيْهِ.

عمار گفت: رسول اللهص مرا برای کاری فرستاد، من جُنُب شدم و آب نیافتم، در خاک غلتیدم، آن چنان که حیوان در خاک می‌غلتد. پس از آن به خدمت رسول اللهص آمدم و عرض کردم که جنب شدم و آب نبود که بدن بشویم و در خاک غلتیدم. رسول اللهص فرمود: «کافی بود که با دستان خود این چنین کنی». آن‌گاه دو دست خود را یک بار به خاک زد و دست چپ را بر دست راست مالید و پشت دو کف دست و روی خود را به خاک مسح کرد.

و در روایتی از بخاری: دو دست خود را به خاک زد و در دو دست خود نفس دمید تا غبار آن کم شود، آن‌گاه با آن دو صورت [پشت] دو کف دست خود را مسح کرد.

عمار بن یاسرب از سابقین به سوی اسلام هستند، خودش و پدرش یاسر و مادرش سمیه. کنیه‌ی او ابوالقیظان است. مادرش اولین شهید در اسلام است. او و شوهرش یاسر به دست پلید ابوجهل شهید شدند. عمار بن یاسر در تمام مشاهد از بدر تا تبوک همراه رسول اللهص بود. هجرت به حبشه و بعد هجرت به مدینه نمود. رسول اللهص او را الطیب و المطیب نامید. رسول اللهص به او فرمود: «تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ البَاغِيَةُ»؛ «گروه شورشگر تو را خواهند کشت». او در صفین در سپاه علیس بود که در سن 73 سالگی کشته شد.

شرح کلمات:

أجنبت: جنب شدم. غسل بر من و اجب شد.

فتمرغت في الصعید: غلتیدم در خاک. گمان کرد که همان‌گونه که آب باید به تمام بدن برسد، خاک نیز باید به تمام بدن برسد و خاک را بر آب قیاس نمود.

صعید: ما صعد علی وجه الأرض: آن‌چه بالای زمین باشد. بیشترین چیزی که سطح خشکی را پوشانیده، خاک است، و اگر بر غیر خاک اطلاق شود. حدیث: «وَجُعِلَت تُربَتُهَا لَنَا طَهُوراً» مخصص آن می‌شود.

الدابة: جانور، بر هر حیوان که (یدب علی وجه الأرض): بر روی زمین راه می‌رود شامل می‌شود، اما اصطلاحاً دابه بر چهارپایان اطلاق می‌شود.

یکفیک أن تقول بیدیک هکذا: کفایت است که انجام بدهی تیمم را به دو دستت این چنین که رسول اللهص انجام داد: که دو دست خود را یک بار به خاک زد و دست چپ را بر دست راست مالید و ظاهر دو کف و روی شریف را به خاک مسح کرد.

از حیث روایت، این روایت صحیحین قوی‌ترین روایت در این باب است، و روایت بخاری به تنهایی که نَفَس دمید در دو دست تا غبار آن کم شود، همه دلالت دارد که یک دست زدن به خاک است و رو و دو کف دست مسح به خاک می‌شود. و امام بخاری در صحیح خود (باب التیمم للوجه والکفین) آورده است تا دانسته شود که معتمد نزد او مسح صورت و دو کف دست است.

اما مذهب شافعی به حدیث بعدی به روایت ابن عمرب اعتماد نموده است:

141- وَعَنِ اِبْنِ عُمَرَ**ب** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «التَّيَمُّمُ ضَرْبَتَانِ ضَرْبَةٌ لِلْوَجْهِ، وَضَرْبَةٌ لِلْيَدَيْنِ إِلَى المِرْفَقَيْنِ». رَوَاهُ الطَّبرَانِيُّ، وَصَحَّحَ الأَئِمَّةُ وَقْفَهُ.

و از عبدالله بن عمرب روایت است که گفت: رسول اللهص فرموده است: «تیمم دوبار دست زدن به خاک است، یک بار دست به خاک زدن برای مالیدن دست خاکی به رو، و یک بار دست به خاک زدن برای مالیدن دست خاکی به دو دست با دو آرنج».

امام شافعی که از ائمه‌ی لغت است، صعید را به خاک تفسیر نموده است. و بیضاوی در تفسیر خود می‌آورد که قرآن دلالت دارد بر این‌که باید تیمم به چیزی باشد که اثر آن به اعضای تیمم برسد، چنان‌که در آیه‌ی:

﴿فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُم مِّنۡهُۚ﴾ [المائدة: 6].

که کلمه‌ی «منه» دلالت دارد بر این‌که بعضی از خاک به روی و دو دست برسد. در حالی که اگر تیمم بر سنگ باشد از سنگ اثری به اعضای تیمم نمی‌رسد. طبق آیه‌ی:

﴿فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ﴾ [المائدة: 6].

در وضو باید دست‌ها شسته شوند با دو آرنج، در تیمم هم قیاس بر وضو باید دست‌ها با دو آرنج خاک تیمم به آنها برسد. این آن چیزی است که از قرآن استنباط می‌شود و در حدیث بالا به روایت ابن عمرب که معروف به پیروی از رسول اللهص می‌باشد، غیرمعقول است که از نزد خود چیزی بگوید.

142- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «الصَّعِيدُ وُضُوءُ المُسْلِمِ، وَإِنْ لَمْ يَجِدِ المَاءَ عَشْرَ سِنِينَ، فَإِذَا وَجَدَ المَاءَ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ، وَلْيُمِسَّهُ بَشرَتَهُ». رَوَاهُ الْبَزَّارُ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ القَطَّانِ، ولَكِنْ صَوَّبَ الدَّارَقُطْنِيُّ إِرْسَالَهُ.

و از ابوهریرهس روایت است که رسول اللهص فرمود: «خاک تیمم در حکم آب وضوی مسلمان است که اگر تا ده سال آب نیابد، تیمم برای او کافی است، اما هرگاه آب بیابد از خدا بترسد و آب را در طهارت به کار ببرد».

کلمه‌ی صعید: نزد بیشتر علما به معنی خاک است و نزد بعضی از ائمه‌ی لغت آن‌چه روی زمین باشد، خواه خاک باشد یا سنگ باشد و اگرچه خاک بر آن سنگ نباشد.

از این حدیث دانسته می‌شود که اگر در جایی آب یافت نشود، خاک پاک جای آب را می‌گیرد، اگرچه ده سال آب نیابد. آن‌چه سرور کایناتص فرمود محقق است: مثلاً اگر کسی نزد کافران زندان باشد و آب برای وضو در اختیار نداشته باشد، تیمم با خاک پاک برای او در رفع جنابت و حیض و حَدَث کافی است.

خاک پاک رفع حدث می‌نماید. خدای متعال فرمود: ﴿فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا﴾ [المائدة: 6] «اگر آب نیافتید تیمم به خاک پاک کنید». که خاک را جای آب قرار داد تا حکم خاک، حکم آب باشد. دیگر این‌که خدا آن را طهور نامید. بنابراین، حقیقت واقع این است که خاک پاک در تیمم به جای وضو در حکم آب طهور است و آن‌چه به آب رفع می‌شود به خاک تیمم نیز رفع می‌شود و آن‌چه به وضو و غسل روا داشته می‌شود به تیمم به خاک نیز روا داشته می‌شود. وقتی که آب یافت به نسبت طهارت در مستقبل باید آب را به کار ببرد که گفته‌اند: جایی که آب است تیمم باطل است. و آبی که به قدرت آشامیدن دارد، نه بیشتر، در حکم عدم است و تیمم روا است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

143- وَلِلتِّرْمِذِيِّ: عَنْ أَبِي ذَرٍّ نَحْوُهُ، وَصَحَّحَهُ.

و ترمذی از ابوذر مانند حدیث ابی هریره روایت نموده است. و لفظ روایت ابوذر عبارت است از:

«إِنِّي اجْتَوَيْتُ الْمَدِينَةَ، فَأَمَرَ لِي رَسُولُ اللَّهِ**ص** بِإبِلٍ فَكُنْتُ فِیهَا، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ**ص** فَقُلْتُ: هَلَكَ أَبُوذَر. قَالَ: «مَا بَالُكَ؟ قُلْتُ: إِنِّي كُنْتُ أَعْتَرِضُ لِلْجَنَابَةِ وَلَیسَ قُربِي ماء، قَال: الصَّعِيدُ طَهُورٌ، لمَنْ لَمْ یَجِدِ المَاءَ وَلَو عَشْرِ سِنِينَ». رواه الترمذی وصححه وابن حبان والدارقطنی صححاه أیضا. كما قال المصنف في الفتح.

ابوذرس فرمود: «اقامت در مدینه را ناخوش دانستم. آن‌گاه رسول اللهص مرا فرستاد نزد شترهای صدقه و من در آن‌جا بودم، آن‌گاه آمدم خدمت رسول اللهص و گفتم ابوذر هلاک شد. فرمود: «چه شده»؟ گفتم: جنب می‌شوم و آب نزدیک من نیست. فرمود: «خاک تیمم پاک کننده است برای کسی که آب نمی‌یابد، اگرچه ده سال آب را نیابد».

شرح حال ابوذر: نام او جندب بن جناده از قبیله‌ی غفار. از اعیان صحابه و پنجمین مرد مسلمان است. بعد از مسلمان شدن به محل خود رفت و بعد از غزوه‌ی خندق به مدینه آمد و بعد از رحلت رسول اللهص به ربذه رفت و به سال 32 هجری در خلافت عثمان در ربذه درگذشت. ابن مسعود بر او نماز خواند و همان‌جا مدفون شد.

144- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ**س** قَالَ: خَرَجَ رَجُلَانِ فِي سَفَرٍ، فَحَضَرَتْ الصَّلَاةَ وَلَيْسَ مَعَهُمَا مَاءٌ فَتَيَمَّمَا صَعِيدًا طَيِّبًا، فَصَلَّيَا، ثُمَّ وَجَدَا المَاءَ فِي الوَقْتِ. فَأَعَادَ أَحَدُهُمَا الصَّلَاةَ وَالوُضُوءَ، وَلَمْ يُعِدِ الآخَرُ، ثُمَّ أَتَيَا رَسُولَ اللَّهِ**ص** فَذَكَرَا ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ لِلَّذِي لَمْ يُعِدْ: «أَصَبْتَ السُّنَّةَ وَأَجْزَأَتْكَ صَلَاتُكَ» وَقَالَ لِلْآخَرِ: «لَكَ الأَجْرُ مَرَّتَيْنِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ، والنَّسَائِي.

و از ابوسعید خدریس روایت است که فرمود: دو مرد از صحابه به سفر رفتند و وقت نماز داخل شد و آب همراهشان نبود. هر دو تیمم کردند و نماز خواندند، و وقت نماز باقی بود که آب به دست آوردند، یکی از آن دو وضو و نماز هر دو را اعاده نمود و دیگری اعاده نکرد. وقتی که به مدینه برگشتند به خدمت رسول اللهص آمدند و کارشان را به عرض ایشان رسانیدند. رسول اللهص به آن که اعاده نکرده بود فرمود: «به سنت عمل کردی و نمازت صحیح و کفایت نمود». و به دیگری فرمود: «دوبار ثواب داری».

از این حدیث دانسته می‌شود که نماز با تیمم در وقت نبودن آب صحیح است و کفایت می‌کند و اگر وقت باقی بود و آب یافت اعاده نمی‌خواهد. و از حدیث دانسته می‌شود که اجتهاد در عهد رسول اللهص جایز است و از حدیث دانسته می‌شود که اعاده کردن وضو و نماز در وقت جایز است و ثواب هم دارد، ثواب نماز با تیمم و ثواب نماز با وضو. و این حدیث می‌رساند که اگر بعد از خواندن نماز آب به دست آورد خواه در وقت و یا بعد از وقت، نماز او صحیح است و اعاده نمی‌خواهد؛ و اگر بعد از تیمم و قبل از نماز خواندن یا در حال نماز آب به دست آورد باید وضو بگیرد و نماز بخواند. از این حدیث دانسته می‌شود که طلب آب و انتظار به دست آوردنش لازم نیست، برای این‌که این دو صحابی با نبودن آب تیمم کردند و نماز خواندند و جست‌وجوی آب نمودند و انتظار آن را نکشیدند. و می‌توان گفت که جست‌وجوی آب نکردن و انتظار آب نکشیدنشان در اثر این بوده که یقین به نبودن آب داشته‌اند.

و در خصوص حدیث ابی سعید: منذری در مختصر سنن فرمود که نسایی این حدیث را مرسل و مسند روایت نمود ولیکن مصنف فرمود که همین روایت را ابن السکن در صحیح خود آورده است. و این حدیث شاهدی دارد از حدیث ابن عباس که اسحاق بن راهویه در مسند خود آورد: أُنَّهُ**ص** بَالَ ثُمَّ تَیَمَّمَ فَقِیلَ لَهُ أَنَّ المَاءَ قَرِیبٌ قَالَ: (فَلَعَلِّي لا أَبلغه)؛ رسول اللهص بول نمود و بعد از آن تیمم نمود. به ایشان گفته شد: آب نزدیک است، فرمود: «شاید به آب نرسم»، و در حدیث قبلی: «فَإِذَا وَجَدْتَ الْمَاءَ قَبل الصَّلاة فِي الوَقت فَأَمِسَّهُ بَشَرَتَك»؛ «هرگاه آب یافتی پیش از نماز خواندن، آب را به بدن برسان». بدن بشوی، اگر جنابت از پیش داشتی، و وضو بگیر اگر جنابت از پیش نداشتی. این حدیث می‌رساند که نماز با تیمم کافی است، وقتی که آب نباشد و اعاده نمی‌خواهد والله سبحانه و تعالی أعلم.

145- وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ**ب** فِي قَوْلِهِ عز وجل وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ قَالَ: «إِذَا كَانَتْ بِالرَّجُلِ الجِرَاحَةُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالقُرُوحُ، فَيُجْنِبُ، فَيَخَافُ أَنْ يَمُوتَ إِنْ اِغْتَسَلَ: تَيَمَّمَ». رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ مَوْقُوفًا، وَرَفَعَهُ البَزَّارُ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ، وَالحَاكِم.

ابن عباسب در تفسیر قول اللهﻷ (وان كنتم مرضی او علی سفر...)؛ «اگر باشید بیماران یا مسافران...» فرمود: هرگاه شخصی در جهاد في سبیل الله زخم برداشته باشد، یا دانه‌هایی مثل آبله در بدن او باشد و جنب شود و بترسد از این‌که اگر بدن شست بمیرد، او می‌تواند تیمم کند.

و این‌که ابن عباسب فرمود: اگر در جهاد زخم برداشته باشد به عنوان مثال است، برای این‌که اگر از افتادن زخم برداشته باشد یا بیماری او مانع بدن شستن باشد نیز همین حکم را دارد. و این‌که در حدیث آمده اگر از بدن شستن ترس مردن دارد تیمم کند، ترس مرگ هم لازم نیست. فقها گفته‌اند: اگر با داشتن بیماری بدن بشوید یا آب به آن جا برساند و مثلاً باعث لکه‌ی زشت در صورت او بشود، می‌تواند نشوید و تیمم کند. و هم‌چنین اگر با استفاده از آب بیماری به طول انجامد یا شدید شود، می‌تواند تیمم نماید. و نزد ائمه‌ی مالک و شافعی و حنفیه ترس زیان دیدن از استعمال آب مجوز تیمم است. و نزد امام احمد ترس مرگ از بدن شستن، چنان‌که ابن عباس فرمود شرط است. و نزد امام داود ظاهری به مجرد بیماری، تیمم جایز است، ضرر برساند یا نرساند. والله سبحانه و تعالی أعلم.

146- وَعَنْ عَلِيٍّ**س** قَالَ: اِنْكَسَرَتْ إِحْدَى زَنْدَيَّ فَسَأَلَت رَسُولَ اللَّهِ**ص** فَأَمَرَنِي أَنْ أَمْسَحَ عَلَى الجَبَائِرِ. رَوَاهُ اِبْنُ مَاجَه بِسَنَدٍ وَاهٍ جِدًّا.

و از علیس روایت است که فرمود: یکی از دو بازوانم شکست و از رسول اللهص پرسیدم: به من امر فرمود که دست تر بر جبیره بکشم.

جبیره: آن‌چه از چوب و پانسمان که عضو زخمی و شکسته را با آن بپوشانند. و امروزه در گچ گرفتن عضو شکسته و پانسمان کردن زخم همین حکم را دارد. اما حدیث به کلی ضعیف است. و حدیث به روایت عمرو بن خالدی است که کذاب است و هیچ‌گاه بازوان قوی علیس شکسته نشده است. چیزی که هست در این حدیث حکم عضو شکسته شده است که اگر عضو کسی بشکند همین حکم را دارد.

147- وَعَنْ جَابِرٍ**س** فِي الرَّجُلِ الَّذِي شُجَّ، فَاغْتَسَلَ فَمَاتَ: «إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيهِ أَنْ يَتَيَمَّمَ، وَيَعْصِبَ عَلَى جُرْحِهِ خِرْقَةً، ثُمَّ يَمْسَحَ عَلَيْهَا وَيَغْسِلَ سَائِرَ جَسَدِهِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ بِسَنَدٍ فِيهِ ضَعْفٌ، وَفِيهِ اِخْتِلَافٌ عَلَى رُوَاتِه.

جابر بن عبدالله انصاریب فرمود: که مردی سرش شکسته بود و جنب شد. از بعضی از صحابه پرسید که راهی داردکه بدن نشوید؟ گفتند: باید بدن بشوید. او هم بدن شست و آب به مغزش رسید و درگذشت. به رسول اللهص خبر دادند. فرمود: «قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَلَا سَأَلُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا، إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيهِ أَنْ يَعْصِبَ عَلَى جُرْحِهِ خِرْقَةً، ثُمَّ يَمْسَحَ عَلَيْهَا وَيَغْسِلَ سَائِرَ جَسَدِه»؛ «او را کشتند خدا جزایشان بدهد، چرا وقتی که نمی‌دانستند سؤال نکردند. کفایت بود که پارچه‌ای بر محل زخم ببندد و بر آن پارچه دست تر بکشد و باقی بدنش را بشوید».

از این حدیث دانسته می‌شود که فتوا بدون علم حرام است و ممکن است به قتل بینجامد. فتوا وظیفه‌ی علماست که واقف بر احکام هستند. و کفایت بود که بر سرش پارچه‌ای می‌بست و تیمم می‌کرد و دست تر بر پارچه روی زخم می‌کشید و باقی بدن را می‌شست.

کلمات: شج به معنی کُسِرَ: شکسته شد. یعصب: بپیچید: علی جرحه: بر زخمش. خرقه: پارچه‌ای. یغسل سائر جسده. بشوید باقی بدنش.

حدیث مرفوع است و شایسته این بود که بفرماید: عن جابر عن النبیص، برای این‌که عبارت: إنما کان یکفیه تا آخر فرموده‌ی رسول اللهص است.

و مصنف که فرمود: بسند فیه ضعف: این فرموده‌ی ایشان به سبب تنهایی زبیر بن خریق است. اما ذهبی فرمود: صدوق. و با این گواهی روایتش تعدیل می‌شود.

و این حدیث با حدیثی که از علیس روایت شد می‌رساند که بر زخم پارچه نهاده و دست تر بر آن کشیده می‌شود و نرسیدن آب به زیر آن مایه‌ی تیمم است و باقی بدن شسته می‌شود، یعنی تیمم و مسح و غسل با هم جمع شده است و مذهب ما شافعی‌ها هم موافق آن است.

و این حدیث دارای داستانی است که در روایت ابوداود آمده و مصنف آنرا مختصر نمود. لفظ ابوداود:

عَنْ جَابِرٍس قَالَ: خَرَجْنَا فِي سَفَرٍ فَأَصَابَ رَجُلًا مِنَّا حَجَرٌ فَشَجَّهُ فِي رَأْسِهِ، ثُمَّ احْتَلَمَ فَسَأَلَ أَصْحَابَهُ فَقَالَ: هَلْ تَجِدُونَ لِي رُخْصَةً فِي التَّيَمُّمِ؟ فَقَالُوا: مَا نَجِدُ لَكَ رُخْصَةً وَأَنْتَ تَقْدِرُ عَلَى الْمَاءِ فَاغْتَسَلَ فَمَاتَ، فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّص أُخْبِرَ بِذَلِكَ فَقَالَ: «قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَلَا سَأَلُوا إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا فَإِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ، إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيهِ أَنْ يَتَيَمَّمَ وَيَعْصِرَ أَوْ يَعْصِبَ عَلَى جُرْحِهِ خِرْقَةً، ثُمَّ يَمْسَحَ عَلَيْهَا وَيَغْسِلَ سَائِرَ جَسَدِهِ».

از جابرس روایت است که فرمود: ما از مدینه بیرون رفتیم برای سفری. مردی از ما سنگی به سرش خورد و سرش شکست. او جنب شد از رفقایش پرسید: آیا رخصتی برایم می‌یابید که تیمم کنم و بدن نشویم؟ گفتند: با بودن آب رخصتی در تیمم نداری. او بدن شست و آب به مغزش رسید و مرد. وقتی که به مدینه آمدیم به رسول اللهص خبر داده شده بود. فرمود: «او را کشتند و خدا آنان را جزای کشتن بدهد، چرا وقتی که نمی‌دانستند سؤال نکردند. برای شفای نادانی سؤال کردن است. برای مجروح کفایت بود که تیمم بکند و بر زخم پارچه‌ای ببندد و دست تر بر پارچه بکشد و باقی بدن را بشوید».

148- وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ**ب** قَالَ: مِنْ السُّنَّةِ أَنْ لَا يُصَلِّيَ الرَّجُلُ بِالتَّيَمُّمِ إِلَّا صَلَاةً وَاحِدَةً، ثُمَّ يَتَيَمَّمُ لِلصَّلَاةِ الأُخْرَى. رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ بِإِسْنَادٍ ضَعِيفٍ جِدًّا.

و از ابن عباسب روایت است که فرمود: از سنت پیغمبرص یعنی از جمله شریعت رسول اللهص می‌باشد که شخص با یک تیمم بیش از یک نماز فرض نخواند و سپس برای نماز دیگر تیمم کند.

اما نماز سنت و نماز جنازه هرقدر بخواهد با یک تیمم بخواند. و معلوم است که کلمه‌ی من السنه در حکم مرفوع است. اما این جا اسناد آن ضعیف است. و در این باب دو حدیث دیگر، یکی از علیس و دیگری از ابن عمرب هست، اما اسناد آن دو نیز ضعیف است. مذهب شافعی همین است که با یک تیمم بیش از یک نماز فرض خوانده نمی‌شود. اما جماعتی از ائمه‌ی حدیث معتقدند که تیمم در حکم وضو می‌باشد. والله سبحانه و تعالی أعلم. و وقتی که تیمم جای غسل هم می‌گیرد، درست بودن چند نماز فرض به یک تیمم بعید نمی‌نماید.

بَابُ الحَيْضِ

در لغت: حاض الوادی: دره جاری شد. و حیض هم خونی است که طبیعتاً در هر ماه از زنان جاری می‌شود. و نظر به این‌که دانستن آن سودمند برای مردان و زنان است و بسیاری از احکام شرع به آن تعلق دارد، مصنف/ برای آن بابی جداگانه قرار داد تا در آن احکامی که تعلق به حیض دارد بیاورد. بعضی مردم نادان هستند که وقتی باب حیض در کتابی دیدند، اعتراض می‌کنند که چرا این باب که تعلق به زنان دارد در کتابی که مردان می‌خوانند بیاورند. و نمی‌دانند که احکام شریعت به زن و مرد هر دو تعلق دارد و هر دو باید احکام آن را بدانند تا از محذورات آن بپرهیزند. احکام حیض در کلام الله مجید و احادیث رسول اللهص و در کلام ائمه‌ی هدی آمده است. بنابراین دانستن احکام حیض و نفاس و استحاضه و خون فاسد همه ضرورت دارد تا دانسته شود عبادت در کدام یک جایز نیست و در کدام یک جایز است و کدام یک قضای نماز در آن لازم است و کدام یک قضای نماز لازم ندارد. و عقد نکاح در آن احوال و حج و عمره در آنها و طلاق و فراق در آنها چه حکمی دارد. زن و مرد شریک زندگی یکدیگرند، باید حالات هم را بدانند و در غیر این صورت ندانسته مرتکب حرام می‌شوند. والله أعلم.

149- عَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَتْ: إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَبِي حُبَيْشٍ كَانَتْ تُسْتَحَاضُ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِنَّ دَمَ الحَيْضِ دَمٌ أَسْوَدُ يُعْرَفُ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَمْسِكِي مِنَ الصَّلَاةِ، فَإِذَا كَانَ الآخَرُ فَتَوَضَّئِي، وَصَلِّي». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ، وَالنَّسَائِيُّ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ حِبَّانَ، وَالحَاكِمُ، وَاسْتَنْكَرَهُ أَبُو حَاتِمٍ.

از عایشهل روایت است که فاطمه بنت ابی حبیش مستحاضه می‌شد. رسول اللهص، به او فرمود: «خون قاعده‌ی ماهیانه، خونی است سیاه و شناخته می‌شود، برای این‌که رنگ آن سیاه متمایل به سرخ و بدبوست و حالت گزندگی دارد که اگر بر پوست دست بریزد، ایجاد خارش می‌کند. پس وقت که خون قاعده‌ی ماهیانه بود از نماز خودداری کن. و وقتی که خون حیض گذشت و خون استحاضه آمد وضو بگیر و نماز بخوان».

باید دانست که از زنان غیر یائسه چهار خون می‌آید:

1. خون حیض که سیاه متمایل به سرخ و بدبو و گزنده است. در هر ماهی چند روز می‌آید و زنان آن را می‌شناسند.
2. خون نفاس که بعد از زایمان می‌آید و خونی است برای حفظ جنین که پس از زایمان لخته لخته شده بیرون می‌ریزد.
3. خون استحاضه که بر اثر بیماری می‌آید و همیشه جریان دارد.
4. خون فاسد، مثل خونی که موقعی که باد زایمان به زنان دست می‌دهد، می‌آید.

الف) خون حیض اقل آن یک شبانه‌روز است که بیست و چهار ساعت باشد و لازم نیست در این بیست و چهار ساعت جاری باشد، بلکه موقعی که پنبه فرو برده شود خونی شود و معلوم می‌شود که وجود دارد. و بیشترین مدت آن پانزده شبانه‌روز است و غالب آن شش یا هفت روز است. و حکم آن این است که در مدت حیض نماز و روزه حرام است و روزه قضا دارد و نماز قضا ندارد. و در مدت حیض طلاق دادن حائض حرام است اگرچه واقع می‌شود. و نشستن حائض در مسجد و خواندن قرآن حرام است. و نزدیکی با زن حائض حرام است. حج و عمره می‌تواند، فقط طواف خانه‌ی خدا بر حائض حرام است.

ب) خون نفاس اقل آن یک لحظه و بیشترین آن دو ماه، یعنی شصت روز و غالب آن متفاوت است. برای بعضی زنان چهل روز و برای بعضی بیست و پنج روز. و امروزه که قرص و دارو استعمال می‌کنند ممکن است خیلی کمتر باشد و در احکام مانندحیض است.

ج) خون استحاضه همیشه جریان دارد و نزدیکی با مستحاضه در غیر روزهای حیض او رواست. و نماز خواندن او در غیر روزهای حیضش جایز است. چیزی که هست باید حفاظ بپوشد تا خون موقع نماز بر بدنش جاری نشود.

د) خون موقع باد زایمان خون فاسد است و مانع نماز و روزه و غیره نمی‌شود.

تفصیل حدیث فاطمه بنت ابی حبیش:

أنَّ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَبِي حُبَيْشٍ جَاءَتْ إِلَى النَبِيِّ**ص** فَقَالَتْ: إِنِّي امْرَأَةٌ أُسْتَحَاضُ فَلَا أَطْهُرُ، أَفَأَدَعُ الصَّلَاةَ؟ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّه**ص**: «إِنَّ دَمَ الْحَيْضِ دَمٌ أَسْوَدٌ يُعْرَفُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ، فَأَمْسِكِي عَنْ الصَلَاةِ، فَإِذَا كَانَ الْآخَرُ، فَتَوَضَّئِي وَصَلِّي».

فاطمه دختر ابی حبیش به خدمت رسول اللهص آمد و گفت: من زنی دائم الحیض هستم و پاک نمی‌شوم. آیا باید نماز را ترک نمایم؟ رسول اللهص فرمود: «خون قاعده‌ی ماهیانه‌ی زنان خونی سیاه رنگ است و شناخته می‌شود و نزد زنان معروف است. وقتی که خون حیض وجود دارد از نماز خودداری کن و وقتی که خون دیگر که خون استحاضه است، آمد، وضو بگیر و نماز بخوان».

پنج حکم برای مستحاضه است:

اول این‌که نزد جمهور علما، شوهرش می‌تواند با او نزدیکی نماید. برای این‌که وقتی که او می‌تواند نماز بخواند، در حالی که خونش جاری است، شوهرش هم می‌تواند با او جماع نماید.

دوم این‌که مستحاضه مأمور است به احتیاط در طهارت که باید قبل از وضو و تیمم شرمگاه خود را بشوید و پنبه‌ای در شرمگاه بنهد برای دفع نجاست و کم کردن آن.

سوم این‌که قبل از دخول وقت نماز نمی‌تواند وضو بگیرد.

چهارم این‌که وقتی که وضو گرفت فوراً نماز بخواند.

پنجم این‌که پنبه نهادن و یا حفاظ نهادن قبل از وضو باشد. والله أعلم.

150- وَفِي حَدِيثِ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ عِنْدَ أَبِي دَاوُدَ: وَلِتَجْلِسْ فِي مِرْكَنٍ، فَإِذَا رَأَتْ صُفْرَةً فَوْقَ المَاءِ، فَلْتَغْتَسِلْ لِلظُّهْرِ وَالْعَصْرِ غُسْلاً وَاحِدًا، وَتَغْتَسِلْ لِلْمَغْرِبِ وَالعِشَاءِ غُسْلاً وَاحِدًا، وَتَغْتَسِلْ لِلْفَجْرِ غُسْلاً، وَتَتَوَضَّأْ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ.

و در حدیث اسماء بنت عمیس نزد ابوداود آمده است: «و در تشتی بنشیند و هرگاه زردی روی آب را دید، برای نماز ظهر و عصر یک غسل بکند و برای نماز مغرب و عشاء یک غسل بکند و برای نماز صبح یک غسل بکند و در اوقات میان آنها وضو بگیرد».

اسماء بنت عمیس ابتدا با جعفر بن ابی‌طالب ازدواج نمود و با او به حبشه رفت و در حبشه چند فرزند از جعفر به دنیا آورد. از آن جمله عبدالله بن جعفر که از کریمان معروف است. روزی که جعفر از حبشه برگشت مصادف با فتح خیبر بود. رسول اللهص فرمود: «مَا أَدرِي بِأَیِّهِمَا أَنَا أَفرَحُ فَتح خَیبَر أَم رُجُوعُ جَعفَرس»؛ «نمی‌دانم به کدام یک از این دو خوشحال‌تر هستم، به فتح خیبر یا به برگشت جعفرس».

موقعی که جعفر در غزوه‌ی مؤته شهید شد و نظر به این‌که پرچم را که به دست راست گرفته بود قطع کردند و سپس به دست چپ گرفت و آن را هم قطع کردند، رسول اللهص فرمود: «خدا به جای دو دست جعفر به او دو بال داده است تا با دو بال خود در بهشت پرواز کند». و او را ذوالجناحین نامیدند. بعد از شهادت جعفرس اسماء با ابوبکر صدیق ازدواج نمود و از او دارای پسری شد به نام محمد بن ابی‌بکر که در خانه‌ی علیس بزرگ شد. بعد از وفات ابوبکر صدیقس به نکاح علیس درآمد و از علیس پسری به دنیا آورد که او را یحیی نامیدند.

در این حدیث و حدیث حمنه که می‌آید امر به بدن شستن است در روز و شبی سه بار و جمع میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشا که جمع صوری می‌نامند، یعنی جمعی که در صورت جمع است، برای این‌که امر فرمود نماز ظهر تأخیر نماید تا آخر وقت ظهر و نماز عصر شتاب نماید تا در اول وقت عصر انجام گیرد، بنابراین هر نمازی در وقت خود است، ولی یکی در آخر وقت و دومی در اول وقت. و هم‌چنین در جمع میان مغرب و عشا که نماز مغرب در آخر وقت مغرب بخواند و نماز عشا در اول وقت عشا. در این خصوص جماعتی از علما گفته‌اند که مستحاضه باید برای هر نماز فرض بدن بشوید. و جمهور علما بر آنند که بدن شستن لازم مستحاضه نیست و گفته‌اند روایتی که به مستحاضه امر می‌کند تا برای هر نماز بدن بشوید، ضعیف است. و بیهقی سبب ضعف حدیث را بیان داشت.

بنابراین جمع میان حدیث فاطمه بنت ابی حبیش که در آن اصلاً امر به غسل نیست با حدیث فاطمه بنت عمیس و حمنه بنت جحش که در آن امر به غسل است در سه وقت، جمع میان این دو حدیث این است که گفته شود، بدن شستن مستحاضه برای نماز مندوب است و واجب نیست و وضو گرفتن برای هر نماز فرض واجب است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

مرکن: لگن یا تشتی است که لباس در آن می‌شویند. در مرکن بنشیند و آب بر خود بریزد تا زردی روی آب بنشیند.

151- وَعَنْ حَمْنَةَ بِنْتِ جَحْشٍ قَالَتْ: كُنْتُ أُسْتَحَاضُ حَيْضَةً كَثِيرَةً شَدِيدَةً، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ**ص** أَسْتَفْتِيهِ، فَقَالَ: «إِنَّمَا هِيَ رَكْضَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَتَحَيَّضِي سِتَّةَ أَيَّامٍ، أَوْ سَبْعَةَ أَيَّامٍ، ثُمَّ اِغْتَسِلِي، فَإِذَا اسْتَنْقَأْتِ فَصَلِّي أَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ، أَوْ ثَلَاثَةً وَعِشْرِينَ، وَصُومِي وَصَلِّي، فَإِنَّ ذَلِكَ يُجْزِئُكَ، وَكَذَلِكَ فَافْعَلِي كلَّ شَهرٍ كَمَا تَحِيضُ النِّسَاءُ، فَإِنْ قَوِيتِ عَلَى أَنْ تُؤَخِّرِي الظُّهْرَ وَتُعَجِّلِي العَصْرَ، ثُمَّ تَغْتَسِلِي حِينَ تَطْهُرِينَ وَتُصَلِّي الظُّهْرَ وَالعَصْرِ جَمِيعًا، ثُمَّ تُؤَخِّرِينَ المَغْرِبَ وَتُعَجِّلِينَ العِشَاءِ، ثُمَّ تَغْتَسِلِينَ وَتَجْمَعِينَ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ، فَافْعَلِي. وَتَغْتَسِلِينَ مَعَ الصُّبْحِ وَتُصَلِّينَ». قَالَ: وَهُوَ أَعْجَبُ الأَمْرَيْنِ إِلَيَّ. رَوَاهُ الخَمْسَةُ إِلَّا النَّسَائِيَّ، وَصَحَّحَهُ التِّرْمِذِيُّ، وَحَسَّنَهُ البُخَارِيُّ.

حمنه بنت جحش: خواهر ام‌المؤمنین زینب بنت جحش و همسر طلحه بن عبدالله از عشره‌ی مبشرهش می‌گوید: من استحاضه می‌شدم به خون بسیار و دیدن سختی در تحمل آن، خدمت پیغمبرص آمدم تا طلب فتوا نمایم و حکم استحاضه‌ام را از ایشان بپرسم. فرمودند: «بی‌گمان استحاضه دفعه و آمدنی است از شیطان، یعنی دچار چنین بلایی شدن از شیطان است. پس قاعده‌ی ماهیانه‌ات را شش روز یا هفت روز بدان و پس از آن بدن بشوی. و وقتی که از خون حیض پاک شدی نماز بخوان 24 روز به حساب شش روز حائض بودن و نماز بخوان 23 روز به حساب هفت روز حائض بودن و در این 24 روز یا 23 روز روزه بگیر و نماز بخوان که این روش و عادت کفایت است برای تو و هم‌چنان در هر ماه رفتار کن چنان‌که زنان قاعده و پاک می‌شوند. اگر بتوانی که نماز ظهر به تأخیر بیندازی و نماز عصر به جلو بیندازی و نماز ظهر با نماز عصر جمع نمایی و نماز مغرب را تأخیر نمایی و نماز عشاء را تقدیم نمایی و جمع بنمایی میان مغرب و عشا همین کار را انجام بده. و برای نماز صبح بدن بشوی همراه وقت نماز صبح و بعد از بدن شستن، نماز صبح را بخوان. حمنه گفت: این کار جمع صوری میان ظهر و عصر و جمع صوری میان مغرب و عشا و بدن شستن هر دو نماز و بدن شستن برای نماز صبح و نماز صبح خواندن بعد از بدن شستن، این روش برای من از میان دو روش، بهترین است».

یعنی هر نماز در اول وقت. و دو نماز جمع کردن در آخر وقت اولی و اول وقت نماز دومی، این یکی نزد من پسندیده‌تر است.

این حدیث، حدیثی است صحیح. بخاری فرمود: حدیث حسن. امام احمد فرمود: حدیث حسن صحیح. و ترمذی فرمود: حدیث صحیح.

گفتیم که مقصود از «تَحَيَّضِي سِتَّةَ أَيَّامٍ، أَوْ سَبْعَةَ أَيَّامٍ» این است که هر کدام از شش روز یا هفت روز که عادت تو بر آن است به آن عمل کن. و فرموده‌اش: «فان قویت...» تا آخر دلالت دارد که واجب بر او نیست، بلکه مندوب و سنت است.

الحاصل: رسول اللهص اختیار به او داد که بعد از شش روز یا هفت روز مدت قاعدگی او بدن بشوید و بعد از غسل حیض اختیار دارد هر نماز را با وضو در وقت آن بخواند یا هر دو نماز با هم جمع صوری نماید، حمنه روش دوم را اختیار نمود.

152- وَعَنْ عَائِشَةَ**ل**: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ بِنْتَ جَحْشٍ شَكَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ**ص** الدَّمَ، فَقَالَ: «اُمْكُثِي قَدْرَ مَا كَانَتْ تَحْبِسُكِ حَيْضَتُكِ، ثُمَّ اِغْتَسِلِي»، فَكَانَتْ تَغْتَسِلُ كُلَّ صَلَاةٍ. رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

153- وَفِي رِوَايَةٍ لِلْبُخَارِيِّ: «وَتَوَضَّئِي لِكُلِّ صَلَاةٍ»، وَهِيَ لِأَبِي دَاوُدَ وَغَيْرِهِ مِنْ وَجْهٍ آخَرَ.

از عایشهل روایت است که ام حبیبه بنت جحش نزد رسول اللهص شکایت ازخون استحاضه نمود. رسولص فرمود: «به قدری که خون حیض در هر ماه برایت می‌آید صبر کن و بعد از این‌که روزهای قاعدگی‌ات تمام شد، غسل حیض انجام بده». اما ام حبیبه بعد از فارغ شدن از خون قاعدگی برای هر نماز بدن می‌شست. این است روایت صحیح مسلم. و در روایتی که برای صحیح بخاری است: رسول اللهص به ام حبیبه فرمود: که برای هر نماز وضو بگیر. و همین روایت که امام بخاری دارد، ابوداود هم دارد، اما غیر ابوداود این روایت را از طریق دیگر دارد.

خلاصه رسول اللهص به ام حبیبه نفرموده بود که برای هر نماز فرض بدن بشوید، اما خودش برای هر نماز فرض بدن می‌شست. معروف است که دختران جحش: یکی ام المؤمنین زینب بنت جحش است که همسر رسول اللهص بود و دیگری حمنه بنت جحش است که همسر طلحه بود و سومی ام حبیبه که همسر عبدالرحمن بن عوف بود. حمنه و ام حبیبه هر دو مستحاضه بودند. و یکی از علما زنان مستحاضه را در عهد رسول اللهص شمرده است و به ده تا رسیده‌اند.

الحاصل: هر کدام از مستحاضه‌ها باید ایام حیض خود را بگذرانند، حیض‌شان که تمام شد غسل حیض انجام دهند. بعد از آن برای هر نماز وضو بگیرند و می‌توانند دو نماز ظهر و عصر با هم جمع صوری نمایند. و هم‌چنین نماز مغرب و عشا را به هم جمع صوری نمایند. برای این که جمع صوری برای غیر مستحاضه نیز رواست. و زنان مستحاضه می‌توانند با همان وضویی که برای نماز فرض گرفته‌اند، نمازهای سنت قبلیه و بعدیه فرض بخوانند. والله أعلم.

154- وَعَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ**ل** قَالَتْ: كُنَّا لَا نَعُدُّ الكُدْرَةَ وَالصُّفْرَةَ بَعْدَ الطُّهْرِ شَيْئًا. رَوَاهُ البُخَارِيُّ، وَأَبُو دَاوُدَ وَاللَّفْظُ لَهُ.

ام عطیه که نام او نسیبه می‌باشد از بزرگان صحابیات است. در غزوات رسول اللهص حضور داشت و پرستاری بیماران و درمان مجروحین و زخمیان را انجام می‌داد. او فرمود: ما بعد از پاکی از قاعدگی دیدن آب چرکین یا زرد را جزء خون حیض نمی‌شمردیم.

و رأی امام بخاری این است که چنین عبارتی: «كُنَّا لَا نَعُدُّ» ما به شمار نمی‌آوردیم؛ مقصودش این است که در عهد رسول اللهص بعد از پاکی از قاعدگی آب چرکین و یا زرد که از شرمگاه می‌آمد به حساب قاعدگی نمی‌آوردیم و رسول اللهص از آن باخبر می‌شد و اعتراض نمی‌گرفت. بنابراین چنین عبارتی از صحابیه حجت است. اگرچه بعضی از علما در آن اختلاف دارند.

155- وَعَنْ أَنَسٍ**س**: أَنَّ اليَهُودَ كَانُوا إِذَا حَاضَتْ المَرْأَةُ فِیهِم لَمْ يُؤَاكِلُوهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ**ص**: «اِصْنَعُوا كُلَّ شَيْءٍ إِلَّا النِّكَاحَ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

و از انسس روایت است که فرمود: عادت یهودیان بود، وقتی که زنی قاعده می‌شد اتاق و خوراکش را جدا می‌کردند و با او در یک‌جا خوراک نمی‌خوردند. رسول اللهص فرمود: «فقط جماع در حال حیض ممنوع است، اما هرچیز دیگر، مانند خوراک خوردن، همنشینی و هم پهلویی با زن قاعده هیچ کدام ممنوع نیست». و زن مانند مرد پاک و طاهر است و هیچ‌گاه پلید نمی‌شود و دوران قاعدگی مثل دوران حاملگی و دوران شیر دادن به طفل است، در همه‌ی این احوال زن طاهر است و رعایت حال او ضرورت دارد. اگر کسی عادات نامسلمانان از مجوس و نصاری و یهود در حال قاعدگی زنان بداند و آن وقت مقایسه نماید بین رفتار مسلمانان با زنان قاعده و رفتار غیرمسلمانان با او می‌داند که اسلام در همه‌ی احکامش با عدالت و پاک و باانصاف است. در کتاب «نقش زن در اسلام» امتیازاتی که اسلام برای زن قایل است نوشته‌ام به آن مراجعه شود. و این حدیث مفسر آیه‌ی 222 سوره‌ی بقره است:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ قُلۡ هُوَ أَذٗى فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَۖ﴾ [البقرة: 222].

«و از تو می‌پرسند در خصوص حیض، بگو به ایشان که خون حیض پلید است و شما مردان از جای خود حیض زنان دوری بجویید و با او نزدیکی نکنید تا از خون حیض پاک شوند وقتی که از خون حیض پاک شدند و غسل حیض به جا آوردند آن وقت می‌توانید با آنان نزدیکی کنید».

و در حدیث بعدی می‌آورد که فقط نزدیکی ممنوع است، اما بوسیدن و ملاعبه برای کسی که او را به جماع حرام نمی‌اندازد ممنوع نیست.

156- وَعَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** يَأْمُرُنِي فَأَتَّزِرُ، فَيُبَاشِرُنِي وَأَنَا حَائِضٌ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

عایشه ام‌المؤمنینل فرمود: «در وقت قاعدگی‌ام رسول اللهص به من امر می‌فرمود تا لنگ پا بپوشم و آن‌گاه با من همبستر می‌شد».

یباشرنی: یعنی پوست بدنش با پوست بدنم از روی لباس به هم می‌رسید. یا این‌که در غیر میان ناف و زانو بدن‌مان به هم می‌رسید. و در این حدیث صحبتی از تمتع نیست ولیکن می‌رساند که زن و شوهر اگرچه زن قاعده باشد حق هم‌پهلویی دارند. و در حدیث آمده است: «اصْنَعُوا كُلَّ شَيْءٍ إِلَّا النِّكَاحَ»؛ «با زن قاعده هر کاری می‌توانید به جز جماع».

نظر به این‌که دین اسلام، خاتم ادیان است و بعد از آن هیچ دینی نمی‌آید، خدای متعال برای خاتم‌الأنبیاء وسایلی فراهم فرمود که همه‌ی اقوال و افعال و تقریرات ایشان برای همه معلوم باشد تا از ایشان پیروی کنند. از وضع خانوادگی موسی† و آن‌چه میان او و همسرش می‌گذشت هیچ خبری نیست و هم‌چنین باقی انبیاء†، اما خاتم‌الأنبیاء آن‌چه در خانه میان ایشان و همسرانشان می‌گذشت، آن‌چه در بازار میان ایشان و فروشندگان صحبت می‌شد، آن‌چه در مسجد می‌فرمودند، آن‌چه با دوستان رفتار می‌نمودند، آن‌چه با دشمنان انجام می‌دادند، آن‌چه در میدان جهاد از صفات بلندهمتی و رحمت و مهر ایشان ظاهر می‌شد، آن‌چه در روز و آن‌چه در شب و آن‌چه در حضر و آن‌چه در سفر از ایشان ظهور می‌کرد همه روایت نموده‌اند و آن هم در منتهای صدق و راستی. صلوات الله وسلامه علیك یا خاتم الأنبیاء، فمن لم یعرفك ولم یقدر عظمتك فقد خسرالدنیا والآخرة.

157- وَعَنِ اِبْنِ عَبَّاسٍ**ب**، عَنِ رَسُول الله**ص** فِي الَّذِي يَأْتِي اِمْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ، قَالَ: «يَتَصَدَّقُ بِدِينَارٍ، أَوْ نِصْفِ دِينَارٍ». رَوَاهُ الخَمْسَةُ، وَصَحَّحَهُ الحَاكِمُ وَابْنُ القَطَّانِ، وَرَجَّحَ غَيْرَهُمَا وَقْفَهُ.

ابن عباسب از رسول اللهص درباره‌ی کسی که با همسرش که حائض است جماع کرد فرمود: «اگر در اول حیض همسرش با او جماع کرد یک دینار طلا صدقه به فقرا بدهد و اگر در اواخر حیض با او جماع کرد نیم دینار طلا صدقه به فقرا بدهد». برای این که در اول حیض چیزی از مدت پاکی اش قبل از حیض نگذشته و قبل از حیض با زوجه جماع نموده است. این جماع که بی‌صبری شوهر را می‌رساند یک دینار صدقه بدهد و اما در آخر حیض که هفته‌ای از پاکی قبل از حیض گذشته، ممکن است فشار شهوت او را مجبور کرده باشد، از این روی نیم دینار به فقرا بدهد.

و اما در خصوص حدیث: امام شافعی فرمود که اگر این حدیث به ثبوت می‌رسید ما به آن عمل می‌کردیم. و می‌رساند که حدیث ثابت شده است. و حسن بصری و سعید بن المسیب گفته‌اند: کسی که در حال حیض همسرش با او جماع کرد، باید برده‌ای آزاد کند، چنان‌که اگر کسی در روز رمضان با همسرش جماع کرد باید در حال استطاعت برده آزاد نماید. و بعضی هم گفته‌اند هیچ لازم شوهر نیست. اما حدیث به تصحیح امام حافظ ابن القطان رسیده است و او در تصحیح حدیث کمال تحقیق را نموده و به طعن کسانی که در حدیث طعن زده‌اند پاسخ گفته و طعن آنان را مردود شمرده است. و امام حافظ ابن دقیق العید گفته‌ی ابن القطان را تقویت نموده است. بنابراین آن‌چه در مذهب شافعی معتمد است که نزدیکی در اول حیض مقتضی یک دینار است و در آخر حیض مقتضی نیم دینار است، کاملاً صحیح است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

158- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخدري**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «أَلَيْسَ إِذَا حَاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمْ تَصُمْ؟». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ فِي حَدِيثٍ طَویل.

رسول اللهص فرمود: «آیا نه این است که زن وقتی که قاعده شد نه نماز می‌خواند و نه روزه می‌گیرد؟» این از کمبود دین اوست. آیا نه این است که گواهی زن نصف گواهی مرد است، این از کمبود عقل اوست.

مصنف فرمود: این جمله که این‌جا آورد از حدیث طولانی است؛ برای این که روزی در حضور زنان سخنانی فرمود که ما معنی آن را می‌آوریم: ندیده‌ام مثل زنانی که ناقص عقل و دین هستند و با این حال دل مرد عاقل را می‌برند. زنی گفت: یا رسول اللهص، چرا زنان ناقص عقل و دین هستند؟ فرمود: آیا نه این است که وقتی حیضش آمد در ایام حیض نه نماز می‌خواند و نه روزه می‌گیرد، این بی‌نمازی و بی‌روزه‌ای در روزهای متعدد از نقصان دین اوست ـ تا آخر ـ و معلوم است که نماز روزهای حیض و نفاس قضا ندارد، اما خوردن روزه‌های رمضان قضا دارد. و زن حائض نمی‌تواند به مسجد برود بنا به حدیث: «لَا أُحِلُّ المَسْجِدَ لِحَائِضٍ وَلَا جُنُبٍ»؛ «مسجد را روا نمی‌دارم برای حائض و جنب». و حائض نمی‌تواند قرآن بخواند بنا به حدیث: «لَا تَقْرَأِ الحَائِضُ وَلَا الجُنُبُ شَيْئًا مِنَ القُرْآنِ». و دست به قرآن نمی‌تواند بزند بنا به حدیثی که به روایت عمرو بن حزم است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

159- وَعَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَتْ: لَمَّا جِئْنَا سَرِفَ حِضْتُ، فَقَالَ النَّبِيُّ**ص**: «اِفْعَلِي مَا يَفْعَلُ الحَاجُّ، غَيْرَ أَنْ لَا تَطُوفِي بِالبَيْتِ حَتَّى تَطْهُرِي». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

عائشهل گفت: در سال حجه الوداع موقعی که به «سَرِف» رسیدیم قاعده شدم. رسول اللهص فرمود: «انجام بده آن‌چه را که حاج انجام می‌دهد، مگر این‌که تا وقتی که قاعده هستی نمی‌توانی طواف خانه‌ی خدا را انجام بدهی». و اجماع علما بر این است که حائض نمی‌تواند طواف خانه‌ی خدا کند، به سبب این‌که شرط طواف کننده این است که با طهارت و وضو باشد و دیگر این‌که حائض نمی‌تواند داخل به مسجد بشود و هم‌چنین حائض نمی‌تواند دو رکعت سنت طواف بخواند. اما غیر از طواف همه‌ی اعمال حج را می‌تواند انجام دهد. والله سبحانه و تعالی أعلم.

160- وَعَنْ مُعَاذِ بن جَبَلٍ**س**: أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ**ص** مَا يَحِلُّ لِلرَّجُلِ مِنِ اِمْرَأَتِهِ، وَهِيَ حَائِضٌ؟ فَقَالَ: «مَا فَوْقَ الإِزَارِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَضَعَّفَهُ.

و از معاذ بن جبلس روایت است که از رسول اللهص پرسید: برای مرد از همسرش وقتی که حائض است چه حلال است؟ فرمود: «روی لنگ پا». یعنی میان ناف و زانوی زن حائض بر شوهرش حرام است. یعنی اگر مردی نمی‌تواند جلوی خود را بگیرد، اگر میان ناف و زانو ملامسه نمود ممکن است جماع نماید، از این روی میان ناف و زانوی زن حائض بر او حرام است تا به معصیت جماع با حائض دچار نشود. و در حدیث دیگر: «اصْنَعُوا كُلَّ شَيْءٍ إِلَّا النِّكَاحَ»؛ «هر رفتاری با زن حائض می‌توانید غیر از جماع با او». یعنی والله اعلم اگر کسی می‌توانند جلو خود را بگیرد و شهوت بر او غالب نمی‌شود، غیر از جماع هر تمتع دیگری برایش جایز است.

قُبُل و دُبُر که عورتند برایشان حرام قرار داده شده و میان ناف و زانو ممنوع شده بر شوهر تا در جماع حرام با حائض نیفتد. اگر ترس جماع است از ناف تا زانو نمی‌تواند دست بزند و اگر ترس جماع نیست غیر از قبل و دبر از هر جای دیگری جایز است. و آن کسی که از خدا می‌ترسد همین که دانست چیزی حرام است به آن نزدیک نمی‌شود و برای هیچ‌چیز خشم خدا را بر خود روا نمی‌دارد. والله سبحانه و تعالی أعلم.

شرح حال معاذ بن جبلس: ابوعبدالرحمن انصاری خزرجی. در بیعت عقبه و بعد از آن در بدر و غیر آن از مشاهد همراه رسول اللهص بود. او از بزرگان صحابه و از علما و فقهای صحابه بود. رسول اللهص او را به یمن فرستاد تا قاضی و معلم باشد و گرفتن صدقات از عمّال در یمن به عهده‌ی او قرار داد. و عمرس بعد از ابوعبیده، معاذ را عامل خود در شام قرار داد. او در سال هجدهم هجری در طاعون عمواس در سن 38 سالگی درگذشت.

161- وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ**ل** قَالَتْ: كَانَتِ النُّفَسَاءُ تَقْعُدُ فِي عَهْدِ رَسُولِ النبی**ص** بَعْدَ نِفَاسِهَا أَرْبَعِينَ یَوماً. رَوَاهُ الخَمْسَةُ إِلَّا النَّسَائِيَّ، وَاللَّفْظُ لِأَبِي دَاوُدَ.

ام المؤمنین ام سلمهل فرمود: که زنان زائو در عهد رسول اللهص چهل روز می‌نشستند و به سبب خون نفاس نماز نمی‌خواندند. این مدت گذاری چهل روز برای نفساء در حدیث متعدد آمده است.

ابن ماجه از انسس روایت نموده است: «أَنَّ رَسُولَ اللَّه**ص** وَقَّتَ لِلنُّفَسَاءِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، إِلَّا أَنْ تَرَى الطُّهْرَ قَبْلَ ذَلِكَ»؛ «رسول اللهص وقت‌گذاری فرمود برای زن زائو که تا چهل روز نماز نخواند، مگر در صورتی که پیش از آن پاکی ببیند».

و حاکم روایت نمود از عثمان بن ابی العاص «وَقَّتَ رَسُولُ الله**ص** لِلنِّسَاءِ فِي نِفَاسِهِنَّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا»؛ «رسول اللهص وقت گذاری فرمود برای زنان در نفاس‌شان چهل روز که بعد از وضع حمل تا چهل روز نماز نخوانند، مگر در صورتی که پیش از آن پاکی ببینند».

و از حدیث دانسته شد که مدت چهل روز برای نفسا در صورتی است که در آن چهل روز خون ببینند. و از حدیث دانسته شد که اگر قبل از چهل روز پاکی دیدند نفاس‌شان پایان یافته است. و روی همین اصل است که فقها، حداقل نفاس را یک لحظه و غالب آنرا چهل روز و اکثر آن را شصت روز دانسته‌اند. و امروزه که زنان بعد از وضع حمل از قرص استفاده می‌کنند خیلی زودتر پاک می‌شوند.

الحاصل: مدت آن به حساب مناطق و زنان تفاوت می‌کند. والله أعلم.

162- وَفِي لَفْظٍ لَهُ: وَلَمْ يَأْمُرْهَا النَّبِيُّ**ص** بِقَضَاءِ صَلَاةِ النِّفَاسِ. وَصَحَّحَهُ الحَاكِمُ.

«رسول اللهص به زن زائو نفرمود که نماز فوت شده در نفاس را قضا کند». این قسمت ضعیف است برای این‌که نفاس و حیض یک حکم را دارند.

كِتَابُ اَلصَّلَاةِ  
کتابی است در بیان احکام نماز

بَابُ المَوَاقِيتِ

بابی است در بیان اوقات نمازها

صلاة به معنی دعا می‌باشد. و نامگذاری نماز به صلاة از این جهت است که نماز مشتمل بر دعا می‌باشد. و دعا به معنی خواهش است و در نماز همه خواهش از خداست: خواهش مغفرت و آمرزش. خواهش قبول معذرت و پوزش. خواهش سعادت و نیکبختی. خواهش عاقبت خیر که همه‌ی این‌ها در نماز هست. روی این اصل: (الدُّعَاءُ مُخُّ العِبَادَة)؛ «دعا مغز بندگی است». (الصَّلاةُ دُعَاءٌ)؛ «نماز همه‌اش خواهش است». (الدُّعَاءُ عِبَادَةٌ)؛ «خواهش از خدا اظهار بندگی کردن است». (العِبَادَةُ دُعَاءٌ)؛ «بندگی کردن خواهش از خدا نمودن است».

163- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِوٍ**ب**: أَنَّ نَبِيَّ**ص** قَالَ: «وَقْتُ الظُّهْرِ إِذَا زَالَتْ الشَّمْسُ، وَكَانَ ظِلُّ الرَّجُلِ كَطُولِهِ مَا لَمْ يَحْضُرْ الْعَصْرُ، وَوَقْتُ العَصْرِ مَا لَمْ تَصْفَرَّ الشَّمْسُ، وَوَقْتُ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ مَا لَمْ يَغِبْ الشَّفَقُ، وَوَقْتُ صَلَاةِ العِشَاءِ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ الأَوْسَطِ، وَوَقْتُ صَلَاةِ الصُّبْحِ مِنْ طُلُوعِ الفَجْرِ مَا لَمْ تَطْلُعْ الشَّمْسُ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

و از عبدالله بن عمروب روایت است که رسول اللهص فرمود: «وقت ظهر هنگام زوال آفتاب، یعنی حرکت آفتاب از میان آسمان به طرف مغرب، تا وقتی است که سایه‌ی مرد به قدر طول او بشود. مقصود از مرد شخص است که سایه‌ی هر کس به بلندی و درازی قامت او بشود و وقتی که سایه‌ی شخص به بلندی قامت او شود، وقت ظهر به پایان رسیده است. و وقت عصر ـ از زیاد شدن سایه‌ی هر کس از بلندی قامت اوست ـ تا وقتی که آفتاب زرد شود و آماده‌ی غروب گردد. و آخر وقت عصر، غروب آفتاب است. اما وقت زرد شدن آفتاب نماز خواندن مکروه است. و وقت نماز مغرب از بعد از غروب کامل آفتاب است. تا وقتی که شفق سرخ پنهان نشده باشد. وقتی که شفق سرخ پنهان شد وقت نماز عشاء داخل شده است. و وقت برگزیده‌ی آن می‌ماند تا آخر نیمه‌ی اول شب. و در درست بودن نماز عشاء، وقت آن باقی است تا دمیدن صبح صادق. و وقت نماز صبح از طلوع فجر صادق است تا وقتی که آفتاب طلوع نکرده است، آفتاب که طلوع کرد وقت صبح پایان یافته است».

کلمات: زوال آفتاب: همان است که در قرآن «دُلُوک الشمس» نامیده شده است. «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوك الشَّمسِ». دلوک الشمس و زوال آفتاب: حرکت کردن آفتاب از میان آسمان به طرف مغرب است. ما لم تصفر الشمس: مادامی که آفتاب زرد نشده باشد. ما لم یغب الشفق: مادامی که شفق سرخ از جهت مغرب پنهان نشده باشد. طلوع فجر: دمیدن صبح صادق است. فجر کاذب، مانند دُمِ گرگ به صورت یک خطی روشن، شانزده دقیقه قبل از فجر صادق ظاهر می‌شود و سپس پنهان می‌شود. اما صبح صادق مرتب روشن‌تر می‌شود تا آفتاب طلوع کند. شفق سرخ بعد از مغرب و شفق سرخ در مشرق قبل از طلوع آفتاب دو منظره‌ی خیلی دیدنی و جالب است. اروپایی‌ها که کشورشان شفق ندارد، وقتی آن را می‌بینند، عکس می‌گیرند و از رؤیت آن لذت می‌برند. و در حدیث جبرئیل آمده است که جبرئیل روز اول، نماز ظهر را موقع زوال آفتاب با رسول اللهص خواند. و روز دوم نماز ظهر را موقع نزدیک شدن سایه‌ی هر کس به قدر طول او با رسول اللهص خواند. و روز بعد، نماز عصر را قبل از زرد شدن آفتاب با رسول اللهص خواند. فقط نماز مغرب هر دو روز در یک وقت با رسول اللهص خواند. و نماز عشاء را روز اول موقع پنهان شدن شفق سرخ و روز دوم بعد از گذشتن سه یک شب با رسول اللهص خواند. و نماز صبح را روز اول در اول وقت و روز دوم موقع روشن شدن هوا خواند و فرمود: الوقت ما بین الوقتین: که هر نماز مثلاً نیم ساعت از اول وقت بگذرد.

164- وَلَهُ مِنْ حَدِيثِ بُرَيْدَةَ فِي العَصْرِ: وَالشَّمْسُ بَيْضَاءُ نَقِيَّةٌ.

و در روایت مسلم از بریده در خصوص نماز عصر آمده است که: نماز عصر انجام می‌گرفت و آفتاب سفید و پاک بود. یعنی از روشنی آفتاب کم نشده و زردی در نور آن داخل نشده بود.

بریده: سه کنیه دارد: ابوعبدالله، ابوسهل و ابوالحصیب اسلمی. قبل از غزوه‌ی بدر مسلمان شد، اما در غزوه‌ی بدر حاضر نبود. و در بیعه الرضوان در حدیبیه بیعت نمود. در مدینه نشیمن نمود و سپس به بصره رفت و در آن‌جا اقامت گزید و به سال 62 درگذشت. والله سبحانه و تعالی أعلم.

165- وَمِنْ حَدِيثِ أَبِي مُوسَى: وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ.

و در روایت مسلم از ابوموسی اشعریس در خصوص نماز عصر آمده است: و از نماز عصر فارغ می‌شدند و آفتاب بلند بود. یعنی نماز عصر را در اول وقت آن می‌خواندند. و این حدیث می‌رساند که کوشش می‌شد در نماز عصر شتاب شود که در اول وقت آن خوانده شود. و سبب آن معلوم است، برای این‌که بعد از نماز عصر وقت کار و کسب مردم است. نماز زود خوانده شود تا مردم به کار و کسب‌شان برسند.

ابوموسی اشعریس، نام او عبدالله بن قیس از سابقین به سوی اسلام است. به حبشه هجرت نمود و موقع مراجعت مهاجرین حبشه با ایشان به مدینه آمد. و بسیار خوش آواز بود. رسول اللهص شبی قراءت او را شنید و فردایش به او فرمود: «لَقَدْ أُوتِيتَ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ»؛ «حنجره‌ای مانند حنجره‌ی داود به تو داده شده است». عمرس بعد از عزل مغیره او را والی بصره نمود، بعد او را معزول کرد، سپس به کوفه منتقل شد و عثمان او را والی کوفه قرار داد. تا وقتی که عثمان شهید شد او در کوفه بود. وقتی که مسأله‌ی تحکیم پیش آمد، به مکه منتقل شد و در آن‌جا در سن 63 سالگی درگذشت.

از حدیث دانسته می‌شود که نماز عصر در اول وقت آن خوانده می‌شد.

166- وَعَنْ أَبِي بَرْزَةَ الأَسْلَمِيِّ**س** قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** يُصَلِّيَ العَصْرَ، ثُمَّ يَرْجِعُ أَحَدُنَا إِلَى رَحْلِهِ فِي أَقْصَى المَدِينَةِ وَالشَّمْسُ حَيَّةٌ، وَكَانَ يَسْتَحِبُّ أَنْ يُؤَخِّرَ مِنْ العِشَاءِ، وَكَانَ يَكْرَهُ النَّوْمَ قَبْلَهَا وَالحَدِيثَ بَعْدَهَا، وَكَانَ يَنْفَتِلُ مِنْ صَلَاةِ الغَدَاةِ حِينَ يَعْرِفُ الرَّجُلُ جَلِيسَهُ، وَيَقْرَأُ بِالسِّتِّينَ إِلَى المِائَةِ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و از ابو برزه اسلمیس روایت است که گفت: «رسول اللهص نماز عصر را می‌خواند و پس از فراغت ایشان از نماز عصر، یکی از ما به خانه‌اش در آخر مدینه می‌رفت و هنوز آفتاب زنده بود، یعنی بلند بود و نور و حرارتش برقرار بود. و دوست می‌داشت نماز عشاء را به تأخیر اندازد. و خوابیدن قبل از نماز عشاء و صحبت کردن بعد از عشا را دوست نمی‌داشت، تا زود به بستر برود و زود هم برای نماز تهجد بیدار شود. و از نماز صبح بیرون می‌رفت موقعی که نمازگزار شخص پهلودستی خویش را می‌شناخت. و در نماز صبح شست تا صد آیه می‌خواند».

معلوم است که در حدیث ثابت است که رسول اللهص بعد از نماز عشاء با ابوبکر صدیقس تا پاره‌ای از شب بیدار می‌نشستند و در امور مسلمین با هم صحبت می‌کردند. بنابراین صحبت بعد از نماز عشاء مکروه است اگر در راه خیر نباشد، اما صحبت شخص با همسرش با مهمانش. صحبت طلاب در دروس‌شان، هیچ‌کدام مکروه نیست.

کلمات: أقصی المدینة: آخر مدینه. دورترین نقطه‌ی آن. و الشمس حیة: یعنی آفتاب هنوز قوی و پرنور بود. ینفتل: بیرون می‌رفت از نماز صبح موقعی که نمازگزار شخص پهلودستی خود را می‌شناخت. جلیسه: همنشین او. پهلودستی او. یقرأ بالستین الی المائة: در نماز صبح شست آیه تا صد آیه می‌خواند.

167- وَعِنْدَهُمَا مِنْ حَدِيثِ جَابِرٍ: وَالعِشَاءَ أَحْيَانًا یُقَدِّمهَا وَأَحْيَانًا یُؤَخِّرهَا إِذَا رَآهُمْ اِجْتَمَعُوا عَجَّلَ، وَإِذَا رَآهُمْ أَبْطَئُوا أَخَّرَ، وَالصُّبْحَ: كَانَ النَّبِيَّ**ص** يُصَلِّيهَا بِغَلَسٍ.

و بخاری و مسلم از حدیث جابر روایت کرده‌اند که: نماز عشاء گاه در اول وقت می‌خواند و گاه در آن تأخیر می‌کرد. اگر می‌دید جماعت حاضرند در اول وقت می‌خواند و اگر می‌دید جماعت مسجد تأخیر کرده‌اند، نماز عشاء را به تأخیر می‌انداخت تا جماعت به نماز برسند. اما نماز صبح معمولاً در اول وقت در تاریکی می‌خواند.

در حدیث رافع بن خدیج شماره‌ی 172 آمده است که دستور می‌داد تا نماز صبح را تأخیر کنند تا هوا روشن شود. بنابراین بعضی اوقات مثل زمستان که شب دراز است و مردم سیرخواب می‌شوند، نماز صبح را اول وقت می‌خواند. و در تابستان که شب کوتاه است و مردم سیرخواب نمی‌شوند، نماز صبح را به تأخیر می‌انداخت تا جماعت به نماز صبح برسند.

168- وَلِمُسْلِمٍ مِنْ حَدِيثِ أَبِي مُوسَى**س**: فَأَقَامَ الفَجْرَ حِينَ اِنْشَقَّ الفَجْرُ، وَالنَّاسُ لَا يَكَادُ يَعْرِفُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا.

و در صحیح مسلم از حدیث ابی موسی اشعریس آورده است که: نماز صبح را برپا نمود موقعی که فجر شکافته شده بود و مردم هنوز نمی‌توانستند یکدیگر را خوب بشناسند.

دلالت این حدیث مانند حدیث قبلی است در خواندن نماز صبح در اول وقت آن.

169- وَعَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ**س** قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي المَغْرِبَ مَعَ رَسُول الله**ص** فَيَنْصَرِفُ أَحَدُنَا وَإِنَّهُ لَيُبْصِرُ مَوَاقِعَ نَبْلِهِ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و از رافع بن خدیجس روایت است که فرمود: «ما نماز مغرب با رسول اللهص می‌خواندیم و هر یک از ما می‌دید محل‌های افتادن تیرهایش».

حدیث دلالت می‌دهد به شتابیدن به نماز مغرب تا وقتی که نماز مغرب فارغ می‌شوند هنوز روشنایی روز باقی باشد.

رافع بن خدیجس: کنیه‌ی او را ابوعبدالله گفته‌اند. ابوخدیج خزرجی انصاری از اهل مدینه، در غزوه‌ی بدر به سبب کودکی و خردسالی‌اش حاضر نشد. در غزوه‌ی احد حاضر شد و هم‌چنین در مشاهد بعدی. در روز احد تیری به او رسید، رسول اللهص به او فرمود: «أَنَا أَشهَدُ لَكَ یَومَ القِیَامة»؛ «من روز قیامت برایت گواهی می‌دهم». او تا زمان عبدالملک بن مروان زنده بود. در آن موقع زخم او از نو تازه شد و در سال 73 و یا 74 هجری قمری درگذشت. در این حدیث دلالت است بر شتابیدن در وقت نماز مغرب و تأخیر نکردن در آن تا این‌که وقتی به خانه برمی‌گردید هنوز از روشنی روز باقی باشد.

170- وَعَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَتْ: أَعْتَمَ النبي**ص** ذَاتَ لَيْلَةٍ بِالعَشَاءِ، حَتَّى ذَهَبَ عَامَّةُ اللَّيْلِ، ثُمَّ خَرَجَ، فَصَلَّى، وَقَالَ: «إِنَّهُ لَوَقْتُهَا لَوْلَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي». رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

از عایشهل روایت است که فرمود: پیامبرص شبی نماز عشاء را به تأخیر افکند تا این‌که پاره‌‌ی نخست ساعات شب گذشت. پس از آن از خانه بیرون آمد و نماز عشاء را با جماعت خواند و فرمود: «اکنون وقت نماز عشاء است، اگر نه این بود که با چنین وقتی نماز خواندن را بر امتم دشوار می‌کردم».

این حدیث دلالت دارد که وقت عشاء تا اذان صبح باقی است و رسول اللهص سبک کردن نماز را رعایت می‌فرمود. و دلالت دارد که نماز عشاء مانند دیگر نمازهای فرض نیست که خواندن آن در اول آن بهتر باشد، برای این‌که بهتر در وقت عشاء این استکه شخص از همه کار خود فارغ شده و نماز عشاء که خواند بخوابد و هر صحبتی که دارد قبل از نماز عشاء انجام دهد تا طاعت خدا را بگزارد و بخوابد و حاجتی به صحبت بعد از نماز یا کارهای بعد از عشاء نداشته باشد. همه نمازها در اول وقت آنها خواندن بهتر است؛ مگر نماز عشاء، چنان‌که گفته شد. و نماز ظهر در ایام گرما چنان‌که در حدیث زیر می‌فرماید:

171- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا اِشْتَدَّ الحَرُّ فَأَبْرِدُوا بِالصَّلَاةِ، فَإِنَّ شِدَّةَ الحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و از ابوهریرهس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «هرگاه گرما شدت گرفت نماز ظهر را در وقت خنکی هوا انجام دهید، وقتی که خانه‌ها سایه دارند تا مردم برای آمدن به مسجد در سایه راه بروند و از گرما و حرارت آفتاب آزرده نشوند. و به یقین شدت گرما از نفس کشیدن دوزخ است». والله أعلم.

این است که شدت گرما خضوع و خشوع و حضور قلب را که روح نماز است از بین می‌برد. و باید دانست که خواندن نماز در وقت خنک شدن هوا اختصاص به گرمسیر دارد که هوا در آن جاها خیلی گرم می‌شود و به جماعتی اختصاص دارد که دور از مسجد هستند و از گرمی هوا آزرده می‌شوند. اما جایی که هوا گرم نمی‌شود. و نیز مردمی که مسجدشان نزدیک است و آمدن‌شان به مسجد ناراحتی ندارد، ابراد و تأخیر نماز تا خنک شدن هوا برایشان مستحب نیست و نماز خواندن‌شان در اول وقت بهتر است. و کلمه‌ی أبرد: یعنی داخل به سرما شد. مثل أظهر: داخل در وقت ظهر شد. و أنجد: داخل نجد شد. و أتهم: داخل تهامه شد.

و اما حدیث صحیح مسلم به روایت از خبابس: شَكَوْنَا إِلَی رسُول الله**ص** حَرَّ الرَّمْضَاءِ، فِي جِبَاهِنَا وَأَكُفِّنَا، فَلَمْ يُشْكِنَا وقَالَ: «صَلُّوا الصَّلَاةَ لِوَقتِهَا».

از گرمی سنگریزه‌ها بر پیشانی‌ها و کف دست‌هایمان نزد رسول اللهص شکایت بردیم، شکایت ما را نشنید و فرمود: «نماز را در وقت آن بخوانید». برای این‌که گرمی سنگریزه‌های زمین به فرش حصیری برطرف می‌شود. برای این‌که اگر مقصود سرد شدن سنگریزه‌ها باشد تا آخر وقت هم سرد نمی‌شود. به هر حال در شهرهای گرمسیر در وقت تابستان و گرمی هوا ابراد در نماز ظهر مستحب است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

172- وَعَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: أَصْبِحُوا بِالصُّبْحِ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ لِأُجُورِكُمْ». رَوَاهُ الخَمْسَةُ، وَصَحَّحَهُ التِّرْمِذِيُّ، وَابْنُ حِبَّانَ.

و از رافع بن خدیجس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «نماز صبح را در روشنی هوا بخوانید که ثواب‌تان در آن بیشتر می‌شود». در جواب این حدیث، بعضی از علما گفته‌اند: حمل می‌شود بر ایام تابستان که شب‌ها کوتاه است و نماز صبح تأخیر شود تا مردم به نماز صبح برسند. و بعضی از علما این را قبول نکرده‌اند، بنابر این‌که عادت رسول اللهص بر این بوده که نماز صبح را در اول وقت (بغلس) در تاریکی صبح می‌خوانده‌اند و همیشه عادت‌شان بر این بوده است. و دیگر این‌که ابوداود از انسس روایت نمود: «أَنَّهُ**ص** أَسْفَرَ بِالصُّبْحَ مَرَّةً، ثُمَّ كَانَتْ صَلَاتُهَ بِغَلَسٍ حَتَّى مَاتَ رَسُول اللهص. یک بار نماز صبح را در اسفار و روشنی صبح خواند، سپس تا زنده بودند همیشه نماز صبح را در اول وقت و تاریکی صبح می‌خواند. و گفته شده که مقصود از آن طول دادن به قراءت در نماز صبح است تا این‌که موقع سلام دادن از نماز اسفار و روشنی هوا حاصل شود. و گفته شده که در شب‌های مهتابی که اول فجر ظاهر نمی‌شود دستور اسفار داده‌اند. و گفته‌ شده دستور اسفار و روشن شدن هوا برای نماز صبح فقط یک بار بوده، چنان که حدیث سنن ابوداود و از انس آن را بیان داشت. والله سبحانه و تعالی أعلم.

173- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** أَنَّ النَبِي**ص** قَالَ: «مَنْ أَدْرَكَ مِن الصُّبْحِ رَكْعَةً قَبْلِ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ فَقَدْ أَدْرَكَ الصُّبْحَ، وَمَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنْ العَصْرِ قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ فَقَدْ أَدْرَكَ العَصْرَ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و از ابوهریرهس روایت است که رسول اللهص فرمود: «کسی که یک رکعت از نماز صبح را خواند، قبل از این‌که آفتاب طلوع نماید ـ و یک رکعت باقی را بعد از طلوع آفتاب خواند ـ نماز صبح را دریافته و نماز او همه‌اش ادا است و کسی که یک رکعت از نماز عصر را قبل از غروب آفتاب خواند و سه رکعت باقی را بعد از غروب آفتاب خواند ـ نماز عصر را دریافته و همه‌اش ادا است». و اجماع علما بر این است که به حصول یک رکعت در وقت و باقی خارج از وقت، نماز صحیح است و ادا محسوب می‌شود. و هیچ کس نگفته که به همین یک رکعت قبل از طلوع و یک رکعت قبل از غروب نماز کامل حساب می‌شود. چنان‌که در روایت بیهقی صریحاً آمده است:

«مَنْ أَدْرَكَ مِنَ الصُّبْحِ رَكْعَةً قَبْلَ أَن تَطلُعَ الشَّمْس، ورَكْعَةً بَعْدَ أَن تَطلُعَ الشَّمْس فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلَاةَ»؛ «کسی که یک رکعت از نماز صبح را قبل از طلوع آفتاب خواند و یک رکعت را بعد از طلوع آفتاب خواند نماز صبح را دریافته است».

و حدیث: «مَنْ صَلَّی مِنَ العَصْرِ رَكعَةً قَبلَ أَنْ تَغرُبَ الشَّمْس ثُمَّ صَلَّی مَابَقِيَ بَعْدَ غُرُوبِهَا لَم یَفُتْهُ العَصْر»؛ «کسی که یک رکعت از نماز عصر را قبل از غروب آفتاب خواند و سه رکعت باقی را بعد از غروب آفتاب خواند نماز عصر از او فوت نشده است، یعنی نماز عصر را کامل خوانده و ادا حساب می‌شود.

174- وَلِمُسْلِمٍ عَنْ عَائِشَةَ**ل** نَحْوَهُ، وَقَالَ: «سَجْدَةً» بَدَلَ «رَكْعَةً». ثُمَّ قَالَ: وَالسَّجْدَةُ إِنَّمَا هِيَ الرَّكْعَةُ.

و مسلم از عایشهل مانند حدیث ابی هریرهس روایت نموده و به جای «رکعه»، «سجده» آورده است: «مَنْ أَدْرَكَ مِن الصُّبْحِ سَجدَةً قَبْلِ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ فَقَدْ أَدْرَكَ الصُّبْحَ»؛ یعنی «کسی که یک رکعت از نماز را پیش از طلوع آفتاب خواند و یک رکعت دیگر را بعد از طلوع آفتاب خواند نماز صبحش صحیح و ادا می‌باشد».

از حدیث دانسته می‌شود کسی که یک رکعت از نماز خود را در وقت صبح خواند گرچه باقی رکعت‌های نمازش در وقت کراهت نماز باشد برای او اشکالی ندارد. و نماز سنت و نوافل است که در وقت کراهت نماز خوانده نمی‌شود، چنان‌که حدیث زیر آن را بیان می‌دارد:

175- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ**س** قَالَ: سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ**ص** يَقُولُ: «لَا صَلَاةَ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَلَا صَلَاةَ بَعْدَ العَصْرِ حَتَّى تَغِيبَ الشَّمْسُ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. وَلَفْظُ مُسْلِمٍ: «لَا صَلَاةَ بَعْدَ صَلَاةِ الفَجْرِ».

و از ابوسعید خدریس روایت است که گفت: از رسول اللهص شنیدم که می‌فرمود: «نمازی نیست بعد از نماز فرض صبح تا این‌که آفتاب طلوع کند و از طلوع آن شانزده دقیقه بگذرد. و نمازی نیست بعد از نماز فرض عصر تا این‌که آفتاب غروب نماید». و لفظ روایت مسلم همین معنی را روشن کرد که مقصود از «بعد الصبح» بعد از نماز صبح است. و باید دانست که فقها گفته‌اند که نماز با سبب بعد از نماز فرض صبح و بعد از نماز عصر جایز است. برای این‌که کسی نگفته است که نماز جنازه در این دو وقت جایز نیست. و کسی نگفته اگر نماز قضا لازم اوست در این دو وقت نخواند. بنابراین سنت تحیت مسجد و سنت وضو نیز در این دو وقت جایز است. و نمازهای نافله که بدون سبب است، عدم جواز آن مبنی بر کراهت آن است و نه حرمت آن. و روایت داریم که در حرم مکه‌ی مکرمه در تمام اوقات، نماز و طواف جایز است. و از دلایل جواز نماز با سبب بعد از فرض صبح و بعد از نماز فرض عصر همان طواف خانه‌ی خدا در این دو موقع است که اجماع علما بر جواز آن است و بعد از طواف هم دو رکعت سنت طواف خوانده می‌شود. والله سبحانه و تعالی أعلم.

176- وَلَهُ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ: ثَلَاثُ سَاعَاتٍ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** يَنْهَانَا أَنْ نُصَلِّي فِيهِنَّ، وَأَنْ نَقْبُرَ فِيهِنَّ مَوْتَانَا: حِينَ تَطْلُعُ الشَّمْسُ بَازِغَةً حَتَّى تَرْتَفِعَ، وَحِينَ يَقُومُ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ، وَحِينَ تَتَضَيَّفُ الشَّمْسُ لِلْغُرُوبِ.

و مسلم روایت می‌کند از عقبه بن عامر جُهنی ـ ابوحماد یا ابوعامر صحابی، در ایام معاویه عامل او در مصر بود و همان جا به سال 58 هجری درگذشت ـ که او فرمود: سه ساعت، یعنی سه وقت است که رسول اللهص ما را منع می‌فرمود از نماز خواندن در آنها و از به خاک سپردن مردگان‌مان در آنها: «اول: وقتی که آفتاب طلوع می‌کند تا این‌که بالا بیاید به قدر نیزه‌ای، یعنی تا این‌که شانزده دقیقه بعد از طلوع آفتاب بگذرد. دوم: وقتی که شتر هرجا خوابیده است در آن وقت به پا می‌ایستد و آن چند لحظه قبل از زوال آفتاب است تا این که زوال آفتاب حاصل شود. سوم: موقعی که آفتاب به غروب نزدیک می‌شود، تا این‌که غروب کند».

در حدیث عمرو بن عبسه: به جای: (حین یقوم قائم الظهیرة) آمده: (حتی یعدل الرمح ظله): تا آن‌که سایه‌ی نیزه برابر آن بشود، که همان معنی: حتی تزول دارد: تا آن‌که آفتاب زوال کند. و در حکمت نهی از نماز و دفن مردگان در آن سه وقت، در حدیث ابن عبسه آمده است: «بِأَنَّ الشَّمْس عِندَ طُلُوعِهَا تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيِ الشَّيْطَانِ فَیُصَلِّي لَهَا الْكُفَّار وَبِأَنَّهُ عِندَ قِیامِ قَائِم الظَهِیرِة تُسْجَرُ جَهَنَّمُ وتُفتَحُ أَبوَابُهَا وبَأَنَّهَا تَغْرُبُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ، وَيُصَلِّي لَهَا الْكُفَّارُ»: «به سبب این‌که آفتاب موقع طلوعش میان دو شاخ شیطان بیرون می‌آید و کافران برای او نماز و عبادت می‌کنند و به سبب این‌که قبل از زوال آفتاب، دوزخ برمی‌افروزند و درهای آن را می‌گشایند. و به سبب این‌که موقع غروب، آفتاب میان دو شاخ شیطان غروب می‌کند و کافران در آن موقع عبادت آفتاب می‌کنند».

در شرح حدیث قبلی گفتیم کسی که می‌خواهد نماز قضا را بخواند یا دو رکعت سنت طواف را گزارد یا آن وقت بیدار شده و می‌خواهد نماز بخواند، نماز برای این اشخاص در آن سه وقت ممنوع نیست. و همه‌ی این‌ها احادیث صحیح دارد، مثل به خواب رفتن رسول اللهص از نماز صبح و بیدار شدن و خواندن آن و مثل دو رکعت بعد از نماز عصر خواندن ایشان و منع نفرمودن‌شان کسی را که می‌خواست سنت قبیله صبح را بعد از نماز صبح بخواند. والله سبحانه و تعالی أعلم.

177- وَالْحُكْمُ الثَّانِي عِنْدَ الشَّافِعِيِّ مِنْ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ بِسَنَدٍ ضَعِيفٍ. وَزَادَ: «إِلَّا يَوْمَ الجُمْعَةِ».

و حکم دومی، یعنی منع نماز در وقت زوال آفتاب، به روایت امام شافعی به سند ضعیف و با این زیادت آمده است: «مگر روز جمعه که نماز در وقت زوال آفتاب ممنوع نیست».

مصنف فرمود: حکم دوم، برای این‌که حکم اول منع از نماز بود موقع طلوع آفتاب. و حکم سوم منع از نماز بود وقت غروب آفتاب. و حدیثی که فرمود نزد امام شافعی است، بیهقی در کتاب «المعرفه» از حدیث عطاء بن عجلان از ابی نضره غفاری از ابی سعید خدری و ابی هریره آورده است که گفته‌اند: «كانَ رَسُولُ الله**ص** یَنهی عَنِ الصَّلاةِ نِصفَ النَّهَارِ إِلَّا یَوم الجُمُعة»؛ «رسول اللهص منع می‌فرمود: از نماز قبل از زوال آفتاب مگر در روز جمعه». و مصنف فرمود که سند آن ضعیف است به سبب این‌که در روایت آن ابراهیم بن ابی یحیی و اسحاق بن عبدالله بن ابی فروه هستند که هر دو ضعیفند. ولیکن حدیث بعدی شاهد آن است:

178- وَكَذَا لِأَبِي دَاوُدَ: عَنْ أَبِي قَتَادَةَ نَحْوُهُ.

و هم‌چنین ابوداود از ابی قتادهس مانند همان قبلی روایت نموده است. و لفظ ابی داود چنین است: وَكرِهَ النَّبِي**ص** الصَّلاة نِصفَ النَّهَار إِلَّا یَوم الجُمُعة وقال: (إِنَّ جَهَنَّمَ تُسْجَرُ إِلَّا یَوم الجُمُعة)؛ رسول اللهص مکروه می‌دانست نماز نیمروز مگر در روز جمعه و فرمود: «دوزخ را در آن وقت شعله‌ور می‌کنند مگر در روز جمعه». ابوداود فرمود که این حدیث مرسل است و در آن لیص بن ابی سلیم است و او ضعیف است. اما عمل اصحاب پیغمبر مؤید این حدیث است، برای این‌که در آن ساعت در روز جمعه نماز می‌خواندند و رسول اللهص در زود رفتن به مسجد در روز جمعه و خواندن نماز تا وقتی که امام جمعه برای خطبه خواندن می‌آید ترغیب فرمود. بنابراین نماز قبل از زوال در روز جمعه مکروه نیست. و اوقات نهی که یاد شد برای غیر از حرم مکه است چنان‌که فرمود:

179- وَعَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، لَا تَمْنَعُوا أَحَدًا طَافَ بِهَذَا البَيْتِ وَصَلَّى أَيَّةَ سَاعَةٍ شَاءَ مِنْ لَيْلٍ أَو نَهَارٍ». رَوَاهُ الخَمْسَةُ، وَصَحَّحَهُ التِّرْمِذِيُّ، وَابْنُ حِبَّانَ.

و از جبیر بن مطعم روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «ای بنی عبد مناف منع نکنید کسی را که طواف این خانه کرد و نماز خواند هر ساعتی از شب و روز که خواست». این حکم برای همه‌ی حرم مکه‌ی مکرمه می‌باشد، جز طواف که خاص مسجدالحرام است. کسانی عمل به حدیث نهی از نماز در اوقاتی که یاد شد ترجیح داده‌اند به دلیل این‌که حدیث نهی در بخاری و مسلم است.

امام شافعیس و غیر او عمل به این حدیث را ترجیح داده‌اند و گفته‌اند که احادیث نهی اختصاص یافته است به قضای نمازهای فرض در آن اوقات که جایز است و نماز کسی که به خواب رفته که نماز خواندنش در آن اوقات جایز است. و نماز سنتی که قضا می‌‌شود و همه‌ی آنها در آن اوقات جایز است. و عموم نهی به آنها خصوص یافت. والله سبحانه و تعالی أعلم.

180- وَعَنْ اِبْنِ عُمَرَ**ب** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** قَالَ: «الشَّفَقُ الحُمْرَةُ». رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ وَغَيْرُهُ وَقْفَهُ عَلَی ابن عُمَر.

و از ابن عمرب روایت است که رسول اللهص فرمود: «شفق سرخی است». دارقطنی آن را روایت نمود و ابن خزیمه آن را صحیح دانست. غیر او گفته است: موقوف است بر ابن عمر. یعنی گفته‌ی ابن عمر است. و وقتی که موقوف بر ابن عمر باشد باز هم صحیح است، برای این‌که ابن عمرب عرب خالص است و به زبان عربی دانا می‌باشد، بنابراین گفته‌ی او سند است. علاوه بر این ائمه‌ی لغت هم در این معنی با ابن عمر موافق هستند. و نظر به این‌که موضوع لغوی است ائمه‌ی لغت هم مثل قاموس که فرمود: «الشفق محركة الحمرة من الأفق من الغروب إلی العشاء وإلی قریبها أو إلی قریب العتمة». ا ه‍. شفق: به فتح شین و فاء: سرخی گسترده در افق است که از غروب آفتاب تا وقت عشاء امتداد دارد. امام شافعیس در خصوص وقت نماز مغرب دو قول دارد: قول جدید که عبارت است از این‌که وقت نماز مغرب به غروب آفتاب داخل می‌شود و امتداد دارد به قدر وضو گرفتن و ستر عورت و پنج رکعت نماز، یعنی سه رکعت فرض مغرب و دو رکعت سنت بعدیه‌ی آن. و دلیلش این است که جبرئیل÷ برای نماز مغرب بیش از یک وقت معین نفرمود. و این قول معتمد نیست. و قول دوم ایشان که به قول قدیم معروف است: وقت نماز مغرب از غروب آفتاب است تا پنهان شدن شفق سرخ از مغرب. و این قول معتمد است و دلیلش حدیثی است که ابن خزیمه آن را در صحیح خود به این لفظ آورده است: «وَوَقتُ صَلاةِ المَغرِبِ إِلی أَن تَذهَبَ حُمرَة الشَفَق». حدیث مرفوع است و ابن عمر به روایت از رسول اللهص می‌آورد. یعنی وقت نماز مغرب می‌ماند تا از بین رفتن سرخی شفق. و همین قول قدیم شافعی معتمد است و امام نووی در کتاب مجموع، شرح مهذب دلایل آن را آورده است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

181- وَعَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ**ب** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «الفَجْرُ فَجْرَانِ: فَجْرٌ يُحَرِّمُ الطَّعَامَ وَتَحِلُّ فِيهِ الصَّلَاةُ، وَفَجْرٌ تَحْرُمُ فِيهِ الصَّلَاةُ ـ أَيْ: صَلَاةُ الصُّبْحِ ـ وَيَحِلَّ فِيهِ الطَّعَامُ». رَوَاهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ، وَالحَاكِمُ، وَصَحَّحَاهُ.

و از ابن عباسب روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «فجر دوتاست: فجری که خوراک را بر روزه‌دار حرام می‌سازد و نماز فرض صبح را روا می‌دارد و آن فجر صادق است که در افق منتشر می‌شود. و فجری که خوردن در آن بر روزه‌دار رواست و نماز فرض صبح در آن روا نیست». و آن فجر کاذب است که روشنایی باریکی مثل دُمِ گرگ در آن ظاهر می‌شود و سپس پنهان می‌گردد، چنان‌که در حدیث بعدی می‌آید:

82- وَلِلْحَاكِمِ فِي حَدِيثِ جَابِرٍ**س** نَحْوُهُ، وَزَادَ فِي الَّذِي يُحَرِّمُ الطَّعَامَ: «إِنَّهُ يَذْهَبُ مُسْتَطِيلاً فِي الأُفُقِ». وَفِي الآخَرِ: «إِنَّهُ كَذَنَبِ السِّرْحَان».

و حاکم از حدیث جابر بن عبدالله انصاریب همانند آن را آورد که رسول اللهص در خصوص فجر صادق ـ که خوراک بر روزه‌دار را حرام می‌سازد و نماز فرض صبح را روا می‌دارد ـ فرمود: «روشنایی است که در درازی افق گسترده می‌شود». و در روایت بخاری آمده است که رسول اللهص دو دست راست و چپ خود را به دو طرف باز نمود، یعنی این چنین در درازی افق منتشر می‌شود و لحظه به لحظه روشن‌تر می‌شود. و در خصوص فجری که خوراک در آن حلال می‌شود و نماز صبح در آن حرام می‌شود، فرمود: مانند دم گرگ به صورت ستونی باریک و کم روشن به طرف بالا می‌رود و به زودی پنهان می‌شود».

183- وَعَنْ اِبْنِ مَسْعُودٍ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «أَفْضَلُ الأَعْمَالِ الصَّلَاةُ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا»، رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ، وَالحَاكِمُ. وَصَحَّحَاهُ وَأَصْلُهُ فِي الصَّحِيحَيْنِ.

و از ابن مسعودب روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «بهترینِ کارها نماز فرض در اول وقت آن است». و مصنف که فرمود: اصله في الصحیحین. قصدش روایت بخاری از ابن مسعودب است که فرمود: «سَأَلتُ النَّبِیَّ**ص** أَیُّ الأَعمَالِ أَحَبُّ إِلَی الله؟ قال: الصَّلاةُ لِوَقتِهَا»؛ «از رسول اللهص پرسیدم: کدام عمل محبوب‌تر است نزد خدا؟ فرمود: نماز فرض در وقت آن».

بعضی گفته‌اند که رسول اللهص این جا فرمود که برترین عمل، نماز فرض در اول وقت آن است و جایی دیگر فرمود: «أَفضَلُ الأَعمَال إِیمَانٌ بِاللهِ»؛ «بهترین کارها ایمان آوردن به خدای یکتاست».

ابن دقیق العید فرمود: در اعمال بدنی بهترین آن نماز فرض در اول وقت آن است. و در اعمال قلبی بهترین آن ایمان به خدایﻷ می‌باشد. و بعضی گفته‌اند که رسول اللهص در جواب هر کس آن‌چه برای او بهترین عمل باشد به او می‌فرموده است. چنان‌که در جواب کسی که گفت: أوصِنِی: مرا سفارش بده یا رسول الله، فرمود: (لَا تَغضَب): «خشم مگیر». به دیگری فرمود: «لَا یَزَالُ لِسَانُك رَطباً مِن ذِكرِ الله»: «همیشه زبانت به یاد خدا مرطوب باشد». و هم‌چنین در افضل اعمال به کسی فرمود: (الصلاة لوقتها). به دیگری فرمود: (إیمان بالله). به کسی که ملاحظه کرد از دلاوران است فرمود: «الجهاد في سبیل الله». «برای تو بهترین کارها جهاد في سبیل الله است». و بعضی گفته‌اند: کلمه‌ی من مقدر است: من أفضل الأعمال. والله سبحانه وتعالی أعلم.

184- وَعَنْ أَبِي مَحْذُورَةَ**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** قَالَ: «أَوَّلُ الوَقْتِ رِضْوَانُ اللَّهُ، وَأَوْسَطُهُ رَحْمَةُ اللَّهِ: وَآخِرُهُ عَفْوُ اللَّهِ». أَخْرَجَهُ الدَّارَقُطْنِيُّ بِسَنَدٍ ضَعِيفٍ جِدًّا.

و از ابومحذورهس روایت است که رسول اللهص فرمود: «نماز فرض در اول وقت مایه‌ی خشنودی خداست. و در وسط وقت مورد رحمت خداست. و در آخر وقت مایه‌ی عفو و بخشایش خداست که آن را می‌پذیرد». برای این‌که تأخیر نماز فرض تا آخر وقت آن گناهی است که به عفو خدا نیاز دارد، تا قبول شود. و این‌که مصنف فرمود: بسند ضعیف جداً. برای این است که از روایت یعقوب بن الولید مدنی است که امام احمد درباره‌ی او فرمود: از کذابان بزرگ است. و بعضی گفته‌اند: در اسناد آن ابراهیم بن زکریای بجلی است که او هم متهم است. و روی این اصل که در اسناد آن متهم و کذاب هر دو هستند، ضعف حدیث را به آخر حد رسانید.

ابو محذوره: در نام او اختلاف است، بعضی اصح اقوال را این دانسته‌اند که نام او سمره بن معین است. و ابن عبدالبر ترجیح داده که نام او اوس است. او در سال فتح مکه مسلمان شد. رسول اللهص آواز او را شنید وقتی که اذان مؤذنین را به آواز خوب تقلید می‌کرد، آن‌گاه او را صدا زد و اذان را یادش داد و او را مؤذن مسجدالحرام گردانید. او در مکه‌ی مکرمه اقامت گزید و تا سال 59 هجری که وفات کرد، در مسجدالحرام اذان می‌گفت.

185- وَلِلتِّرْمِذِيِّ مِنْ حَدِيثِ اِبْنِ عُمَرَ**ب** نَحْوُهُ، دُونَ الأَوْسَطِ، وَهُوَ ضَعِيفٌ أَيْضًا.

و ترمذی مانند حدیث قبلی ابن عمرب آورده است ولیکن کلمه‌ی: أوسطه رحمة الله را نیاورده است. و با این حال این هم ضعیف است، برای این که یعقوب بن الولید مدنی که وجودش در اسناد حدیث قبلی مایه‌ی ضعف حدیث بود در اسناد این حدیث نیز وجود دارد. حاکم فرمود: در این خصوص نمی‌شناسم حدیثی که از رسول اللهص یا یکی از صحابه روایت شده باشد و صحیح باشد، مگر حدیثی که از جعفر بن محمد است به روایت جعفر از پدرش که این حدیث هم موقوف بر پدر جعفر است و از گفته‌ی اوست. باید دانست حدیثی که از امام جعفر صادق÷ باشد و او از پدر بزرگوارش امام محمد باقر÷ روایت نماید، اگر موقوف باشد هم صحیح است؛ برای این‌که از خود چیزی نمی‌فرمایند و موقوف بر ایشان در حکم مرفوع است. و علاوه بر این مواظبت رسول اللهص و ائمه از آل و اصحاب بر نماز فرض در اول وقت دلالت بر افضلیت آن می‌دهد. والله سبحانه وتعالی أعلم.

186- وَعَنْ اِبْنِ عُمَرَ**ب** أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ**ص** قَالَ: «لَا صَلَاةَ بَعْدَ الفَجْرِ إِلَّا سَجْدَتَيْنِ». أَخْرَجَهُ الخَمْسَةُ، إِلَّا النَّسَائِيُّ. وَفِي رِوَايَةِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ: «لَا صَلَاةَ بَعْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَّا رَكْعَتَيْ الفَجْرِ.

و از ابن عمرب روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «بعد از طلوع صبح صادق نماز سنتی نیست، مگر دو رکعت سنت قبلیه‌ی صبح». و روایت عبدالرزاق از ابن عمر نیز به همین معنی است.

از حسن بصری/ روایت است که فرمود: باکی ندارد که کسی بعد از طلوع فجر صادق بیش از دو رکعت قبلیه‌ی صبح بخواند. و امام مالک فرمود: کسی که نماز تهجد از او فوت شد، مانعی ندارد که بعد از طلوع فجر نماز فوت شده‌ی تهجدش را بخواند. این حدیث را امام احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند. ترمذی فرمود: در اسناد آن شخصی به نام قدامه بن موسی است. مصنف فرمود: در اسم همین قدامه اختلاف است که آیا نام او ایوب بن حصین است یا محمد بن حصین است. به هر حال شخصی است مجهول، و در خواندن غیر از قبلیه‌ی فرض صبح بعد از طلوع فجر، اختلاف است. و شاید منع از نوافلی باشد که وارد نیست. والله سبحانه و تعالی أعلم.

187- وَمِثْلُهُ لِلدَّارَقُطْنِيّ عَنْ اِبْنِ عَمْرِوِ بْنِ العَاصِ**س**.

و مانند حدیث عبدالله بن عمرب است، روایت حدیث عمرو بن العاصس از رسول اللهص که دارقطنی آن را روایت نمود.

الحاصل: اوقات کراهت نماز در احادیثی که یاد شدند شش وقت است: موقع طلوع آفتاب. موقع غروب آفتاب. بعد از نماز صبح. بعد از نماز عصر. قبل از زوال آفتاب. بعد از طلوع فجر. و الله سبحانه و تعالی أعلم.

188- وَعَنْ أَمْ سَلَمَةَ**ل** قَالَتْ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ**ص** العَصْرَ، ثُمَّ دَخَلَ بَيْتِي، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ: «شُغِلْتُ عَنْ رَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ، فَصَلَّيْتُهُمَا الآنَ»، قُلْتُ: أَفَنَقْضِيهِمَا إِذَا فَاتَتْنَا؟ قَالَ: «لَا». أَخْرَجَهُ أَحْمَدُ.

از ام المؤمنین ام سلمهل روایت است که فرمود: رسول اللهص نماز عصر را در مسجد نبوی با جماعت خواند، آن‌گاه به منزلم آمد و دو رکعت نماز در منزل من خواند. از ایشان پرسیدم که بعد از نماز فرض عصر نماز سنت خواندی؟ فرمود: «مشغول شدم و دو رکعت بعدیه‌ی نماز ظهر را نخواندم و حالا آن دو رکعت را خواندم». ام سلمه گفت: عرض کردم یا رسول اللهص، اگر دو رکعت بعد از نماز ظهر از ما فوت شد آن را قضا کنیم؟ فرمود: «خیر». و در حدیث آمده است: «إِنَّهُ أَتَاهُ نَاسٌ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ»: مردمی از عبدالقیس خدمت رسول اللهص آمدند و او را مشغول نمودند و نتوانستند دو رکعت بعدیه‌ی ظهر را بخوانند.

حدیثی که مصنف در این‌جا از ام سلمه روایت نمود، چیزی درباره‌ی آن نفرمود. و همین حدیث را در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری آورد و فرمود: «إِنَّهَا رِوَایَةٌ ضَعِیفَةٌ لَا تَقُومُ بِهَا حُجَّةٌ»: روایتی است ضعیف که نمی‌توان آن را حجت شمرد. و این حدیث یکی از خصایص رسول اللهص است. چنان‌که حدیث عایشهل بر آن دلالت دارد: «أَنَّهُ كانَ یُصَلِّي بَعدَ العَصرِ ویَنهی عَنهَا ویُوَاصِلُ ویَنهی عَنِ الوِصَالِ»: رسول اللهص خود بعد از نماز عصر نماز می‌خواند و مردم را از آن منع می‌فرمود. و میان دو روز در روزه‌داری چیزی نمی‌خورد و وصال می‌نمود و مردم را از وصال منع می‌فرمود. بیهقی فرمود: اختصاص رسول اللهص به مداومت بر دو رکعت بعد از عصر است نه فقط اصل قضا کردن آن. والله سبحانه و تعالی أعلم.

189- وَلِأَبِي دَاوُدَ عَنْ عَائِشَةَ**ل** بِمَعْنَاهُ.

و ابوداود از عایشهل معنای حدیث قبلی روایت نمود. یعنی ام سلمهل از رسول اللهص روایت نمود که دو رکعت بعدیه‌ی ظهر از او فوت شد و بعد از نماز عصر قضای آن دو رکعت نمود. از عایشهل هم معنی همان حدیث ام سلمهل را روایت نمود. و الله سبحانه و تعالی أعلم.

بَابُ اَلْأَذَانِ

اذان: در لغت به معنی اعلام و باخبر ساختن است. و در شرع: اذان به معنی اعلام و باخبر ساختن به وقت نمازهای فرض است که به لفظ‌های مخصوصی گفته می‌شود. و اذان در سال اول هجری در مدینه‌ی منوره مشروع شد و ارجح اقوال در مذهب شافعی این است که اذان و اقامه سنت مؤکده است و در قولی فرض کفایه است.

190- عَنْ عَبْدَِللَّهِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِس قَالَ: طَافَ بِي -وَأَنَا نَائِمٌ- رَجُلٌ فَقَالَ: تَقُولُ: اَللَّهُ أَكْبَرَ اَللَّهِ أَكْبَرُ، فَذَكَرَ الآذَانَ بِتَرْبِيع التَّكْبِيرِ بِغَيْرِ تَرْجِيعٍ، وَالإِقَامَةَ فُرَادَى، إِلَّا قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ، قَالَ: فَلَمَّا أَصْبَحْتُ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ**ص** فَقَالَ: «إِنَّهَا لَرُؤْيَا حَقٍّ». الحَدِيثَ. أَخْرَجَهُ أَحْمَدُ، وَأَبُو دَاوُدَ، وَصَحَّحَهُ التِّرْمِذِيُّ، وَابْنُ خُزَيْمَةَ.

عبدالله بن زید بن عبد ربه خزرجی انصاریس در بیعت عقبه و غزوه‌ی بدر و تمام مشاهد بعد از آن، همراه رسول اللهص بود. وفات او در مدینه‌ی منوره به سال 32 هجری بود.

و برای ذکر این حدیث سببی هست و آن این‌که موقعی که مردم زیاد شدند و نیاز به اعلام وقت نماز فرض برای حضور مردم برای نماز جماعت بود، در حضور رسول اللهص مذاکره شد که باید وقت نماز فرض اعلام شود تا مردم برای نماز با جماعت جمع شوند. گروهی گفتند: کاش ناقوس و جرس به کار می‌بردیم. رسول اللهص فرمود: ناقوس برای نصاری است. کسانی دیگر گفتند: کاش بوق به کار می‌بردیم. فرمود بوق برای یهود است. کسانی گفتند: کاش آتش را در محل بلندی روشن می‌کردیم. فرمود: آتش برای مجوس است. و از آن مجلس رفتند بدون این‌که بر چیزی اتفاق کرده باشند. همان شب عبدالله بن زید به خواب دید که شخصی از نزد او عبور کرد و ناقوسی به دست داشت. عبدالله بن زید به او گفت: این ناقوس را نمی‌فروشی؟ آن مرد گفت: ناقوس را برای چه می‌خواهی؟ عبدالله بن زید گفت: به وسیله‌ی ناقوس مردم را به سوی نماز دعوت می‌کنیم. آن مرد گفت: تو را راهنمایی نکنم به سوی چیزی که از آن بهتر است؟ عبدالله بن زید گفت: بله. آن مرد گفت: می‌گویی: الله أكبر الله أكبر، الله أكبر الله أكبر، أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن محمدا رسول الله، أشهد أن محمدا رسول الله، حی علی الصلاة حی علی الصلاة، حی علی الفلاح حی علی الفلاح، الله أكبر الله أكبر، لا إله إلا الله.

و الفاظ اقامه: الله أكبر الله أكبر، أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن محمدا رسول الله، حی علی الصلاه، حی علی الفلاح، قد قامت الصلاة قد قامت الصلاة، الله أكبر الله أكبر، لا إله إلا الله.

بدون ترجیع در اذان ـ و قصد از ترجیع آن است که أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا رسول الله هر کدام را دوبار آهسته بگوید و دو بار به آواز بلند بگوید. و الفاظ اقامه هر کدام از شهادتین و حیعلتین را یک بار بگوید غیر از لفظ قد قامت الصلاة که دو بار می‌گوید.

عبدالله بن زید فرمود: صبح که شد به خدمت رسول اللهص آمدم و خواب خود را به ایشان گفتم. فرمود: «خواب حق است». و به بلال فرمود تا از عبدالله بن زید بشنود و به آواز بلند بگوید. عمرس هم همین خواب را دیده بود و با شنیدن اذان به سرعت به خدمت رسول اللهص آمد و عرض کرد که من همین را به خواب دیده‌ام. و افرادی دیگر هم به خواب دیده بودند و یقیناً وحی مؤیدشان بوده است. همین اذان اگر مؤذنی خوش آواز باشد و از دل بگوید تار و پود وجود آدمی را می‌لرزاند و به سوی توحید و اخلاص عمل می‌کشاند.

تکبیر اول اذان دو بار آمده و چهار بار نیز آمده است. جمهور علما و امت بر چهار بار گفتن تکبیر در اول اذان نظر دارند. و بزرگان مالکیه اول اذان صبح دو بار تکبیر می‌گویند. و بزرگان شافعیه شهادتین را به ترجیع یعنی دو بار آهسته و دو بار بلند می‌گویند. روایت شده که در اذان صبح بعد از حیعلتین دو بار الصلاة خیر من النوم و آواز بلند گفته می‌شود. ترجیع در اذان ابی‌ محذوره آمده است. و تکبیر اول اذان دو بار در اذان ابی محذوره آمده است. و اذان نظر به این‌که برای خبر ساختن مردم است در محلی مرتفع و به آواز بلند گفته می‌شود. و اقامه نظر به این‌که برای مردم حاضر در مسجد گفته می‌شود آهسته‌تر از اذان گفته می‌شود. و اذان و اقامه برای منفرد و برای اعلام در مساجد و محل نماز سنت است. اذان واقامه برای همه، مرد و زن، سنت است. و زنان حتی برای نماز جماعتی‌شان، باید آهسته بگویند. و مستحب است مؤذن شخصی بالغ، عاقل، خوش آواز، بلند آواز، عادل و صالح باشد. والله سبحانه و تعالی أعلم. و کلمه‌ی الله أکبر در اول اذان برای این است که با شنیدن اذان، هر کار دیگری را کنار بگذارند و بگویند: خدا بزرگ‌تر است. و باید آماده‌ی نماز شد و دست از هر کار دیگر کشید. از این رو که خدا بزرگ‌تر است. و همه آفریدگان خداوند پاک و منزه هستند.

191- وَزَادَ أَحْمَدُ فِي آخِرِهِ قِصَّةَ قَوْلِ بِلَالٍ فِي آذَانِ الفَجْرِ: «اَلصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ».

و امام احمد بعد از روایت عبدالله بن زیدس در خصوص اذان به روایت از بلال زیاد نمود که: در نماز صبح مؤذن بعد از حی علی الصلاة و حی علی الفلاح می‌گوید: (الصلاة خیر من النوم)؛ «نماز از خواب بهتر است».

روی الترمذی و ابن ماجه و احمد من حدیث عبدالرحمن بن ابی لیلی عن بلال قال: قَالَ لِي رَسُولُ الله**ص** «لَا تُثَوِّبَنَّ فِي شَيْءٍ مِنَ الصَّلَاتِ إِلَّا فِي صَلَاةِ الفَجْرِ»؛ «الصلاة خیر من النوم را در اذان هیچ‌یک از نمازهای فرض پنجگانه مگوی، مگر در اذان صبح». الصلاة خیر من النوم دو بار در اذان دوم نماز صبح گفته می‌شود. هر جا که دو اذان برای فجر گفته می‌شود، یکی یک ساعت یا کمی بیشتر قبل از اذان صبح صادق است. و دومی در وقت صبح صادق و دخول وقت نماز صبح. و الله سبحانه و تعالی أعلم.

192- وَلِابْنِ خُزَيْمَةَ: عَنْ أَنَسٍ**س** قَالَ: «مِنْ السُّنَّةِ إِذَا قَالَ المُؤَذِّنُ فِي الفَجْرِ: حَيّ عَلَى الفَلَاحِ، قَالَ: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ اَلنَّوْمِ.

ابن خزیمه/ به اسناد خود از انس بن مالکس روایت نمود که انس بن مالک، خدمتکار رسول اللهص فرمود: «از سنت، یعنی از طریقه و راه و روش رسول اللهص است، گفتن الصلاة خیر من النوم، پس از این‌که مؤذن گفت: حی علی الفلاح». ولیکن در روایت نسایی آمده است: «الصَّلاةُ خَیرٌ من النَوم، الصَّلاةُ خَیرٌ من النَوم مِنَ الأَذَانِ الأَوَّل مِنَ الصُّبح»؛ «الصلاه خیر من النوم در اذان اول صبح گفته می‌شود»، برای این‌که برای بیدار کردن افراد خوابیده است. و لفظ نسایی در سنن کبری: از جهت سفیان از ابی جعفر از ابی سلیمان از ابی محذوره آمده است که فرمود: «كنتُ أُؤَذِّنُ لِرَسُول الله**ص** فَكنتُ أَقُولُ فِي أَذَانِ الفَجرِ الأول حيّ عَلَی الصَّلاة، حَيّ عَلَی الفَلَاح، الصَّلَاةُ خَیرٌ مِنَ النَّوم، الصَّلَاةُ خَیرٌ مِنَ النَّوم»؛ «اذان برای رسول اللهص می‌گفتم و در اذان اولی فجر می‌گفتم: حی علی الصلاة، حی علی الفلاح، الصلاة خیر من النوم، الصلاة خیر من النوم». حی علی الصلاة: بشتابید به سوی نماز. حی علی الفلاح: بشتابید به سوی رستگاری و نیکبختی دنیا و آخرت.

193- عَنْ أَبِي مَحْذُورَةَ**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** عَلَّمَهُ الآذَانَ، فَذَكَرَ فِيهِ التَّرْجِيعَ. أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ. وَلَكِنْ ذَكَرَ التَّكْبِيرَ فِي أَوَّلِهِ مَرَّتَيْنِ فَقَطْ. وَرَوَاهُ الخَمْسَةُ فَذَكَرُوهُ مُرَبَّعًا.

مسلم از ابی محذوره روایت نمود که ابومحذوره گفت: رسول اللهص اذان را به من تعلیم فرمود. و در این تعلیم آمده است که رسول اللهص به ابومحذوره فرمود که شهادتین را هر کدام در ابتدا دو بار آهسته بگوید و سپس دو بار بلند بگوید. و در این روایت آمده است که الله اکبر اول اذان دو بار است. و همین حدیث را امام احمد و ابوداود و نسایی و ترمذی و ابن ماجه از ابومحذوره روایت کرده‌اند که رسول اللهص الله اکبر اول اذان را چهار بار فرمود، مثل روایت عبدالله بن زید که تکبیر اول اذان در آن چهار بار است.

و حکایت تعلیم اذان به ابومحذوره از این قرار است که موقعی که رسول اللهص بعد از فتح مکه به حنین رفتند، ابومحذوره و نه نفر از اهل مکه نیز به حنین رفتند. و موقعی که اذان شنیدند هر کدام اذان را تکرار نمودند. رسول اللهص فرمود: من اذان شخص خوش آوازی را شنیدم. کسی را فرستاد و آن ده نفر را آورد و از هر کدام خواست اذان بگوید. ابومحذوره از آن ده نفر آخرین کسی بود که در حضور رسول اللهص اذان گفت، و رسول اللهص به ابومحذوره فرمود: بیا، ابومحذوره می‌گوید که رسول اللهص به من فرمود بیا و مرا جلو خود نشاند و دست بر پیشانیم کشید و سه بار فرمود: بارک الله علیک. آن‌گاه فرمود: برو و در مسجدالحرام اذان بگو. گفتم: اذان را به من تعلیم فرما، رسول اللهص همان الفاظ اذان را که در روایت عبدالله بن زیدس آمده است به وی تعلیم فرمود. و در روایت ابوداود آمده است: که بعد از الله اکبر گفتن، دو بار اشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا رسول الله را آهسته بگو و آن‌گاه به آواز بلند بگوید. دو بار شهادتین را آهسته گفتن و دو بار دیگر بلند گفتن ترجیع نام دارد و جمهور علما بر مشروع بودن ترجیع در اذان نظر دارند. اما امام ابوحنیفهس و افراد دیگری به حدیث عبدالله بن زید که ترجیع در آن نیست عمل نموده‌اند. و ابن عبدالبر در کتاب استدکار آورده که الله اکبر اول اذان در روایت عبدالله بن زید و در روایت ثقات از ابی محذوره چهار بار است. و ابن تیمیه روایت تکبیر چهار بار در اول اذان از ابومحذوره را روایت مسلم از او نیز دانسته و قاضی عیاض گفته که روایت چهار بار تکبیر اول اذان در بعضی از طرق روایت فارسی از صحیح مسلم دانسته و مصنف بیشتر روایات که به روایت خمسه است معتبر دانسته است.

194- وَعَنْ أَنَسِ**س** قَالَ: أُمِرَ بِلَالٌ أَنْ يَشْفَعَ الآذَانَ، وَيُوتِرَ الإِقَامَةَ، إِلَّا الإِقَامَةَ، يَعْنِي قَوْلَهُ: قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ، وَلَمْ يَذْكُرْ مُسْلِمٌ الإسْتِثْنَاءَ.

بخاری و مسلم/ روایت کرده‌اند از انسس که به بلال امر شده بود، یعنی رسول اللهص به بلال امر فرمود که: «کلماتی که در اذان می‌آورد دوتا دوتا بگوید و هرچه در اذان دو بار گفته می‌شود در اقامه یک بار گفته می‌شود، مگر اقامه، یعنی قد قامت الصلاه». و در صحیح مسلم این استثنا که لفظ قد قامت الصلاه جدا از آن قاعده است، نیامده است.

الحاصل: تکبیر اول اذان چهار بار می‌باشد و تکبیر اول اقامه دو بار است. و شهادتین هر کدام در اذان دو بار گفته می‌شود و در اقامه هر کدام یک بار گفته می‌شود و حی علی الصلاه و حی علی الفلاح هر کدام در اذان دو بار گفته می‌شود و در اقامه هر کدام یک بار گفته می‌شود و کلمه‌ی قد قامت الصلاه در اذان نیست و در اقامه دو بار گفته می‌شود، و کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله در اذان و در اقامه در هر کدام یک بار گفته می‌شود.

و مقصود از شفع تکبیر: چهار بار گفتن آن است. و مقصود از شفع شهادتین و حیعلتین دو بار گفتن آنهاست. و مقصود از وتر اقامه: دو بار تکبیر و یک بار أشهد أن لا إله إلا الله و یک بار أشهد أن محمدا رسول الله، و یک بار حی علی الصلاه و یک بار حی علی الفلاح و دو بار قد قامت الصلاه است. و کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله در اذان و اقامه یک بار گفته می‌شود.

کلمات اذان بدون ترجیع: الله أکبر الله أکبر، الله أکبر الله أکبر، أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن محمدا رسول الله، أشهد أن محمدا رسول الله، حی علی الصلاه حی علی الصلاه، حی علی الفلاح حی علی الفلاح، الله أکبر الله أکبر، لا اله الا الله.

و کلمات اذان با ترجیع: الله أکبر الله أکبر، الله أکبر الله أکبر، دو بار أشهد أن لا إله إلا الله آهسته و دو بار أشهد أن محمدا رسول الله آهسته و دوبار أشهد أن لا إله إلا الله به آواز بلند و دو بار أشهد أن محمدا رسول الله به آواز بلند، دو بار حی علی الصلاه، دو بار حی علی الفلاح، دو بار الله أکبر، یک بار لا إله إلا الله.

و در نماز صبح: الله أکبر الله أکبر الله أکبر الله أکبر، أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن محمدا رسول الله، أشهد أن محمدا رسول الله، حی علی الصلاه حی علی الصلاه، حی علی الفلاح حی علی الفلاح، الصلاه خیر من النوم الصلاه خیر من النوم، الله أکبر الله أکبر، لا إله إلا الله.

اما نزد حنفی‌ها: کلمات اذان و اقامه با هم فرقی ندارد و دلیل‌شان حدیثی است که می‌گوید: «أَنَّ بِلَالًا كَانَ يُثَنِّي الْأَذَانَ، والْإِقَامَةَ» رواه عبدالرزاق ودارقطنی والطحاوی. حاکم گفته است: این حدیث منقطع است. و به چند طریق آمده که در همه ضعف است.

و نزد مالکی‌ها همه‌ی الفاظ اقامه یک بار یک بار گفته می‌شود، حتی قد قامت الصلاه هم یک بار گفته می‌شود. و گفته‌اند که عجیب این است که در عهد صحابه و تابعین در اذان و اقامه هیچ اختلافی نبود و همان روایت عبدالله بن زید معمول بود، چه شد که بعد از ایشان اختلاف آمد در حالی که روزی پنج بار به آواز بلند گفته می‌شود و آن هم در مناره‌ها.

اکنون در سراسر عالم اسلامی، اذان همان اذان به روایت عبدالله بن زید و ابومحذوره است، فقط نزد حنفی‌ها الفاظ اقامه و اذان یکی است. و الله سبحانه و تعالی أعلم و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم.

و در این اختلاف منافاتی نیست و مانعی ندارد که بگوییم همه‌ی آنها سنت است، چنان‌که در اختلاف در الفاظ تشهد و انواع صلاه خوف می‌گوییم.

195- وَلِلنَّسَائِيِّ: أَمَرَ النَّبِيُّ**ص** بِلَالاً.

قصد مصنف این است که در حدیث 194 که به لفظ امر بلال بود مقصود از آن این بود که رسول اللهص به بلال امر فرمود تا دانسته شود که اگرچه فعل حدیث به صیغه‌ی مجهول بود، حدیث مرفوع است و امر فرماینده شخص رسول اللهص می‌باشد.

امام خطابی فرمود که اسناد تثنیه اذان و افراد اقامه اَصَح روایات است و در حرمین و حجاز و شام و یمن و مصر و نواح غرب و اقصی نقاط کشورهای اسلامی به آن عمل می‌شود. آن‌گاه یک یک ائمه‌ای که این را می‌گویند برشمرد.

196- وَعَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ**س** قَالَ: رَأَيْتُ بِلَالاً يُؤَذِّنُ وَأَتَتَبَّعُ فَاهُ، هَاهُنَا وَهَاهُنَا، وَإِصْبَعَاهُ فِي أُذُنَيْهِ. رَوَاهُ أَحْمَدُ، وَالتِّرْمِذِيُّ وَصَحَّحَهُ.

197- وَلِابْنِ مَاجَةْ: وَجَعَلَ إِصْبَعَيْهِ فِي أُذُنَيْهِ.

198- وَلِأَبِي دَاوُدَ: لَوَى عُنُقَهُ، لَمَّا بَلَغَ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، يَمِينًا وَشِمَالاً وَلَمْ يَسْتَدِرْ. وَأَصْلِهِ فِي الصَّحِيحَيْنِ.

امام احمد و ترمذی از ابی جحیفهس روایت نمودند که ابوجحیفه گفت: دیدم بلال اذان می‌گوید و من نظر می‌کردم که دهان خود را به این سو و آن سو می‌نمود تا صدای اذانش به همه طرف برسد و موقع اذان بلال دو انگشت شهاده‌ی خود را در دو گوش خود کرده بود. ترمذی گفت که این حدیث صحیح است.

و همین حدیث به روایت ابن ماجه آمده است که بلال دو انگشت شهاده‌ی خود را در دو گوش خود قرار داد. و همین حدیث به روایت ابوداود آمده است که بلال موقع گفتن حی علی الصلاه گردن خود را به طرف راست و چپ می‌چرخاند، اما بدن خود را از قبله نمی‌چرخاند.

الحاصل: مؤذن موقع اذان گفتن دو انگشت شهاده‌ی خود را در دو گوش خود قرار می‌دهد تا کسی که دور است یا کر است با دیدن آن بداند که مؤذن مشغول اذان است. و فقط موقع حی علی الصلاه و حی علی الفلاح رو به سمت راست و چپ می‌کند و در باقی کلمات اذان رو به قبله می‌نماید.

امام احمد فرموده است: اگر در مناره اذان می‌گوید می‌تواند بدن خود را به طرف راست و چپ بچرخاند تا مردم آن دو طرف اذان او را بشنوند.

و ظاهراً رو به طرف راست و چپ در حی علی الصلاه و حی علی الفلاح در موقع اذان است. و ترمذی از اوزاعی نقل نمود که در اقامه هم موقع حی علی الصلاه و حی علی الفلاح رو به طرف راست و چپ نمودن مستحسن است.

ابوجحیفه: نام او وهب بن عبدالله سؤایی عامری است و گفته شده ابوجحیفه: وهب بن مسلم است. او از صغار صحابه است، برای این‌که روزی که رسول اللهص رحلت فرمود، ابوجحیفه هنوز به سن بلوغ نرسیده بود. علی بن ابی‌طالبس و کرم الله وجهه: ابوجحیفه را بر بیت‌المال مسلمین قرار داد. و ابوجحیفه در تمام مشاهد علی همراه او بود. وفات ابوجحیفه به سال 74 در کوفه بود.

199- وَعَنْ أَبِي مَحْذُورَةَ**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** أَعْجَبَهُ صَوْتُهُ، فَعَلَّمَهُ الْآذَانَ. رَوَاهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ.

ابن خزیمه/ روایت می‌نماید به اسناد خود از ابومحذورهس که ابومحذوره گفت: رسول اللهص آواز مرا پسندید و اذان را به من آموخت. قبلاً داستان ابومحذوره و تعلیم او در شرح حدیث 193 بیان شد. و در این حدیث دانسته می‌شود که مستحب است مؤذن خوش آواز باشد، برای این‌که آواز خوش قوت روح است و مایه‌ی جذب افراد به سوی مسجد و نماز است. و اما شخص بدآواز به قول سعدی:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر تو قرآن بدین نَمَط خوانی |  | ببری رونق مسلمانی |

و سید محمد رشیدرضا در تفسیر خود می‌آورد که: در الجزایر مؤذن خیلی خوش آوازی بود. او به حج رفت به جای او مؤذن بدآوازی آورده بودند. روزی سفیر فرانسه مرا دید و گفت: خیر ببیند کسی که این مؤذن را آورد، برای این‌که اگر مؤذن خوش آواز اولی مانده بود، زن و فرزندم هم از دستم رفته بودند، برای این‌که به سبب اذان او زن و فرزندم تصمیم بر مسلمان شدن گرفته بودند. اما با آمدن این مؤذن بدآواز فکرشان تغییر کرده است. و سعدی در گلستان، قصه‌ی مؤذنی بد آواز می‌آورد که در هر مسجدی که به اذان می‌پرداخت چیزی به او می‌دادند تا از مسجد بیرون برود و اذان نگوید. خدای متعال در آواز خوب لذتی قرار داده است که روح را تازه می‌کند، وقتی که آوازخوانی در طاعت خدای تعالی باشد. والله سبحانه و تعالی أعلم.

200- وَعَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةٍ**ب** قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ**ص** العِيدَيْنِ، غَيْرَ مَرَّةٍ وَلَا مَرَّتَيْنِ، بِغَيْرِ أَذَانٍ وَلَا إِقَامَةٍ. رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

مسلم/ از جابر بن سمرهب روایت می‌نماید که جابر گفت: نماز دو عید را همراه رسول اللهص خواندم نه یک بار و نه دوبار، یعنی بارها، بدون این‌که برای آن اذان و اقامه گفته شود. یعنی در عهد رسول اللهص و هم‌چنان در زمان خلفای راشدین نماز دو عید خوانده می‌شد، بدون این‌که برای آن اذان و اقامه و یا الصلاة جامعة گفته شود. و نظر به این‌که برای نماز کسوف الصلاة جامعة گفته می‌شد در نماز عیدین الصلاة جامعة به قیاس بر نماز کسوف گفته شد. و روایت شده که در زمان عبدالله بن زبیرس و معاویهس و عمر بن عبدالعزیزس برای نماز دو عید اذان و اقامه گفته می‌شد، به قیاس بر نماز جمعه.

به هر حال هیچ کدام از اذان و اقامه و الصلاة جامعة برای عیدین سنت نیست. و شاید علما از باب استحباب الصلاة جامعة را به کار برده‌اند و شاید حدیث: «مَا رَآهُ المُسلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِندَالله حَسَنٌ» مؤید آن باشد، برای این‌که عمل مسلمین در سراسر جهان مؤید آن است و می‌رساند که مسلمانان: الصلاة جامعة را برای عیدین مستحسن دانسته‌اند. و حدیث 201 دلیل سنت نبودن آن است.

201- وَنَحْوُهُ فِي المُتَّفَقِ عَلَیهِ عَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ**ب**، وَغَيْرُهُ.

و مانند حدیث شماره‌ی 200 که دلالت دارد بر این‌که در عهد رسول اللهص برای نماز عیدین نه اذان گفته می‌شد و نه اقامه و نه الصلاة جامعة، در حدیث متفق علیه در صحیحین از عبدالله بن عباسب آمده و هم‌چنین از غیر ابن عباس همان معنی روایت شده است.

و گفتیم عمل مسلمین در اقطار جهان به گفتن الصلاة جامعة برای عیدین می‌رساند که آن مستحسن است و خالی از دلیل نیست.

202- وَعَنْ أَبِي قَتَادَةٌ**س** ـ فِي الحَدِيثِ الطَّوِيلِ، فِي نَوْمِهِمْ عَنْ الصَّلَاةِ ـ ثُمَّ أَذَّنَ بِلَالٌ، فَصَلَّى النَبِيَّ**ص** كَمَا كَانَ يَصْنَعُ كُلَّ يَوْمٍ. رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

مسلم/ به اسناد خود از ابی قتادهس روایت نمود در حدیث طولانی که رسول اللهص و صحابه‌ی همراه او از جهادی برمی‌گشتند و خسته بودند و به بلال امر فرمودند که نخوابد تا وقت صبح که روشن شد اذان بگوید. بلال نیز خسته بود و به خواب رفت و موقعی رسول اللهص بیدار شدند که آفتاب بلند بود و نماز قضا شده بود. باز هم برای نماز قضا به بلال امر فرمودند تا اذان بگوید. بنابراین برای نماز قضا هم اذان و اقامه سنت است. و باید دانست که اعمال رسول اللهص همه تشریع است و این واقعه پدید آمد تا حکم آن از عمل رسول اللهص دانسته شود.

203- وَلَهُ عَنْ جَابِرٍ**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** أَتَى المُزْدَلِفَةَ فَصَلَّى بِهَا المَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ، بِأَذَانٍ وَاحِدٍ وَإِقَامَتَيْنِ.

و مسلم/ به اسناد خود از جابر بن عبدالله انصاریب روایت نمود که رسول اللهص در حجه الوداع بعد از وقوف عرفه به مزدلفه آمد و در مزدلفه میان نماز مغرب و عشا جمع تأخیر نمود و برای نماز مغرب اذان و اقامه فرمود و برای نماز عشاء فقط اقامه فرمود. یعنی جمع بین نماز فرض مغرب و عشاء به یک اذان و دو اقامه نمود. و این می‌رساند که اگر بیش از یک نماز فرض خوانده می‌شود برای نماز اولی اذان واقامه است و برای باقی نمازها فقط اقامه است. و روایت جابر بن عبدالله انصاریب در بیان حجه الوداع رسول اللهص صحیح‌ترین و جامع‌ترین روایات حجه الوداع است. بنابراین احادیثی که با این حدیث معارض است، مثل:

204- وَلَهُ عَنْ اِبْنِ عُمَرَ**ب**: جَمَعَ النَبِيُّ**ص** بَيْنَ المَغْرِبِ وَالعِشَاءِ بِإِقَامَةٍ وَاحِدَةٍ. وَزَادَ أَبُو دَاوُد: لِكُلِّ صَلَاةٍ. وَفِي رِوَايَةٍ لَهُ: وَلَمْ يُنَادِ فِي وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا.

و مسلم/ به اسناد خود از عبدالله بن عمرب روایت نمود که عبدالله بن عمر گفت: که رسول اللهص در مزدلفه جمع نمود میان نماز مغرب و عشاء به یک اقامه و ابوداود زیاد نمود در روایت از ابن عمر که برای هر یک از نماز مغرب و عشاء یک اقامه فرمود. و در روایت دیگری از ابوداود: برای هیچ یک از دو نماز مغرب و عشاء اذان نفرمود. چنان که سعید بن جبیر/ گفت که: ما همراه عبدالله بن عمرب از عرفه به مزدلفه آمدیم و در مزدلفه عبدالله بن عمرب میان نماز مغرب و عشاء به یک اقامه جمع نمود و آن‌گاه سلام داد و نماز را پایان داد و گفت: رسول اللهص در این‌جا با ما این چنین نماز خواند، یعنی اذان نفرمود و برای هر یک از نماز مغرب و عشاء به یک اقامه اکتفا فرمود. و روایت ابن مسعوب معارض حدیث جابر و ابن عمر است. چنان‌که بخاری/ از عبدالله بن مسعودب روایت نمود که عبدالله بن مسعود در مزدلفه نماز مغرب را با یک اذان و اقامه خواند و نماز عشاء را با یک اذان و اقامه خواند و گفت: دیدم رسول اللهص را که جمع بین مغرب و عشاء را این‌چنین انجام می‌داد.

و در صحیح مسلم از ابوهریرهس و در روایت امام شافعی از ابوسعید خدریس آمده است که در روز خندق که به سبب فشار کافران و هجوم‌شان نماز عصر از رسول اللهص فوت شد: أمَرَ بِلَالًا بِالإقَامَةِ. رسول اللهص به بلال امر فرمود تا اقامه برای نماز بگوید. در این روایت راجع به اذان نیامده که امر به آن فرمود و یا نه. بنابراین نمی‌تواند معارض حدیث جابر باشد.

اکنون حدیث ابوهریره و ابوسعید دلالت بر اقامه‌ی تنها دارد، بدون ذکر اذان. و حدیث ابن عمر دلالت دارد بر اقامه‌ی تنها. و حدیث ابن مسعود دلالت دارد بر اذان و اقامه برای هر یک از دو نماز که جمع می‌شوند. و بنابراین ارجح در اعتماد حدیث جابر است که در جمع میان دو نماز، برای اولی اذان و اقامه است و برای نماز بعدی اقامه‌ی تنها. و وجه ترجیح آن این‌که جابر از عمل رسول اللهص و جمع میان دو نماز که رسول اللهص انجام دادند خبر می‌دهد. و روایت ابن مسعود و ابن عمر از نمازی که ابن مسعود و ابن عمر خودشان خوانده‌اند و گفته‌اند رسول اللهص این چنین خوانده‌اند خبر می‌دهد. و دیگر این‌که روایت جابر حد وسط را نشان می‌دهد. و اکنون عمل بر حدیث جابر استس و شافعیه به آن اعتماد نموده‌اند. والله سبحانه وتعالی أعلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

205- وَعَنْ اِبْنِ عُمَرَ، وَعَائِشَةَ**ش** قَالَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِنَّ بِلَالاً يُؤَذِّنُ بِلَيْلٍ، فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُنَادِيَ اِبْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ»، وَكَانَ رَجُلاً أَعْمَى لَا يُنَادِي، حَتَّى يُقَالَ لَهُ: أَصْبَحْتَ، أَصْبَحْتَ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. وَفِي آخِرِهِ إِدْرَاجٌ.

در حدیث متفق علیه است به روایت از عبدالله بن عمر و عایشهش که عبدالله بن عمر و عایشه گفته‌اند: رسول اللهص فرمودند: «بلال موقعی اذان می‌گوید که هنوز شب است و شما می‌توانید بخورید و بیاشامید تا این‌که اذان دوم را ابن مکتوم بگوید». تا این‌جا حدیث است اما: و کان اعمی تا آخر در حدیث مدرج است. از گفته‌ی عبدالله بن عمر می‌باشد یا از گفته‌ی محمد بن شهاب زهری راوی از ابن عمر. که یکی از این دو گفته است که ابن مکتوم نابینا بود و اذان نمی‌گفت تا این که به او گفته می‌شد در وقت صبح هستی.

از این حدیث دانسته می‌شود که سنت است مسجد دارای دو مؤذن باشد تا یکی برای نماز صبح اذان اول را گوید و دیگری وقتی که وقت داخل شد اذان دوم را بگوید. و این اذان اول و دوم اختصاص به نماز صبح دارد. و این‌که درست است که مؤذن نابینا باشد. و این که درست است تقلید یک نفر. و این که اعتماد بر اذان مؤذن درست است وقتی که معروف باشد و شنونده او را بشناسد، اگرچه او را نمی‌بیند. و این‌که درست است ذکر عیب نمودن، مثل این‌که نابینا است یا کر است وقتی که مقصود معرفی او باشد. و این‌ که درست است نسبت شخص به مادرش وقتی که به آن معروف باشد. والله سبحانه وتعالی أعلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

206- وَعَنْ اِبْنِ عُمَرَ**ب**إِنَّ بِلَالاً أَذَّنَ قَبْلَ الفَجْرِ، فَأَمَرَهُ النَّبِيُّ**ص** أَنْ يَرْجِعَ، فَيُنَادِيَ: «أَلَا إِنَّ العَبْدَ نَامَ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَضَعَّفَهُ.

از ابن عمرب روایت است که بلال پیش از وقت اذان می‌گفت و رسول اللهص به بلال امر فرمود که برگردد و بگوید: «آگاه باشید که بنده به خواب رفته است و اذان او قبل از وقت بوده است». ابوداود راوی حدیث گفت که این حدیث ضعیف است.

بنابراین: اولاً این حدیث ضعیف است و نمی‌تواند معارض حدیث صحیحین باشد و اگر وقتی به ثبوت برسد، حمل می‌شود بر وقتی که تنها بلال اذان می‌گفت و اذان اول مشروع نشده بود. بعد از آن ابن ام مکتوم مؤذن شد و بلال اذان اول را می‌گفت تا مردم بیدار شوند و سحری بخورند و کسانی که دوست دارند به عبادت و نماز شب بپردازند تا وقتی که ابن ام مکتوم اذان دوم را در اول وقت صبح بگوید و مردم از خوردن و آشامیدن دست بکشند.

207- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا سَمِعْتُمْ النِّدَاءَ، فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ المُؤَذِّنُ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

در حدیث متفق علیه به روایت از ابی سعید خدری آمده است که گفت: رسول اللهص فرمود: «هرگاه اذان مؤذن شنیدید، مانند او بگویید». شنونده باید مثل کلمات مؤذن را بگوید، خواه بر طهارت باشد یا بر طهارت نباشد و جنب و یا حائض باشد. اما اگر در حال جماع باشد یا مشغول قضای حاجت باشد به زبان نگوید و بر دل بیاورد. و این که مانند مؤذن بگوید، یعنی اگر مؤذن گفت: الله أکبر، شنونده هم مثل او بگوید: الله أکبر، اگر مؤذن گفت: أشهد أن لا إله إلا الله شنونده هم بگوید: أشهد أن لا إله إلا الله. اگر مؤذن گفت: أشهد أن محمدا رسول الله، شنونده هم بگوید: أشهد أن محمدا رسول الله. اگر مؤذن گفت: حی علی الصلاة، شنونده هم بگوید: (چنان که علامه ابن حجر فرموده است) حی علی الصلاة و نیز بگوید: لا حول و لا قوة إلا بالله. و اگر شنید که مؤذن می‌گوید: حی علی الفلاح، شنونده بگوید: حی علی الفلاح و نیز بگوید: لا حول و لا قوة إلا بالله. اگر شنید که مؤذن در اذان صبح می‌گوید: الصلاة خیر من النوم، بگوید: صدقت و بررت. الصلاة خیر من النوم. ووقتی که مؤذن گفت: الله أکبر، شنونده بگوید: الله أکبر. و وقتی مؤذن گفت: لا إله إلا الله، شنونده هم بگوید: لا إله إلا الله.

و در اقامه نیز مانند گفتار اقامه گوینده بگوید و وقتی که گفت: قد قامت الصلاة. شنونده بگوید: «أقامها الله وأدامها مادامت السماوات والأرض وجعلني من صالحي أهلها»: خدا همیشه نماز را برپا بدارد و آن را بر دوام و پایدار بسازد تا وقتی که آسمان‌ها و زمین‌ها برقرارند و مرا از شایستگان اهل نماز به شمار آورد.

208- وَلِلْبُخَارِيِّ عَنْ مُعَاوِيَةَ**س** مِثله.

و بخاری/ از معاویهس مانند حدیث قبلی روایت نمود که شنونده‌ی اذان مانند کلمات مؤذن بگوید. القول کما یقول المؤذن: گفتار شنونده‌ی کلمات اذان، مانند کلمات مؤذن در اذان است.

209- وَلِمُسْلِمٍ: عَنْ عُمَرَ**س** فِي فَضْلِ القَوْلِ كَمَا يَقُولُ المُؤَذِّنُ كَلِمَةً كَلِمَةً، سِوَى الحَيْعَلَتَيْنِ، فَيَقُولُ: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاَللَّهِ».

و مسلم/ از عمرس روایت نمود در خصوص فضیلت و ثواب کسی که اذان می‌شنود این‌که مانند مؤذن کلمه کلمه می‌گوید به جز پس از حی علی الصلاة و حی علی الفلاح که می‌گوید: «لا حول و لا قوة إلا بالله».

عمرس روایت نمود که رسول اللهص فرمود: «إذَا قَالَ السَّامِعُ مَعَ ذَلِك مِن قَلبِهِ دَخَلَ الجَنَّة»؛ «وقتی که شنونده‌ی اذان مانند مؤذن از دل و از روی اخلاص گفت، همین باعث داخل شدن او به بهشت می‌شود». و باید دانست که گفتن مانند گفتار مؤذن، مقتضی عمل به آن است که وقتی گفت: أشهد أن لا إله إلا الله و اقرار به یکتایی خدا نمود، فرمان خدا را گردن نهد و مطیع او شود. و وقتی که مثل مؤذن گفت: أشهد أن محمدا رسول الله و اعتراف به رسالت خاتم الانبیاء کرد، مطیع فرمان او شود. و وقتی که شنید: حی علی الصلاة: بشتابید برای نماز، اگر عذری ندارد برای نماز جماعت به سوی مسجد بشتابد. و موقع شنیدن: حی علی الصلاة و حی علی الفلاح: بشتابید به سوی نماز و بشتابید به سوی رستگاری. بگوید: لا حول و لا قوة إلا بالله: نه توانایی دور شدن از معصیت دارم و نه پایداری بر طاعت می‌توانم، مگر به کمک و تأیید خدا. امیدوارم خدا مرا کمک نماید تا از عهده‌ی گزاردن نماز برآیم و خدا مرا تأیید بفرماید تا بر راه رستگاری پایدار بمانم. زیرا وظیفه‌ی مؤمن است همیشه بر قدرت خدا اعتماد کند و همیشه از خدا مدد بخواهد. و قبلاً در شرح حدیث گفتیم که رأی علامه ابن حجر این است که هم حی علی الصلاة را بگوید و هم لا حول و لا قوة إلا بالله را بگوید تا میان خاص و عام جمع نموده باشد.

الحاصل: اسلام دین خداست و کلمات اذان همه برخاسته از زبان خاتم الانبیاء است. و هرگاه گوینده‌ی اذان مؤمن خوش آواز مخلص باشد، اذان او تار و پود وجود هر شنونده‌ای را به سوی طاعت خدا تشویق می‌نماید. ببیند در ادیان دیگر برای اعلام وقت نماز نزد یهود بوق است و نزد نصاری جرس است و ناقوس. کدام یکی از آن دو قابل مقایسه با اذان است. خدای متعال مسلمانان را توفیق دهد تا در انواع علوم پیشرفته شوند و از دشمنان‌شان جلو بیفتند تا مشتی بدکار لادین و لامذهب نتوانند ثروت‌های مسلمانان را به یغما ببرند و مسلمانان را ذلت دهند و آن خدایی که به قدرتش قدرت کمونیست را بر باد داد قادر است غرور سرمایه‌داری نصاری را نیز در هم شکند.

الحاصل: فهم اذان و اقامه و تکرار قول مؤذن و مقیم و عملی ساختن دعوت به سوی نماز و رستگاری از اسباب سعادت دو جهان است. و در فرموده‌ی رسول اللهص آمده که معنایش این است: اگر مردم اهمیت اذان و ثواب عظیم آن دو را می‌دانستند اذان و اقامه به قرعه انجام می‌شد تا چه کسی قرعه به نام او بیفتد و شرف اذان و اقامه گفتن را دریابد. والله سبحانه وتعالی أعلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

210- وَعَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي الْعَاصِ**س** أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه اِجْعَلْنِي إِمَامَ قَوْمِي. قَالَ: «أَنْتَ إِمَامُهُمْ، وَاقْتَدِ بِأَضْعَفِهِمْ، وَاتَّخِذْ مُؤَذِّنًا لَا يَأْخُذُ عَلَى أَذَانِهِ أَجْرًا». أَخْرَجَهُ الخَمْسَةُ، وَحَسَّنَهُ التِّرْمِذِيُّ، وَصَحَّحَهُ الحَاكِمُ.

امام احمد و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه/ از عثمان بن ابی العاص ثقفیس روایت کرده‌اند که او گفت: یا رسول اللهص، مرا امام و پیش‌ نماز قوم و جماعتم قرار ده. رسول اللهص فرمود: «تو امامشان هستی و نظرت به سوی ضعیف قوم خودت باشد، وقتی که پشت سرت در نماز افراد ضعیف هستند، خواه ضعف بزرگسالی و خواه ضعف بیماری و خواه ضعف ناتوانی، در این صورت نماز را طولانی مساز و رعایت حال مأمومان را داشته باش. و مؤذنی برگزین که از اذان گفتن مزدی نخواهد». ترمذی گفت: حدیث حسن و حاکم گفت: حدیث صحیح.

عثمان بن ابی العاص از ثقیف طایف بود و در زمان رسول اللهص والی طایف بود. و در زمان ابوبکر صدیقس نیز والی طایف بود و چند سالی از خلافت فاروقس والی طایف بود. بعد از چند سال از خلافت فاروقس او را از ولایت طایف معزول نمود و او را والی عمان و بحرین نمود. او مردی با کفایت بود. و بعد از رحلت رسول اللهص که مردم طایف می‌خواستند از دین اسلام بیرون بروند، به آنان گفت: ای مردم، بعد از همه‌ی مردم جزیره العرب مسلمان شده‌اید، مبادا پیش از همه مرتد بشوید. مردم نصیحت او را شنیدند و بر اسلام خود پایدار ماندند. اوس به سال 51 هجری در بصره درگذشت.

از این حدیث دانسته می‌شود که افرادی که در وجود خود صلاحیت و کفایت امامت می‌بینند، حق دارند طالب امامت باشند. یوسف÷ هم به پادشاه مصر گفت: ﴿ٱجۡعَلۡنِي عَلَىٰ خَزَآئِنِ ٱلۡأَرۡضِۖ﴾ [يوسف: 55] «مرا بر گنجینه‌های زمین بگمار». و در آیه‌ای دیگر آمده است: ﴿وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا٧٤﴾ [الفرقان: 74] «ما را پیشوایان پرهیزگاران بساز». و درستش هم همین است که افراد صالح و باکفایت درخواست مسوؤلیت و سررشته داری امور نمایند تا از این راه بتوانند خدماتی ارزنده را انجام دهند. والله سبحانه و تعالی أعلم.

در این حدیث رسول اللهص به عثمان بن ابی العاص فرمود: مؤذنی برگزین که بر اذان خود مزد نگیرد. از روزی که امامت و اذان برای نماز برپایه‌ی حقوق قرار گرفته و سعی بر این است که شخصی که امامت و مؤذنی شغل اوست به کار گرفته شود، لذت و خیر امامت و اذان از دست رفته است. خدای متعال به ما مسلمانان توفیق فهم فرمایشات رسول اللهص عطا فرماید. آن‌چه ما به یاد داریم، مردم صالح امامت و مؤذنی را لله و برای خدا انجام می‌دادند و خیر و برکت و عزم مردم وجود داشت ولیکن این هم مثل دیگر کارها دست‌خوش تغییر شد. فلا حول و لا قوة إلا بالله.

اما حکم مزد گرفتن بر اذان: نزد شافعی‌ها مزد گرفتن بر اذان با کراهت درست است و مثل این است که شخص مزد بر اذان نمی‌گیرد، بلکه مزد بر مواظبت در محلی مخصوص می‌گیرد که مقید شدن به آن محل باعث آن است. و نزد حنفی‌ها مزد گرفتن بر اذان حرام است.

211- وَعَن مَالِكِ بنِ الحُوَيْرِثِ**س** قَالَ: قَالَ لَنَا النَّبِيُّ**ص**: «وَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَلْيُؤَذِّنْ لَكُمْ أَحَدُكُمْ». الحَدِيثَ. أَخْرَجَهُ السَّبْعَةُ.

این حدیث که مصنف آن را مختصر نمود و فقط محل استدلال از آن را آورده تفصیل آن از این قرار است: چنان‌که بخاری آورده است که مالک گفت: من و چند نفر از گروه خودم به خدمت پیغمبرص آمدیم و بیست شب نزد او ماندیم. رسول اللهص رحیم و رفیق، یعنی مهربان و مهمان‌نواز بود، وقتی که دید ما قصد برگشتن به محل خود داریم و مشتاق اهل و جماعت خود شده‌ایم، فرمود: برگردید به سوی گروه‌تان و مسایل دینی که این جا به شما تعلیم شده است به آنان بیاموزید و نماز بخوانید و موقعی که وقت نماز فرض داخل شد، یکی از شما برایتان اذان بگوید و کسی که در میان شما بزرگ‌تر است او امامتان بشود.

مصنف فقط این عبارت را آورده است که مالک گفت: پیغمبرص به ما فرمود: «وقتی که وقت نماز فرض داخل شد، یکی از شما برایتان اذان بگوید». این حدیث را احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند. و از این‌که رسول اللهص امر فرمود که وقت نماز فرض یکی از شما اذان بگوید، بعضی این را دلیل فرض بودن نماز جماعت دانسته‌اند.

و از این حدیث دلیل گرفته شده که برای مؤذن فقط ایمان شرط است و شرط دیگری ندارد. برای این‌که فرمود: یکی از شما مؤمنان برایتان اذان بگوید.

مالک بن الحوریث لیثیس به خدمت رسول اللهص آمد و بیست روز خدمت پیغمبرص اقامت داشت و بعد در بصره ساکن شد و سال 94 هجری در بصره درگذشت.

212- وَعَنْ جَابِرٍ**س** أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ**ص** قَالَ لِبِلَالٍ: «إِذَا أَذَّنْتَ فَتَرَسَّلْ، وَإِذَا أَقَمْتَ فَاحْدُرْ، وَاجْعَلْ بَيْنَ أَذَانِكَ وَإِقَامَتِكَ مِقْدَارَ مَا يَفْرُغُ الآكِلُ مِنْ أَكْلِهِ». الحَدِيثَ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَضَعَّفَهُ.

و از جابرس روایت است ـ هرگاه گفته شد جابر و نام پدر او برده نشد، مقصود جابر بن عبدالله انصاری استب ـ که رسول اللهص به بلال فرمود: «هر موقع اذان گفتی به تأنی اذان بگو و شتاب نکن و هرگاه اقامه‌ی نماز گفتی، شتاب مکن. و میان بانگ و اقامه مقداری از وقت قرار بده که کسی که می‌خواهد خوراک بخورد از خوراک خوردن فارغ شود». ترمذی این حدیث را روایت نمود و آن را ضعیف دانست. مصنف/ حدیث را مختصر کرد و فرمود: الحدیث، یعنی دنباله‌ی حدیث را بخوان:

دنباله‌ی حدیث، یعنی لفظ کامل حدیث که از این قرار است:

«إِذَا أَذَّنْتَ فَتَرَسَّلْ، وَإِذَا أَقَمْتَ فَاحْدُرْ، وَاجْعَلْ بَيْنَ أَذَانِكَ وَإِقَامَتِكَ مِقْدَارَ مَا يَفْرُغُ الآكِلُ مِنْ أَكْلِهِ، وَالشَّارِبُ مِنْ شُرْبِهِ، وَالمُعْتَصِرُ إِذَا دَخَلَ لِقَضَاءِ الحَاجَةِ، وَلَا تَقُومُوا حَتَّى تَرَوْنِي».

«وقتی که اذان گفتی به تأنی اذان بگو (یعنی اذان برای خبر دادن مردمی است که در بیرون از مسجد هستند، هرقدر بیشتر طول بکشد، بیشتر مهلت به مردم می‌دهد تا برای نماز حاضر شوند) و هرگاه اقامه برای نماز گفتی در آن بشتاب (برای این‌که اقامه برای مردم حاضر در مسجد است و مردم حاضر در مسجد می‌خواهند هرچه زودتر اقامه‌ی نماز گفته شود و از نماز فارغ شوند و به کار و زندگی خود برسند) و میان اذان و اقامه مدتی قرار بده که کسی که خوراک می‌خورد از خوراک خوردن فارغ شود و کسی که می‌خواهد آب بیاشامد از آشامیدن فارغ شود. و کسی که به دست‌شویی نیاز دارد از رفتن به آن فارغ شود. و شما مردمی که در مسجد هستید تا نبینید که من آمده‌ام برای نماز برنخیزید، وقتی بلند شوید که ببینید من به مسجد آمده و حاضر برای نماز شده‌ام».

ترمذی فرمود که این حدیث ضعیف است، برای این‌که نیافته‌ایم آن را، مگر به روایت عبدالمنعم و اسناد او مجهول است. و شاهد و گواه برای این حدیث چنان که حاکم آن را از ابوهریره و ابوالشیخ از حدیث سلیمان و عبدالله بن احمد از حدیث ابی بن کعب روایت کرده‌اند، همه واهی و افتاده و غیرقابل اعتمادند. اما از حیث معنی صحیح است، برای این که احتمالاً باید میان اذان و اقامه فاصله باشد تا مردم پس از شنیدن اذان خود را برای آمدن به مسجد آماده نمایند و حد قطعی برای آن معین نشده است، اما سی دقیقه برای نماز صبح و بیست دقیقه برای سایر نمازها مناسب است.

213- وَلَهُ: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** قَالَ: «لَا يُؤَذِّنُ إِلَّا مُتَوَضِّئٌ». وَضَعَّفَهُ أَيْضًا.

و ترمذی از ابی هریرهس روایت نموده که ابوهریره گفت که رسول اللهص فرمود: «نباید اذان بگوید، مگر کسی که دارای وضو باشد». و ترمذی این حدیث را ضعیف دانست. و گفت صحیحش آن است که از گفتار خود ابوهریره است که مؤذن در حال اذان باید بر طهارت وضو باشد. و بنا بر این حدیث، بعضی گفته‌اند که مؤذن باید پاک از حدث اکبر و اصغر باشد. و بعضی گفته‌اند باید از حدث اکبر پاک باشد. و نزد شافعی‌ها مکروه است که کسی بی‌وضو اذان بگوید و کراهت اقامه در حال بی‌وضویی شدیدتر است.

و روایت ترمذی از زهری از ابوهریره ضعیف است، برای این‌که محمد بن شهاب زهری از ابوهریره نشنیده است. و روایت ترمذی از یونس از زهری موقوف بر ابوهریره صحیح‌تر است ولیکن موقوف آن به لفظ: لا یناد إلا متوضی: نباید اذان بگوید، مگر وضودار. و ابوالشیخ در کتاب اذان از ابن عباسب روایت نموده که رسول اللهص فرمود: «أَنَّ الأَذَان مُتَّصِلٌ بِالصَّلَاةِ فَلا یُؤذَن أَحَدُكم إِلَّا وهُوَ طَاهِرٌ»؛ «اذان به نماز پیوسته است و نباید اذان بگوید، مگر کسی که از حدث اکبر و حدث اصغر پاک باشد». حدث اکبر، مثل جنابت و حدث اصغر، مثل بی‌وضویی. و بعضی قیاس اذان بی‌وضو بر قراءت‌ قرآن بدون وضو گرفته‌اند، در حالی که جایی که نص وجود دارد، قیاس نمی‌آید.

الحاصل: شایسته این است که مؤذن با وضو باشد و مقیم با وضو بودنش از باب اولی است، برای این که نزدیک‌تر به نماز است. و موقوف بودن حدیث بر ابوهریره ضرری ندارد، زیرا این گونه مسایل در حکم مرفوع بودن است. والله سبحانه وتعالی أعلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

214- وَلَهُ: عَنْ زِيَادِ بْنِ الحَارِثِ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه**ص**: «وَمَنْ أَذَّنَ فَهُوَ يُقِيمُ». وَضَعَّفَهُ أَيْضًا.

و ترمذی از زیاد بن الحارث صُدایی روایت نمود که زیاد بن الحارث گفت که رسول اللهص فرمود: «کسی که اذان گفته است، اقامه‌ی نماز هم خود او بگوید». ترمذی گفت که در اسناد این حدیث زیاد بن انعم افریقی است که قطان و ابوحاتم و ابن حبان روایت او را ضعیف دانسته‌اند.

ترمذی فرمود که نزد اهل علم به همین حدیث عمل می‌شود که کسی که اذان گفت اقامه هم او بگوید.

و مؤید این حدیث است: حدیثی که به روایت عبدالله بن عمرب می‌باشد که زیاد بن الحارث اذان گفت و بلال می‌خواست اقامه بگوید و رسول اللهص فرمود: «مَهْلًا يَا بِلَالُ فَإِنَّمَا يُقِيمُ مَنْ أَذَّنَ»؛ «ای بلال صبر کن، اقامه‌ی نماز را فقط کسی می‌گوید که اذان آن نماز را گفته است». و حدیث ابن عمر را روایت نموده‌اند: طبرانی و عقیلی و ابوالشیخ. اگرچه ابوحاتم و ابن حبان همین حدیث را نیز ضعیف دانسته‌اند. و زیاد بن الحارثس روزی که به خدمت رسول اللهص آمد و با رسول اللهص بیعت نمود، در حضور رسول اللهص اذان گفت. و مؤید عمل به این حدیث، حدیث بعدی است.

215- وَلِأَبِي دَاوُدَ: فِي حَدِيثِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ أَنَّهُ قَالَ: أَنَا رَأَيْتُهُ - يَعْنِي: الأَذَان - وَأَنَا كُنْتُ أُرِيدُهُ. قَالَ: «فَأَقِمْ أَنْتَ». وَفِيهِ ضَعْفٌ أَيْضًا.

و ابوداود از حدیث عبدالله بن زیدس روایت دارد که خواب اذان دیده بود و خواب خود را خدمت رسول اللهص عرض کرد و رسول اللهص به بلال امر فرمود تا اذان بگوید. عبدالله بن زید گفت خودم خواب اذان دیده بودم و خودم می‌خواستم اذان بگویم. رسول اللهص فرمود: «اقامه‌ی نماز را خودت بگو». و معلوم است که عبدالله بن زید به دستور رسول اللهص کلمات اذان را به بلال می‌گفت و بلال آن کلمات را به آواز بلند می‌گفت. بنابراین اذان گوینده عبدالله بن زید بود که کلمات آن را آهسته به بلال می‌گفت و بلال آن را به آواز بلند می‌گفت. و بعضی این حدیث را دلیل بر آن دانسته‌اند که مقیم می‌تواند غیر مؤذن باشد. ابوداود که این حدیث را روایت نمود گفت که این حدیث ضعیف است. اما نه ابوداود و نه مصنف هیچ کدام سبب ضعف حدیث را بیان نفرموده‌اند.

حافظ منذری گفت که بیهقی فرموده است در اسناد و متن حدیث اختلاف است و ابوبکر حازمی که در اسناد این مقال است. بنابراین، این حدیث صلاحیت استدلال به آن ندارد.

الحاصل: درست است که مقیم غیرمؤذن باشد و حدیث بعدی شماره‌ی 189 این را تأیید می‌نماید.

216- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه**ص**: «المُؤَذِّنُ أَمْلَكُ بِالْأَذَانِ، وَالْإِمَامُ أَمْلَكُ بِالْإِقَامَةِ». رَوَاهُ اِبْنُ عَدِيٍّ وَضَعَّفَهُ.

217- وَلِلْبَيْهَقِيِّ نَحْوُهُ عَنْ عَلِيٍّ**س** مِنْ قَوْلِهِ.

امام حافظ مشهور ابو احمد عبدالله بن عدی جرجانی که به ابن القطار نیز شهرت دارد و صاحب کتاب «کامل» در جرح و تعدیل است و از اعلام می‌باشد این حدیث را به اسناد خود از ابوهریرهس روایت کرد که رسول اللهص فرمود: «اذان واگذار به مؤذن شده و او امین بر اذان است، برای این‌که اعلام وقت نماز به عهده‌ی اوست. و امام حق دستور اقامه‌ی نماز را دارد، برای این‌که مؤذن به اشاره‌ی امام، اقامه‌ی نماز می‌گوید». این عدی پس از روایت این حدیث، اظهار داشت که این حدیث ضعیف است، برای این که این حدیث را در شرح حال شریک قاضی آورد و شریک در روایت این حدیث تنهاست و دیگری آن را روایت ننموده است. بیهقی فرمود: این حدیث محفوظ نیست، یعنی ائمه‌ی حدیث آن را معتبر ندانسته‌اند. و ابوالشیخ آن را روایت نموده و در روایت او نیز ضعیف است.

الحاصل: مراقبت وقت و اذان هر نماز فرض در وقت آن گفتن واگذار به مؤذن شده و او امین در آن است. و اقامه‌ی نماز به اشاره‌ی امام گفته می‌شود. و معلوم است که بلال اذان می‌گفت، اما برای اقامه‌ی نماز گفتن به منزل رسول اللهص می‌رفت و ایشان را به رسیدن وقت اقامه‌ی نماز آگاه می‌نمود. و خبر دادن رسیدن موقع اقامه‌ی نماز، دلیل اجازه خواستن از حضرت رسول اللهص در گفتن اقامه است. یعنی بلال مراقب بود و هر موقع می‌دید رسول اللهص به مسجد می‌آیند، شروع به گفتن اقامه‌ی نماز می‌نمود.

امام مالک/ فرمود: حد معینی برای وقت به پا خواستن مردم برای نماز نشنیده‌ام و نظر من این است که به حسب طاقت و تحمل مردم فرق می‌کند. بیشتر علما گفته‌اند: اگر امام با مردم در مسجد است، وقتی که مؤذن از اقامه‌ی نماز فارغ شد مردم به سوی نماز می‌روند. و از انس روایت است که وقتی که اقامه‌گو می‌گفت: قد قامت الصلاه، انس برای نماز بلند می‌شد. و از ابوسعید بن المسیب/ روایت است که وقتی که اقامه‌گو گفت: الله اکبر، مردم برای نماز بلند می‌شوند و وقتی که گفت: حی علی الصلاه، صف راست می‌شود. و وقتی که گفت: لا إله إلا الله، امام تکبیره الاحرام نماز می‌گوید. و مثل این است که این نظر ابن المسیب است. و نزد شافعی‌ها که بعد از اقامه هم، مانند بعد از اذان «اللهم رب هذه الدعوة التامة» را تا آخر می‌خوانند، امام بعد از آن نماز می‌بندد. و دلیلشان روایت بزار از ابوهریره است. و بیهقی که از علیس روایت نموده است: «المُؤَذِّنُ أَملَكُ بِالأَذَانِ والإِمَامُ أَملَكُ بِالإقَامَةِ» به عنوان این است که فرموده‌ی علیس است. ابن عدی مخرج حدیث 216 به سال 365 درگذشت. رحمه الله

218- وَعَنْ أَنَسٍ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «لَا يُرَدُّ الدُّعَاءُ بَيْنَ الأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ». رَوَاهُ النَّسَائِيُّ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ.

رسول اللهص فرمود: «دعای میان اذان و اقامه برگشت ندارد». یعنی دعای میان اذان و اقامه مستجاب است. نسایی این حدیث را از انس روایت نمود و ابن خزیمه این حدیث را صحیح دانست.

219- وَعَنْ جَابِرٍ**س** أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ**ص** قَالَ: «مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ النِّدَاءَ: اَللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلَاةِ القَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّدًا الوَسِيلَةَ وَالفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ، حَلَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ القِيَامَةِ». أَخْرَجَهُ الأَرْبَعَةُ.

رسول اللهص فرمود: «کسی که اذان را می‌شنود و پس از فراغت از اذان این دعا را نمود: خدایا، ای صاحب این دعوتی که کامل است ـ برای این که اذان دعوت به سوی نماز جماعت است و دعوتی کامل است. هم تکبیر خدای متعال در آن است و هم کلمه‌ی شهادتین ضمن آن است و هم دعوت به سوی رستگاری است ـ و خدایا، ای صاحب این نمازی که در حال به پا شدن است. وسیله و فضیله که دو منزلت در بهشت است و اختصاص به سرور کاینات دارد به او عطا کن و او را به مقام شایسته‌ای که به او وعده دادی برسان. رسول اللهص فرمود: کسی که این دعا نمود، شفاعتم در روز قیامت برای او روا می‌شود».

در حدیث صحیح است که رسول اللهص فرمود: «وسیله و فضیله دو منزلت در بهشت هستند که برای یکی از بندگان خداست و امیدوارم که آن بنده‌ی مستحق وسیله و فضیله من باشم».

و در حدیث صحیح است که روز قیامت که مردم همه از اهوال قیامت به ستوه می‌آیند و پیش پیغمبران می‌روند تا کاری کنند که از آن اهوال نجات بیابند، همه‌ی پیغمبران مردم را به سوی سرور کاینات می‌فرستند و می‌گویند تنها کسی که حل این مشکل در دست اوست، خاتم الانبیاء محمدص است. مردم همه نزد او می‌آیند و او می‌فرماید: «این کار من است». و از خدا می‌خواهد که اهوال قیامت را از مردم بزداید و مردم را به جایی که مستحق آن هستند برساند. خدا این دعای خاتم‌الانبیاء را به اجابت می‌رساند و حساب مردم شروع می‌شود تا هر کس به پاداش خود برسد. در آن روز همه‌ی خلق ستایش خاتم‌الانبیاء را می‌گویند و همه به مدح و ثنای او می‌پردازند و امتیاز حضرت خاتم‌الانبیاء در آن روز بر همه آشکار می‌شود و این همان مقام محمود است که خدا نوید آن را به محمدص ارزانی داشت.

باید دانست دعایی که میان اذان و اقامه به اجابت می‌رسد، دعایی است که در آن گناه و قطع ارحام نباشد. بنابراین مراتبی که در اذان است به جا بیاورد: موقع گفتن: اشهد أن لا إله إلا الله، بگوید: رضیت بالله رباً و بالإسلام دینا و بمحمد نبیاً ورسولاً. و بعد از فراغت از اذان صلوات بر محمد و آل محمد بفرستند. و این صلوات، همان صلواتی است که در تشهد اخیر نمازهای فرض گفته می‌شود: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم، في العالمین إنک حمید مجید. و آن‌گاه اللهم رب هذه الدعوة التامة تا آخر را بخواند.

و در حدیث نزد اصحاب سنن آمده است: «قُلْ مِثلَ مَا يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ، فَإِذَا انتَهَیتَ فَسَلْ تُعْطَه»؛ «بگو مانند مؤذن و هنگامی که از اذان فارغ شدی دعا کن و از خدا بخواه که آن‌چه می‌خواهی به تو می‌دهد».

و ترمذی از ام سلمهل روایت نموده است که ام سلمه گفت: عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ**ص** أَنْ أَقُولَ عِنْدَ أَذَانِ الْمَغْرِبِ: «اللَّهُمَّ هَذَا إِقْبَالُ لَيْلِكَ، وَإِدْبَارُ نَهَارِكَ، وَأَصْوَاتُ دُعَاتِكَ، فَاغْفِرْ لِي».

«خدایا این وقت، موقع رو آوردن شب و رفتن روز و شنیدن آواز دعوت‌کنندگان به سوی طاعتت می‌باشد، پس مرا بیامرز».

و حاکم از ابوامامه روایت نمود که رسول اللهص موقعی که اذان می‌شنید می‌فرمود: «اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ الْمُسْتَجَابَةِ الْمُسْتَجَابِ لَهَا دَعْوَةُ الْحَقِّ وَكَلِمَةُ التَقْوَى، تَوَفَّنِي عَلَیهَا وَأَحْيِينِي عَلَيْهَا وَاجْعَلْنِي مِنْ صَالِحِي أَهْلِهَا عَمَلًایَومَ القِیَامَة»؛ «خدایا، ای صاحب این دعوتی که مستجاب است و اجابت با آن است: دعوت حق و کلمه‌ی تقوی. وفات مرا بر آن قرار ده و زنده شدنم پس از مرگ را بر آن قرار ده و مرا در عمل از شایستگان این دعا در روز قیامت به شمار آور». و رسول اللهص دعایی که میان اذان و اقامه گفته می‌شود بیان فرمود: «دُعَاءٌ بَینَ الأَذَانِ والإِقَامَة لا یُرَدُّ. قَالُوا: فَمَا نَقُولُ یَا رَسُول الله**ص**؟ قَالَ: «سَلُوا اللَّهَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ فِي الدُنيَا وَالآخِرَةِ».

رسول اللهص فرمود: «دعای میان اذان و اقامه برگشت ندارد و پذیرفته می‌شود. گفتند: چه دعایی بنمایم ای رسول خداص؟ فرمود: از خدا بخواهید عفو و گذشت او را تا از سر تقصیرتان بگذرد و از خدا بخواهید عافیت دنیا و آخرت را». و عافیت دنیا و آخرت، شامل تندرستی و گشاده‌دستی و سلامت از ناملایمات و دوری از بدی عاقبت و رسیدن به آتش دوزخ است. و نیز شامل روسفیدی دنیا و آخرت است. والله سبحانه وتعالی أعلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

بَابُ شُرُوطِ اَلصَّلَاةِ

شروط جمع شرط است. و شرط به معنی علامت می‌آید، چنان‌ که گفته می‌شود: أشراط الساعة: یعنی علامات قیامت. و شرط به معنی: ما یلزم من عدمه العدم و لا یلزم من وجوده وجود و لا عدم: چنان که نزد فقها معروف است: شرط چیزی است که از نبودن آن، نبودن مشروط لازم می‌شود، اما با بودن آن، وجود مشروط یا عدم آن لازم نمی‌شودف مثل وضو که شرط صحت نماز است: اگر وضو نباشد، نبودن نماز لازم می‌شود، اما با بودن وضو، و یا نبودن نماز لازم نمی‌شود، چنان که ممکن است بگوییم: فلانی وضو دارد و مشغول نماز نیست، و شرطه: به معنی وسیله است، چنان که شرطه محجم، یعنی وسیله‌ی حجامت. و شرطه: به معنی پاسبان و وسیله‌ی امن و امان است. و شریط: به معنی نواری است که صدا بر آن ضبط می‌کنند، مثل نوار کاست و غیره و معانی دیگری نیز دارد.

220- عَنْ عَلِيِّ بْنِ طَلْقٍ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا فَسَا أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَنْصَرِفْ، وَلْيَتَوَضَّأْ، وَلْيُعِدْ الصَّلَاةَ». رَوَاهُ الخَمْسَةُ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ حِبَّانَ.

امام احمد و ابوداود و ترمذی و نسایی از علی بن طلقس روایت کرده‌اند که رسول اللهص فرمود: «هرگاه یکی از شما در نماز بادی از او خارج شد، از نماز بیرون برود و وضو بگیرد و از نو نماز بخواند». ابن حبان این حدیث را صحیح دانست، یعنی آن را به اسناد خود روایت نمود و گفت: صحیح است.

حافظ ابن عبدالبر گفته است: گمان می‌کنم که علی بن طلق پدر طلق بن علی حنفی باشد. و نظر امام احمد و امام بخاری بر آن است که طلق بن علی و علی بن طلق هر دو یک نفر باشند. امام بخاری فرمود: گمان ندارم که علی بن طلق غیر از این حدیث، حدیث دیگری داشته باشد. و در باب نواقض وضو گذشت که قی و رعاف، به معنی خون از بینی آمدن مبطل نماز هستند. و اجماع علما بر آن است که خروج باد از پشت مبطل وضو می‌باشد.

221- وَعَنْ عَائِشَةَ**ل** أَنَّ النَّبِيِّ**ص** قَالَ: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ صَلَاةَ حَائِضٍ إِلَّا بِخِمَارٍ». رَوَاهُ الخَمْسَةُ إِلَّا النَّسَائِيُّ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ.

امام احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه/ از عایشه صدیقهل روایت کرده‌اند که رسول اللهص فرمود: «هر زنی که به سن بلوغ رسیده، خداوند نماز او را نمی‌پذیرد مگر با پوشیدن مقنعه، یعنی سرپوش». و ابن خزیمه این حدیث را صحیح دانست.

کلمه‌ی حائض به معنی زنی که قاعده می‌شود و به سبب آمدن حیض به بلوغ رسیده و نماز بر او فرض است. زن بالغ باید هنگام نماز خواندن تمام بدن او غیر از روی و دو کف دست او پوشیده باشد.

بلوغ مشترک در زن و مرد، رسیدن به سن پانزده‌ سالگی و یا محتلم شدن است، یعنی از او منی آمده باشد. و در زنان قاعده‌ی ماهیانه و بارداری نشانه‌ی بلوغ است.

و عورت مرد: میان ناف و زانوست. و عورت زن در حال نماز تمام بدن غیر از روی و دو کف دست می‌باشد.

خِمار: پارچه‌ای که سر و گردن زن را می‌پوشاند. اگر لباس بدن زن را کاملاً پوشانده است، بودن لباس و خمار برای صحت نماز او کافی است و اگرچه لنگ پا و یا شلوار نپوشیده باشد، چنان‌که در حدیث به روایت ام سلمهل می‌آید.

222- وَعَنْ جَابِرٍ**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** قَالَ لَهُ: «إِنْ كَانَ الثَّوْبُ وَاسِعًا فَالْتَحِفْ بِهِ- يَعْنِي: فِي الصَّلَاةِ -» وَلِمُسْلِمٍ: «فَخَالِفْ بَيْنَ طَرَفَيْهِ وَإِنْ كَانَ ضَيِّقًا فَاتَّزِرْ بِهِ ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

در حدیث متفق علیه به روایت از جابر بن عبدالله انصاری آمده است که رسول اللهص به او فرمود: «اگر لباس گشاد است، مثل چادر آن را در نماز به دور خود بپیچ و اگر لباس تنگ باشد آن را لنگ پای خود قرار ده».

و در صحیح مسلم: اگر لباس گشاد است یک سر آن را بر دوش راست و سر دیگر را بر دوش چپ قرار بده، یعنی لباس باید بدن را بپوشاند اگر گشاد است، و مثل لنگ پا باشد اگر تنگ است.

در اوایل عهد رسول اللهص اصحاب از حیث لباس در مضیقه بودند و بسا که بیش از یک لنگ پا چیز دیگر نداشتند و سینه و شانه همه برهنه می‌ماند. و در اواخر عهد رسول اللهص که فتوحات زیاد شد، مردم از حیث لباس و غیره مستغنی شدند، رسول اللهص برای هر دو حالت ارشاد فرمود.

برای این حدیث داستانی است و آن این‌که: قَالَ جَابر: جِئْتُ إِلَیهِ**ص**وَهُوَ يُصَلِّي وَعَلَيَّ ثَوْبٌ فَاشْتَمَلْتُ بِهِ، وَصَلَّيْتُ إِلَى جَانِبِهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ، قَالَ**ص** لِي: «مَا هَذَا الِاشْتِمَالُ» قُلْتُ: كَانَ ثَوْبٌ، قَالَ: «فَإِنْ كَانَ وَاسِعًا فَالْتَحِفْ بِهِ، وَإِنْ كَانَ ضَيِّقًا فَاتَّزِرْ بِهِ».

جابر می‌گوید: به خدمت رسول اللهص آمدم و او مشغول نماز بود و پارچه‌ای لباس بر من بود، آن را به دور خودم پیچیدم و پهلوی پیغمبرص به نماز ایستادم، وقتی که رسول اللهص از نماز فارغ شد فرمود: «چرا این طور لباس پوشیده‌ای؟» گفتم: فقط یک پارچه بود. فرمود: «اگر پارچه گشاد است، آن را مانند چادر دور خودت بپیچ و اگر تنگ است آن را لنگ پای خود قرار ده».

از این حدیث دانسته می‌شود اگر پارچه بزرگ است از آن لنگ پا و دوش هر دو می‌سازد و اگر پارچه کوچک است لنگ پا از آن می‌سازد. والله سبحانه و تعالی أعلم.

223- وَلَهُمَا مِنْ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ**س**: «لَا يُصَلِّي أَحَدُكُمْ فِي الثَّوْبِ الوَاحِدِ لَيْسَ عَلَى عَاتِقِهِ مِنْهُ شَيْءٌ».

و بخاری و مسلم/ از ابوهریرهس روایت کرده‌اند که رسول اللهص فرمود: «نباید یکی از شما در یک لباس نماز بخواند که بر شانه‌اش از آن لباس چیزی نباشد». یعنی آن چنان‌ که در حدیث قبلی یاد شد اگر لباس گشاد است، قسمتی از آن را بر شانه‌ی خود قرار دهد تا بالای بدن را نیز بپوشاند، و از لباسی که می‌تواند هم لنگ پا و هم لنگ دوش باشد استفاده کند و به لنگ پا اکتفا نکند. جمهور علما بر آنند که این نهی برهنه گذاردن شانه از لباس، نهی تنزیهی است.

و از امام احمد/ دو روایت است: یکی این‌که کسی که می‌تواند شانه را بپوشاند، اگر بدون پوشیدن شانه نماز بخواند، نماز او صحیح نمی‌شود. و روایت دوم، این‌که نماز او صحیح می‌‌شود ولیکن گنهکار است.

و امام خطابی بر واجب نبودن پوشیدن شانه این دلیل را آورده است که رسول اللهص در پارچه‌ای نماز می‌خوانند که قسمتی از آن را خودش پوشیده بود و قسمتی دیگر از آن را پارچه روی یکی از همسرانش که خوابیده بود قرار داده بود. والله سبحانه وتعالی أعلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

224- وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ**ل**: أَنَّهَا سَأَلَتْ النَّبِيِّ**ص**: أَتُصَلِّي المَرْأَةُ فِي دِرْعٍ وَخِمَارٍ، بِغَيْرِ إِزَارٍ؟ قَالَ: «إِذَا كَانَ الدِّرْعُ سَابِغًا يُغَطِّي ظُهُورَ قَدَمَيْهَا». أَخْرَجَهُ أَبُودَاوُدَ وَصَحَّحَ الأَئِمَّةُ وَقْفَهُ.

ابوداود/ از ام سلمهل روایت نمود که او از رسول اللهص پرسید: آیا زن می‌تواند در جامه و مقنعه که سر را می‌پوشاند، نماز بخواند بدون این‌که لنگ پا پوشیده باشد؟ رسول اللهص فرمود: «می‌تواند در جامه و سرپوش نماز بخواند وقتی که لنگ به پا ندارد در صورتی که جامه بلند است و حتی پشت پاهایش را می‌پوشاند». ائمه و پیشوایان حدیث فرموده‌اند که این حدیث موقوف است و گفته‌ی ام سلمهل از گفته‌ی خودش می‌باشد، ولیکن باید دانست که ام سلمه همسر رسول اللهص از نزد خودش نمی‌گوید و یقیناً از رسول اللهص پرسیده و از این رو حدیث در حکم مرفوع است. اما لفظ حدیث موقوف: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ قُنْفُذٍ عَنْ أُمِّهِ أَنَّهَا سَأَلَتْ أُمَّ سَلَمَةَ**ل**: مَاذَا تُصَلِّي فِيهِ الْمَرْأَةُ مِنَ الثِّيَابِ؟ قَالَتْ: تُصَلِّي فِي الْخِمَارِ وَالدِّرْعِ إِذَا غَيَّبَ ظُهُورَ قَدَمَيْهَا. أَخرَجَهُ مَالِك وأَبُودَاوُد مَوقُوفاً. مادر محمد بن زید از ام سلمهل پرسید: در چه نوع لباسی زن می‌تواند نماز بخواند؟ ام سلمه فرمود: در روسری و جامه‌ای که همه‌ی بدن و پشت پاها را هم می‌پوشاند.

خمار: به معنی روسری که موی و سر و گردن را می‌پوشاند. درع: جامه. درع سابغ: جامه‌ای که همه‌ی بدن را می‌پوشاند.

227- وَعَنْ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ**س** قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ**ص** فِي لَيْلَةٍ مُظْلِمَةٍ، فَأَشْكَلَتْ عَلَيْنَا القِبْلَةُ، فَصَلَّيْنَا. فَلَمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ إِذَا نَحْنُ صَلَّيْنَا إِلَى غَيْرِ القِبْلَةِ، فَنَزَلَتْ: [فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ]. أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ وَضَعَّفَهُ.

این حدیث را ترمذی از عامر بن ربیعهس روایت نمود و آن را ضعیف دانست.

عامر بن ربیعه: ابوعبدالله بن ربیعه بن مالک عنزی نسبت به عنز بن وائل. و در نسبت: عامر عدوی منسوب به بنی عدی نیز گفته شده است.

عامر بن ربیعه از سابقین به سوی اسلام بود و در تمام مشاهد حاضر بود و در سال 32 هجری درگذشت.

ترمذی در این حدیث از عامر بن ربیعهس روایت نمود که عامر گفت: در یکی از غزوات که همراه رسول اللهص بودیم در شبی تاریک، جهت قبله برایمان مشکل شد و نماز خواندیم و موقعی که آفتاب طلوع کرد، دیدیم که نماز به سوی غیر قبله خوانده‌ایم. آن‌گاه خدا این آیه‌ را نازل فرمود:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِۚ﴾ [البقرة: 115].

«مشرق و مغرب همه برای خداست و شما در نماز به هر طرف رو بیاورید، رویتان به سوی خداست».

ترمذی پس از روایت این حدیث گفت: این حدیث ضعیف است. از این جهت که یکی از راویان این حدیث: اشعث بن سعید سمان است که در حدیث ضعیف است.

و این حدیث دلالت بر این دارد که کسی که به سبب تاریکی و یا ابر به سوی غیرقبله نماز خواند، نماز او صحیح است، خواه کوشش برای یافتن قبله نموده باشد و خواه کوشش برای یافتن قبله ننموده باشد. و خواه در وقت نماز معلوم شود که نماز به سوی قبله نبوده و خواه بعد از وقت معلوم شود. و دلالت بر معنی این حدیث می‌دهد: روایت طبرانی از معاذ بن جبلس که فرمود: صَلَّيْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ**ص** فِي يَوْمِ غَيْمٍ، فِي سَفَرٍ إِلَى غَيْرِ الْقِبْلَةِ، فَلَمَّا قَضَى الصَّلَاةَ وَسَلَّمَ، تَجَلَّتِ الشَّمْسُ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ**ص**، صَلَّيْنَا إِلَى غَيْرِ الْقِبْلَةِ، فَقَالَ: «قَدْ رُفِعَتْ صَلَاتُكُمْ بِحَقِّهَا إِلَى اللَّهَِ».

در سفری در حالیکه هوا ابری بود همراه رسول اللهص نماز خواندیم. وقتی که آفتاب بیرون آمد، گفتیم یا رسول اللهص، نمازمان به سوی قبله نبوده است. فرمودند: «نماز شب به حق و درستی آن به درگاه خدا رسیده است» و علما در این مسأله اقوالی دارند:

فرموده‌ی امام شافعیس این است که نماز خواندن بدون یقین به قبله، چنان چه پس از آن معلوم شد که به خطا بوده است، اعاده‌ی آن نماز در وقت آن واجب است، برای این که استقبال قبله واجب است و اگر در وقت نماز ندانست و بعد از خروج وقت دانست باز هم قضای آن نماز واجب است.

و قول دیگر علما این است که اگر بدون کوشش برای فهمیدن جهت قبله نماز خواند و سپس معلوم شد که رو به قبله نبوده است، نماز او در وقت اعاده دارد و بعد از وقت قضا دارد و پیشوایان حنفیه برآنند و در کتاب «بحر حکایت» بر آن جماع نموده‌اند.

و علمای دیگر گفته‌اند: اگر در یافتن جهت قبله اجتهاد و کوشش خود را به کار برد و باز هم اشتباه نموده بود، آن نماز نه در وقت آن اعاده دارد و نه در خارج از وقت آن قضا دارد. والله سبحانه وتعالی أعلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

227- وَعَنْ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ**س** قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ**ص** يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. زَادَ اَلْبُخَارِيُّ: يُومِئُ بِرَأْسِهِ، وَلَمْ يَكُنْ يَصْنَعُهُ فِي المَكْتُوبَةِ.

در صحیحین بخاری و مسلم به روایت از عامر بن ربیعهس آمده است که رسول اللهص در سفر، نماز نافله را بر شتر می‌خواند و هر طرف که شتر می‌رفت روی خود را در نماز سنت به آن سو می‌نمود. در روایت بخاری این زیادت آمده است که: در نماز فرض چنین نمی‌کرد.

از این حدیث دانسته می‌شود که مسافر نمازهای سنت را بر شتر و غیر آن می‌خواند و در این نماز روی خود را به طرفی می‌نماید که سفر او به آن طرف است و موقع رکوع و سجود اشاره به سر می‌نماید.

و در روایت رزین از جابرس آمده است: «فی سفر القصر» این نماز خواندن بر حیوان در سفر قصر انجام داده می‌شود. و سفر قصر همان سفری است که شانزده فرسخ، یعنی 96 کیلومتر طول دارد. و باید دانست که در هر وسیله‌ای که نماز به درستی در آن انجام می‌گیرد، مثل کشتی، نماز فرض و سنت هر دو در آن جایز است.

الحاصل: در سفر قصر درست است نماز نافله را بر وسیله‌ی سفر خواند، خواه وسیله‌ی سفر حیوان باشد، یا ماشین یا کشتی یا هواپیما. و در حدیث بعدی 228 معین می‌نماید که پیش از آغاز نماز، باید رو به قبله نماز ببندد چنان‌که:

228- وَلِأَبِي دَاوُدَ: مِنْ حَدِيثِ أَنَسٍ**س**: كَانَ إِذَا سَافَرَ فَأَرَادَ أَنْ يَتَطَوَّعَ اِسْتَقْبَلَ بِنَاقَتِهِ القِبْلَةِ، فَكَبَّرَ، ثُمَّ صَلَّى حَيْثُ كَانَ وَجْهَ رِكَابِهِ. وَإِسْنَادُهُ حَسَنٌ.

و ابوداود از حدیث انسس روایت دارد که: وقتی که رسول اللهص به سفر می‌رفتند و می‌خواستند نماز تطوع را بخوانند، برای بستن نماز، شتر را رو به طرف قبله می‌نمودند و آن گاه الله اکبر آغاز نماز را می‌گفتند و سپس به هر طرف که سواری می‌رفت نماز می‌خواندند. و در حدیث قبلی گفته شد که برای رکوع و سجود اشاره به سر می‌نمودند و برای اشاره سر برای سجود سر را پایین‌تر می‌آوردند. در تکبیره الاحرام رو به قبله می‌نمودند و در باقی نماز به طرف مقصد سفر رو می‌نموند و این در حال سواری بود. اما کسی که پیاده می‌رود و در حال پیاده‌روی در سفر نماز سنت می‌خواند، فقط در حال قیام راه می‌رود، اما رکوع و سجود و نشستن میان دو سجود بر زمین و رو به قبله انجام می‌دهد.

الحاصل: رسول اللهص بر شتر و بر الاغ نماز سنت خواندند، به این ترتیب که در آغاز نماز رو به قبله نماز می‌بستند و در باقی نماز اشاره به سر می‌نمودند.

و هر جا که نماز سنت به اتمام رکوع و سجود ممکن باشد، مثل نماز در کشتی، آن را به درستی و با تکمیل رکوع و سجود انجام می‌دهد و اگر کشتی به سوی غیر قبله روان باشد، تغییر جهت در آن آسان است و باید جهت او به سوی قبله باشد. و در روایت ترمذی موقعی که رسول اللهص بر شتر نماز می‌خواند، هنگام اشاره به سر برای سجود، سر را از اشاره به رکوع پایین‌تر می‌آورد. والله سبحانه و تعالی أعلم و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم.

در کتاب «فتح العلام» آمده است که وسایل سفر امروزه، مثل قطار، ماشین و هواپیما همه نزد شافعی‌ها در حکم کشتی هستند. و نزد حنفی‌ها همه‌ی این‌ها در حکم شتر سواری هستند. و این هم نعمتی است که بنابر قول ایشان در ابتدا نماز رو به قبله بسته می‌شود و باقی نماز رو به مقصد مرکب خوانده می‌شود. به ویژه بر صندلی هواپیما که عمل به قول اخیر نعمت بزرگی است.

229- وَعَنْ أَبِي سَعِيد الخدري**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** قَال: «الأَرْضُ كُلُّهَا مَسْجِدٌ إِلَّا المَقْبَرَةَ وَالْحَمَّامَ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ، وَلَهُ عِلَّةٌ.

ترمذی/ از ابوسعید خدریس روایت نمود که رسول اللهص فرمود: «همه جای زمین مسجد است و می‌توان بر آن نماز خواند، مگر مقبره و حمام». مؤلف فرمود: این حدیث اشکال دارد و آن اشکال عبارت از این است که در وصل و ارسال حدیث اختلاف است. حماد این حدیث را موصول روایت نموده است: حماد از عمرو بن یحیی از ابی سعید خدری روایت نموده است. و سفیان ثوری این حدیث را مرسل روایت نموده و نام ابی سعید خدری را نیاورده است. سفیان ثوری از عمرو بن یحیی از یحیی پدر عمرو از رسول اللهص روایت نموده است. و روایت ثوری صحیح‌تر است. و دارقطنی فرمود: محفوظ نزد اهل حدیث روایت ثوری است. و بیهقی روایت ثوری را ترجیح داده است. و این حدیث دلالت دارد بر این‌که بر همه جای زمین می‌توان نماز خواند، مگر در مقبره و حمام. خواه روی قبر و یا میان قبرها. و خواه قبر مؤمن و یا قبر کافر. و خواه قبری که کاوش شده و زمین آن با اجساد مردگان آمیخته شده و خواه مقبره‌ای که کاوش نشده و زمین آن با اجساد مردگان آمیخته نشده است. امام احمد فرمود: نماز در مقبره جایز نیست، اگرچه بر سطح آن باشد، چنان‌که از لفظ حدیث دانسته می‌شود.

و بعضی نماز در مقبره را جایز، ولی مکروه دانسته‌اند. و علت منع نماز در مقبره و حمام را بعضی به سبب نجاست دانسته‌اند. و نزد شافعی‌ها، اگر مقبره کاوش شده و زمین آن با اجساد مردگان آمیخته باشد، نماز در آن صحیح نیست، به سبب ناپاک بودن آن زمین. چنان چه مقبره کاوش نشده و زمین آن پلید نشده باشد، نماز خواندن در آن را جایز دانسته‌اند، البته با مکروه بودن آن. هم‌ چنین در حمام اگر نجس بودن آن یقین نباشد، نماز را در آن با کراهت روا دانسته‌اند. و در این قول علت منع ظاهر است و جمهور علما نماز در مقبره و حمام را وقتی که کاوش نشده و یقین نجاست نباشد، با کراهت جایز دانسته‌اند.

و حدیث صحیح: «جُعِلَت لِي الأَرضُ مَسجِداً»، عموم آن به عدم جواز نماز در بعضی جاهای زمین که به مقتضای آن مقبره و حمام بود، اختصاص یافت. و به حدیث بعدی عموم آن به جاهایی اختصاص یافته است که در حدیث ذکر شده است و آن عبارتند از: مزبله و محل ذبح و وسط کوچه و محل آب دادن شتران و روی سقف بیت‌الله الحرام که نماز که در آنها جایز نیست و یا این‌که اگر جایز است با کراهت همراه است. بقیه‌ی جاهای استثنا شده در حدیث بعدی شماره‌ی 230 چنین آمده است:

230- وَعَنْ اِبْنِ عُمَرَ**ب**أَنَّ النَّبِيَّ**ص** نَهَی أَنْ يُصَلَّى فِي سَبْعِ مَوَاطِنَ: المَزْبَلَةِ، وَالْمَجْزَرَةِ، وَالْمَقْبَرَةِ، وَقَارِعَةِ الطَّرِيقِ، وَالْحَمَّامِ، وَمَعَاطِنِ الإِبِلِ، وَفَوْقَ ظَهْرِ بَيْتِ اللَّهِ تعالی. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَضَعَّفَهُ.

ترمذی از عبدالله بن عمرب روایت نمود که پیغمبرص از نماز در هفت جا نهی فرمود: « در مزبله: محلی که زباله‌ها را در آن جا می‌ریزند. و در محلی که حیوانات را ذبح می‌کنند. و در گورستان. و در میان کوچه و خیابان. و در حمام: جای بدن شستن و توالت. و محل آب دادن شترها. و روی سقف خانه‌ی خدا».

ترمذی بعد از روایت این حدیث فرمود: این حدیث ضعیف است، برای این‌که در اسناد حدیث زیبد بن جبیره است. و گفته شده که حفظ زید بن جبیره مورد مقال حفاظ است. و بخاری فرمود: متروک است. و در بیان حکمت نهی از نماز در این‌جاها، گفته شده: در مزبله و مجزره و مقبره به سبب وجود نجاست است. و میان کوچه و خیابان به سبب تنگ کردن راه بر عابران است. و در محل آب دادن شتران به سبب ترس از رمیدن شتر است. و روی سقف خانه‌ی خدا به سبب این‌که ممکن است استقبال قبله به جا نیاید. و نزد شافعی‌ها، اگر دیوار کعبه‌ی مشرفه در بالای سقف دو سوم گز ارتفاع دارد، رو به آن نماز خواندن رواست. و در معاطن ابل به الفاظ مختلف روایت شده: به لفظ: تبارک الابل: جای خوابیدن شتران. و لفظ: مزابل الابل: جای سرگین انداختن شتران. و به لفظ: مناخ الابل: جای شب ماندن شتران. و تعلیل منع از آن در روایت ابوداود چنین آمده است: بأنها مأوی الشیاطین: به سبب این‌که محل جا گرفتن شیطان‌هاست. گفتیم که ترمذی فرمود: حدیث منع از نماز در این‌ جاها ضعیف است. اما حدیث منع از نماز در مقبره صحیح است، چنان که در حدیث بعدی آمده است:

231- وَعَنْ أَبِي مَرْثَدٍ الغَنَوِيِّ**س** قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ**ص** يَقُولُ: «لَا تُصَلُّوا إِلَى القُبُورِ، وَلَا تَجْلِسُوا عَلَيْهَا». رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

و از ابی مرثد غنویس روایت است که فرمود: از رسول اللهص شنیدم که می‌فرماید: «رو به قبر نماز نخوانید و روی قبر ننشینید». اما این‌که آیا رو به قبر نماز خواندن و بر قبر نشستن، حرام است یا مکروه، یا این‌که نه حرام است و نه مکروه، اختلاف است. بعضی گفته‌اند: حرام است به دلیل این حدیث که در صحیح مسلم است: از ابی هریره که رسول اللهص فرمود: «لَايَجْلِسَ أَحَدُكُمْ عَلَى جَمْرَةٍ فَتُحْرِقَ ثِيَابَهُ، فَتَخْلُصَ إِلَى جِلْدِهِ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَجْلِسَ عَلَى قَبْرٍ»؛ «یکی از شما بر اخگر آتش بنشیند و لباسش بسوزد و اثر آن به پوست بدنش برسد، بهتر است از این‌که روی قبر بنشیند». امام مالکس فرمود: این نشستن روی قبر که از آن منع شده، مقصود از آن نشستن روی قبر برای قضای حاجت است. و در کتاب «موطا» از علیس روایت نموده است: «أَنَّهُ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْقَبرَ وَيَضْطَجِعُ عَلَيْه»؛ «علیس سر بر قبر می‌نهاد و بر آن می‌خوابید». اگر حرام بود حضرت امیر چنین کاری نمی‌کرد و عمل ایشان دلیل بر جواز آن است. و در بخاری آمده که عبدالله بن عمرو و غیر او بر قبر می‌خوابیده‌اند.

مرثد بن ابی مرثدب، خودش و پدرش مسلمان شدند و در غزوه‌ی بدر حاضر بود و در حیات رسول اللهص در غزوه‌ی رجیع شهید شد.

232- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمْ المَسْجِدَ، فَلْيَنْظُرْ، فَإِنْ رَأَى فِي نَعْلَيْهِ أَذًى أَوْ قَذَرًا فَلْيَمْسَحْهُ، وَلْيُصَلِّ فِيهِمَا». أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ.

ابوداود/ از ابوسعید خدریس روایت نمود که رسول اللهص فرمود: «هرگاه یکی از شما به مسجد آمد، پس بنگرد، اگر در نعلین خود ناپاکی دید، نعلین خود را به زمین بکشد و در آن نماز بخواند». ابن خزیمه/ فرمود: این حدیث صحیح است و کشیدن زیر نعلین به خاک مایه‌ی پاک شدن آن است.

ابن السکن و حاکم و بیهقی همین حدیث را از ابوهریرهس روایت کرد‌ه‌اند و سند آن ضعیف است. و ابوداود همین حدیث را از عایشهل روایت نموده است. و در این باب احادیث دیگری نیز وجود دارد، اما همه خالی از ضعف نیستند. چیزی که هست روایات متعدد آن یکدیگر را تقویت می‌کنند.

و اوزاعی و نخعی/ گفته‌اند: اگر زیر نعلین نجاست باشد، با کشیدن زیر نعلین به خاک پاک می‌شود و می‌تواند نماز در آن بخواند.

و گواهی بر صحت این معنی می‌دهد روایت ابوداود و ترمذی و ابن ماجه از ام سلمهل که فرمود: از رسول اللهص پرسیدم: إِنِّي امْرَأَةٌ أُطِيلُ ذَيْلِي وَأَمْشِي فِي الْمَكَانِ الْقَذِرِ؟ فَقَالَ: «يُطَهِّرُهُ مَا بَعْدَهُ»؛ من زنی هستم که دامن جامه‌ام را بلند و طولانی می‌سازم و بر جای ناپاک راه می‌روم، آیا دامن جامه‌ام از تماس با نجاست پلید نمی‌شود؟ فرمودند: «آن قسمت دیگر کوچه که پاک است، وقتی که بر آن بگذری دامن جامه را پاک می‌کند و اثر ناپاکی را آن می‌برد».

و مانند همین حدیث است، روایت ابوداود و ابن ماجه از زنی از بنی عبدالأشهل که گفت: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ لَنَا طَرِيقًا إِلَى الْمَسْجِد مُنْتِنَةً فَكَيْفَ نَفْعَلُ إِذَا مُطِرْنَا؟ قَالَ: «أَلَيْسَ مِن بَعْدِهَا طَرِيقٌ هِيَ أَطْيَبُ مِنْهَا؟»، قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: «فَهَذِهِ بِهَذِهِ»؛ گفتم: ای رسول خداص راه آمدن ما به مسجد، آلوده به نجاست است. موقعی که باران آمد ما باید چه کار کنیم؟ فرمودند: «آیا بعد از آن، راه پاکی نیست؟» گفتم: بله. فرمودند: «پس راه پاک اثر راه ناپاک را از بین می‌برد».

خطابی فرمود که در اسناد این دو حدیث گفت و گو است، یعنی صحیح نیستند.

امام شافعیس فرمود: بر حدیث حمل می‌شود که بعد از زمین ناپاک، زمین پاک و خشک می‌آید و اثر ناپاکی زمین مرطوب را از بین می‌برد.

امام مالک هم فرمود: زمین ناپاک به زمین پاک و خشک می‌رسد و بنابراین زمین بعدی اثر زمین قبلی را از بین می‌برد؛ اما اگر پلیدی به لباس و یا بدن برسد، آن را پاک نمی‌کند، مگر شستن آن با آب، و این اجماع فقهاست.

و آن‌چه دلالت بر حدیث این باب می‌دهد، حدیثی است که بیهقی از ابی المعلی از پدرش از جدش روایت می‌کند که جد او گفت: من با علی بن ابی‌طالب به نماز جمعه می‌آمدیم و علیس پیاده بود. در راه او آبگیری از آب و گل به میان آمد. علیس نعلین خود را از پا بیرون آورد و شلوار را بالا برد. گفتم نعلین خود را به دست من بده. فرمود: نه. او در همان آبگیر راه رفت و وقتی که از آن گذشت نعلین را پوشید و شلوار را پایین آورد و در مسجد امام جماعت شد، بدون این‌که پای خود را بشوید.

الحاصل: زمین پاک بعد از زمین ناپاک اثر آن را از میان می‌برد و از گل و شل کوچه چشم‌پوشی می‌شود. چنان چه یقین به پلیدی باشد و پا بر پلیدی نهاده باشد، باید آن را بشوید که چشم‌پوشی در جایی است که احتمال پلیدی وجود دارد، و نه یقین به آن.

233- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا وَطِئَ أَحَدُكُمْ الأَذَى بِخُفَّيْهِ فَطَهُورُهُمَا التُّرَابُ». أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ وَصَحَّحَهُ اِبْنُ حِبَّانَ.

ابوداود از ابوهریره روایت نمود که رسول اللهص فرمود: «هرگاه یکی از شما با کفش خود بر ناپاکی راه رفت، پاک‌کننده‌ی آن کشیدن آن به خاک است». این حدیث را ابوداود و ابن السکن و حاکم و بیهقی از ابوهریره روایت کرده‌اند. و ابوداود باز هم از عایشه صدیقهل روایت نموده است و احادیث دیگری نیز در این باب وجود دارد و هیچ کدام خالی از ضعف نیست. قدر مسلم که از این احادیث به دست می‌آید، چشم‌پوشی از گل و شل کوچه است، وقتی که یقین به وجود نجاست نباشد. والله سبحانه وتعالی أعلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

234- وَعَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ الحَكَمِ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِنَّ هَذِهِ الصَّلَاةَ لَا يَصْلُحُ فِيهَا شَيْءٌ مِنْ كَلَامِ النَّاسِ، إِنَّمَا هُوَ التَّسْبِيحُ، وَالتَّكْبِيرُ، وَقِرَاءَةُ القُرْآنِ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

رسول اللهص فرمود: «این نماز که برای عبادت خدای متعال است، در آن چیزی از سخن مردم روا نیست. نماز تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن است». و تنها سخنی که در نماز رواست، تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن است، زیرا نماز عبادت خداست. از تعظیم و تنزیه او به سبحان الله گفتن و الله اکبر گفتن و الحمدالله گفتن و خواندن قرآن.

و این حدیث سببی دارد: و آن سبب این است که شخصی در نماز عطسه کرد و معاویه بن الحکم به او گفت: یرحمک الله، به گمان این‌که سخن در نماز جایز است. کسانی از صحابه که نزدیک او بودند به او فهماندند که در نماز نباید گفت و گو باشد. و یرحمک الله در حکم سخن با دیگری است. و رسول اللهص او را آگاه ساخت که نماز عبادت خداست و سخنی که در نماز جایز است، تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن است. و از حدیث دانسته می‌شود که سخن کسی که نمی‌داند سخن گفتن در نماز روا نیست، نماز او را باطل نمی‌کند، برای این‌که او معذور است.

235- وَعَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَس قَالَ: إِنْ كُنَّا لَنَتَكَلَّمُ فِي الصَّلَاةِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ الله**ص**، يُكَلِّمُ أَحَدُنَا صَاحِبَهُ بِحَاجَتِهِ، حَتَّى نَزَلَتْ: ﴿حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ٢٣٨﴾، فَأُمِرْنَا بِالسُّكُوتِ، وَنُهِينَا عَنْ الكَلَامِ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ، وَاللَّفْظُ لِمُسْلِمٍ.

در حدیث صحیح متفق علیه از زید بن ارقم روایت است که گفت: در عهد رسول اللهص هر یک از ما اگر لازم بود که در نماز سخن گوییم، با رفیق خود که با او در نماز بود سخن می‌گفت و حاجتی که به او داشت به او می‌گفت تا این‌که این آیه نازل شد:

﴿حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ٢٣٨﴾ [البقرة: 238].

«بر نمازهای فرض و نماز میانه محافظت و مواظبت کنید و خاضعانه برای خدا به پا خیزید».

یعنی از سخن با دیگری بپرهیزید. و با این آیه از سخن گفتن در نماز منع شدیم.

امام نووی/ در شرح صحیح مسلم فرمود: در این حدیث دلیل است که همه نوع گفتار انسان در نماز حرام است. و اجماع علما بر آن است که هر کسی که با دانایی بر حرام بودن سخن گفتن در نماز، سخن به عمد بگوید، نماز او باطل است، مگر کسی که سخن به مصلحت نماز بگوید، مثل رد بر امام در سهو خواندنش یا سهو کردنش یا سخن بگوید برای نجات کسی از هلاکت و مانند آن. و در حدیث ذ‌ی‌الیدین تفصیل آن می‌آید. و قانتین از قنوت است. و قنوت دارای چند معنی است که صحابهش معنی سکوت در نماز را از آن دانستند و حمل بر آن نمودند. و شاید فهم معنی سکوت از قانتین از تفسیر رسول اللهص دانستند، یا این‌که قراین و دلایلی بر آن بود. و هرگاه کسی که در نماز است ناگزیر به سخن گفتن برای مصلحت نماز بود، شریعت الفاظ آن و اعمال آن مثل سبحان الله گفتن و کف دست راست پشت دست چپ زدن بیان فرمود، چنان که در حدیث بعدی آمده است:

236- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «التَّسْبِيحُ لِلرِّجَالِ، وَالتَّصْفِيقُ لِلنِّسَاءِ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. زَادَ مُسْلِمٌ: «فِي الصَّلَاةِ».

رسول اللهص فرمود: «برای مردان سبحان الله گفتن و برای زنان کف دست راست بر پشت دست چپ زدن است». و در صحیح مسلم «فی الصلاه» افزود. یعنی در نماز رفع سهو امام برای مردان به گفتن سبحان الله است و برای زنان به زدن کف دست راست بر پشت دست چپ است.

یعنی اگر مثلاً امام بعد از رکعت اولی برای تحیات نشست، مأموم اگر مرد است سبحان الله بگوید تا امام بفهمد و برای رکعت دوم بلند شود و اگر مأموم زن است کف دست راست بر پشت دست چپ بزند تا امام بفهمد و برای رکعت دوم بلند شود.

الحاصل: آگاه کردن امام با گفتن سبحانه الله برای مردان و با زدن کف دست راست بر پشت دست چپ برای زنان است. و حکم آن به حسب مقتضی آن فرق می‌کند. آگاه کردن نابینا با گفتن سبحانه الله تا در چاه نیفتد واجب است. و آگاه کردن اهل خانه به گفتن سبحانه الله تا نگذارند مثلاً گربه خوراک را آلوده کند، مباح است. و آگاه کردن امام جماعت به اشتباهش در نماز سنت است. والله سبحانه وتعالی أعلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

237- وَعَنْ مُطَرِّفِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الشِّخِّيرِ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ**ص** يُصَلِّي، وَفِي صَدْرِهِ أَزِيزٌ كَأَزِيزِ المِرْجَلِ، مِنْ البُكَاءِ. أَخْرَجَهُ الخَمْسَةُ، إِلَّا اِبْنَ مَاجَهْ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ حِبَّانَ.

ابوداود و ترمذی و نسایی و احمد از مطرف بن عبدالله بن شخیر روایت نمودند که مطرف گفت که پدرم عبدالله بن شخیر گفت: «دیدم رسول اللهص را که نماز می‌خواند و از ترس خدا در سینه‌اش از گریه جوش و خروجشی بود، مانند جوش و خروش دیگ در وقت جوشیدن در آتش».

از حدیث دانسته می‌شود که نماز واقعی نمازی است که نمازگزار در حال نماز آن‌ چنان ترس خدا بر او غالب است که از فرط خشوع و خضوع گریه از سینه‌اش می‌جوشد، مانند جوشیدن دیگ بر آتش. کسی که خاتم الانبیاء است و گناهان قبل و بعد از رسالت او بخشوده شده است، آن چنان در نماز از ایستادن در برابر عظمت پروردگار متأثر می‌شود که گریه در سینه‌ی او مانند جوشیدن دیگ بر آتش به جوش و خروش می‌آید. و فکر او فقط یاد عظمت پروردگار و شکر نعمت‌های پروردگار و قصور عبادت خود است که می‌خواهد از گریه عفو خدای متعال را به دست آورد و قصورش در عبادت آمرزیده شود و رضای خدای متعال را به دست آورد.

و از صحابه هم افرادی در نماز خود این چنین بودند، چنان که در صحیح بخاری از عمرس روایت نمود که در نماز صبح سوره‌ی یوسف خواند و وقتی که به این آیه رسید: ﴿إِنَّمَآ أَشۡكُواْ بَثِّي وَحُزۡنِيٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾ [يوسف: 86] صدای گریه‌ی او شنیده شد. نماز واقعی که با حضور قلب و احساس عظمت خدای متعال خوانده می‌شود تار و پود وجود آدمی را می‌لرزاند و دل را متأثر می‌گرداند و چشم را اشک ریزان می‌سازد. این چنین نمازی است که قابلیت قبول در درگاه پرعظمت آفریدگار را دارد و انسان را در کارهای خیر خستگی‌ناپذیر می‌سازد و دل را صیقل می‌دهد و زبان را به ثنا و ستایش آفریدگار وا می‌دارد. رسول اللهص الگو و پیشواست و باید از او پیروی کرد تا به سعادت دنیا و آخرت رسید. و چنین گریه‌ای است که نماز را باطل نمی‌سازد.

238- وَعَنْ عَلَيٍّ**س** قَالَ: كَانَ لِي مِن رَسُولِ اللَّهِ**ص** مَدْخَلَانِ، فَكُنْتُ إِذَا أَتَيْتُهُ وَهُوَ يُصَلِّي تَنَحْنَحَ لِي. رَوَاهُ النَّسَائِيُّ، وَابْنُ مَاجَهْ.

علی بن ابی‌طالبس فرمود: من برای آمدن نزد پیغمبر در خانه‌اش دو وقت داشتم. و وقتی که به خدمت ایشان می‌آمدم و مشغول نماز بود، تنحنه می‌نمود و سینه را صاف می‌کرد، اشاره به اجازه‌ی ورود بر او. اما درباره‌ی این حدیث گفته‌اند: مضطرب است. گاهی به عنوان: سبح لی. سبحان الله می‌فرمود تا بدانم اجازه‌ی ورود بر او دارم و گاه تنحنح می‌نمود و سینه را صاف می‌کرد. روایت: تنحنح لی: را ابن السکن تصحیح نمود و روایت: سبح لی ضعیف است. نزد امام شافعی تنحنح یا سینه را صاف کردن در نماز مبطل آن است. بنابراین شاید این حدیث را صحیح نمی‌دانسته است.

الحاصل: اگر صحت حدیث به ثبوت رسید، می‌رساند که در نماز سنت تنحنح و سینه را صاف کردن رواست. والله سبحانه وتعالی أعلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

239- وَعَنْ اِبْنِ عُمَرَ**ب** قَالَ: قُلْتُ لِبِلَالٍ: كَيْفَ رَأَيْتَ النَّبِيَّ**ص** يَرُدَّ عَلَيْهِمْ حِينَ يُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ، وَهُوَ يُصَلِّي؟ قَالَ: يَقُولُ هَكَذَا، وَبَسَطَ كَفَّهُ. أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ، وََلتِّرْمِذِيُّ وَصَحَّحَهُ.

ابوداود و ترمذی و احمد و نسایی و ابن ماجه از ابن عمرب روایت کرده‌اند که ابن عمر فرمود: به بلال گفتم: موقعی که رسول اللهص در نماز بود و مردم بر او سلام می‌کردند، چگونه دیدی که رسول اللهص جواب سلامشان را می‌داد؟ بلال گفت: چنین می‌فرمود و کف دستش را باز می‌کرد. یعنی رسول اللهص با بالا بردن کف دستش جواب سلامشان را می‌داد.

اصل این حدیث از این قرار است که رسول اللهص به مسجد قبا رفتند تا در آن‌ جا نماز بخوانند. وقتی مشغول نماز بودند، انصار آمدند و سلام می‌کردند. و رسول اللهص به اشاره‌ی کف دست جوابشان را می‌داد. و احمد و ابن حبان و حاکم از ابن عمرب روایت کرده‌اند که ابن عمرس این سؤال را از صهیب نمود. ترمذی فرمود: هر دو حدیث صحیح است.

و در صحیح مسلم از جابرس روایت است که رسول اللهص او را برای کاری فرستاد و او موقعی که از انجام آن کار برگشت، رسول اللهص را در حال نماز یافت و بر وی سلام نمود. رسول اللهص به اشاره جواب سلام او را داد و بعد از این‌ که از نماز سلام داد، جابر را صدا زد و فرمود: تو سلام نمودی و من در نماز بودم و از این‌که در نماز بود و نتوانست جواب سلام او را بگوید، معذرت خواست.

در حدیث به روایت ابن مسعودس آمده است که بر رسول اللهص سلام نمود و ایشان به اشاره‌ی سر جواب او را داد. و به او فرمود: «إِنَّ فِي الصَّلَاةِ شُغلًا»؛ «در نماز مشغولیت است». یعنی انسان که در حال نماز است، مشغول به نماز است و فرصتی برای جواب سلام ندارد.

الحاصل: وقتی که سلام شد بر کسی که در حال نماز است، در چگونگی جواب سلام اختلاف است. بعضی گفته‌اند: جواب سلام را به زبان بگوید و این قولی است بعید، برای این‌که خطاب دیگری به جواب سلام و گفتن علیکم السلام مبطل نماز است. و بعضی گفته‌اند: بعد از این‌که از نماز فارغ شد جواب سلام بگوید. و اقرب اقوال این است که جواب سلام را به اشاره‌ی کف دست بدهد، چنا‌ن که از حدیث دانسته شد. و اشاره به کف دست در حالی باشد که کف دست پایین و پشت دست بالا باشد. تا جواب سلام را که واجب است به اشاره گفته باشد. والله سبحانه و تعالی أعلم و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم.

240- وَعَنْ أَبِي قَتَادَةَ**س** قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** يُصَلِّي وَهُوَ حَامِلٌ أُمَامَةَ بِنْتِ زَيْنَبَ، فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَهَا، وَإِذَا قَامَ حَمَلَهَا. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. وَلِمُسْلِمٍ: وَهُوَ يَؤُمُّ النَّاسَ فِي المَسْجِدِ.

رسول اللهص در نماز در حالی که امام جماعت بود، اُمَامَه دختر دخترش زینب را بر دوش داشت. هرگاه به سجود می‌‌رفت او را به زمین می‌نهاد و هرگاه بلند می‌شد او را برمی‌داشت.

امامه دختر دخترش زینب بود و پدر امامه ابوالعاص بن الربیعس بود. امامه دختری سه ساله بود و نظر به این‌که در جاهلیت دختران خردسال را زنده به گور می‌کردند، رسول اللهص برای احترام دختران و این‌که فرزندان چه دختر و چه پسر باشند احترامی مساوی دارند در مسجد در حال امامت خود بر مردم، دختر زاده‌اش را در نماز به دوش می‌گرفت تا مردم بدانند که اسلام آمده است تا آثار جاهلیت را از بین ببرد.

از حدیث دانسته می‌شود که نمازگزار می‌تواند در حال نماز کودکان را به دوش بگیرد. در نماز فرض باشد و یا سنت. امام باشد یا مأموم و یا منفرد. و دانسته می‌شود که لباس کودکان پاک است و می‌رساند که چنین حرکاتی نماز را باطل نمی‌کند. البته طبق مذهب شافعی، اما مذاهب دیگر آن را روا نداشته‌اند و برای این حدیث تأویلات بعید قایل شده‌اند، به این‌که امامه خود بر دوش پیغمبر می‌نشست یا این‌که برای ضرورت بود یا این‌که منسوخ است و هیچ کدام از این تأویلات صحیح نیست. والله سبحانه وتعالی أعلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

241- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «اُقْتُلُوا الأَسْوَدَيْنِ فِي الصَّلَاةِ: الحَيَّةَ، وَالْعَقْرَبَ. أَخْرَجَهُ الأَرْبَعَةُ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ حِبَّانَ.

رسول اللهص فرمود: «در حال نماز دو سیاه را، مار و کژدم را بکشید».

و کلمه‌ی: اسودین: دو سیاه، دلالت بر مار و عقرب دارد به هر رنگی که باشند، چنان‌که ائمه‌ی لغت عرب برآنند. و در کشتن مار و عقرب در حال نماز احادیث دیگری هست که شاهد بر معنی این حدیث هستند.

و این امر بر کشتن مار و عقرب در حال نماز، بعضی آن را امر وجوب دانسته‌اند و بعضی آن را امر مندوب دانسته‌اند و از حدیث دانسته می‌شود که حرکاتی که از کشتن مار و عقرب حاصل می‌شود نماز را باطل نمی‌کند. و بعضی از علما گفته‌اند که تا بیشتر از سه حرکت پیاپی برای کشتن آن دو حاصل نشود. و حدیث دلالت دارد که اگر سه حرکت پیاپی در کشتن مار یا کژدم حاصل شود، نماز را باطل نمی‌کند. والله سبحانه وتعالی أعلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

بَابُ سُتْرَةِ اَلْمُصَلِّي

بابی است در بیان این‌که نمازگزار باید در حال نماز سُتْرَه داشته باشد تا کسی نتواند از جلوی نماز او بگذرد. و این ستره حاصل می‌شود به پهن کردن سجاده‌ای که بر آن نماز بخواند. یا در برابر دیوار بایستد و یاخطی بکشد و یا چیزی که دو ثلث گز بلندی داشته باشد در قبله‌ی خود بنهد و یا غیر این‌ها از هر چیزی که مانع از گذشتن دیگری میان نمازگزار و ستره‌اش بشود.

242- عَنْ أَبِي جُهَيْمِ بْنِ الحَارِثِ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «لَوْ يَعْلَمُ المَارُّ بَيْنَ يَدَيِ المُصَلِّي مَاذَا عَلَيْهِ مِنْ الإِثْمِ، لَكَانَ أَنْ يَقِفَ أَرْبَعِينَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَمُرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ، وَاللَّفْظُ لِلْبُخَارِيِّ. وَوَقَعَ فِي «البَزَّارِ» مِنْ وَجْهٍ آخَرَ: «أَرْبَعِينَ خَرِيفًا».

از ابی جهیم بن حارثس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «اگر آن کسی که جلو نمازگزار می‌گذرد می‌دانست که چقدر گناه دارد، چنان‌چه چهل سال می‌ایستاد تا نمازگزار، نمازش را تمام کند برای او بهتر بود از این که از جلوی نماز او بگذرد».

کلمه‌ی: من الإثم: نه در بخاری وجود دارد و نه در مسلم. و با این که مصنف بر کسانی که کلمه‌ی من الإثم آورده‌اند و آن را به بخاری و مسلم نسبت داده‌اند، اعتراض گرفته است، با وجود آن در این‌جا خود مؤلف کلمه‌ی من الإثم را آورده و به بخاری و مسلم هر دو نسبت داده است. و در روایت بخاری و مسلم کلمه‌ی اربعین را آورده و تمییزی برای آن نیاورده است. اما در روایت بزار تمییز اربعین را آورده است به روایت رجال اسنادی که آن راویان رجال اسناد بخاری و مسلم نیستند و فرموده است: اربعین خریفا: چهل پاییز، یعنی چهل سال. چنان‌که چهل نوزور و چهل تابستان و چهل زمستان همه دلالت بر چهل سال می‌دهد. در این حدیث منع شده که کسی میان سجده‌گاه و قدم نمازگزار بگذرد، چه جلو امام و چه جلو مأموم و چه جلو منفرد که بدین سان عبو از جلو نمازگزار تا ستره‌اش جایز نیست و فرق نمی‌کند میان ستره و نمازگزار عبور نماید یا بنشیند یا بخوابد، همه در یک حکم است که موجب تشویش نمازگزار می‌شود.

243- وَعَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَتْ: سُئِلَ النَبِيّ**ص** - فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ - عَنْ سُتْرَةِ المُصَلِّي. فَقَالَ: «مِثْلُ مُؤْخِرَةِ الرَّحْلِ». أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ.

از عایشهل روایت است که در غزوه‌ی تبوک از رسول اللهص در خصوص ستره‌ی نمازگزار پرسیدند: فرمود: «مثل تخته‌ای است که پس پالان شتر قرار داده می‌شود».

این تخته دو ثلث گز ارتفاع دارد و همین حد ستره است. فایده‌ی ستره این است تا نظر نمازگزار به سجده‌گاه او باشد. و نگذارد میان او و سجده‌گاهش کسی عبور نماید تا نماز او در حال تواضع و حضور دل انجام گیرد و چیزی مایه‌ی تشویش او نشود و نمازگزار نزدیک ستره نماز بخواند، چنان که در حدیث به روایت ابوداود از سهل بن ابی حثمه آمده که رسول اللهص فرمود: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ إِلَى سُتْرَةٍ فَلْيَدْنُ مِنْهَا، لَا يَقْطَعِ الشَّيْطَانُ عَلَيْهِ صَلَاتَهُ»؛ «وقتی که یکی از شما نماز به سوی ستره می‌خواند، نزدیک به ستره نماز بخواند تا شیطان نماز او را قطع نکند».

244- وَعَنْ سَبْرَةَ بْنِ مَعْبَدٍ الجُهَنِيِّ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «لِيَسْتَتِرْ أَحَدُكُمْ فِي صَلَاتِهِ وَلَوْ بِسَهْمٍ». أَخْرَجَهُ الحَاكِمُ.

ابوثریه، سبره بن معبد الجهنیس او از صحابه و از اقامت‌گزیدگان در مدینه بود. او گفت که رسول اللهص فرمود: «هر یک از شما جلوی نماز خود ستره‌ای قرار دهد اگرچه تیری جلو خود در زمین فرو کند».

وقتی که نماز به سوی ستره می‌خواند، اگر چیزی از پشت ستره‌ی او عبور نماید نمازش را قطع نمی‌نماید. و بهتر است که ستره سمت راست یا سمت چپ او باشد تا همه‌ی بدنش در برابر آن نباشد.

245- وَعَنْ أَبِي ذَرّ الغفاري**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «يَقْطَعُ صَلَاةَ المَرْءِ المُسْلِمِ - إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ يَدَيْهِ مِثْلُ مُؤْخِرَةِ الرَّحْلِ - المَرْأَةُ، وَالْحِمَارُ، وَالْكَلْبُ الْأَسْوَدُ». الحَدِيثَ وَفِيهِ: «الكَلْبُ الأَسْوَدِ شَيْطَانٌ».أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ.

از ابوذر غفاریس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «وقتی که شخص مسلمان نماز می‌گزارد و جلو او ستره‌ای نباشد که دو ثلث گز بلندی داشته باشد، عبور زن و الاغ و سگ سیاه نماز او را قطع می‌نماید». دنباله‌ی این حدیث چنین است: قُلْتُ: فَمَا بَالُ الأَسْوَدِ مِنَ الأَحْمَرِ مِنَ الأَصْفَرِ مِنَ الأَبیَضِ؟ قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي، سَأَلْتُ رَسُولَ الله**ص** عَمَّا سَأَلْتَنِي عَنهُ فَقَالَ: «الْكَلْبُ الْأَسْوَدُ شَيْطَانٌ». شخصی که از ابوذر روایت می‌کند می‌گوید به ابوذر گفتم: چه فرق است میان سگ سیاه و سگ سرخ و سرگ زرد و سگ سفید؟ ابوذر گفت: ای پسر برادرم، من همین سؤال را از رسول اللهص نمودم. فرمود: «سگ سیاه شیطان است».

ظاهر این حدیث دلالت دارد بر این‌که اگر نمازگزار جلو نماز خود ستره‌ای نداشته باشد، عبور زن و الاغ و سگ سیاه نماز او را قطع می‌نماید. و ظاهر معنی قطع نماز این است که نماز را باطل می‌سازد؛ اما علما در این‌باره اختلاف دارند و در حدیثی ضعیف که ابوداود آن را روایت نمود، عبور یهودی و نصرانی و مجوسی و خنزیر هم وقتی که ستره نباشد نماز را قطع می‌نماید. اما احادیث دیگری هست که عموم این احادیث را تخصیص می‌دهد. مثل حدیثی که به روایت بخاری و مسلم است که ابن عباس سوار بر الاغی بود و جلو صف که رسول اللهص و صحابه نماز می‌خواندند عبور نمود و نه رسول اللهص نماز را اعاده نمود و نه به صحابه فرمود که نماز را اعاده کنند. و نیز حدیث به روایت بخاری که رسول اللهص به شب نماز می‌خواند و عایشه جلو نماز او خوابیده بود و موقع سجود رسول اللهص، پاهای خود را جمع می‌کرد و رسول اللهص نفرمود که او از جلو نماز بلند شود. و جمهور علما گفته‌اند که چیزی از این‌هایی که یاد شد نماز را قطع نمی‌کند و حدیث را تأویل کرده‌اند که مقصود از قطع نماز نقصان اجر آن است که به عبور آنها دل نمازگزار ممکن است مشغول شود. و بعضی از علما گفته‌اند که این احادیث منسوخ است به حدیث 250 به روایت از ابی سعید: «لَا يَقْطَعُ الصَّلَاةَ شَيْءٌ» «هیچ چیز نماز را قطع نمی‌کند». نه عبور زن و نه الاغ و نه سگ و نه یهودی و نه غیر از این‌ها. و مقصود این است که ممکن است به عبور یکی از آنها تشویشی در نماز حاصل شود.

246- وَلَهُ: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** نَحْوُهُ دُونَ: «الكَلْبِ».

و مسلم مانند حدیث ابوذر از ابوهریره روایت نموده است بدون آوردن نام سگ.

ودر سبل السلام آورده است که مراجعه به صحیح مسلم نمودم دیدم آورده است:

قَالَ رَسُولُ الله**ص** «يَقْطَعُ الصَّلَاةَ الْمَرْأَةُ وَالْحِمَارُ وَالْكَلْبُ، وَيَقِي مِن ذَلِكَ مِثْلُ مُؤْخِرَةِ الرَّحْلِ»: «نماز را قطع می‌کند عبور زن و الاغ و سگ و جلو این‌ها را می‌گیرد، وجود ستره‌ای که دو ثلث گز بلندی داشته باشد». بنابراین فرموده‌ی مؤلف: «دون الکلب» مقصودش این است که عبارت «الْكَلْبُ الْأَسْوَدُ شَيْطَانٌ» در روایت مسلم از ابی هریره نیامده است.

247- وَلِأَبِي دَاوُدَ، وَالنَّسَائِيِّ: عَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ**ب** نَحْوُهُ، دُونَ آخِرِهِ. وَقَيَّدَ المَرْأَةَ بِالْحَائِضِ.

و ابوداود و نسایی از ابن عباسب مانند حدیث مسلم از ابوهریره روایت کرده‌اند، اما آخر آن عبارت «الْكَلْبُ الْأَسْوَدُ شَيْطَانٌ» نیامده است. و قید نموده زنی که عبور او از جلو نمازگزار نماز را قطع می‌کند، زن حائض است. و در احادیثی که نام زن را بدون قید حائض و نام سنگ را بدون قید سیاه آورده است، این احادیث مطلق هستند و حمل بر مقید می‌شوند، یعنی عبور زن حائض و سگ سیاه از جلو نمازگزار بدون ستره نماز را قطع می‌کند.

248- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنْ النَّاسِ، فَأَرَادَ أَحَدٌ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلْيَدْفَعْهُ، فَإِنْ أَبَى فَلْيُقَاتِلْهُ، فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. وَفِي رِوَايَةٍ: «فَإِنَّ مَعَهُ القَرِينَ».

از ابوسعید خدریس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «وقتی که یکی از شما نماز می‌خواند و در جلو نماز ستره‌ای دارد که مانع می‌شود مردم میان او و ستره‌اش بگذرند، اگر کسی خواست میان او و ستره‌اش بگذرد، نگذارد و اگر امتناع ورزید با او بجنگد، برای این‌که او به شیطانی تبدیل شده که احترامی برای نماز قایل نیست».

و در روایتی برای مسلم از ابوهریرهس آمده است: آن کسی که می‌خواهد میان نمازگزار و ستره‌اش بگذرد و پافشاری بر آن دارد شیطان همراه اوست. این حدیث می‌رساند که اگر ستره ندارد نمی‌تواند جلو عبور کننده را بگیرد. قرطبی گفت که اگر ستره دارد کسی که می‌خواهد میان او و ستره‌اش بگذرد، به اشاره و مهربانی دفع او نماید، اگر قبول نکرد شدت به خرج دهد. و اما آیا این دفع و منع کسی که می‌خواهد میان او و ستره‌اش بگذرد واجب است یا مندوب است؟ نووی در این باره فرمود: از فقها کسی را نمی‌شناسم که نظر به واجب بودن آن داشته باشد، بلکه علما به مندوب بودن آن تصریح کرده‌اند. و لفظ حدیث در روایتی: «فإنما هو شیطان» و در روایت دیگر: «فإن معه القرین». هر دو دلالت دارند که شیطان باعث اوست و می‌خواهد میان نمازگزار و ستره‌اش بگذرد.

و اما حکمت این منع، حفظ شخص از گنهکار شدن و حفظ نماز نمازگزار از نقصان است. اما دلیل گناهکار شدن شخص عبورکننده این حدیث است: اگر کسی که میان نمازگزار و ستره‌اش بگذرد می‌دانست چقدر گناه دارد، چهل سال انتظار کشیدن برای او از گذشتن میان نمازگزار و ستره‌اش بهتر بود. و اما دلیل نقصان ثواب نمازگزار حدیثی است که به روایت ابونعیم از سیدنا عمرس آمده است: «لَو یَعلَمُ المُصَلِّي مَا یَنقُصُ مِن صَلَاتِهِ، المُرُورُ بَینَ یَدَیهِ مَا صَلَّی إِلَّا إِلَی شَي‌ءٍ یَستُرُهُ مِنَ النَّاسِ»: «اگر نمازگزار می‌دانست عبور مردم از جلو نماز او چقدر از ثواب نمازش کم می‌کند نماز نمی‌خواند، مگر به سوی ستره‌ای که او را از مردم باز دارد». اما کسی که نماز به سوی ستره می‌خواند، اگر کسی میان او و ستره‌اش بگذرد چیزی از ثواب نمازش کم نمی‌شود.

249- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ**ص** قَال: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ فَلْيَجْعَلْ تِلْقَاءَ وَجْهِهِ شَيْئًا، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَلْيَنْصِبْ عَصًا، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَلْيَخُطَّ خَطًّا، ثُمَّ لَا يَضُرُّهُ مَنْ مَرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ». أَخْرَجَهُ أَحْمَدُ وَابْنُ مَاجَهْ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ حِبَّانَ، وَلَمْ يُصِبْ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مُضْطَرِبٌ، بَلْ هُوَ حَسَنٌ.

و از ابوهریرهس روایت است که رسول اللهص فرمود: «هرگاه یکی از شما خواست نماز بخواند جلو خودش چیزی ستره قرار بدهد. اگر ستره‌ای نیافت عصایی را در زمین بنشاند. اگر عصا نبود خطی بکشد. پس از این‌که ستره برای خود قرار داد اگر کسی از جلو او عبور کند زیانی به نمازش نمی‌رساند».

امام احمد و ابن ماجه این حدیث را روایت نمودند و ابن حبان گفت: این حدیث صحیح است. مصنف فرمود: کسی که گفته است این حدیث مضطرب است از صواب به دور است، بلکه این حدیث حسن است.

ابن الصلاح گفت که این حدیث مضطرب است، اما مصنف قول او را صواب ندانست، برای این که امام احمد و ابن المدینی این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

و مقصود از ستره هر چیزی است که نشان دهد نمازگزار به سوی آن نماز می‌خواند. دیوار باشد یا شتر باشد. چنان‌که بعضی اوقات رسول اللهص شتر را ستره قرار می‌داد، چنان‌که حدیث آن در صحیحین به روایت ابن عمر وجود دارد. امام احمد فرمود: خط مانند هلال بکشد: و اگر مستقیم باشد هم کفایت می‌کند. و وقتی که چوب یا ستون یا درخت را ستره قرار می‌دهد آن را برابر ابروی راست یا چپ قرار دهد که مستقیم در برابر آن نباشد. سجاده را ستره قرار دادن کفایت می‌کند. سفیان بن عیینه فرمود: در یک تشییع جنازه‌ای وقت نماز عصر شد و شُرَیْک برای ما امامت نمود و قَلَنْسُوَه‌اش را جلو خودش ستره قرار داد. قلنسوه: کلاه بلندی است که در آن زمان می‌پوشیده‌اند. والله سبحانه وتعالی أعلم.

250- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «لَا يَقْطَعُ الصَّلَاةَ شَيْءٌ، وادْرَأُوا مَا اسْتَطَعْتُم». أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ، وَفِي سَنَدِهِ ضَعْفٌ.

رسول اللهص فرمود: «چیزی نماز را قطع نمی‌کند و به حد استطاعت‌تان عبور کننده را باز بدارید».

این حدیث را ابوداود روایت نمود و در سند آن ضعف است، زیرا در اسناد آن مجالد است که ابوسعید بن عمیر همدانی کوفی باشد و خیلی درباره‌ی او صحبت کرده‌اند که روایتش ضعیف است. مسلم از او روایت نموده ولیکن همراه روایت دیگری که به روایت او به تنهایی اعتماد ننموده است. و مانند همین: دارقطنی از حدیث انس و ابوامامه روایت نموده و طبرانی از حدیث جابر مانند آن روایت نموده است و در اسناد دارقطنی و طبرانی ضعف است.

الحاصل: این حدیث معارض حدیث ابوذر است که گفته بود: عبور زن و الاغ و سگ سیاه نماز را قطع می‌کنند. و این حدیث می‌گوید هیچ چیز نماز را قطع نمی‌کند. علما در جمع میان دو حدیث ابوذر و ابوسعید گفته‌اند که حدیث ابوذر بدین معنی است که عبور زن و الاغ و سگ سیاه از ثواب نمازگزار کم می‌کند. و حدیث ابوسعید دلالت دارد بر این‌که عبور آنها در جلو نمازگزار، نماز را باطل نمی‌کند. والله سبحانه وتعالی أعلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

بَابُ اَلْحَثِّ عَلَى اَلْخُشُوعِ فِي اَلصَّلَاةِ

کلمه‌ی الحث: یعنی تشویق و ترغیب نمودن.

و خشوع: به معنی حضور قلب و سکون و آرامش اعضا.

یعنی بابی است در ترغیب به حضور قلب در نماز و سکون و آرامش اعضاء که آثار خشوع هم بر قلب و هم بر بدن ظاهر شود. و در حدیث علیس آمده است: «الخُشُوعُ فِي القَلبِ». أَخرَجَهُ الحَاكمُ. یعنی: «خشوع در قلب است».

و حدیث صحیح: «لَو خَشَعَ القَلبُ هَذَا لَخَشَعَت جَوَارِحُهُ»: «اگر دل این شخص در نماز حاضر بود اعضای بدنش ساکن و آرام می‌شد».

الحاصل: خشوع در قلب به حضور قلب و استحضار عظمت خداست. و خشوع در بدن به آرام گرفتن اعضای بدن است. امام غزالی در کتاب کم نظیر خود «احیاء علوم الدین» دلایل بسیاری بر واجب بودن خشوع در نماز آورده است. و امام نووی فرموده است که اجماع علما بر واجب نبودن خشوع است. چیزی که هست خشوع روح نماز است و نماز بی‌خشوع روح خود را از دست داده است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

251- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ**ص** أَنْ يُصَلِّيَ الرَّجُلُ مُخْتَصِرًا. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ، وَاللَّفْظُ لِمُسْلِمٍ، وَمَعْنَاهُ: أَنْ يَجْعَلَ يَدَهُ عَلَى خَاصِرَتِهِ.

از ابوهریرس روایت است که گفت: رسول اللهص منع فرمود از این‌که کسی در نماز دست‌ها را بر تهیگاه خود بنهد.

مصنف خودش تفسیر حدیث را آورده و گفته است: مختصر: به معنی دست بر تهیگاه نهادن است که نشانه‌ی تکبر ورزیدن است.

خصر: به معنی تهیگاه: محلی در پهلوی آدمی که میان استخوان‌های دنده و استخوان لگن پا می‌باشد که در آن جا استخوانی نیست و معمولاً افراد متکبر در حال راه رفتن و ایستاده دو دست خود را بر دو تهیگاه خود می‌نهند.

تفسیر مصنف که مختصر: دست نهنده بر خاصره است اکثر علما برآنند. و اقوال ضعیف هم هست.

قیل: الإختصار في الصلاة هو أن یأخذ بیده عصا یتوكأ علیها: اختصار در نماز، یعنی آن که عصایی به دست گیرد که بر آن تکیه کند.

وقیل: إختصار بمعنی أن یختصر السورة ویقرأ آیة أو آیتین في آخرها. یعنی سوره را مختصر نماید و یکی دو آیه از آخر سوره را بخواند. و گفته شده که مختصر کسی است که از نمازش کم می‌کند و قیام و قعود و رکوع و سجودش را تکمیل نمی‌کند. اما هیچ یک از این قیل‌ها در این جا موردی ندارد، برای این که در صحیح بخاری از عایشه حکمت منع اختصار آمده است، و می‌رساند که اختصار با خشوع در نماز منافات دارد.

252- وَفِي البُخَارِيِّ: عَنْ عَائِشَةَ**ل** أَنَّ ذَلِكَ فِعْلُ اليَهُودِ فِي صَلَاتِهِم.

در صحیح بخاری از عایشهل آمده است که دست نهادن بر تهیگاه در نماز عادت یهودیان است. و شایسته نیست که مسلمان از آنان در این امر مکروه تبعیت نماید. بنابراین درحدیث حکمت نهی از اختصار بیان شد و صحابی داناتر است به سبب ورود حدیث. و بیان صحابی محل اعتماد است و نیاز به اقوال دیگر مبنی بر این که عادت متکبران است یا غیر آن وجود ندارد. والله سبحانه و تعالی أعلم.

253- وَعَنْ أَنَسٍ**س** أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ**ص** قَالَ: «إِذَا قُدِّمَ العَشَاءُ فَابْدَءُوا بِهِ قَبْلَ أَنْ تُصَلُّوا المَغْرِبَ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و از انسس روایت است که رسول اللهص فرمود: «هرگاه شام قبل از مغرب جلو شما نهاده شد، به خوردن آن شروع کنید، پیش از این که نماز مغرب را بخوانید».

جمهور علما بر این هستند که خوردن غذا قبل از نماز مغرب سنت است، یعنی اگر اول نماز مغرب را بخواند و بعد غذا را بخورد مانعی ندارد. و ظاهر حدیث دلالت دارد که اول غذا را بخورد و بعد از آن نماز مغرب را بخواند. نفرموده است: اگر حاجت به خوراک دارد و اگر ترس فاسد شدن غذا را داشته باشد و اگر غذای خفیف است، قبل از نماز مغرب بخورد، بلکه فرموده است: اگر غذا حاضر بود بر نماز مغرب تقدیم بدارد.

در بیان حکمت آن آورده‌اند که حضور طعام باعث تشویش خاطر می‌شود، چنان که از سخن بعضی از صحابه دانسته می‌شود. ابن ابی شیبه از ابوهریره و ابن عباسس روایت نمود: كانَا یَأكلَانِ طَعَامًا وَفِي التَّنُّورِ شِوَاء فَأَرَادَ المُؤَذِّنُ أَن یُقِیمَ الصَّلَاةَ فَقَالَ لَهُ ابنُ عَبَاس: (لَا تَعجَل لَا نَقُومُ وَفِي أَنفُسِنَا مِنهُ شَيء): «ابوهریره و ابن عباسس خوراکی می‌خوردند و در تنور چیزی بریان می‌شد، مؤذن می‌خواست اقامه‌ی نماز بگوید، ابن عباس به او گفت: شتاب نکن ما از خوراک بلند نمی‌شویم تا وقتی که در دل ما از خوردنی چیزی باقی است». به معنی حدیث 253 است که وقتی غذا حاضر است اول غذا بخورند بعد نماز مغرب بخوانند، تا خشوع در نماز حاصل شود و دل نمازگزار به دنبال خوراکی نباشد. اما اگر وقت تنگ بود و چنانچه اول خوراک بخورد وقت نماز تمام می‌شود، در این حال اول باید نماز بخواند بعد خوراک بخورد. هم‌چنین اگر کاری است که ترک آن مایه‌ی تشویش خاطر نمازگزار می‌شود، اول آن کار را انجام دهد و بعد به نماز بپردازد. و از عبدالله بن عمرب به ثبوت رسیده است که اگر وقت نماز می‌شد، خوراک را ترک نمی‌کرد تا اول غذا بخورد و بعد به نماز برود.

الحاصل: رعایت خشوع در نماز و مراعات حضور قلب در نماز باید در نظر گرفته شود، مگر در صورتی که وقت تنگ باشد که باید اول نماز را انجام بدهد. والله سبحانه وتعالی أعلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

254- وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ فَلَا يَمْسَحِ الحَصَى، فَإِنَّ الرَّحْمَةَ تُوَاجِهُهُ». رَوَاهُ الخَمْسَةُ بِإِسْنَادٍ صَحِيحٍ وَزَادَ أَحْمَدُ: «وَاحِدَةً أَوْ دَعْ».

ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه و امام احمد از ابوذرس روایت نمودند که ابوذر گفت: رسول اللهص فرمود: «هرگاه یکی از شما به نماز ایستاد دست به پیشانی نمالد برای بردن اثر سنگ یا خاک، برای این که رحمت خدا رو به روی اوست».

و رحمت خدا در نظر گرفتن، باید مانع از آن باشد که خشوع خود را به دست کشیدن بر پیشانی مختل سازد. باید خشوع نماز را رعایت نماید، نه از بین بردن اثر سنگ و یا خاک بر پیشانی.

و در روایت امام احمد از ابوذرس آمده است که گفت: سَأَلْتُ النَّبِيَّ**ص** عَنْ كلِّ شَيءٍ حَتَّی سَأَلْتُهُ عَن مَسْحِ الْحَصَاةِ فَقَالَ: «مَرَّةً، أَوْ دَعْ»: ابوذرس گفت از رسول اللهص درباره‌ی همه چیز پرسیدم، حتی از دست کشیدن بر پیشانی برای از بین بردن اثر سنگ. رسول اللهص فرمود: فقط یک بار می‌توانی دست به پیشانی بکشی یا این‌ که همان یک بار را هم ترک کن و خشوع در نماز را رعایت کن. مگر در صورتی که سنگ پیشانی را به درد آورده باشد که دست کشیدن به آن برای رفع درد جایز است.

ملاحظه فرمایید که مسجد در زمان رسول اللهص فرشی نداشته و جماعت مسجد نماز را بر خاک یا سنگریزه‌ی فرش شده در مسجد می‌خواندند. پیشانی بر خاک مالیدن در برابر عظمت خدای متعال خود اثری عظیم دارد و اگر فقیری در خانه فرشی نداشته باشد دلش به درد نمی‌آید، برای این که مسجد رسول اللهص فرش ندارد و رسول اللهص در سجده پیشانی را بر خاک می‌نهد. از این روی همه در فکر آخرت بودند و همه مرد دعوت به سوی حق و مرد جهاد در راه حق بودند.

255- وَفِي الصَّحِيحِ عَنْ مُعَيْقِيبٍ نَحْوُهُ بِغَيْرِ تَعْلِيلٍ.

و در حدیث صحیح متفق علیه به روایت از معیقیب مانند حدیث شماره‌ی 254 آمده است و در آن کلمه‌ی: «فإن الرحمة تواجهه» نیامده است. و لفظ حدیث این است که رسول اللهص به معیقیب فرمود: «لَا تَمْسَحْ الحَصَی وَأَنْتَ تُصَلِّي، فَإِنْ كُنْتَ لَا بُدَّ فَاعِلًا، فَوَاحِدَةٌ تَسْوِيَةَ الْحَصَى»: «موقعی که مشغول نماز هستی دست به سنگریزه مکش. چنان‌چه ناگزیر بودی پس فقط یک بار برای صاف کردن آن در زیر پیشانیت بر آن دست بکش». یعنی در موقع نماز که خشوع و حضور قلب لازم است از دست کشیدن بر سنگریزه بپرهیز، چنان‌چه ناچار باشی، پس به یک بار دست کشیدن اکتفا نما.

معیقیب بن ابی فاطمه الدوسی از سابقین به سوی اسلام است و موقعی که رسول اللهص در مکه بودند او مسلمان شد و در هجرت دوم به سوی حبشه، به حبشه رفت و در آن جا ماند تا وقتی که رسول اللهص به مدینه تشریف آورد و آن گاه به مدینه آمد. در غزوه‌‌ی بدر همراه رسول اللهص بود و رسول اللهص انگشتر مهردار خود را به او سپرده بود. بعد از رحلت رسول اللهص ابوبکر و عمر در موقع خلافتشان معیقیب را بر بیت‌المال مسلمین به کار گرفتند تا نگهداری بیت‌المال را به عهده بگیرد. او در سال 46 هجری در مدینه درگذشت.

256- عَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ**ص**عَنْ الِالْتِفَاتِ فِي الصَّلَاةِ؟ فَقَالَ: «هُوَ اِخْتِلَاسٌ يَخْتَلِسُهُ الشَّيْطَانُ مِنْ صَلَاةِ العَبْدِ». رَوَاهُ البُخَارِيُّ. وَالتِّرْمِذِيّ وَصَحَّحَهُ: «إِيَّاكَ وَالِالْتِفَاتَ فِي الصَّلَاةِ، فَإِنَّهُ هَلَكَةٌ، فَإِنْ كَانَ فَلَا بُدَّ فَفِي التَّطَوُّعِ».

و از عایشهل روایت است که گفت: از رسول اللهص پرسیدم: روی را به این سو و آن سو نمودن در نماز چه حکمی دارد؟ فرمود: «رباییدن شیطان از نماز بنده است».

یعنی وقتی که مسلمان به نماز می‌ایستد قصد او این است که در نماز دیده‌ی دلش به سوی خدا باشد و شیطان مراقب است که نگذارد مسلمان نماز خود را کامل نماید، وقتی که نمازگزار روی را به این سو و آن سو نمود، شیطان آن را مغتنم می‌شمارد و از توجه قلب به سوی خدا باز می‌دارد و چنان است که از نماز شخص خشوع آن را رباییده و دیده‌ی دل نمازگزار را نگذاشته است که متوجه درگاه خدا باشد. و این حدیث می‌رساند که التفات در نماز مکروه است. و التفات وقتی مکروه است که به سر و گردن باشد و سینه رو به قبله باشد، اما اگر سینه را از جهت قبله بچرخاند نمازش باطل است. و ترمذی از عایشهل روایت نموده و گفته است: این حدیث به روایت از عایشهل صحیح است: در این حدیث رسول اللهص فرمود: «تو را پرهیز می‌دهم از التفات و روی به این سو و آن سو نمودن در نماز، برای این که چنین کاری باعث هلاکت نمازگزار است، زیرا به بهترین عبادت خلل می‌رساند. و چنان‌چه ناگزیر از التفات باشد در نماز سنت التفات بنماید، نه در نماز فرض». گفته شده است: التفات در نماز وقتی مکروه است که حاجتی به آن نباشد، چنان‌چه حاجتی به آن باشد مکروه نیست؛ زیرا در نماز ظهر بود و مردم به نماز ایستاده بودند و ابوبکر امامشان بود، در این حال رسول اللهص از خانه بیرون آمد و ابوبکر رو به سوی حضرت رسول نمود و مردم همه رو به طرف ایشان نمودند و رسول اللهص اعتراضی بر ایشان نگرفت. و اگر ابوبکر و مردم التفات نکرده بودند، نه از بیرون آمدن رسول اللهص باخبر می‌شدند و نه از اشاره‌ی ایشان که اشارت فرمودند در محل خود باشید.

257- وَعَنْ أَنَسٍ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا كَانَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهُ يُنَاجِي رَبَّهُ، فَلَا يَبْزُقَنَّ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا عَنْ يَمِينِهِ، وَلَكِنْ عَنْ شِمَالِهِ تَحْتَ قَدَمِهِ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ، وَفِي رِوَايَةٍ: «أَوْ تَحْتَ قَدَمِهِ».

و از انسس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «وقتی که یکی از شما به نماز ایستاد او مشغول سخن گفتن با پروردگار خود می‌باشد، پس جلوی خود و از دست راست خود آب دهان نیندازد، ولی آن را از دست چپش و زیر پایش بیندازد».

و در روایت بخاری: «فَإِنَّ رَبَّهُ بَینَهُ وبَینَ القِبلَة»؛ یعنی موقعی که مسلمان به نماز می‌ایستد پروردگارش میان او و قبله‌اش می‌باشد. بنابراین شایسته نیست که آب دهن خود را رو به روی خود یا سمت راست خود بیندازد، برای این که دست راست او فرشته‌ای است که حسنات و نیکوکاری‌های او را می‌نویسد، لیکن آب دهن را از دست چپ و زیر پای چپش بیندازد، وقتی که در مسجد نباشد و یا این‌که در ردای خود آب دهن بیندازد و محل آب دهن را بر هم نهد تا ظاهر نشود. و در این حدیث ارشاد است به رعایت ادب که در نماز جای آب دهن انداختن نیست، اگر ناچار شد از دست چپ و زیر پای چپ خود بیندازد و بهتر است که در دستمالی بیندازد و اطراف آن را بر هم جمع کند تا ظاهر نشود. نهی از آب دهن انداختن به طرف قبله و از دست راست چه در نماز و چه در غیر نماز آمده است، چنان که در حدیث متفق علیه به روایت ابوهریره و ابوسعید خدریب چنین آمده است: أَنَّ رَسُولَ الله**ص** رَأَى نُخَامَةً فِي جِدَارِ الْمَسْجِدِ فَتَنَاوَلَ حَصَاةً فَحَتَّهَا، وَقَالَ: «إِذَا تَنَخَّمَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَتَنَخَّمَنَّ قِبَلَ وَجْهِهِ، وَلَا عَنْ يَمِينِهِ، وَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ، أَوْ تَحْتَ قَدَمِهِ»: رسول اللهص موقعی که دیدند آب دهن کسی در دیوار مسجد پیداست، سنگی را برداشتند و با آن سنگ آن را پاک نمودند و فرمودند: «وقتی که یکی از شما آب دهن می‌اندازد رو به روی خود و از دست راست خود نیندازد، بلکه از دست چپ خود، یا زیر پای چپ خود بیندازد».

و در حدیث انس به روایت احمد و مسلم این زیادت آمده است: ثُمَّ أَخَذَ طَرَفَ رِدَائِهِ، فَبَصَقَ فِيهِ ورَدَّ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ، فَقَالَ: «أَوْ يَفْعَلُ هَكَذَا»: سپس کنار ردای خود را گرفت و آب دهن را در آن انداخت و اطراف آن را بر هم نهاد و فرمود: «و یا این چنین نماید». و این ارشاد و راهنمایی است که در دستمال آب دهن انداختن بهتر است، برای این که جلوگیری از انتشار بسیاری از بیماری‌ها می‌نماید. امام نووی، آب دهن انداختن را به طرف قبله و رو به رو و از دست راست ممنوع دانست، خواه در نماز و یا خارج از نماز، در مسجد باشد یا در غیر آن. و ابوداود و ابن حبان از سائب بن خلاد روایت کرده‌اند که مردی در نماز امام شد و در حال نماز آب دهن را به طرف قبله انداخت، وقتی که آن شخص از نماز فارغ شد، رسول اللهص فرمود: این شخص امام شما نشود. یعنی پشت سر او نماز نخوانید، زیرا احترام قبله لازم است و مقتضی است که انسان در هر عبادتی روی را به قبله نماید و شایسته نیست آب دهن را به سوی قبله انداختن. بعضی از علما گفته‌اند: این‌که از دست راست آب دهن نینداز، برای این است که فرشته‌ای که حسنات را می‌نویسد در جهت راست بدن نشسته است و نماز مادر حسنات بدنی است و در آن سیئاتی نیست که فرشته‌ی نویسنده‌ی سیئات در طرف چپ نشسته باشد. و از معاذ بن حبلس روایت است که گفت: «مَا بَصَقتُ عَنْ يَمِينِي مُنْذُ أَسْلَمْتُ»: «از روزی که مسلمان شده‌ام، آب دهن را از دست راست نینداخته‌ام». و در روایت ابن ابی شیبه از حذیفهس آمده است: «وَلَا عَن یَمِینِهِ فَإِنَّ عَن یَمِینِهِ كاتِبُ الحَسَنَاتِ»: «و نه از سمت راستش، زیرا دست راست او فرشته‌ی نویسنده‌ی حسنات است». حدیث حذیفه موقوف است. و در روایت طبرانی از ابی امامهس آمده است: «فَإِنَّهُ یَقُومُ بَینَ یَدَيِ الله ومَلَك عَن یَمِینِهِ وقَرِینُهُ عَن یَسَارِه»: «وقتی که نماز می‌خواند جلو خدا می‌ایستد و فرشته دست راست اوست و قرین او، یعنی شیطان، دست چپ اوست». آب دهن بر شیطان بیفتد رواست. والله سبحانه وتعالی أعلم.

257- وَعَنْهُ قَالَ: كَانَ قِرَامٌ لِعَائِشَةَ**ل** سَتَرَتْ بِهِ جَانِبَ بَيْتِهَا، فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ**ص**: «أَمِيطِي عَنَّا قِرَامَكِ هَذَا، فَإِنَّهُ لَا تَزَالُ تَصَاوِيرُهُ تَعْرِضُ لِي فِي صَلَاتِي». رَوَاهُ البُخَارِيُّ.

و از انسس روایت است که گفت: پرده‌ی نازک و یا کلفتی به چند رنگ بود که عایشهل یک طرف از خانه‌اش را به آن پوشیده بود. رسول اللهص به عایشه فرمود: «این پرده را دور کن، برای این که تصاویر آن در نمازم برایم نمایان می‌شود».

بنابراین هرچه مایه‌ی تشویش نمازگزار می‌شود، باید برداشته شود. اما در این حدیث دلالتی بر بطلان نمازی که در برابر پرده‌ی رنگارنگ و مصور خوانده شده است وجود ندارد، برای این که رسول اللهص نمازی که در برابر آن پرده خوانده بود اعاده نفرمود.

قرام: پرده‌ای که بر دیوار آویزند و رنگارنگ و مصور باشد. وقتی که رسول اللهص از وجود پرده‌ای منقوش و رنگارنگ در قبله‏ی نمازش دوری می‌جست، جا دارد که نمازگزار آن‌چه را که موجب از بین رفتن خشوع و حضور قلب در نماز باشد، جلو نماز خود قرار ندهد. و حکم این‌گونه چیزها ـ والله أعلم ـ کراهت تنزیهی است، برای این‌که به حرام نمی‌کشد.

258- وَاتَّفَقَا عَلَى حَدِيثِهَا فِي قِصَّةِ أَنْبِجَانِيَّةِ أَبِي جَهْمٍ، وَفِيهِ: «فَإِنَّهَا أَلْهَتْنِي عَنْ صَلَاتِي».

و بخاری و مسلم متفق هستند بر حدیث عایشه در قصه‌ی خمیصه‌ای که ابوجهم، عامر به حذیفه، برای رسول اللهص هدیه فرستاد و در آن خمیصه اعلام، یعنی خط خط بود و رسول اللهص آن را برگرداند و انبجانیه‌ی ابی جهم را درخواست نمود.

و لفظ حدیث چنین است: عَنْ عَائِشَةَ**ل**: أَنَّ النَّبِيَّ**ص** صَلَّى فِي خَمِيصَةٍ لَهَا أَعْلاَمٌ، فَنَظَرَ إِلَى أَعْلاَمِهَا نَظْرَةً، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «اذْهَبُوا بِخَمِيصَتِي هَذِهِ إِلَى أَبِي جَهْمٍ وَأْتُونِي بِأَنْبِجَانِيَّةِ أَبِي جَهْمٍ، فَإِنَّهَا أَلْهَتْنِي آنِفًا عَنْ صَلاَتِي»: ابوجهم عامر بن حذیفه خمیصه، یعنی لباسی که خط خط داشت برای رسول اللهص فرستاد. رسول اللهص آن را پوشید و در آن نماز خواند و در حال نماز یک بار به خط‌هایی که در آن بود نظر فرمود، از نماز که فارغ شد فرمود: «این خمیصه را برای ابوجهم ببرید و انبجانیه ـ لباسی کلفت و بی‌خط ـ برایم بیاورید، زیرا آن چند لحظه پیش مرا از نمازم غافل کرد». و با برگردانیدن خمیصه، انبجانیه را درخواست کرد تا ابوجهم ناراحت نشود که هدیه‌اش را برگردانیده‌اند. و همین حدیث به روایت امام مالک در موطا چنین است: عَن عَائِشَةَ**ل** قَالَت: أَهدَی أبُو جَهم بن حُذیفة إلی رَسُولِ الله**ص** خَمِيصَةٍ لَهَا أَعْلامٌ، فَشَهِدَ فِیهَا الصَّلَاةَ، فَلَمَّا انْصَرَفَ، قَالَ: «رُدِّي هَذِهِ الخَمِيصَة إِلَى أَبِي جَهْمٍ»، وفِي روایة عَنهَا: «كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَى عَلَمِهَا، وَأَنَا فِي الصَّلاَةِ فَأَخَافُ أَنْ تَفْتِنَنِي».

عایشهل گفت: ابوجهم بن حذیفه خمیصه‌ای را برای رسول اللهص هدیه فرستاد. آن خمیصه خط خط داشت. رسول اللهص در آن خمیصه نماز خوند. از نماز که فارغ شد فرمود: «در نماز نظر به خط خمیصه می‌نمودم، می‌ترسم مرا به خود مشغول سازد. آن را برای ابوجهم برگردانید و انبجانیه او را بیاورید».

از این حدیث دانسته می‌شود: که اگر کسی هدیه‌ای برگردانید به جای آن چیزی درخواست نماید تا هدیه دهنده ناراحت نشود. در نماز لباس خط خط یا هر لباسی که فکر انسان را مشغول می‌سازد نپوشد تا در نماز فقط به فکر طاعت خدا باشد و بس. و این‌که پوشیدن لباس خط خط و مشغول کننده در نماز مکروه است و این‌که دل‌های طاهر و پاک از دیدن تصویر و خط در نماز اثری می‌یابد که او را از خشوع و حضور قلب باز می‌دارد. بنابراین فرش مسجد و سجاده اگر نقش و نگار داشته باشد و نمازگزار را به خود مشغول کند، همین حکم را دارد. والله سبحانه و تعالی أعلم.

259- وَعَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَة**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «لَيَنْتَهِيَنَّ أَقَوَامٌ يَرْفَعُونَ أَبْصَارَهُمْ إِلَى السَّمَاءِ فِي الصَّلَاةِ أَوْ لَا تَرْجِعَ إِلَيْهِمْ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

و از جابر بن سمرهس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «مردمی که در حال نماز چشم‌ها را به سوی آسمان بالا می‌برند باید از این رفتار خودداری کنند، یا این‌که اگر خودداری از آن نکردند، چشم‌هایشان به سوی ایشان باز نمی‌گردد». یعنی چشم‌های خود را از دست می‌دهند.

امام نووی در شرح مسلم فرمود: در بالا بردن نظر به سوی آسمان نهی و وعید شدید است و اجماع بر آن نقل شده است و این نهی دلالت بر حرام بودن آن دارد. ابن حزم از علمای مذهب ظاهری می‌گوید: نماز شخص به بالا بردن نظر به سوی آسمان باطل می‌شود.

قاضی عیاض فرمود: در غیر نماز در حال دعا علما اختلاف دارند، بعضی آن را مکروه دانسته‌اند و بیشتر علما آن را جایز دانسته‌اند.

260- وَلَهُ: عَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ**ص** يَقُولُ: «لَا صَلَاةَ بِحَضْرَةِ طَعَامٍ، وَلَا هُوَ يُدَافِعُهُ الأَخْبَثَانِ».

و مسلم/ از عایشهل روایت می‌نماید که عایشه گفت: شنیدم از رسول اللهص که می‌فرمود: «نماز نیست در حضور غذا و نه در حالتی که بول و غائط (ادرار و مدفوع) به او فشار می‌آورند».

یعنی ـ والله أعلم ـ نماز باید با حضور قلب و راحت جسم همراه باشد، وقتی که غذا حاضر است، دل حاضر نمی‌شود و هم‌چنین وقتی که انسان از بول یا غائط یا باد در فشار است، دل حاضر نمی‌شود و بدن هم راحت نیست. بنابراین در چنان احوالی نماز نخواندن بهتر است تا اول خود را راحت کند و بعد نماز بخواند. چنانچه وقت تنگ باشد و اگر با آن حالت نماز نخواند، نماز فوت می‌شود، در آن صورت نماز بخواند و نماز او صحیح است، اگرچه کراهت تنزیهی دارد. و از مذهب ظاهری نقل شده که نماز در آن حالت باطل است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

261- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** قَالَ: «التَّثَاؤُبُ مِنْ الشَّيْطَانِ فَإِذَا تَثَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَكْظِمْ مَا اِسْتَطَاعَ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَالتِّرْمِذِيُّ، وَزَادَ: «فِي الصَّلَاةِ».

رسول اللهص فرمود: خمیازه از شیطان است، وقتی که یکی از شما خواست خمیازه بکشد، جلو آن را بگیرد تا آن جا که می‌تواند». ترمذی در روایت اضافه نموده: «خمیازه در نماز از شیطان است».

و در خصوص خمیازه در صحیح بخاری هم آمده که خمیازه در نماز از شیطان است و هنگام خمیازه کشیدن نگوید «ها» برای این که شیطان از این گفته‌ی او به خنده می‌افتد. و در حدیثی که امام احمد و بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، رسول اللهص فرمود:

«إِذَا تَثَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَضَع يَدَهُ عَلَی فِیهِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَدْخُلُ مَعَ التَثَاؤُب»: «وقتی که یکی از شما خمیازه کرد، دست بر دهانش بگذارد، زیرا شیطان هنگام خمیازه کشیدن به درون بدن می‌رود». یعنی شیطان مایه‌ی سستی او می‌شود. والله أعلم.

بَابُ الْمَسَاجِدِ

بابی است در بیان احکام مساجد

مساجد جمع مسجد است و هرگاه مقصود از مسجد محل اجتماع مردم برای نماز با جماعت باشد مسجد به کسر جیم است. و هرگاه مقصود محل نهادن پیشانی برای سجود باشد مسجد به فتح جیم است. در کتاب: «مجمع الزوائد» تألیف هیثمی احادیثی است که دلالت بر فضل مسجد دارد، بسیار است.

262- عَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَتْ: «أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** بِبِنَاءِ المَسَاجِدِ فِي الدُّورِ، وَأَنْ تُنَظَّفَ، وَتُطَيَّبَ. رَوَاهُ أَحْمَدُ، وَأَبُو دَاوُدَ، وَالتِّرْمِذِيُّ، وَصَحَّحَ إِرْسَالَهُ.

و از عایشهل روایت است که گفت: رسول اللهص امر فرمود تا در میان خانه‌ها مسجد ساخته شود و دستور داد تا مساجد همیشه پاکیزه و خوشبو نگه داشته شود.

برای این امت همه جا محل نماز و عبادت است، چنان چه در حدیث صحیح آمده: «جُعِلَت لِي الأَرضُ كلُّهَا مَسجِداً وطَهُوراً»: «برای من همه جای زمین مسجد و محل عبادت است و خاک آن پاک کننده است». اما مسجدی که حکم خاص دارد و حائض و جنب نمی‌توانند در آن منزل بگیرند و اعتکاف نشستن در آن جایز است، جایی است که به قصد مسجد ساخته شده و وقف نماز و عبادت شده باشد. اما اگر در جایی از منزل مسکونی، خود با خانواده و بستگان نماز می‌خواند به آن جا مسجد گفته نمی‌شود، برای این که مسجد شدن مشروط است بر این که همراه با وقف آن و برای عموم باشد. در مذاهب ائمه‌ی سه‌گانه، امام ابوحنیفه و امام شافعی و امام احمد، وقتی که محلی وقف مسجد شد، برای همیشه مسجد است. اما نزد مالکس وقف موقت جایز است. کسی می‌خواهد مسجدی را پایین بیاورد و مسجد از نو بسازد، می‌تواند برای مدت یک سالی که مسجد ساخته می‌شود، خانه‌ی خود را وقف موقت برای نماز نماید. مسجد که ساخته شد و مدت وقف موقت پایان یافت، خانه‌اش به مالکیتش برمی‌گردد.

263- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «قَاتَلَ اللَّهُ اليَهُودَ: اِتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». مُتَّفَقٌ عَلَيْه. وَزَادَ مُسْلِمُ: «وَالنَّصَارَى».

از ابوهریرهس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «خدا لعنت فرماید یهودیان را که قبرهای پیغمبران‌شان را محل عبادت قرار دادند». و در روایت مسلم آمده است: «لَعَنَ اللهُ الیَهُودَ والنَّصَاری»: «خدا یهود و نصاری را لعنت فرماید که قبرهای پیغمبران‌شان را مساجد و معابد ساختند».

و در صحیح مسلم از عایشهل روایت نمود که گفت: ام سلمه و ام حبیبه در حبشه قبرهایی دیدند که در آنها صورت‌هایی، یعنی مجسمه‌هایی بود، و موقع برگشتن از حبشه آن چه را که دیده بودند برای رسول اللهص بازگو کردند. فرمود: آنان مردمی بودند که هرگاه شخص صالحی از ایشان می‌مرد بر قبر او عبادتگاهی می‌ساختند و آن اشکال را به تصویر می‌کشیدند. آنان نزد خداوند در روز قیامت پست‌ترین خلق هستند. و لفظ حدیث:

عَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَت: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ**ب** ذَكَرَتَا لِرَسُولِ اللَّهِ**ص** كَنِيسَةً رَأَتَاهَا بِالحَبَشَةِ فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَقَالَ: «أُولَئِكَ إِذَا كَانَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَمَاتَ بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ التَصَاوِير، أُولَئِكَ شِرَارُ الخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ القِيَامَةِ». رواه مسلم.

بعضی گفته‌اند که نصاری غیر از عیسی انبیایی نداشته‌‌اند که قبور آنان را بپرستند. اینان ندانسته‌اند که نصاری تابع یهودند، بنابراین انبیای یهود انبیای نصاری است. و باید دانست که نصاری عهد قدیم دارند، یعنی تورات و عهد جدید، یعنی انجیل و در اکثر احکام تابع یهودند.

و در روایت مسلم آمده است: «كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ وَصَالِحِيهِمْ مَسَاجِدَ»: «قبر انبیاء و صالحانشان را عبادتگاه می‌ساختند».

و در حدیثی که به روایت ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه است از ابن عباسب چنین روایت شده است: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** زَائِرَاتِ الْقُبُورِ، وَالْمُتَّخِذِينَ عَلَيْهَا الْمَسَاجِدَ وَالسُّرُجَ»: «رسول اللهص لعنت فرمود زنانی را که به زیارت قبرها می‌روند و مردمی که بر قبرها عبادتگاه می‌سازند و چراغ‌ها بر آنها می‌افروزند. و اختصاص منع به زنان داد، برای این‌که زن‌ها در آن جاها به گریه و زاری می‌پردازند و غافل می‌شوند از این‌که زندگی و مرگ هر دو در دست خداست و هر دو یک امر طبیعی هستند و باید به هر دو راضی بود، برای این که سنت و قانون همه‌ی کاینات زنده این است که روزی باید بمیرند. و به جای گریه و زاری باید بر اموات رحمت فرستاد و شکر خدا را در برابر همه‌ی نعمت‌های او به جا آورد.

بیضاوی فرموده است: چون که یهود و نصاری بر قبور پیغمبران‌شان برای تعظیم‌شان سجده می‌کردند و قبرها را قبله‌ی خود در عبادتشان قرار می‌دادند، رسول اللهص آنان را لعنت فرمودند، زیرا قبرها را بت‌ها ساختند. اما اگر کسی مسجدی در جوار قبر شخصی صالح بسازد و قصدش تبرک به نزدیکی او باشد، نه این‌که در نماز رو به آن بنماید و قصدش تعظیم او باشد چنین شخصی در آن وعید داخل نمی‌شود. و در بسیاری از جاها دیده می‌شود که پهلوی دروازه‌ی مسجد قبر صالحی قرار داده‌اند و علما آن را انکار ننموده‌اند، بنابر این که نماز به سوی آنها خوانده نمی‌شود. و در بسیاری از شهرها قبور را در اطراف مسجد ساخته‌اند تا روزهای جمعه و عید به زیارت اموات خودشان بروند و فاتحه برایشان بخوانندن. در مصر و در هند و در جاهای دیگر چنین قبرهایی هست. و نظر به این که مسلمان هیچ‌گاه غیر از خدای یکتا را نمی‌پرستد و یقین عقیده بر این دارد که خدا هیچ قدرتی در دست ندارد و کسی نیست که زندگی و مرگ و حیات بعد از مرگ و نفع و ضررش در دست خدا نباشد. و در صحیح مسلم است: «لَا تَجْلِسُوا عَلَى الْقُبُورِ، وَلَا تُصَلُّوا إِلَيْهَا ولَا عَلَیهَا»: «بر قبرها منشینید و نماز به سوی آنها نخوانید و نماز بر آنها نخوانید». بعضی از علما «لَا تَجلِسُوا عَلَی القُبُورِ» را تفسیر کرده‌اند که برای قضای حاجت بر آنها ننشینید، یعنی همان‌گونه که تعیم قبور و قبله قرار دادن آنها حرام است بی‌احترامی به آنها و قضای حاجت بر آنها نیز حرام است.

الحاصل: مسلمان باید همیشه دیده‌ی دلش به سوی خدا باشد و در همه احوال آن‌چه می‌خواهد از خدا بخواهد و زیارت صالحین به قصد اقتدا به ایشان باشد. و همانند او شدن در پیروی از پیغمبرص هدف اول و آخر او باشد. والله سبحانه و تعالی أعلم.

264- وَلَهُمَا مِنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ**ل**: «كَانُوا إِذَا مَاتَ فِيهِمْ الرَّجُلُ الصَّالِحُ بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا». وَفِيهِ: «أُولَئِكَ شِرَارُ الخَلْقِ».

و بخاری و مسلم/ از حدیث عایشهل از فرموده‌ی رسول اللهص آورده‌اند: «یهود و نصاری وقتی شخص صالح و شایسته کاری از آنان می‌مرد روی قبرش عبادتگاهی می‌ساختند تا آن را قبله‌گاه خود قرار بدهند». و نیز در آن آمده است: «آنان بدترین آفریدگان هستند».

کسی که از عقاید یهود و نصاری اطلاع دارد می‌داند که هیچ کدام اهل توحید نیستند. مگر نه یهودیان گفتند: (عزیر بن الله): «عزیر پسر خداست». در برابر گفتار نصاری که گفتند: (المسیح ابن الله): «عیسی پسر خداست». مگر نه تثلیث و سه‌گانه‌پرستی دین و عقیده‌ی نصاری است. این‌ها خیلی بیش از این در کفر و خرافات پیش رفته‌اند. و کسی که به واتیکان برود، می‌بیند که برای خدایﻷ که حی لا یموت است و شبیه و نظیری ندارد، مجسمه‌ای به صورت پیرمردی ساخته و بر کرسی نشانده‌اند. کسانی که درباره‌ی خدایﻷ تا این حد بی‌خبری و جهالت دارند، دیگر توقعی از دینداری می‌توان از آنان داشت!

یهود و نصاری همه در اخلاق به کلی سقوط کرده‌اند و این دشمنی همگی‌شان و پدید آوردن جنگ صلیبی همه برای از بین بردن آن‌ چه خودشان از آنها محروم هستند می‌باشد. عفاف و پاکدامنی، توحید و خداپرستی، ایمان و طاعت، سلامت نسل و نسب و وفور نعمت که نزد مسلمین است و از آنها محرومند، آنان را بر این دشمنی وا داشته است. و مسلمین با این‌که حیات ملت‌ها که نفت باشد، در دست‌شان است، اما متأسفانه بر اثر ضعف و جدایی‌شان به یغما می‌رود. خدای متعال مسلمانان را بیدار و هوشیار سازد تا بیش از این حقوق‌شان پایمال نشود. آینده از آن مسلمانان است و دوران هوشیاری و تجدید عظمت اسلام نزدیک است. والله أعلم.

265- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ**ص** خَيْلاً، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي المَسْجِدِ. الحَدِيثَ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و از ابوهریرهس روایت است که گفت: رسول اللهص دسته‌ای از سواران را به طرف نجد فرستاد و رئیس‌شان ثمامه بن أثالی را اسیر کرده و به مدینه آوردند و او را در مسجد رسول اللهص به ستونی از ستون‌های مسجد بستند. رسول اللهص هر بار که به مسجد می‌آمد نزد ثمامه می‌رفت و از ثمامه می‌پرسید: «ما عندك یا ثمامه»: «چه داری، چه خواهشی داری؟» ثمامه عرض می‌کرد: اگر مرا بکشی، کسی را می‌کشی که خونخواه دارد و خونش ضایع نمی‌شود. و اگر منت بگذاری، منت بر کسی می‌گذاری که قدردانی می‌کند. و اگر مال و سربها بخواهی می‌پردازم.

رسول اللهص این سؤال و جواب را با ثمامه می‌کرد و برای امامت و نماز خواندن با اصحاب می‌رفت. ثمامه به چشم خود می‌دید که چگونه اصحاب صف می‌بستند و در حرکات و سکنات از امام پیروی می‌کردند و به گوش خود قراءت رسول اللهص را می‌شنید. قراءتی که دل‌های مرده را زنده می‌کرد و مردم غفلت‌زده را به هوش می‌آورد و مشرکان و کافران را به حقیقت اسلام آگاه می‌ساخت و محبت رسول اللهص را در دل‌ها مستحکم می‌ساخت. بعد از سه روز فرمود: (اطلقوا ثمامه): «ثمامه را آزاد کنید». سخن و عمل و اخلاق رسول اللهص در دل ثمامه اثر کرد، آن‌گاه رفت و بدن شست و آمد و ایمان به رسول اللهص آورد. و از مدینه به مکه رفت و در مکه به کفار قریش گفت: از این به بعد یک دانه گندم از یمامه برای شما نمی‌آید، مگر با اجازه‌ی رسول اللهص.

از این حدیث دانسته می‌شود که آمدن کافر به مسجد، اگر کاری داشته باشد یا امید ایمان او باشد جایز است. اگر قاضی در مسجد برای داوری نشسته است و نزد او بیاید جایز است. اگر بدهکارش در مسجد است و برای مطالبه‌ی بدهکارش بیاید جایز است. و در سنن ابوداود به روایت از ابوهریرهس می‌آورد که یهودیان به خدمت رسول اللهص در مسجد می‌آمدند. و دانسته می‌شود که بستن اسیر کافر در مسجد جایز است. و سؤال و جواب با اسیر کافر در مسجد جایز است. فقط مسجدالحرام مکه مستثنا می‌باشد، زیرا فرموده‌ی آفریدگار است: ﴿فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ﴾ «نزدیک به مسجدالحرام مکه نشوند». و از حج و عمره منع شوند.

266- وَعَنْهُ**س** أَنَّ عُمَرَ**س** مَرَّ بِحَسَّانَ يَنْشُدُ فِي المَسْجِدِ، فَلَحَظَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَنْشُدُ، وَفِيهِ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْكَ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و در حدیث صحیح متفق علیه از ابوهریرهس روایت است که عمرس به حسان بن ثابت، شاعر رسول اللهص عبور کرد در حالی که ابیاتی از شعر خود را می‌خواند. عمرس از گوشه‌ی چشم نظری به او افکند ـ بدین منظور که سرودن شعر در مسجد مطلوب نیست ـ حسانس گفت: من در همین مسجد شعر را در حضور بهتر از تو می‌خواندم. یعنی شعر را در حضور رسول اللهص می‌خواندم و اعتراضی نمی‌فرمود.

و امام بخاری اشاره فرمود به این‌که حسان در مسجد ابیاتی می‌خواند که با آنها جواب کافران می‌داد و دفاع از رسول اللهص می‌کرد. و احادیثی هم آمده که معارض این حدیث است، مثل حدیثی که ابن خزیمه روایت نموده و ترمذی فرموده صحیح است:

عَن عَمرو بن شُعَیب عَن أَبِیهِ عَن جَدِّه قَال: «نَهَى رَسُولُ اللهِ**ص** عَنْ تَنَاشُدِ الْأَشْعَارِ فِي الْمَسْجِدِ»: «رسول اللهص منع فرمود از خواندن شعر در مسجد». و وجه جمع میان این دو حدیث این است که از خواندن سرود و اشعاری منع شده است که از اشعار جاهلیت و یا در بطالت و بیهودگی باشد و غرض صحیحی در آن نباشد. اما خواندن علومی که به نظم است و اشعاری که بیان دفاع از رسول اللهص و یا ترغیب در طاعت است منعی ندارد، مشروط بر آن‌که مایه‌ی تشویش نمازگزاران نباشد یا در وقتی باشد که وقت نماز فرض نیست که مردم به مسجد می‌آیند.

267- وَعَنْهُ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «مَنْ سَمِعَ رَجُلاً يَنْشُدُ ضَالَّةً فِي المَسْجِدِ فَلْيَقُلْ: لَا رَدَّهَا اللَّهُ عَلَيْكَ، فَإِنَّ المَسَاجِدَ لَمْ تُبْنَ لِهَذَا». رَوَاهُ مُسْلِم.

و از ابوهریرهس روایت است که رسول اللهص فرمود: «کسی که شنید مردی در مسجد طلب گمشده‌اش می‌کند بگوید: خدا گمشده‌ات را برنگرداند، زیرا مسجد برای این گونه مسایل ساخته نشده است».

مسجد برای ذکر و نماز و علم و امور خیر ساخته شده و ظاهراً عبارت: (لا ردها الله علیک) را به صدای بلند بگوید. و آیا گفتن این عبارت بر او واجب است یا مستحب؟ به نظر می‌رسد که واجب است. چنان چه کسی چیزی را در مسجد گم کرده یا از او افتاده است، در مسجد سؤال آن را نکند، بلکه بیرون مسجد از کسانی که داخل مسجد می‌شوند و بیرون می‌آیند بپرسند.

268- وَعَنْهُ**س**: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ**ص** قَال: «إِذَا رَأَيْتُمْ مَنْ يَبِيعُ، أَوْ يَبْتَاعُ فِي المَسْجِدِ، فَقُولُوا لَهُ: لَا أَرْبَحَ اللَّهُ تِجَارَتَكَ». رَوَاهُ النَّسَائِيُّ، وََلتِّرْمِذِيُّ وَحَسَّنَهُ.

و از ابوهریرهس روایت است که رسول اللهص فرمود: «هرگاه دیدید کسی را که در مسجد داد و ستد می‌کند به او بگویید: خدا معامله‌ات را بی‌فایده سازد. خدا نفعی در معامله‌ات قرار ندهد».

و علت آن همان است که گفتیم: رسول اللهص فرمود: «لَم تُبنَ المَسَاجِد لِهَذَا»: «مساجد برای این گونه چیزها از قبیل خرید و فروش و معامله ساخته نشده است». و ظاهراً این کلمه: «لَا أَربَحَ الله تِجَارَتَك» را به صدای بلند بگوید تا جلو او را بگیرد. اما چنان‌چه در مسجد خرید یا فروخت آیا بیع و خرید او صحیح است؟ ماوردی فرمود: به اتفاق علما اگر کسی بگوید که خرید و فروش او در مسجد صحیح نیست، بنابر نهی صریح از آن که در حدیث صحیح آمده دور از صواب نگفته است.

269- وَعَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ (بن خُوَیلِد)**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «لَا تُقَامُ الحُدُودُ فِي المَسَاجِدِ، وَلَا يُسْتَقَادُ فِيهَا». رَوَاهُ أَحْمَدُ، وَأَبُو دَاوُدَ بِسَنَدٍ ضَعِيفٍ.

رسول اللهص فرمود: «اجرای حد شرعی و گرفتن قَوَد و قصاص قتل نباید در مسجد انجام بگیرد».

زدن چهل چوب به شارب خمر، بریدن دست دزد، کشتن قاتل، هیچ کدام در مسجد جایز نیست. مصنف در این جا حکم به ضعف سند آن نمود. و حاکم، ابن السکن، احمد، دارقطنی و بیهقی نیز آن را روایت نموده‌اند. مصنف در تلخیص فرمود: لابأس باسناده. اسناد این حدیث باکی ندارد. بنابراین، حدیث بالا بر حرام بودن اجرای حد شرعی و قصاص گرفتن در مسجد دلالت دارد. برای این‌که مسجد برای این کارها ساخته نشده است.

شرح حال حکیم بن حزام: او پسر برادر خدیجه بنت خویلد، اولین و گرامی‌ترین همسر رسول اللهص می‌باشد. امام نووی در تهذیب الأسماء فرمود: او در کعبه‌ی مشرفه به دنیا آمده است. او در سال فتح مکه مسلمان شد. و از بزرگان قریش در جاهلیت و در اسلام است. 120 سال عمر کرد، 60 سال در جاهلیت به سر برد و 60 سال در اسلام گذرانید. دارای چهار پسر است: عبدالله، خالد، یحیی، هشام. هر چهار تن از صحابهش هستند. ولادت او در مکه‌ی مکرمه و وفات او در مدینه‌ی منوره به سال 54 هجری قمری است.

270- وَعَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَتْ: أُصِيبَ سَعْدٌ يَوْمَ الخَنْدَقِ، فَضَرَبَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ**ص** خَيْمَةً فِي المَسْجِدِ، لِيَعُودَهُ مِنْ قَرِيبٍ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

از عایشهل روایت است که گفت: رسول اللهص برای سعد بن معاذ در مسجد خیمه زد تا او را از نزدیک عیادت و دیدار کند.

سعد بن معاذ، ابوعمرو أوسی انصاری میان عقبه‌ی اول و دوم مسلمان شد و با مسلمان شدن او همه‌ی بنو عبدالاشهل مسلمان شدند. رسول اللهص او را سیدالانصار نامید. او دلاوری بلندنام و بین جماعت خود مطاع و مسموم الکلمه بود.

در سال پنجم در جنگ خندق تیری به شاهرگ دست او اصابت کرد و خون آن بند نیامد. او رو به خدا کرد و گفت: خدایا، مرا زنده بدار تا از یهود انتقام بگیرم، برای این‌که رسول اللهص او را نزد یهود بنی‌قریظه فرستاد تا از همدستی و همکاری با کفار قریش که مدینه را محاصره کرده بودند دست بردارند و بر معاهده‌ی خود با رسول اللهص استوار بمانند، اما آن نابخردان شروع به بد و بیراه گفتن به جناب ختمی مرتبت کردند. و شگفت این‌که وقتی کفار قریش نومیدانه به مکه برگشتند و رسول الله و اصحاب آنان را محاصره کردند، گفتند: بر حکم سعد بن معاذ رضایت داریم. و پس از این‌که در برابر خیانت یهود دستور سعدس اجرا شد زخم سعد تازه شد و به شرف شهادت رسید.

سعد بن معاذس از بزرگان صحابه و از اسباب انتشار اسلام در مدینه و همیشه یار و فداکار رسول اللهص در همه‌ی موارد بود. او بعد از یک ماه از اصابت تیر به شاهرگ دستش در ماه ذیقعده سال 54 هجری به شرف شهادت رسید.

271- وَعَنْهَا قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ**ص** يَسْتُرُنِي، وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى الحَبَشَةِ يَلْعَبُونَ فِي المَسْجِدِ. الحَدِيثَ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و از عایشهل روایت است که فرمود: «رسول اللهص را دیدم که مرا می‌پوشانید و من به حبشیان که در مسجد بازی می‌کردند، نگاه می‌کردم».

در روایت بخاری: «أَنَّ لَعِبَهُم كانَ بِالدَّرَقِ وَالْحِرَابِ»: «بازی شان با سپرهای پوستین و نیزه بود».

و در روایتی از مسلم: «یَلعَبُونَ فِي المَسجِدِ بِالحِرَابِ»: «در مسجد با نیزه‌ها بازی می‌کردند».

و در روایت بخاری: «وَكانَ یَومُ عِید»: «روزی که حبشی‌ها در مسجد به سپر و نیزه بازی می‌کردند روز عید بود».

و بعضی گفته‌اند: این حدیث منسوخ است به آیه‌ی: (فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه): «در خانه‌هایی که خدا اجازه‌ی بالا بردنش و یاد خدا کردن در آن را داد».

و به حدیث: «جَنِّبُوا مَسَاجِدَكُمْ صِبْيَانَكُمْ»: «مسجدهایتان را از کودکان‌تان نگه دارید». و این ادعای نسخ مردود است به دلیل این‌که حدیث ضعیف است. و آیه هم هیچ تصریحی بر آن ادعا ندارد و تاریخ هم معلوم نیست تا منسوخ بودن آن معلوم شود.

و گفته شده که بازی حبشی‌ها در بیرون مسجد بوده است و این هم مردود است به این‌که در بعضی از طرق حدیث آمده است که عمرس بازی کردن آنان را در مسجد انکار کرد و رسول اللهص فرمود: (دَعهُم): «بگذارشان». «لِتَعْلَمَ الْيَهُودُ أَنَّ فِي دِينِنَا فُسْحَةً وَإِنِّي بُعِثْتُ بِالحَنِيفِيَّةِ السَمْحَةِ»: «تا یهود بدانند که در دین ما فراخی هست و بدانند که من به دین اسلام دارای تسامح مبعوث شده‌ام».

طبری شیخ المفسرین گفته است: برای حبشه که اجازه داده شده‌اند جایز بوده و برای غیر از آنان روا نیست. و این‌که کار حبشه بازی نبوده و به وسایل جنگی مثل سپر و تیر و نیزه بازی نامیده نمی‌شود.

الحاصل: رسول اللهص به بازی حبشیان در مسجد اجازه داد و فرمود که این دین وسعت دارد و در روز شادمانی که روز عید باشد اظهار شادمانی جایز است. و اما نظر عایشهل به سوی فرد معینی نبوده و نظر به سوی جمع و مردم بدون قصد شهوت رواست، چنان‌که موقع بیرون رفتن از مسجد و در کوچه‌ها پیش می‌آید.

272- وَعَنْهَا: أَنَّ وَلِيدَةً سَوْدَاءَ كَانَ لَهَا خِبَاءٌ فِي المَسْجِدِ، فَكَانَتْ تَأْتِينِي، فَتَحَدَّثُ عِنْدِي. الحَدِيثَ. مُتَّفِقٌ عَلَيْهِ.

و از عایشهل روایت است که کنیزی سیاه‌ چهره خیمه‌ی کوچکی در مسجد داشت ـ به جاروب مسجد و نظافت آن می‌پرداخت ـ او نزد من می‌آمد و با من گفت‌وگو می‌کرد. هربار که نزد من می‌آمد این بیت شعر را می‌خواند: «وَيَوْمُ الْوِشَاحِ مِنْ تَعَاجِيبِ رَبِّنَا، أَلَا إِنَّهُ مِنْ بَلْدَةِ الْكُفْرِ أَنْجَانِي». به او گفتم: هربار که نزد من می‌آیی این بیت را می‌خوانی قضیه آن از چه قرار است؟ گفت که او کنیز یکی از قبایل عربی بوده است که او را آزاد کردند. روزی که همراه آنان بود، روسری سرخ رنگی از سر دختری که همراهشان بود افتاد و مرغ گوشت‌خواری که از آن‌جا عبور می‌کرد، گمان کرد که آن گوشت است و آن را ربود و پرید. آنان به جست‌وجوی آن برآمدند و مرا متهم به برداشتن آن روسری کردند. من با آنان بودم که مرغ گوشت‌خوار همان روسری را میان آنان انداخت. گفتم: این همان روسری سرخ رنگ است که مرا به آن متهم کردید و همه جای بدنم را به خاطر آن تفتیش نمودید و نیافتید در حالی که من از تهمت برئ بودم. او به خدمت پیغمبرص آمد و مسلمان شد. در مسجد پیغمبرص خیمه‌ی کوچکی یا اتاق کوچکی داشت که منزلش بوده و معنی آن بیت این است: «روزی که روسری سرخ رنگ را مرغ گوشت‌خوار ربوده بود و مرا متهم به آن کردند و همه جای بدنم را به خاطر آن تفتیش کردند و نیافتند، بعداً مرغ گوشت‌خوار آن را میان ایشان انداخت و مرا تبرئه کرد. این روز از شگفتی‌های پروردگارمان است، آگاه باشید که او مرا از دیار کفر نجات داد».

273- وَعَنْ أَنَسٍ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «البُزَاقُ فِي المَسْجِدِ خَطِيئَةٌ وَكَفَّارَتُهَا دَفْنُهَا». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و از انسس روایت است که رسول اللهص فرمود: «آب دهن در مسجد انداختن گناه است و کفاره‌ی آن دفن کردن آن است».

بصاق، بساق، بزاق. به صاد و سین و زا، به معنی آب دهن است که از دهن بیرون انداخته شود و مادامی که در دهن است ریق نام دارد. قبلاً حدیثی یاد شد که فرمود: آب دهن ازجلو یا از دست راست انداخته نشود، بلکه از دست چپ یا زیر قدم انداخته شود یا در گوشه‌ای از لباس یا دستمال انداخته شود و به هم مالیده شود تا اثر آن برود. و در این حدیث کفاره‌ی آن را فقط دفن آن دانست.

امام نووی فرمود: هر دو حدیث دلالت بر عموم دارند و حدیث از دست چپ یا زیر پا انداختن مخصوص به غیر مسجد است. و قاضی عیاض فرمود: آب دهن انداختن در مسجد وقتی گناه است که دفن نشود، اگر دفن شد گناه نیست. و ائمه‌ی حدیث بر آن نظر دارند. و دلالت بر آن دارد روایت احمد و طبرانی از ابوامامه از رسول اللهص که فرمود: «مَنْ تَنَخَّعَ فِي الْمَسْجِدِ فَلَمْ يَدْفِنْهُ فَسَيِّئَةٌ، فَإِنْ دَفَنَهُ حَسَنَةٌ»: «کسی که بلغم یا آب دهن را در مسجد انداخت و آن را دفن نکرد، گناه است و اگر دفن کرد دفن کردنش نیکی و حسنه است. در صحیح مسلم به روایت از ابوذر آمده است که رسول اللهص فرمود: «وَجَدْتُ فِي مَسَاوِئِ أُمَّتِي النُّخَاعَةَ تَكُونُ فِي الْمَسْجِدِ لَا تُدْفَنُ»: «در بدی‌های اعمال امتم آب دهن و بلغمی یافتم که در مسجد باشد و دفن نشود». و سلف صالح این چنین فهم کرده بودند، چنان‌که در سنن سعید بن منصور است که ابوعبیده بن الجراح شبی آب دهن را در مسجد انداخت و فراموش کرد آن را دفن کند، به خانه که آمد یادش آمد. شعله‌ای از آتش گرفت و به مسجد رفت و آن را پیدا کرد و دفن نمود و گفت: الحمدالله که امشب گناهی بر من نوشته نشد. و وجهی هم یاد شد که گناه وقتی محسوب می‌شود که به طرف قبله یا از دست راست باشد، نه از دست چپ یا زیر پا. و این وجهی از جمع میان دو حدیث نامبرده دانسته شد. باید دانست که اگر مسجد فرش آن خاک است دفن آب دهن در آن مقدور است، اما اگر کف مسجد از سیمان یا کاشی یا فرش قالی یا غیره است، دفن در آن مقدور نیست و در این حالت باید آب دهن در دستمال یا گوشه‌ای از لباس باشد و در خانه آن را بشوید. و آب دهن حتی در غیر مسجد در معابر عمومی نیز باید دفن شود و اگر مقدور نباشد در دستمال انداخته شود و یا در سطل آشغال انداخته شود تا در کوچه نباشد که با حرارت آفتاب میکرو‌ب‌های آن منتشر شود و باعث سرایت امراض گردد. والله أعلم.

274- وَعَنْهُ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَتَبَاهَى النَّاسُ فِي المَسَاجِدِ». أَخْرَجَهُ الخَمْسَةُ إِلَّا التِّرْمِذِيُّ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ.

رسول اللهص فرمود: «قیامت به پا نمی‌شود تا این‌که مردم مباهات و افتخار کنند در ساختن مساجد».

یعنی به زبان بگویند: مسجدی که من ساخته ام بهتر است از مسجدی که تو ساخته‌ای. یا عملاً بکوشد که مسجدی که او می‌سازد از مسجد دیگران در زیبایی و بلندی دیوار و نقش و نگار بهتر از مسجد دیگران باشد.

این حدیث می‌رساند که از نشانه‌های قیامت سعی کردن در زیبا ساختن و نقش و نگار نمودن مساجد است. رسول اللهص این را دانست و امت خود را از آن برحذر داشت. و همین مباهات و افتخار برای زینت و زیبا کردن مسجد باعث شده است که در مناطق فقیرنشین مسجد نباشد. و در مناطق ثروتمندنشین مسجدی باشد که بتوان به جای آن صد مسجد را در دیار فقرا بنا کرد. و مسجدی با آن مجللی ساخته شود وایتام و فقرا خانه‌ای نداشته باشند که از آفتاب و باران و سرما و گرما در آن پناه گیرند. همین خرج‌های بیهوده باعث شده است که از ایجاد کارخانه‌ها و بنای مراکز علمی و سعی در پیشرفت صنعت و علم جلوگیری شود. چه بسیار فقرا و ایتامی که اگر هزینه برای ادامه‌ی تحصیل می‌یافتند، نوابغی می‌شدند که بسیاری از نیازهای مردم را برطرف می‌کردند. و مصیبت بالاتر از آن ساختن مساجد از وجه زکات است که فقرا از بهره‌ای که خدا برایشان مقرر فرموده محروم شوند.

275- وَعَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ**ب** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «مَا أُمِرْتُ بِتَشْيِيدِ المَسَاجِدِ»، أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ حِبَّانَ.

و از ابن عباسب روایت است که رسول اللهص فرمود: «مأمور نشده‌ام به گچ‌کاری مسجدها».

شاد، یشید، شیداً و شاد البناء: طلاه بالشید: الجص و نحوه. و بعضی تشیید بنا را بالا بردن و ارتفاع دادن و سفیدکاری نمودن تفسیر کرده‌اند. یعنی: «خدا به من امر نفرمود تا به زینت‌کاری و بالا بردن مساجد بپردازم». زینت مساجد عبادت و آباد کردن آنها به اخلاص است و قصد از بنای مسجد، پناه داشتن از گرما و سرما و باران و آفتاب است، نه اظهار تجمل. و مسجد باید به نمازگزاران زیبا باشد نه به زینت‌کاری. مسجد نبوی در عهد رسول اللهص ستون‌های آن از تنه‌ی نخل و سقف آن از شاخه‌ی نخل و حصیر و فرش مسجد از خاک بود و موقع بارندگی سقف چکه می‌کرد و کف مسجد گل‌آلود می‌شد و رسول اللهص میان آب و گل سجود می‌فرمود، همین مسجد در آن مردانی تربیت یافتند که دنیا را به نور ایمان و توحید روشن ساختند و نور درخشان قرآن و سنت را در سراسر عالم بسط دادند و با دین محمدی عدالتی به جهان ارزانی داشتند که قبل از آن به خواب هم نمی‌دیدند. خانه‌ی رسول اللهص هفت گز مربع مساحت آن بود. دیوار چهار طرف آن از شاخه‌ی نخل تشکیل می‌یافت. و رسول اللهص با ازواج طاهرات در آنها زندگی می‌کردند. همین خانه‌ها و همان مسجد با آن سادگی‌اش دنیا را می‌لرزاند.

مسجد رسول اللهص در ایام خلافت عمرس نیاز به تعمیر داشت. اما عمرس آن را تعمیر نمی‌کرد تا به همان حالتی که در عهد رسول اللهص بود باقی بماند و تغییری نکند. اگر بر همین وضعی که در عهد رسول اللهص داشت باقی گذاشته شده بود به جهانیان ثابت می‌کرد که پیغمبر اسلامص هیچ‌گاه نظر به زیبایی ظاهر نداشته است و خود یک اثر بسیار با برکت محسوب می‌شد. اما به آن حالت گذاشته نشد و گفته‌ی ابن عباسب صادق آمد:

تمام الحدیث: قال ابن عباس**ب**: «لَتُزَخْرِفُنَّهَا كَمَا زَخْرَفَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى» و این مدرج است در حدیث از کلام ابن عباسب: قسم به خدا که شما مسلمانان به نقش و نگار مساجد و زینت آنها می‌پردازید، همان‌گونه یهود در معابد و نصاری در کلیساها انجام دادند.

کلمه‌ی: لتزخرفنها: از زخرف گرفته شده و زخرف: به معنی طلاست. و مزخرف: به معنی آب داده شده به طلا. و این که گفته می‌شود: مزخرف است، یعنی طلا نیست، بلکه آب طلا داده شده و دیری نمی‌گذرد که آب طلا از آن می‌رود و حقیقتش نمایان می‌شود.

عمر با آن همه فتوحات که در ایام خلافت او پیش آمد، تغییری در مسجد رسول اللهص نداد و همان شاخه‌های نخل که پوسیده بود، عوض کرد و فرمود: «أَكِنَّ النَّاسَ مِنَ المَطَرِ، وَإِيَّاكَ أَنْ تُحَمِّرَ أَوْ تُصَفِّرَ فَتَفْتِنَ النَّاسَ»: «مردم را از باران پناهگاهی بسازد و تو را بر حذر می‌دارم از این که آن را سرخ یا زرد نمایی و مردم را به فتنه بیندازی».

ابوبکرس در ایام خلافت خود چیزی بر مسجد نیفزود، اما عمرس در ایام خلافت خود بر آن افزود، ولی با ستون‌هایی از تنه‌ی نخل و دیوار خشتی و سقف آن از شاخه و برگ نخل، بر همان حالتی که در عهد رسول داشت، برای این که می‌دانست اگر در آن تغییری داده شود، کم‌کم تغییر داده می‌شود و چیزی از حالت اولی برایش نمی‌ماند.

أَخرَجَ البُخَارِيُّ مِن حَدِیثِ ابن عُمَر**ب**: «أَنَّ مَسْجِدَه**ص** كَانَ عَلَى عَهْدِه**ص** مَبْنِيًّا بِاللَّبِنِ، وَسَقْفَهُ الْجَرِيدُ، وَعُمُدَهُ خَشَبُ النَّخْلِ».

بخاری از حدیث ابن عمرب روایت کرده است که: «ساختمان مسجد رسول اللهص در عهد رسول اللهص ساخته شده بود از خشت و سقف آن از چوب نخل و ستون‌های آن از تنه‌ی نخل». ابوبکر چیزی بر آن نیفزود و عمر بر آن افزود، اما با حفظ همان حالتی که در عهد رسول اللهص داشت. عثمان در عهد خود چیزی بر مسجد نیفزود، ولی سنگ و گچ در آن به کار برد، اما به حد زینت‌آرایی و نقش و نگار نرسید.

و با این‌که عثمان نقش و نگاری در آن به کار نبرده بود، باز هم مورد اعتراض صحابه قرار گرفت که چرا مسجد رسول اللهص را تغییر داده است.

و ولید بن عبدالملک بن مروان اولین کسی است که مسجد را به کلی تغییر داد و بنا به نقش و نگار مسجد را گذاشت، اما عهد او آخر ایام صحابه بود و مردم از ترس فتنه اعتراضی نگرفتند.

276- وَعَنْ أَنَسٍ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «عُرِضَتْ عَلَيَّ أُجُورُ أُمَّتِي، حَتَّى القَذَاةُ يُخْرِجُهَا الرَّجُلُ مِنْ المَسْجِدِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ، وَالتِّرْمِذِيُّ وَاسْتَغْرَبَهُ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ.

و از انسس روایت است که رسول اللهص فرمود: «نشان من داده شد ثواب‌هایی که به امتم می‌رسد، حتی خار و خاشاکی که شخص از مسجد بیرون می‌برد».

قذاة: بر وزن حصاة چیزهای ریز و اندکی مثل خار و خاشاک که از مسجد بیرون برده می‌شود. و مفهوم حدیث دلالت دارد که داخل کردن خار و خاشاک به مسجد گناه است. و بیرون بردن آن ثواب است.

277- وَعَنْ أَبِي قَتَادَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ المَسْجِدَ فَلَا يَجْلِسْ حَتَّى يُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و از ابوقتادهس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «هرگاه یکی از شما به مسجد داخل شد ننشیند تا اول دو رکعت نماز بخواند». و این دو رکعت سنت تحیت مسجد است.

جمهور علما برآنند که تحیت مسجد سنت است و بعضی از علما تحیت مسجد را واجب دانسته‌اند بنابر اوامر رسول اللهص که به هر کسی که داخل مسجد می‌شد امر می‌فرمود تا نماز سنت تحیت مسجد را بخواند. اما مسجدالحرام مکه، تحیت آن طواف است و بعد از طواف دو رکعت طواف است. در مسجدالحرام مکه همیشه سنت تحیت مسجد هست و آن‌جا اوقات کراهتی ندارد و این معتمد مذهب ما شافعی‌هاست. اگر در مسجد الحرام قصد طواف نداشته باشد، خواندن دو رکعت سنت تحیت مسجد سنت است. و در اوقات کراهت نماز، مثل بعد از نماز فرض صبح و نماز فرض عصر، معتمد مذهب ما شافعی‌ها در وقت کراهت نمازهای نافله، هر نمازی که سبب آن متقدم باشد، می‌خواند. مثل سنت وضو که اول وضو می‌گیرد و پس از آن سنت وضو را می‌خواند. اول داخل به مسجد می‌شود و سپس سنت تحیت مسجد را می‌خواند. هر نمازی که دارای سبب متقدم است خواندن آن در اوقات کراهت نماز رواست.

در حدیث آمده است که ننشیند تا اول سنت تحیت مسجد را بخواند، اگر نشست تحیت مسجد فوت شده است. اما در صحیح ابن حبان آمده است که مردی به مسجد آمد و نشست. رسول اللهص از او پرسید: سنت تحیت مسجد را خوانده‌ای؟ گفت: نه. فرمود: برخیز و دو رکعت سنت تحیت مسجد بخوان. اگر داخل به مسجد شد و دید اقامه‌ی نماز گفته می‌شود، نماز تحیت مسجد نخواند و همراه با امام جماعت نماز فرض را بخواند. و سنت تحیت مسجد به هر نماز دیگری خواه فرض و یا سنت حاصل می‌شود. اگر صحرا نماز عید یا غیره خوانده شود، تحیت ندارد، برای این که سنت تحیت اختصاص به مسجد دارد. والله أعلم

بَابُ صِفَةِ اَلصَّلَاةِ

بابی است در بیان چگونگی نماز: از تكبیرة الإحرام و قیام و رکوع و سجود و...

278- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** قَالَ: «إِذَا قُمْتُ إِلَى الصَّلَاةِ فَأَسْبِغِ الوُضُوءَ، ثُمَّ اسْتَقْبِلِ القِبْلَةَ، فَكَبِّرْ، ثُمَّ اِقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنْ القُرْآنِ، ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ رَاكِعًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَعْتَدِلَ قَائِمًا، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا، ثُمَّ اُسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا، ثُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلَاتِكَ كُلِّهَا». أَخْرَجَهُ السَّبْعَةُ، وَاللَّفْظُ لِلْبُخَارِيِّ  
وَلِابْنِ مَاجَة بِإِسْنَادِ مُسْلِمٍ: «حَتَّى تَطْمَئِنَّ قَائِمًا».

از ابوهریرهس روایت است که رسول اللهص فرمود: «هرگاه قصد نماز خواندن نمودی وضوی کامل بگیر. پس از آن رو به قبله بایست و بگو: الله اکبر، آن‌گاه از قرآن هرچه برایت میسر می‌شود بخوان. سپس به رکوع برو تا این‌که در رکوع آرام بگیری. پس از آن از رکوع بالا بیا تا این که در اعتدال راست بایستی. پس از آن به سجود برو تا این‌که در سجود آرام بگیری، پس از آن از سجود بالا بیا تا این که بنشینی و در این نشستن آرام بگیری، پس از آن دوباره به سجود برو و در آن آرام بگیر. پس از آن همین روش را در همه‌ی نمازت انجام بده».

این حدیث را بخاری و مسلم و احمد و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند. و لفظ حدیث برای بخاری است. و ابن ماجه به اسناد مسلم «حتی تطمئن قائما» را به جای «حتی تعتدل قائما» آورده است.

279- وَمِثْلُهُ فِي حَدِيثِ رِفَاعَةَ بن رَافِع عِنْدَ أَحْمَدَ وَابْنِ حِبَّانَ: «حَتَّى تَطْمَئِنَّ قَائِمًا».

280- وَلِأَحْمَدَ: «فَأَقِمْ صُلْبَكَ حَتَّى تَرْجِعَ العِظَامُ.

281- وَلِلنَّسَائِيِّ، وَأَبِي دَاوُدَ مِنْ حَدِيثِ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ: «إِنَّهَا لَا تَتِمُّ صَلَاةُ أَحَدِكُمْ حَتَّى يُسْبِغَ الوُضُوءَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ، ثُمَّ يُكَبِّرَ اللَّهَ تَعَالی، وَيَحْمَدَهُ، وَيُثْنِيَ عَلَيْهِ».   
وَفِيهَا: «فَإِنْ كَانَ مَعَكَ قُرْآنٌ فَاقْرَأْ وَإِلَّا فَاحْمَدِ اللَّهَ، وَكَبِّرْهُ، وهلِّلْهُ».

282- وَلِأَبِي دَاوُدَ: «ثُمَّ اِقْرَأْ بِأُمِّ القُرْآنِ وَبِمَا شَاءَ اللَّهُ».

283- وَلِابْنِ حِبَّانَ: «ثُمَّ بِمَا شِئْتَ».

و مانند روایت ابن ماجه است در حدیث رفاعه بن رافع (بعد از رکوع): (حتی تطمئن قائما): «تا این‌که در حال ایستادن آرام بگیری». و در روایت احمد از رفاعه: «کمرت را راست کن تا این‌که استخوان‌ها به جای خود برگردند». و در روایت نسایی و ابی داود از حدیث رفاعه آمده است که: «یقیناً نماز هر یک از شما کامل نمی‌شود تا این‌که وضو را کامل بگیرید». آن‌چنان که خدا در آیه‌ی 6 سوره‌ی مائده به او امر فرمود: پس از وضوی کامل تکبیرة الإحرام می‌گوید و حمد و ثنای پروردگار را به جا می‌آورد.

و در روایت نسایی و ابوداود آمده: بعد از تکبیرة الإحرام چیزی از قرآن اگر از حفظ داری بخوان و اگر نه الحمدالله، الله أکبر، لا إله إلا الله بگو.

و به روایت ابوداود: بعد از تکبیرة الإحرام سوره‌ی فاتحه بخوان و آن‌چه خدا می‌خواهد از سوره‌های دیگر.

و به روایت ابن حبان: بعد از فاتحه آن‌چه می‌خواهی از سوره‌های دیگر قرآن بخوان.

این حدیثی است مهم و معروف به حدیث: المسی‌ء صلاته. و این حدیث شامل تعلیم واجبات نماز است و این که هر کسی که قصد نماز دارد باید اول وضو را کامل بگیرد، چنان‌که در آیه‌ی زیر آمده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِ﴾ [المائدة: 6].

که در آن فرائض وضو را معین می‌فرماید از قبیل شستن رو و دو دست تا دو آرنج و مسح سر و شستن دو پا تا قوزک. و سنت‌های وضو را بیان نفرمود، برای این‌که در سنت وارد است. حدیث دلالت دارد بر وجوب تکبیرة الإحرام و وجوب لفظ وارد آن: الله اکبر. چنان‌که در روایت طبرانی از حدیث رفاعه به این لفظ آمده است: ثم یقول: الله اکبر. و چنان‌که در روایت ابن ماجه و صحت آن از سوی ابن خزیمه و ابن حبان از حدیث ابی حمید در مورد عمل پیامبرص آمده است که: «إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ اعْتَدَلَ قَائِمًا وَرَفَعَ يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: الله أَكبر». و هم‌چنین روایت بزار به اسناد صحیح علی شرط مسلم آمده است: «أَنَّهُ**ص** كانَ إِذَا قَامَ إِلَی الصَّلَاةِ قَالَ: الله أكبَر». و حدیث دلالت دارد بر وجوب قراءت قرآن: اول فاتحه چنان‌که در روایات متظاهره آمده است: «لَا صَلَاةَ لِمَن لَم یَقرَأ بِأُمِّ الكتَابِ». اگر فاتحه نداند، آن‌چه از قرآن می‌داند، اما اگر فاتحه بداند: «إِقرَأ مَا تَیَسَّرَ مَعَكَ مِنَ القُرآن» حمل بر فاتحه می‌شود. چنان‌که در روایت ابوداود: «فَاقرَأ بِأُمِّ الكتَابِ» آمده است. و در روایت آمد و ابن حبان آمده است: «ثُمَّ اقرَأ بِأُمِّ القُرآن ثُمَّ اقرَأ بِمَا شِئتَ»؛ سپس فاتحه بخوان و بعد آن‌چه می‌خواهی از سوره‌های قرآن بخوان. و ابن حبان پس از عنوان: «بَابُ فَرضِ المُصَلِّي فَاتِحَة الكتَاب فِي كلِّ رَكعَة»: «فرض است بر نمازگزار خواندن فاتحه در هر رکعت». فرمود: و وقتیکه تصریح به قراءت فاتحه در هر رکعت آمده است: «اقرأ ما تیسر» حمل می‌شود بر فاتحه، برای این‌که همه فاتحه را می‌دانسته‌اند. با این‌که از حالت مصلی دانست که فاتحه نمی‌داند. یا این که مقصود از «مَا تَیَسَّرَ مَعَکَ مِنَ القُرآن» بعد از قرآءت فاتحه است از آیات و سوره‌های دیگر. و حدیث دلالت دارد که اگر قرآن نمی‌داند اذکار، مثل تحمید و تکبیر و تهلیل و تسبیح به جای آن بخواند. و حدیثی آمده بر تعیین الفاظ: سُبحَانَ الله والحَمدُالِلّه ِوَ لَا إلهَ إِلَّا اللهُ واللهُ أكبَر ولَا حَولَ ولَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ العَلِيِّ العَظِیم. و در حدیث دلالت است بر وجوب رکوع و وجوب آرام گرفتن در رکوع. و وجوب اعتدال و وجوب آرام گرفتن در اعتدال. و وجوب سجود و وجوب آرام گرفتن در سجود و وجوب نشستن میان دو سجده و وجوب آرام گرفتن در آن. و وجوب سجود دوم و وجوب آرام گرفتن در سجود دوم. و از حدیث معلوم شد که واجب است قراءت فاتحه در هر رکعت از رکعت‌های نماز. اگر فاتحه نداند آن‌چه از قرآن می‌داند و اگر از قرآن هیچ نمی‌داند، اذکار تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر بخواند. و واجب است بر مسلمان بالغ عاقل، آموختن ارکان نماز و فاتحه. اگر یاد گرفتن فاتحه را توانست و یاد نگرفت قضای آن نمازهایی که در آنها قصور نموده و فاتحه در آنها نخوانده است واجب است. و وجوب نیت اگر چه در این حدیث تصریح به آن نشده است، اما کلمه‌ی «إِذَا قُمتَ إِلَی الصَّلَاة»، یعنی هرگاه قصد نماز نمودی، و حدیث صحیح مشهور: «إِنَّمَا الأَعمَالُ بِالنِّیَّاتِ» در وجوب نیت در هر عبادتی کاملاً صراحت دارد. و مقصود از نیت، چنان‌که امام غزالی/ فرمود: النیة: ابتغاء مرضاة الله تعالی، قصد به دست آوردن رضای خدا و استحضار عظمت خداست. چنان‌که مقصود از نیت قصد بود نیت لازم نمی‌شد، برای این‌که هر عملی که انسان می‌خواهد انجام بدهد قصد آن عمل خواهی نخواهی قبل از آن عمل پیش می‌آید و نیت منتهای ضرورت را دارد، برای این‌که نیت است که مایه‌ی استحضار عظمت خدای تعالی می‌شود. و عبادت را از عادت جدا می‌سازد. و مراتب عبادت را از هم جدا می‌کند. جدا شدن فرض از واجب و جدا شدن واجب از سنت همه به وسیله‌ی نیت انجام می‌گیرد. فرض مثل فرض روزه‌ی رمضان. واجب مانند روزه‌ی نذر، و سنت مثل نیت روزه‌ی روز عرفه. در نماز، زکات، روزه، حج و عمره جدا کردن مراتب آنها از هم به وسیله‌ی نیت انجام می‌گیرد. نیت از امور بسیار مهم است. و این‌که می‌گویند کمک خدا به بنده به حسب نیت اوست کاملاً درست است. و از جمله‌ی واجبات نماز که در این حدیث نیامده است تشهد آخر نماز است که همین تشهد و نشستن برای آن هر دو از فرایض نماز است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

284- وَعَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ**س** قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ الله**ص** إِذَا كَبَّرَ جَعَلَ يَدَيْهِ حَذْوَ مَنْكِبَيْهِ، وَإِذَا رَكَعَ أَمْكَنَ يَدَيْهِ مِنْ رُكْبَتَيْهِ، ثُمَّ هَصَرَ ظَهْرَهُ، فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ اِسْتَوَى حَتَّى يَعُودَ كُلُّ فَقَارٍ مَكَانَهُ، فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَ يَدَيْهِ غَيْرَ مُفْتَرِشٍ وَلَا قَابِضِهِمَا، وَاسْتَقْبَلَ بِأَطْرَافِ أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ القِبْلَةَ، وَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ جَلَسَ عَلَى رِجْلِهِ اليُسْرَى وَنَصَبَ اليُمْنَى، وَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكْعَةِ الأَخِيرَةِ قَدَّمَ رِجْلَهُ اليُسْرَى وَنَصَبَ الأُخْرَى، وَقَعَدَ عَلَى مَقْعَدَتِهِ». أَخْرَجَهُ البُخَارِيُّ.

ابوحمید ساعدی: ابوحمید: مشهور است به کنیه‌اش. نسبت به ساعده دارد که پدر خزرج است. نام پدر ابوحمید عبدالرحمن است، اهل مدینه است. وفاتش در اواخر خلافت معاویه یعنی سال 59 یا مقارن آن در مدینه است.

از ابوحمیدس روایت شده که گفت: دیدم رسول اللهص که در نماز موقعی که تکبیرة الاحرام می‌گفت دو دستش را تا برابر شانه‌اش بالا می‌برد. ـ وقتی که گفته می‌شود برابر شانه، یعنی دو کف دست او و وقتی که گفته می‌شود برابر دو گوش یعنی سر انگشتان دو دستش ـ و وقتی که به رکوع می‌رفت، با دو دستش دو زانویش را می‌گرفت، پس از آن سر و کمر را راست می‌نمود به طوری که سر و شانه و کمر با هم برابر باشند، نه سر را پایین بیندازد و نه بالا بگیرد. و موقعی که سر را از رکوع بالا می‌آورد، راست می‌ایستاد تا هر یک از فقرات کمر جای خودش قرار بگیرد. و موقعی که به سجود می‌‌رفت دو دست خود را بر زمین می‌نهاد به طوری که نه آن دو را پهن و فرش بر زمین می‌کرد و نه آن را جمع می‌کرد، یعنی دو کف دست را بر زمین می‌نهاد و دو آرنج را از پهلو دور می‌گرفت. و سرانگشتان دو پا به سوی قبله می‌نمود. و هر وقت بعد از دو رکعت برای تشهد اول می‌نشست بر پای چپ می‌نشست و پای راست را راست می‌گرفتند که آن را جلسه‌ی افتراش می‌گویند. و هر موقع برای تشهد اخیر می‌نشست به صورت متروک می‌نشست، یعنی پای چپ از زیر پای راست بیرون می‌کرد و بر باسن خود می‌نشست.

مسایلی مربوط به این حدیث می‌شود از این جهت که این حدیث را ابوحمید قولاً بیان داشته و عملاً نیز انجام داده است: در تکبیرة الاحرام: گفتن الله أکبر و بالا بردن دو دست به همراه آن، و همین معتمد است. و قول دوم این‌که اول دو دست را بالا می‌برد و سپس تکبیر می‌فرمود. و حدیث صحیحین مؤید قول اول است: «كانَ**ص** یَرفَعُ یَدَیهِ حِینَ یُكبِّرُ» و قول دوم موافق روایت ابوداود است که به اسناد حسن روایت نمود و دلیل آن در صحیح مسلم به روایت ابن عمر می‌باشد. و قول سوم این‌که ابتدای بالا بردن دو دست با ابتدای تکبیر و انتهای بالا بردن دو دست با انتهای تکبیر همراه باشد و مصنف این قول را تصحیح فرمود و آن را به جمهور علما نسبت داد. ابوعبدالله حاکم گفت: سنتی که همه بر آن متفقند همین بالا بردن دو دست موقع تکبیرة الاحرام تا برابر دو دوش است که خلفای راشدین و عشره‌ی مبشره و صحابه پس از آنان بر آن متفقند. والله أعلم.

اما جلوس در تشهد: نزد امام ابوحنیفه تمام تشهدهای نماز به صورت افتراش است. و نزد امام مالک، تمام تشهدها به صورت متورک است. و نزد امام شافعیس در تشهد اول به صورت افتراش است و در تشهد اخیر به صورت متورک است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

285- وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ**س** عَنْ رَسُولِ اللَّهِ**ص** أَنَّهُ كَانَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ قَالَ: «وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَّرَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّ صَلَاتِي، وَنُسُكِي، وَمَحْيَايَ، وَمَمَاتِي لِلَّه رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ، اللهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ لَا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، أَنْتَ رَبِّي وَأَنَا عَبْدُكَ، ظَلَمْتُ نَفْسِي، وَاعْتَرَفْتُ بِذَنْبِي فَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي جَمِيعًا، لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ أَنْتَ، وَاهْدِنِي لأَحْسَنِ الأَخْلَاقِ، لَا يَهْدِي لأَحْسَنِهَا إِلاَّ أَنْتَ، وَاصْرِفْ عَنِّي سَيِّئَهَا، لَا يَصْرِفُ سَيِّئَهَا إِلاَّ أَنْتَ، لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ كُلُّهُ فِي يَدَيْكَ، وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ، أَنَا بِكَ وَإِلَيْكَ، تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ. وَفِي رِوَايَةٍ لَهُ: أَنَّ ذَلِكَ فِي صَلَاةِ اللَّيْلِ.

وَذَكرَ المُصَنِّفُ فِي التَّخلِیصِ عَنِ الشَّافِعِي وابن خُزَیمَة إِنَّهُ یُقَالُ فِي المَكتُوبَة وإِنَّ حَدِیثَ عَلي وَرَدَ فِیهَا.

علیس از رسول اللهص روایت فرمود که رسول اللهص هر وقت به نماز می‌ایستاد (این کلمات را) می‌فرمود: متوجه ساختم رویم را و قصد نمودم به عبادت و بندگی ذات پاک خدایی را که آسمان‌ها و زمین را به قدرت و ابتکار خود آفرید بدون آن‌که از قبل نظیری برای آن بوده باشد. و در بندگی و عبادتم بر استقامت هستم و از هر دینی روی گردانیده و رو به اسلام آورده‌ام و من از مشرکان نیستم. حقا که نمازم و عبادتم و زندگیم و مرگم همه برای خدایی است که پروردگار جهانیان است و هیچ شریکی برای او نیست و به همین توحید و اخلاص عبادتم برای الله مأمور شده‌ام و من از مسلمانانم. خدایا تو مَلِک و پادشاهی که همه به فرمان تو هستند و تو مالک همه‌ی مخلوقات هستی. نیست معبودی به حق در سراسر وجود مگر تو. که تو پروردگارم هستی و من بنده‌ی تو هستم و اقرار دارم به همه‌ی گناهانم، بیامرز همه‌ی گناهانم را برای این‌که کسی گناهان را نمی‌آمرزد مگر تو. و مرا برسان به بهترین خلق و خوی. برای این که نیست کسی که برساند به بهترین اخلاق مگر تو. و دور بدار از من بداخلاقی را، زیرا نیست کسی که اخلاق بد را از من دور بدارد مگر تو. من بر طاعتت و فرمانبریت همیشه پایدارم و من فرمانبریت را سعادت و نیک‌بختی می‌شمارم. و خیر همه در دستان تو است: هر خیری که به خلق برسد، هر خیری که امید آن باشد، از توست. و شر راهی به درگاه تو ندارد و هیچ‌گاه نتوان از طریق شر به تو نزدیک شد. پناه آوردنم به سوی توست و توفیق طاعتم از فضل توست و بازگشت من به سوی توست. پر شد برکتت و جهان را فرا گرفت برکت‌هایت و بالاتر و برتر آمدی از هر ثنا و ستایشی که از بندگان فراهم آید. همه در نقص و عیب هستند مگر تو. راهی دیگر ندارم مگر طلب آمرزشت و توبه و رجوع به درگاه تو. بعد از تکبیرة الاحرام این کلمات را بگوید. یا مختصرتر از آن چنان که در حدیث شماره‌ی 286 است:

286- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** إِذَا كَبَّرَ لِلصَّلَاةِ سَكَتَ هُنَيَّةً، قَبْلَ أَنْ يَقْرَأَ، فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ: «أَقُولُ: اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ المَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اَللَّهُمَّ نقِّنِي مِنْ خَطَايَايَ كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الأَبْيَضُ مِنْ الدَّنَسِ، اَللَّهُمَّ اغْسِلْنِي مِنْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

از ابوهریرهس روایت است که گفت: رسول اللهص وقتی که تکبیرة الاحرام می‌فرمود اندکی قبل از این‌که فاتحه بخواند سکوت می‌کرد. از ایشان پرسیدم که سبب آن سکوت چیست؟ فرمود: «می‌گویم: خدایا دور بگردان میان من و گناهانم آن چنان که میان مشرق و مغرب دور گردانیدی. خدایا مرا پاکیزه بدار از گناهانم، چنان که جامه‌ی سفید به شستن پاک می‌شود. خدایا مرا بشوی و پاکیزه بگردان از گناهانم به آب و برف و یخ». قصد از دور داشتن از گناه و شستن و پاکیزه کردن از آن، نیست کردن گناهان گذشته و مصون داشتن از گناهان آینده است. خطابی فرمود: آوردن شستن به یخ و تگرگ برای تأکید است با این‌که یخ و برف به دست استعمال نمی‌شود.

ابن دقیق العید فرمود: برای این است که هر جامه‌ای که به سه چیز شسته شد: به آب و یخ و تگرگ در نهایت پاک می‌شود.

287- وَعَنْ عُمَرَ**س** أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، تَبَارَكَ اسْمُكَ، وَتَعَالَى جَدُّكَ، وَلَا إِلَهُ غَيْرُكَ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ بِسَنَدٍ مُنْقَطِعٍ، وَرَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ مَوْصُولاً وَمَوْقُوفًا.

از عمرس روایت شده که در آغاز نماز بعد از تکبیرة الاحرام می‌فرمود: «تسبیح و تنزیه تو می‌گویم در حالی که به حمد و ستایش تو مشغولم. پر شد برکت نام تو، و برتر آمد عظمت تو، و نیست معبودی به حق مگر تو».

مسلم این را به سند منقطع روایت نمود و طبرانی آن را موصول آورد که کسی از سند آن نیفتاده و موقوف آورد، یعنی از گفته‌ی خود عمرس است. و نظر به این‌که عمرس نماز را در جای رسول اللهص گاهی به آواز بلند می‌خواند و به مردم تعلیم می‌داد، این حدیث در حکم مرفوع می‌شود که از فرموده‌ی خود رسول اللهص باشد. حاکم گفت: روایت آن از عمرس صحیح است. امام احمد فرمود: «أَمَّا أَنَا فَأَذهَبُ إِلَی مَا رُوِيَ عَن عُمَر»: «من روایت آن را از عمر قبول دارم». و در خصوص دعای آغاز نماز الفاظ بسیاری آمده است و هر کسی می‌تواند یکی از آن روایات را برگزیند.

الحاصل: ابوداود و حاکم از حدیث عایشه آورده‌اند که رسول اللهص آن را در آغاز نماز می‌فرمود، اما در سند آن انقطاع است. و ابوداود سند آن را معلول دانست. و دارقطنی فرمود که اسناد آن قوی نیست. والله سبحانه و تعالی أعلم.

288- وَنَحْوُهُ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدري**س** مَرْفُوعًا عِنْدَ الخَمْسَةِ. وَفِيهِ: وَكَانَ يَقُولُ بَعْدَ التَّكْبِيرِ: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ العَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، مِنْ هَمْزِهِ، وَنَفْخِهِ، وَنَفْثِهِ.

و مانند حدیث قبلی به روایت ابوسعید خدریس مرفوعا، یعنی از رسول اللهص که بعد از تکبیره الاحرام می‌فرمود: «پناه می‌برم به خدای بسیار شنوا ـ که اقوال همه‌ی کاینات را می‌شنود ـ بسیار دانا ـ که علم او به اقوال و اعمال و مکنونات ضمایر همه احاطه دارد ـ از شر شیطان لعنت شده، از شر دیوانگی آوردنش و از شر تکبر باریدنش و از شر شعرهای ناهنجار و هجا و ناسزا به خاطر آوردنش».

این حدیث از خمسه (پنج تن) روایت شده است، یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه، از ابوسعید خدری از رسول اللهص روایت کرده‌اند.

289- وَعَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** يَسْتَفْتِحُ الصَّلَاةَ بِالتَّكْبِيرِ، وَالْقِرَاءَةَ: بِالحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ العَالَمِينَ، وَكَانَ إِذَا رَكَعَ لَمْ يُشْخِصْ رَأْسَهُ، وَلَمْ يُصَوِّبْهُ، وَلَكِنْ بَيْنَ ذَلِكَ. وَكَانَ إِذَا رَفَعَ مِنْ الرُّكُوعِ لَمْ يَسْجُدْ حَتَّى يَسْتَوِيَ قَائِمًا. وَإِذَا رَفَعَ مِنْ السُّجُودِ لَمْ يَسْجُدْ حَتَّى يَسْتَوِيَ جَالِسًا. وَكَانَ يَقُولُ فِي كُلِّ رَكْعَتَيْنِ التَّحِيَّةَ. وَكَانَ يَفْرِشُ رِجْلَهُ اليُسْرَى وَيَنْصِبُ اليُمْنَى. وَكَانَ يَنْهَى عَنْ عُقْبَةِ الشَّيْطَانِ، وَيَنْهَى أَنْ يَفْتَرِشَ الرَّجُلُ زِرَاعَيْهِ إفْتِرَاشَ السَّبُعِ. وَكَانَ يُخْتَمُ الصَّلَاةَ بِالتَّسْلِيمِ». أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ، وَلَهُ عِلَّةٌ.

از عایشهل روایت شده که فرمود: رسول اللهص نماز را با گفتن الله اکبر آغاز می‌کرد و قراءت را با خواندن سوره‌ی الحمد شروع می‌کرد، برای این‌که سوره‌ی فاتحه معروف است به سوره‌ی الحمدالله رب العالمین نه این‌که بسم الله نمی‌گفت. علامه جلال الدین سیوطی در کتاب «قطف الأزهار» از هشتاد نفر از صحابه نقل می‌نماید که همه‌شان آغاز سوره‌ی الحمد، بسم الله الرحمن الرحیم را می‌خواندند و او مطمئن است که روایت جهریه بسم الله متواتر است. و موقعی که به رکوع می‌رفت سر را نه پایین می‌انداخت و نه بلندتر از جسم قرار می‌داد، بلکه میان آن دو حالت، یعنی سر را با کمر برابر و همسان قرار می‌داد. و موقعی که از رکوع بالا می‌آمد فوراً به سجود نمی‌رفت تا این‌که راست بایستد و موقعی که سر را از سجود اول بالا می‌آورد به سجود دوم نمی‌رفت تا اول میان دو سجود بنشیند. و بعد از هر دو رکعت به تشهد می‌نشست و تحیات را می‌خواند و در تشهد پای چپ را فرش و بر آن می‌نشست و پای راست را راست می‌گرفت و منع می‌فرمود از نشستن مانند درندگان، بدین صورت که بر باسن بنشینند و دو ساق پا را راست بدارد و دو دست را پشت سر گذارد. و نماز را با سلام دادن پایان می‌داد».

این حدیث علت و مشکل دارد به دلیل این‌که مسلم از ابوالجوزاء اخراج کرده و او از عایشه. و ابوجوزاء از عایشه نشنیده و حدیث او مرسل است. و هم‌چنین به دلیل این‌که مسلم به صورت مکاتبه‌ای از طریق اوزاعی اخراج کرده است.

رسول اللهص منع فرمود از این‌که نمازگزار خود را مانند حیوان قرار دهد، بدین صورت که هنگام رفتن به سجود خود را مانند شتر بیندازد و اول دست را بر زمین نهد. و از این که مانند روباه التفات نماید و صورتش را از این سو به آن سو ببرد. و از این‌که نشستن خود را مانند نشستن سگ قرار دهد. و از این‌که سجود خود را مانند منقار زدن کلاغ به زمین قرار دهد. و از این‌که موقع سلام نماز، همراه سلام اولی دست راست را بالا بیاورد و موقع سلام دومی دست چپ را بالا بیاورد مانند دم‌های اسب‌های سرکش.

290- وَعَنْ اِبْنِ عُمَرَ**ب**: أَنَّ النَّبِيَّ**ص** كَانَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ حَذْوَ مَنْكِبَيْهِ إِذَا اِفْتَتَحَ الصَّلَاةَ، وَإِذَا كَبَّرَ لِلرُّكُوعِ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ الرُّكُوعِ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

از عبدالله بن عمرب روایت است که رسول اللهص هرگاه نماز را آغاز می‌کرد و هرگاه برای رفتن به رکوع تکبیر می‌گفت و هرگاه سرش را از رکوع بالا می‌آورد، دو دستش را تا برابر دو دوشش بالا می‌برد.

این حدیث صحیح متفق علیه صراحت دارد که موقع تکبیرة الاحرام گفتن و موقع رفتن به رکوع و موقع بالا آمدن از رکوع در این سه موقع رسول اللهص دو دست را تا برابر دو دوشش بالا می‌برد و نظر به این‌که این حدیث بالا بردن دو دست را تا برابر دو دوش اثبات می‌کنند، اگر حدیثی راجع به نفی آن باشد حدیث اثبات مقدم بر نفی است. و در صحت حدیث هم حدیث اثبات صحیح‌‌تر است. والله أعلم.

291- وَفِي حَدِيثِ أَبِي حُمَيْدٍ، عِنْدَ أَبِي دَاوُدَ: «يَرْفَعُ يَدَيْهِ حَتَّى يُحَاذِيَ بِهِمَا مَنْكِبَيْهِ، ثُمَّ يُكَبِّرَ».

و در حدیث ابی حمید نزد ابوداود آمده است که رسول اللهص موقع تکبیرة الاحرام دو دست را تا برابر دو دوشش بالا می‌برد و سپس الله أکبر تکبیرة الاحرام می‌فرمود. و باید دانست که حدیث ابوحمید نزد ابوداود دلالت داردکه موقع تکبیرة الاحرام و موقع رفتن به رکوع و موقع بالا آمدن از رکوع هر سه جا دست‌ها را تا برابر دو دوش بالا می‌برد. و بهتر بود که مصنف/ می‌فرمود ـ الحدیث ـ تا گمان نشود که در حدیث ابی حمید بالا بردن دست‌ها فقط موقع تکبیرة الاحرام بوده است. و لفظ حدیث ابوحمید نزد ابوداود چنین است:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلاَةِ اعْتَدَلَ قَائِمًا وَرَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى يُحَاذِىَ بِهِمَا مَنْكِبَيْهِ ثُمَّ یُكبِر، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى يُحَاذِىَ بِهِمَا مَنْكِبَيْهِ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ. وَرَكَعَ ثُمَّ اعْتَدَلَ فَلَمْ يُصَوِّبْ رَأْسَهُ وَلَمْ يُقْنِعْ وَوَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ ثُمَّ قَالَ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، وَرَفَعَ يَدَيْهِ وَاعْتَدَلَ حَتَّى يَرْجِعَ كُلُّ عَظْمٍ إِلَی مَوْضِعِهِ مُعْتَدِلاً. الحدیث.

رسول اللهص وقتی که به نماز برمی‌خاست راست می‌ایستاد، آ‌ن گاه دو دست خود را بالا می‌برد تا دو دستش برابر دو شانه‌اش قرار گیرد. آن گاه می‌فرمود: الله اکبر، و موقعی که می‌خواست به رکوع برود دو دستش را بالا می‌برد تا برابر دو شانه‌اش قرار گیرد. آن گاه می‌فرمود: الله اکبر و به رکوع می‌رفت. پس از آن سر را در رکوع نه بالاتر از بدن می‌برد، نه پایین‌تر از بدن، بلکه سر و گردن و کمر همه را با هم یکسان قرار می‌داد و دو دستش را به دو زانویش می‌نهاد، آن‌گاه برای رفتن به اعتدال می‌فرمود: سمع الله لمن حمده و دو دست را بالا می‌برد تا برابر دو شانه‌اش و راست می‌ایستاد تا هر استخوانی به جای خود برگردد.

292- وَلِمُسْلِمٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ الحُوَيْرِثِ**س** نَحْوُ حَدِيثِ اِبْنِ عُمَرَ**ب**، وَلَكِنْ قَالَ: حَتَّى يُحَاذِيَ بِهِمَا فُرُوعَ أُذُنَيْهِ.

و مسلم از مالک بن الحویرثس مانند حدیث ابن عمرب روایت نمود ولیکن گفت: دست‌ها را بالا برد تا این که دست‌ها برابر لاله‌های دو گوشش قرار گیرد.

قبلاً گفتیم که وقتی که دو کف دست برابر دو شانه قرار گرفت سر انگشتان دو دست تا دو برابر دو گوش قرار می‌گیرد و برابر آن هیچ اختلافی در معنی حدیث وجود ندارد. و روایت ابوداود از وائل به لفظ: «حَتَّى كَانَت حِيَالَ مَنْكِبَيْهِ وَحَاذَى بِإِبْهَامَيْهِ أُذُنَيْهِ»: «تا این که دو کف دست برابر دو دوش و سر دو انگشت شست برابر دو گوشش قرار داشت». و این جمعی است میان دو حدیث که پسندیده و خوب و معقول است.

293- وَعَنْ وَائِلِ بْنِ حُجْرٍ**س** قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ**ص** فَوَضَعَ يَدَهُ اليُمْنَى عَلَى يَدِهِ اليُسْرَى عَلَى صَدْرِهِ». أَخْرَجَهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ.

از وائل بن حجرس روایت است که گفت: «نماز خواندم همراه پیغمبرص آن‌گاه دست راست را بر دست چپ روی سینه‌اش نهاد».

و ابوداود و نسایی این حدیث را روایت نمودند به لفظ: «ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى ظَهْرِ كَفِّهِ الْيُسْرَى وَالرُّسْغِ وَالسَّاعِدِ»: «پس از آن، رسول اللهص کف دست راست را بر پشت کف دست چپ و مچ و ساعد نهاد».

رسغ: پیوندگاه کف دست و پا به ساق. مچ دست و پا.

در منهاج امام نووی آمده است: «وَیَجعَل یَدَیهِ تَحتَ صَدرِهِ»: «و دو دستش را زیر سینه‌اش قرار می‌دهد».

و در حدیث وائل آمده است: (علی صدره): «روی سینه‌اش». گویا تفاوت روی سینه و زیر سینه چندان نیست.

و بستن دست در قیام نماز قول جمهور صحابه و تابعین می‌باشد و هیچ اختلافی از رسول اللهص درباره‌ی آن نیامده است. و دست بستن در موطای امام مالک است. و ابن المنذر و غیره از امام مالک فقط دست بستن را روایت کرده‌اند. و از امام مالک روایتی است که دست‌ها را نمی‌بندد و بیشتر اصحاب مالک بر آنند.

شرح حال وائل: او ابوهنید وائل بن حجر بن ربیعه حضرمی است. پدرش از پادشاهان حضرموت بود. وائل نزد رسول اللهص آمد و مسلمان شد. گفته می‌شود که رسول اللهص به یارانش بشارت داد که وائل بن حجر از سرزمینی دور نزد شما می‌آید در حالی که قصد طاعت پروردگار و رغبت در دین اسلام دارد و علاقه‌مند به طاعت خدا و پیغمبر اوست. او باقی‌مانده از پسران پادشاهان است. وقتی که آمد و بر رسول اللهص وارد شد، رسول اللهص به او خوش آمد فرمود و او را نزدیک خود نشاند و لنگ دوش خود را پهن کرد و وائل را بر لنگ دوش خود نشاند و فرمود: «اللهم بَارِك عَلَی وَائِل واستَعمِلهُ عَلَی الأَقیَالِ مِن حَضْرَمَوْتَ»: «خدایا برکت فرود آور بر وائل و او را بر حکام حضرموت به کار گیر». اصحاب صحاح سته از او روایت کرده‌اند، جز بخاری که از وائل روایت ندارد.

294- وَعَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِأُمِّ القُرْآنِ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و از عباده بن صامتس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «کسی که در قیام نماز سوره‌ی فاتحه را نخواند، نماز ندارد».

295- وَفِي رِوَايَةٍ، لِابْنِ حِبَّانَ وَالدَّارَقُطْنِيِّ:«لَا تَجْزِي صَلَاةٌ لَا يُقْرَأُ فِيهَا بِفَاتِحَةِ الكِتَابِ».

و در روایتی از ابن حبان و دارقطنی آمده است که رسول اللهص فرمود: «نمازی که در آن سوره‌ی فاتحه الکتاب خوانده نشود، کفایت نمی‌کند».

296- وَفِي أُخْرَى، لِأَحْمَدَ وَأَبِي دَاوُدَ، وَالتِّرْمِذِيِّ، وَابْنِ حِبَّانَ: «لَعَلَّكُمْ تَقْرَءُونَ خَلْفَ إِمَامِكُمْ؟»، قُلْنَا: نِعْمَ. قَالَ: «لَا تَفْعَلُوا إِلَّا بِفَاتِحَةِ الكِتَابِ، فَإِنَّهُ لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِهَا.

رسول اللهص آواز قراءت قرآن مأمومین را پشت سر خود در نماز جماعت شنید. از جماعت سؤال فرمود: «شما پشت سر امامتان قرآن می‌خوانید؟» گفتند: بله. فرمود: «پشت سر امامتان نخوانید مگر سوره‌ی فاتحه را، زیرا کسی که فاتحه را در نمازش نخواند نماز ندارد». این حدیث تصریح دارد بر وجوب قراءت فاتحه بر منفرد و امام و مأموم.

مذهب امام شافعی بر این است که فاتحه خواندن در هر رکعت از نماز بر منفرد و امام و مأموم فرض است. و دلالت آن ظاهر است. و مذهب پیشوایان حنفیه بر این است که قراءت بر مأموم لازم نیست و قراءت امام جای قراءت مأموم را می‌گیرد.

در مذهب امام مالک: حد وسط است: اگر امام بلند می‌خواند، مثل دو رکعت صبح و دو رکعت اول مغرب و عشاء و دو رکعت نماز جمعه که مأموم گوش به قراءت امام می‌نماید و خودش فاتحه نمی‌خواند. و اگر امام آهسته می‌خواند مثل نماز ظهر و عصر و رکعت آخر مغرب و دو رکعت آخر نماز عشاء که مأموم فاتحه را می‌خواند. و دلیل شافعیه ظاهر است و احتیاط هم این است که مأموم فاتحه را بخواند، زیرا اگر فاتحه نخواند نماز او صحیح نیست. و خواندن نمازی که همه بگویند صحیح است، بهتر است نمازی که بعضی بگویند صحیح است و بعضی بگویند صحیح نیست. و حتی در نماز جهریه هم قراءت مأموم لازم است. و مؤید این موضوع است:

مَا أَخرَجَهُ ابُودَاوُد مِن حَدِیثِ عُبَادَة أَنَّهُ صَلَّى خلفَ أبي نُعَيم، وأبو نُعَيم يَجهَرُ بِالقَرَاءَةِ، فَجَعَلَ عُبَادَةُ يقرأُ بأمّ القُرآنِ، فَلَمَّا انصَرَفُوا مِنَ الصَّلاة قَالَ لِعُبَادَة بَعضُ مَن سَمِعَهُ یَقرَأ: سمعتُك تقرأُ بأمّ القُرآن وَأَبُو نُعَيم يَجهَرُ، قال: أَجَلْ، صَلَّى بِنَا رَسُولُ الله**ص** بَعضَ الصَّلَوَاتِ الَّتِي يُجهَرُ فِيهَا بِالقَرَاءَة، قَالَ: فَالْتبَسَت عَلَيهِ القَرَاءَةُ، فَلَمَّا فَرَغَ أقبلَ علينا بِوَجهِهِ فَقَالَ: «هَل تَقرَؤُونَ إِذَا جَهَرْتُ بِالقِرَاءَةِ؟». فَقَالَ بَعضُنَا: نَعَم، إِنَّا نَصنَعُ ذَلِكَ. قال: «فَلَا، وَأَنَا أَقُولُ: مَا لِي يُنازِعُنِي القُرآنُ! فَلَا تَقرَؤُوا بِشَيءِ مِنَ القُرآنِ إِذَا جَهَرتُ إلَّا بِأُمِّ القُرآنِ».

«عباده بن الصامت پشت سر ابونعیمب نماز خواند. ابونعیم نماز را به آواز بلند می‌خواند و عبادت را شروع کرد به خواندن فاتحه. از نماز که فارغ شدند یکی از کسانی که شنید عباده پشت سر امام در نماز جهریه فاتحه می‌خواند به عباده گفت: شنیدم که سوره‌ی فاتحه می‌خوانی در حالی که امام که ابونعیم است به جهر می‌خواند. عباده گفت: بله، من فاتحه خواندم، برای این‌که رسول اللهص با ما نماز خواند بعضی از نمازهایی که به جهر خوانده می‌شود. قراءت بر او متشبه شد هنگامی که از نماز فارغ شد رو به ما نمود و فرمود: وقتی که من به جهر می‌خوانم شما هم می‌خوانید؟ بعضی از ما گفتند: بله، ما این کار را می‌کنیم. فرمود: من می‌گفتم چرا قرآن با من منازعه دارد! وقتی که من به آواز بلند خواندم، شما هیچ نخوانید مگر سوره‌ی فاتحه را».

این حدیث حجت است برای امام شافعی که می‌گوید: قراءت فاتحه در نماز سریه و جهریه بر مأموم لازم است.

و اما حدیث: «مَن صَلَّی خَلفَ الإِمَامِ فَقِرَاءَةُ الإِمَامِ قِرَاءَةٌ لَهُ» با این‌که ضعیف است. مصنف در تلخیص فرمود: این حدیث مشهور است از حدیث جابر بن عبدالله و چند طریق دارد از جماعتی از صحابه و تمام طرق آن معلول است. و لفظ قراءت امام هم عام است، شامل فاتحه و سوره می‌شود و هم‌چنان آیه‌ی: ﴿وَإِذَا قُرِئَ ٱلۡقُرۡءَانُ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥ وَأَنصِتُواْ﴾ [الأعراف: 204] و حدیث: «إِذَا قُرِأَ فَانصِتُوا» که همه‌ی این‌ها عموماتی است که شامل فاتحه و غیرفاتحه می‌شود. و حدیث عباده اختصاص به فاتحه دارد و حدیث به آن اختصاص می‌یابد که قراءت فاتحه لازم مأموم است، اگر هم نماز جهریه باشد و امام به جهر بخواند. و حدیث ابوداود به روایت از ابوهریره: قَالَ رَسُولُ الله**ص**: «مَنْ صَلَّى صَلَاةً لَمْ يَقْرَأْ فِيهَا بِأُمِّ الْقُرْآنِ فَهِيَ خِدَاجٌ فَهِيَ خِدَاجٌ فَهِيَ خِدَاجٌ غَيْرُ تَمَامٍ»: «کسی که نمازی خواند که سوره‌ی فاتحه در آن خوانده نشد، آن نماز ناقص است، آن نماز ناقص است، کامل نیست». و ابوهریره به ابوالسائب که گفت: من بعضی اوقات پشت سر امام می‌خوانم، فرمود: در دلت بخوان، یعنی آسته بخوان. وگفتار مکحول که فاتحه حتماً بخوان و در همه حال. اگر امام بعد از فاتحه سکوت کرد در همان سکوت امام بخوان و اگر سکوت نکرد قبل از امام، همراه امام، بعد از امام، هر کدام میسر شد بخوان و به هیچ وجه فاتحه را ترک نکن. والله سبحانه و تعالی أعلم.

297- وَعَنْ أَنَسٍ**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ كَانُوا يَفْتَتِحُونَ الصَّلَاةِ بِالحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ العَالَمِينَ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و از انسس روایت است که رسول اللهص و ابوبکر و عمرب نماز را با قراءت سوره‌ی الحمد آغاز می‌کردند.

298- زَادَ مُسْلِمٌ: لَا يَذْكُرُونَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فِي أَوَّلِ قِرَاءَةٍ وَلَا فِي آخِرِهَا.

مسلم افزود: آنان بسم الله الرحمن الرحیم را نه در اول قراءت فاتحه و نه در آخر آن که سوره‌ی دیگری را می‌خواندند، بلند نمی‌خواندند.

299- وَفِي رِوَايَةٍ لِأَحْمَدَ، وَالنَّسَائِيِّ وَابْنِ خُزَيْمَةَ: لَا يَجْهَرُونَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

و در روایت احمد و نسایی و ابن خزیمه آمده است که: آنان بسم الله الرحمن الرحیم را به آواز بلند نمی‌خواندند.

300- وَفِي أُخْرَى لِابْنِ خُزَيْمَةَ: كَانُوا يُسِرُّونَ.

وَعَلَى هَذَا يُحْمَلُ النَّفْيُ فِي رِوَايَةِ مُسْلِمٍ، خِلَافًا لِمَنْ أَعَلَّهَا.

و در روایت دیگری از ابن خزیمه آمده است که: آنان بسم الله الرحمن الرحیم را آهسته می‌خواندند.

و بر همین روایت ابن خزیمه نفی روایت مسلم حمل می‌شود، یعنی بسم الله الرحمن الرحیم را آهسته می‌خواندند، برخلاف کسی که حدیث را معلول دانست. یعنی اعتماد بر همین روایت ابن خزیمه است که جمع بین روایات بسم الله الرحمن الرحیم نموده است.

الحاصل: رسول اللهص گاهی بسم الله الرحمن الرحیم را به جهر و گا هی به سرّ می‌خواند‌ه‌اند. بنابراین هر کسی به جهر شنیده همان را روایت نموده و هر کس به سر شنیده همان را روایت کرده است. والله أعلم.

301- وَعَنْ نُعَيْمٍ الْمُجَمِّرِ**س** قَالَ: صَلَّيْتُ وَرَاءَ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** فَقَرَأ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ثُمَّ قَرَأَ بِأُمِّ القُرْآنِ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ: وَلَا الضَّالِّينَ، قَالَ: آمِينَ. وَيَقُولُ كُلَّمَا سَجَدَ، وَإِذَا قَامَ مِنْ الجُلُوسِ: اَللَّهُ أَكْبَرُ. ثُمَّ يَقُولُ إِذَا سَلَّمَ: وَاَلَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنِّي لَأَشْبَهُكُمْ صَلَاةً بِرَسُولِ اللَّهِ**ص**. رَوَاهُ النَّسَائِيُّ وَابْنُ خُزَيْمَةَ.

نعیم: ابوعبدالله مولی عمر بن الخطاب: مجمر نامیده شد، برای این‌که مأمور بود در هر روز جمعه در نیمروز مسجد مدینه را خوشبو سازد. مجمره: آتش‌دان که در آن آتش می‌کنند و بخور یا عود را بر آن می‌ریزند تا دود کند و محل را خوشبو سازد. نعیم مجمر می‌گوید: «نماز خواندم پشت سر ابوهریرهس آن گاه بسم الله الرحمن الرحیم را خواند و بعد سوره‌ی الحمد را خواند و موقعی که به: ولا الضالین رسید، گفت: آمین. و هربار که به سجود می‌رفت می‌گفت: الله اکبر. و هرگاه سر از سجود بلند می‌کرد می‌گفت: الله اکبر. و موقعی که سلام نماز داد گفت: من از شما در نماز به رسول اللهص بیشتر شباهت دارم. به عبارت دیگر نماز من بیشتر از نماز شما به نماز رسول اللهص شباهت دارد».

در این حدیث ابوهریرهس بسم الله الرحمن الرحیم به آواز بلند خواند و فرمود: نماز من بیشتر از نماز شما به نماز رسول اللهص شباهت دارد. و غیر ممکن است که صحابی نسبتی به حضرت رسول دهد که صحیح نباشد.

نسایی از اصحاب صحاح سته بابی را به این عنوان آورد و فرمود: (الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم) و این صحیح‌ترین حدیثی است که در این باره آمده است و مؤید اصل مسأله است که حکم بسم الله الرحمن الرحیم در قراءت، حکم فاتحه است در قراءت. هرجا فاتحه به جهر خوانده شود بسم الله الرحمن الرحیم نیز به جهر خوانده می‌شود و هر جا فاتحه به سر خوانده شود، بسم الله الرحمن الرحیم نیز به سر خوانده می‌شود. و حدیث دلالت داردکه رسول اللهص بسم الله را در جهریه به جهر می‌خوانده‌اند.

و بعید است که صحابی قسم یاد بنماید که نمازش شباهت نماز رسول اللهص دارد و خلاف واقع بیاورد. و در حدیث دلیل بر گفتن آمین به آواز بلند است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

302- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا قَرَأْتُمْ الفَاتِحَةِ فَاقْرَءُوا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فَإِنَّهَا إِحْدَى آيَاتِهَا». رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ، وَصَوَّبَ وَقْفَهُ.

از ابوهریرهس روایت است که فرمود: رسول اللهص فرمود: «موقعی که می‌خواهید سوره‌ی فاتحه را بخوانید بسم الله الرحمن الرحیم را بخوانید که بسم الله الرحمن الرحیم آیه‌ای از آیات فاتحه است».

این حدیث اگر موقوف باشد باز هم در حکم مرفوع است، برای این‌که از نزد خود چنین چیزی نخواهد گفت.

دارقطنی در سنن خود همه‌ی احادیث مربوط به جهر به بسم الله الرحمن الرحیم در نماز را به طریقی واسع و مرفوع به روایت علیس و عمار و ابن عباس و ابن عمر و ابی هریره و ام سمله و جابر و انسش جمع‌آوری نموده و بعد از روایت احادیث نامبردگان وغیر از آنان چنین فرموده است که این است لفظ فرموده‌ی او:

وَرَوَى الْجَهْرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، عَنِ النَّبِيِّ**ص** جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَمِنْ أَزْوَاجِهِ غَيْرَ مَنْ سَمَّيْنَا وَكَتَبْنَا أَحَادِيثَهُمْ بِذَلِكَ فِي كِتَابِ الجَهْرِ بِهَا مُفْرَدًا، وَاقْتَصَرْنَا عَلَى مَا ذَكَرنَا هُنَا طَلَبًا لِلِاخْتِصَارِ وَالتَّخْفِيفِ، انتهی لفظه.

و امام طبرانی بعد از این‌که احادیثی را که دلالت بر جهر به بسم الله الرحمن الرحیم دارد، برشمرد، فرمود: از یاران و همسران پیامبرص خواندن بسم الله الرحمن الرحیم را به جهر (در نماز جهریه) از رسول اللهص روایت نمودند، غیر از کسانی که نامشان بردیم و احادیث به روایت ایشان را در خصوص جهر به بسم الله الرحمن الرحیم در کتابی جداگانه نوشتیم. و در این‌جا به همین قدر برای اختصار و سبک کردن کتاب اکتفا کردیم. ـ انتهی.

امام جلال الدین سیوطی در کتاب «قطف الأهزار المتناثرة في الأحادیث المتواترة» آورده است که حدیث جهر به بسم‌الله الرحمن الرحیم متواتر است و هفتاد تن از اصحاب پیغمبرص بسم الله الرحمن الرحیم را در نماز جهریه به آواز بلند می‌خوانده‌اند. بنابراین بسم الله الرحمن الرحیم آیه‌ای از سوره‌ی فاتحه است و نخواندن آن نماز را باطل می‌کند.

امام رازی می‌فرماید: وقتی شخص مسلمان می‌خواهد خوراک بخورد یا آب بیاشامد یا لباس بپوشد یا به خانه داخل شود در همه‌ی این‌ها و غیر این‌ها سنت است که بسم الله الرحمن الرحیم را بگوید، چگونه معقول است که در قراءت قرآن با آن‌که بسم الله الرحمن الرحیم اول هر سوره است، بسم الله الرحمن الرحیم را نخواند. عقل و انصاف و پیروی حق مقتضی است که بسم الله الرحمن الرحیم اول فاتحه و آیه‌ای از آن باشد و هم‌چنان در اول هر سوره‌ای غیر از سوره‌ی توبه باشد. والله أعلم.

303- وَعَنْهُ**س** قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** إِذَا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَةِ أُمِّ القُرْآنِ رَفَعَ صَوْتَهُ وَقَالَ: «آمِينَ». رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ وَحَسَّنَهُ، وَالْحَاكِمُ وَصَحَّحَهُ.

و از ابوهریرهس روایت است که فرمود: عادت پیغمبرص این بود که هر موقع از قراءت فاتحه فارغ می‌شد پس از گفتن: ولا الضالین، آواز خود را به گفتن آمین بلند می‌فرمود.

این حدیث دلالت دارد بر آمین گفتن امام به آواز بلند بعد از خواندن فاتحه و در سنت بودن آمین گفتن مأموم. بخاری در مشروع بودن آمین گفتن مأموم این حدیث ابی هریرهس را روایت کرده است:

قَالَ رَسُولُ اللهِ**ص**: «إِذَا أَمَّنَ الإِمَامُ، فَأَمِّنُوا، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ تَأْمِينُهُ تَأْمِينَ المَلاَئِكَةِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ».

رسول اللهص فرمود: «وقتی که امام آمین گفت شما آمین بگویید، برای این‌که هر کسی که آمین گفتن او با آمین گفتن ملائکه همراه شود، همه‌ی گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود».

و بخاری از حدیث ابی هریرهس آورد که رسول اللهص فرمود: «إِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ: آمِينَ، وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ فِي السَّمَاءِ آمِينَ، فَوَافَقَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ».

«وقتی که یکی از شما آمین گفت و ملائکه در آسمان گفت: آمین، و با یکدیگر همزمان شد، همه‌ی گناهان گذشته‌اش آمرزیده شده است». این حدیث می‌رساند که آمین منفرد سنت است.

جمهور علما برآنند که آمین گفتن بعد از فاتحه برای امام و مأموم و منفرد سنت است. و بلند کردن آواز به گفتن آمین در جهریه سنت است. اما حنفی‌ها می‌فرمایند که مأموم آمین آهسته بگوید، خواه نماز جهریه و خواه نماز سریه. و حنبلی‌ها در این‌که مأموم آوازش را با امام بلند کند با شافعی‌ها موافق‏اند و مالکی‌ها در قولی با حنفی‌ها موافق‎اند و در قولی آمین نمی‌گویند. و احادیث همه به موافقت با شافعی‌ها دلالت دارد. در مذهب ظاهری آمین گفتن بعد از فاتحه بر هر نمازگزار بنا بر عمل به ظاهر لفظ واجب است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

304- وَلِأَبِي دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيِّ مِنْ حَدِيثِ وَائِلِ بْنِ حُجْرٍ نَحْوُهُ.

و ابوداود و ترمذی از حدیث وائل بن حجر مانند حدیث ابی هریرهس روایت کرده‌اند. لفظ روایت ابی داود و ترمذی در سنن چنین است:

«إِذَا قَرَأَ الإِمَامُ وَلاَ الضَّالِّينَ قَالَ آمِينَ وَرَفَعَ بِهَا صَوْتَهُ».

رسول اللهص فرمود: «هر وقت امام و لاالضالین گفت، آمین بگوید به آواز بلند.

وَ فِي لَفظٍ لَهُ عَنهُ: أَنَّهُ صَلَّی خَلفَ رَسُولِ الله**ص** فَجَهَرَ بِآمِین.

وائلس گفت که: نماز خواند پشت سر رسول اللهص و آمین به آواز بلند فرمود.

کلمه‌ی آمین: به مدّ و به تخفیف به معنی استجب، یعنی اللهم استجب دعاءنا: خدایا به اجابت برسان دعایمان. و آمین بدون مدّ به همین معنی است. و آمین: به مدّ و تشدید به معنی قاصدین است، چنان‌که در قرآن عظیم آمده است: آمین البیت الحرام: قصدکنندگان کعبه‌ی مشرفه برای حج و عمره. و واحدی فرمود: آمین بعد از فاتحه چنان که بسیاری از عوام می‌گویند، یعنی ما قصدکنندگان درگاهت هستیم دعای ما را بپذیر.

305- وَعَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى**ب** قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ**ص** فَقَالَ: إِنِّي لَا أَسْتَطِيعُ أَنْ آخُذَ مِنْ القُرْآنِ شَيْئًا، فَعَلِّمْنِي مَا يُجْزِئُنِي مِنْهُ. فَقَالَ: «قُل: سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَلَا حَوْلٌ وَلَا قُوَّةً إِلَّا بِاللَّهِ العَلِيِّ العَظِيمِ». الحَدِيث. رَوَاهُ أَحْمَدُ، وَأَبُو دَاوُدَ، وَالنَّسَائِيُّ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ حِبَّانَ، وَالدَّارَقُطْنِيُّ، وَالْحَاكِمُ.

و از عبدالله بن أبی اوفیس روایت است که گفت: مردی به خدمت رسول اللهص آمد و گفت: از قرآن نمی‌توانم چیزی یاد بگیرم، یعنی حفظ آیات قرآن برایم بسیار دشوار است. چیزی یادم بده که برایم جای قراءت قرآن را بگیرد. فرمود: «بگو: سبحانه الله: تنزیه و تسبیح تو می‌گویم که پاکی و خدایی. و الحمدالله: و همه ستایش‌ها برای خدای یکتاست. و لا اله الا الله: و نیست معبودی به حق مگر الله. و الله اکبر: و خدا بزرگ‌تر و بزرگوارتر است از آن‌چه به فهم آید. و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم: و نیست چاره‌ای برای دوری از گناه و نه نیرویی برای پایداری بر طاعت مگر به کمک خدای یکتای بسیار بلند مرتبه و بسیار بزرگوار».

عبدالله بن ابی اوفی: کنیه‌ی او ابو ابراهیم یا ابومحمد یا ابومعاویه است. نام ابی اوفی: علقمه بن قیس بن الحارث الاسلمی است. از مشاهد او با رسول اللهص: حدیبیه و خیبر در سال ششم هجری به بعد است. او همیشه در مدینه اقامت داشت تا موقعی که رسول اللهص رحلت فرمود. پس از آن به کوفه منتقل شد. و او آخرین صحابی است که در کوفه درگذشت.

و کلمه‌ی الحدیث: یعنی حدیث را تا آخر آن بخوان و تمام کن. دنباله‌ی حدیث و متمم آن در سنن ابوداود به این لفظ است:

قَالَ - أي الرَّجُل -: يَا رَسُولَ اللَّهِ**ص**، هَذَا لِلَّهِ، فَمَا لِي؟ قَالَ: «قُلِ اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي، وَارْزُقْنِي وَعَافِنِي، وَاهْدِنِي »، فَلَمَّا قَامَ قَالَ هَكذَا بِیَدَیه فَقَالَ رَسُولُ الله**ص**: «أَمَّا هَذَا، مَلَأَ يَدَيْهِ مِنَ الْخَيْرِ». جز این‌که در سنن ابی داود: العلی العظیم نیاورده است.

وقتی که رسول اللهص به آن مرد فرمود: «بگو: سبحان الله و الحمدالله ـ تا آخر ـ آن مرد گفت: این کلمات همه برای خداست، یعنی تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر برای خداست. پس برای خودم چیست؟ فرمود: بگو:

«اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي، وَارْزُقْنِي وَعَافِنِي، وَاهْدِنِي»: «خدیا مرا مورد رحمتت قرار ده و روزیم برسان و مرا تندرستی و عافیت عطا فرما. و مرا به راه راست برسان».

وقتی که آن مرد برخاست تا برود با دو دست خود مثل کسی که می‌خواهد چیزی را جمع نماید می‌کرد. رسول اللهص فرمود: «اما این مرد دو دست خود را پر از خیر کرد». و معنی: «إِنِّي لَا أَسْتَطِيعُ أَنْ آخُذَ مِنْ القُرْآنِ شَيْئًا»: یعنی: «من حالا نمی‌توانم چیزی از قرآن را حفظ نمایم». فرمود: سبحان الله والحمدالله تا آخر بگو. یعنی والله اعلم: این کلمات را به جای قراءت قرآن بگو تا وقتی که بتوانی قرآن را به قدر حاجت در نماز حفظ نمایی. برای این‌که کسی که می‌تواند سبحان الله والحمدالله تا آخر را حفظ نماید از قرآن هم می‌تواند به قدر لزوم از بر نماید.

306- وَعَنْ أَبِي قَتَادَةَ**س** قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** يُصَلِّي بِنَا، فَيَقْرَأُ فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ بِفَاتِحَةِ الكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، وَيُسْمِعُنَا الآيَةَ أَحْيَانًا، وَيُطَوِّلُ الرَّكْعَةَ الأُولَى، وَيَقْرَأُ فِي الأُخْرَيَيْنِ بِفَاتِحَةِ الكِتَابِ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

از ابوقتادهس روایت است که گفت: رسول اللهص با ما نماز می‌خواند و در نماز ظهر و عصر در دو رکعت اولی فاتحه الکتاب می‌خواند و دو سوره، و گاه بود که آیه را بلند می‌خواند و به ما می‌شنواند قراءت آن آیه را. و رکعت اولی را طولانی‌تر از رکعت دوم می‌خواند. و در دو رکعت آخری نماز ظهر و عصر فقط سوره‌ی فاتحه می‌خواند.

در این حدیث به اثبات رسیده است که فاتحه را در هر رکعت می‌خواند.

و عبارت: کان یصلی: دلالت بر استمرار می‌دهد. یعنی همیشه عادت رسول اللهص این بودکه در نماز ظهر و عصر در رکعت اول و دوم بعد از فاتحه سوره می‌خواند و رکعت اولی را از رکعت دومی طولانی‌تر می‌کرد و در دو رکعت آخری نماز ظهر و عصر فقط سوره‌ی فاتحه می‌خواند.

نسایی روایت نمود از حدیث البراء که گفت: كُنَّا نُصَلِّي خَلْفَ النَّبِيِّ**ص** الظُّهْرَ ونَسْمَعُ مِنْهُ الْآيَةَ بَعْدَ الْآيَة مِنْ سُورَةِ لُقْمَانَ، وَالذَّارِيَاتِ. پشت سر پیغمبرص نماز می‌خواندیم و از او آیه‌ای بعد از آیه‌ی دیگر از سوره‌ی لقمان و الذاریات می‌شنیدیم.

و ابن خزیمه از انسس روایت نمود ولیکن گفت: سوره‌ی سبح اسم ربک و هل اتاک حدیث الغاشیه می‌خواند. و عبدالرزاق آخر حدیث ابی قتاده آورد: وَظَنَنَّا أَنَّهُ یُرِیدُ بِذَلِكَ یُرِیدُ أَن یُدرِكَ النَّاس الرَّكعَة الأُولی: ما گمان می‌کردیم که خواندن سوره و طول دادن به رکعت اول و دوم برای رسیدن مردم به رکعت اول بود. و در حدیث دلیل است که رسول اللهص در رکعت سوم و چهارم غیر از فاتحه چیزی دیگر نمی‌خواند.

مسلم روایت نمود از حدیث حفصهل: كَانَ يُرَتِّلُ السُّورَةَ حَتَّى تَكُونَ أَطْوَلَ مِنْ أَطْوَلَ مِنْهَا: رسول اللهص سوره را به ترتیل و تأنی می‌خواند تا جایی که از سوره‌ی طولانی‌تر از آن طولانی‌تر می‌شد.

بیهقی فرمود: رکعت اول را طولانی‌تر از رکعت دوم می‌نماید، اگر انتظار کسی دارد که می‌خواهد به نماز برسد و اگر نه هر دو رکعت را مانند هم قرار بدهد. اما در رکعت سوم نماز مغرب و دو رکعت آخری نماز عشاء و دو رکعت آخری نماز ظهر و عصر غیر از فاتحه چیزی نخواند. اگرچه در موطا امام مالک از طریق صنابحی روایت نموده است که در رکعت سوم مغرب، ابوبکر صدیق این آیه را می‌خواند: ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغۡ قُلُوبَنَا بَعۡدَ إِذۡ هَدَيۡتَنَا وَهَبۡ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحۡمَةًۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡوَهَّابُ٨﴾ [آل عمران: 8] «ای پروردگار ما دل‌های ما را از راه راست بعد از این‌که ما را به راه راست رساندی، منحرف مساز و رحمتی از نزد خود به ما عطا فرما که حقا که تو بسیار دهنده‌ی خیر هستی و بسیار بخشایشگر».

و از امام شافعی در خصوص قراءت غیر فاتحه در دو رکعت آخری ظهر و عصر و عشاء و رکعت آخری مغرب دو قول است: قول جدید قراءت سوره در آن مستحب است و این قول معتمد نیست. قول دوم قول قدیم است که غیر از فاتحه در دو رکعت آخری ظهر و عصر و عشاء و رکعت آخری مغرب مستحب نیست. و این قول معتمد است در مذهب. اگر کسی در این رکعت‌های آخری چیزی از آیات یا سوره بخواند خلل به نماز او نمی‌رساند. والله سبحانه و تعالی أعلم.

قول قدیم شافعی: آن‌چه قبل از رفتن به مصر فرموده و روات آن امام محمد و زعفرانی و کرابیس و ابوثور هستند و کتابی که در قول قدیم داشته به نام الحجه و غیر آن است. و قول جدید شافعی: آن‌چه در مصر فرموده و روات آن: بویطی و مزنی و ربیع بن سلیمان مرادی و ربیع جیزی هستند. و کتاب حاوی قول جدید: ام و املاء و مختصر و مسند است. و ایشان 110 کتاب تألیف کرده‌اند.

307- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ**س** قَالَ: كُنَّا نَحْزُرُ قِيَامَ رَسُولِ اللَّهِ**ص** فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ، فَحَزَرْنَا قِيَامَهُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ مِنْ الظُّهْرِ قَدْرَ: (الم تَنْزِيلُ) السَّجْدَةِ. وَفِي الأُخْرَيَيْنِ قَدْرَ النِّصْفِ مِنْ ذَلِكَ. وَفِي الْأُولَيَيْنِ مِنْ العَصْرِ عَلَى قَدْرِ الأُخْرَيَيْنِ مِنْ الظُّهْرِ، وَالْأُخْرَيَيْنِ عَلی النِصفِ مِن ذَلِكَ. رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

از ابوسعید خدریس روایت است که گفت: ما قیام رسول اللهص را در نماز ظهر و عصر تخمین می‌زدیم. رسول اللهص در دو رکعت اول نماز ظهر و عصر به قدر چند آیه قراءت می‌فرماید. پس تخمین‌مان بر این شد که در دو رکعت اولی نماز ظهر در هر رکعتی به قدر سوره‌ی الم تنزیل السجده، یعنی به قدر سی آیه، و در دو رکعت آخری نماز ظهر به قدر نصف آن یعنی به قدر پانزده آیه، و در دو رکعت آخری نماز عصر به قدر نصف آن، یعنی هفت تا هشت آیه، یعنی به قدر سوره‌ی فاتحه.

این حدیث صحیح مسلم به روایت ابوسعید خدری به قوت حدیث ابوقتاده نیست. برای این که حدیث ابوقتاده متفق علیه و نسبت به آن جزم و یقین است. و روایت ابوسعید از روی حدس و تخمین است. و روایات دیگری هست که می‌رساند رسول اللهص نماز ظهر را خیلی بیش از آن طولانی می‌کرده است. چنان که مسلم و نسایی از ابوسعید خدریس روایت کرده‌اند: كَانَتْ صَلَاة الظُّهْرِ تُقَامُ فَيَذْهَبُ الذَّاهِبُ إِلَى الْبَقِيعِ فَيَقْضِي حَاجَتَهُ. ثُمَّ یَأتِي إِلی أَهلِهِ فَيَتَوَضَّأُ. وَیُدرِكُ النَبِيَّ**ص** فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى مِمَّا يُطِیلُهَا. رواه مسلم والنسائی عن ابی سعید.

ابوسعید خدریس می‌گوید: اقامه‌ی نماز ظهر گفته می‌شد و رسول اللهص به نماز ظهر می‌ایستاد و شخص برای قضای حاجت تا حدود بقیع می‌رفت و قضای حاجت می‌کرد و به خانه می‌آمد و وضو می‌گرفت و به مسجد می‌آمد و به رسول اللهص در رکعت اولی می‌رسید.

و معلوم است که شخص برود تا بقیع و قضای حاجت بنماید و به خانه بیاید و وضو بگیرد و به مسجد برود و به رسول اللهص در رکعت اولی برسد، این همه وقت به اندازه‌ی خواندن سی آیه نیست.

وَ أَخرَجَ الإِمَام أحمَد ومُسلِم أیضًا عن ابی سعید: أَنَّ النَّبِيَّ**ص** كَانَ یَقرَأُ فِي صَلَاةٍ الظُهر فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ قَدْرَ ثَلَاثِينَ آيَةً، وَفِي الأُخْرَيَيْنِ قَدْرِ خَمسَ عشرة آیَة ـ أَو قَالَ نِصْفُ ذَلِكَ ـ، وَفِي الْعَصْرِ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ فِي كلِّ رَكعَةٍ قَدْر خَمسَ عشرة آیَة، وَفِي الأُخْرَيَيْنِ قَدر نِصْف ذَلِكَ.

این حدیث مانند حدیث شماره‌ی 307 به روایت ابوسعید است و می‌رساند که در دو رکعت آخری ظهر غیر از فاتحه آیاتی می‌خواند و در دو رکعت آخری عصر غیر از فاتحه نمی‌خواند. و همان‌طور که گفته شد حدیث به روایت ابوسعید به قوت حدیث ابوقتاده نیست. و در جمع بین دو حدیث می‌شود گفت ـ والله أعلم ـ که رسول اللهص بعضی اوقات نماز ظهر را طولانی می‌فرمودند و بعضی اوقات طولانی نمی‌فرمودند، چنان که عادت ایشان بود تا امت به زحمت نیفتد و هر یک از دو طریق بخواهد اختیار نماید. و قول جدید امام شافعی/ در استحباب قراءت غیر فاتحه در دو رکعت آخری نماز چهار رکعتی از این‌جا معلوم می‌شود. والله سبحانه و تعالی أعلم.

308- وَعَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ**س** قَالَ: كَانَ فُلَانٍ يُطِيلُ الأُولَيَيْنِ مِنْ الظُّهْرِ، وَيُخَفِّفُ العَصْرَ، وَيَقْرَأُ فِي المَغْرِبِ بِقِصَارِ المُفَصَّلِ وَفِي العِشَاءِ بِوَسَطِهِ وَفِي الصُّبْحِ بِطُولِهِ. فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: مَا صَلَّيْتُ وَرَاء أَحَدٍ أَشْبَهَ صَلَاة بِرَسُولِ اللَّهِ**ص** مِنْ هَذَا. أَخْرَجَهُ النَّسَائِيُّ بِإِسْنَادٍ صَحِيحٍ.

نسایی به اسناد صحیح از سلیمان بن یسارس روایت نمود که سلیمان بن یسار گفت: فلانی دو رکعت اولی را از نماز ظهر طولانی می‌نمود. و نماز عصر را طول نمی‌داد و سبک می‌خواند. و در نماز مغرب قصار مفصل می‌خواند. و در نماز عشاء اوساط مفصل می‌خواند و در نماز صبح طوال مفصل می‌خواند. ابوهریره گفت: نماز پشت سر کسی نخواندم که نمازش بیشتر از نماز این شخص شباهت به نماز رسول اللهص داشته باشد.

سلیمان بن یسار: از فقهای هفت‌گانه در مدینه‌ی منوره است. مولی و آزاد شده‌ی ام المؤمنین میمونهل و برادر عطاء بن یسار است. سلیمان بن یسار از بزرگان تابعین، دانشمند پرفضل و فقیه و ثقه و مورد اعتماد در روایت و عابد پرهیزگار و الگوی حجت و مستمسک اهل علم بود. و در زیبارویی و جمال کم‌نظیر بود. او می‌فرماید: فلانی با ما نماز می‌خواند، یعنی امام نماز ما بود. این فلانی چه کسی است؟ در کتاب شرح السنه، تألیف علامه‌ی بغوی نوشته است که مقصودش از فلان: کسی است که امیر مدینه بوده: قیل: عمرو بن سلمه. و قیل: عمر بن عبدالعزیز. و این صحیح نیست برای این که بنا به گفته‌ی امیر صنعانی شارح بلوغ المرام، ولادت عمر بن عبدالعزیز بعد از وفات ابوهریره بوده است. وفات ابوهریره سال 59 هجری و وفات عمر بن عبدالعزیز 110 هجری بوده است.

اما مفصل: مقصود از آن از سوره‌ی حجرات تا آخر قرآن است. طوال مفصل از حجرات تا عمَّ است. اوساط مفصل از عم تا والضحی می‌باشد و قصار مفصل از والضحی تا قل اعوذ برب الناس می‌باشد.

علما گفته‌اند: در نماز صبح و ظهر طوال مفصل خوانده می‌شود و در نماز صبح طولانی‌تر از نماز ظهر. و در نماز عصر و عشاء اوساط مفصل. و در نماز مغرب قصار مفصل خواندن سنت است. و در بیان حکمت آن گفته‌اند که وقت نماز صبح وقت غفلت خواب‌زدگی بعضی مردم است، نماز را طول می‌دهند تا به نماز برسند. و وقت نماز ظهر بعد از خواب قیلوله است، طول داده می‌شود تا به نماز برسند. اما عصر وقت کار است، نماز سبک خوانده می‌شود تا مردم به کار و کاسبی خود برسند. و وقت نماز مغرب تنگ است و نیاز به زیاد کردن تخفیف و سبک کردن نماز دارد تا روزه‌داران به شام خود برسند و مهمان‌داران به شام مهمان برسند. و اختلاف حالات نماز رسول اللهص را می‌توان به احادیث آینده دانست. و این مبحث به آن تکمیل می‌شود.

309- وَعَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ**س** قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ**ص** يَقْرَأُ فِي المَغْرِبِ بِالطُّورِ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

از جبیر بن مطعمس روایت است که گفت: قراءت رسول اللهص را شنیدم که در نماز مغرب سوره‌ی طور می‌خواند.

بنابراین همیشه نماز مغرب به قصار مفصل اختصاص ندارد. برای این که رسول اللهص در مغرب قصار مفصل خواند. و سوره‌ی طور خواند. و وارد شده که سوره‌ی اعراف و صافات در نماز مغرب خواند. و سوره‌ی دخل و سوره‌ی أعلی و سوره‌ی تین هر کدام از این‌ها را در نماز مغرب خوانده است. و وارد شده که در نماز عشاء، سوره‌ی تین می‌خوانده‌اند. و برای معاذ موقعی که از طول دادنش به نماز نزد رسول اللهص شکایت کردند، سوره‌های: شمس، لیل و اعلی معین فرمود. و راه جمع بین این روایات این است که قراءت رسول اللهص به حسب حالات و اوقات و مشاغل فرق می‌کرد. و نظر فقها در تقسیم به طوال و وسط و قصار نظر به اکثر اوقات بوده است ـ والله سبحانه و تعالی أعلم.

و مسأله‌ی قابل ذکر این است که نماز رسول اللهص هرقدر طول می‌داد کسی از آن خسته نمی‌شد، در حالی که نماز بیشتر پیش‌نمازان نظر به خوش‌آوازی و حضور قلب و اخلاص فرق فراوان دارد، چه بسا که مأمومین پشت سر امامی پس از یک ساعت هم خسته نشوند و پشت سر امامی دیگر به سبب عدم اخلاص و عدم حضور قلب پس از آن چند آیه خواندن هم به ستوه آیند. روی این اصل تقسیم فقها بر طوال و اوساط و قصار مفصل بی سبب نیست. والله أعلم.

و سعدی/ حکایت دارد که شخصی آن قدر بدآواز بود که جماعت مسجد حاضر بودند وجهی به او بپردازند و از مسجدشان بیرون برود و او قبول نمی‌کرد. و به قول سعدی:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر تو قرآن بدین نمط خوانی |  | ببری رونق مسلمانی |

310- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** يَقْرَأُ فِي صَلَاةِ الفَجْرِ يَوْمَ الجُمْعَةِ: لم تَنْزِيلُ السَّجْدَةَ، وهَلْ أَتَى عَلَى الإِنْسَانِ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و از ابوهریرهس روایت است که گفت: رسول اللهص در نماز فرض صبح روز جمعه در رکعت اول سوره‌ی فاتحه و الم تنزیل السجده و در رکعت دومی فاتحه و هل أتی علی الانسان می‌خواندند. و همیشه بر این دو سوره مواظبت می‌فرمودند. چنان که از حدیث بعدی به روایت طبرانی دانسته می‌شود.

311- وَلِلطَّبَرَانِيِّ مِنْ حَدِيثِ اِبْنِ مَسْعُودٍ**س**: يُدِيمُ ذَلِكَ.

و در روایت طبرانی از عبدالله بن مسعودس آمده است که فرمود: رسول اللهص همیشه در نماز فرض صبح روز جمعه بر این دو سوره الم السجده و هل أتی علی الانسان مواظبت داشتند.

ابن تیمیه/ فرمود: سرّ مواظبت بر این دو سوره در نماز فرض صبح روز جمعه این است که این دو سوره متضمن وقایعی است که پیش آمده، مثل خلق آدم و چگونگی سرشت آدمی و آن‌چه پیش می‌آید مثل معاد و حشر عباد که همه در روز جمعه است. امیر صنعانی فرمود: تا از یاد کردن گذشته اندرز بگیرند و برای آن‌چه پیش می‌آید آماده شوند.

312- وَعَنْ حُذَيْفَةَ**س** قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ**ص** فَمَا مَرَّتْ بِهِ آيَةُ رَحْمَةٍ إِلَّا وَقَفَ عِنْدَهَا يَسْأَلُ، وَلَا آيَةُ عَذَابٍ إِلَّا تَعَوَّذَ مِنْهَا. أَخْرَجَهُ الخَمْسَةُ، وَحَسَّنَهُ التِّرْمِذِيُّ.

و از حذیفهس روایت است که گفت: با رسول اللهص نماز خواندم. ایشان در قراءت قرآن در نماز از هر آیه‌ی رحمتی که می‌گذشت نزد آن وقف می‌کرد و طلب رحمت از خدا می‌نمود و از هر آیه‌ای که ذکر عذاب در آن بود می‌گذشت نزد آن وقف می‌کرد و پناه می‌برد به خدا از عذاب او. این حدیث را احمد و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه تخریج نمودند. و ترمذی فرمود: حدیث حسن. از این حدیث دانسته می‌شود که نمازگذار و خواننده‌ی قرآن باید با تدبر و فهم قرآن را بخوانند و از خدای تعالی رحمت او را بخواهند و از عذاب او به خودش پناه ببرند.

اما این نماز چه نمازی بود، نماز فرض بود یا نماز سنت، در روز بود یا شب؟ حدیث حذیفه مطلق است و از آن چیزی دانسته نمی‌شود. اما در احادیثی که می‌آید بیان این مطلب است:

رَوَی أَحمَدُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ**ص** يَقْرَأُ فِي صَلَاةٍ لَيْسَتْ بِفَرِيضَةٍ، فَمَرَّ بِذِكْرِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَالَ: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، وَيْلٌ لِأَهْلِ النَّارِ». رَوَاهُ ابنُ مَاجة بِمَعنَاهُ.

امام احمد به اسناد خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت نمود و عبدالرحمن از پدرش ابولیلی روایت نمود که گفت: شنیدم‌ از پیغمبر خداص که قرآن می‌خواند در نمازی که نماز فرض نبود. در قراءت خود از آیاتی که یاد بهشت و دوزخ در آن بود گذشت و فرمود: «پناه می‌برم به خدا از شر دوزخ. بلا و هلاکت نصیب دوزخیان است». و ابن ماجه همین حدیث را به معنی آن نه به لفظ آن روایت نمود.

و امام احمد از عایشه روایت نمود که گفت: در شب تِمام همراه رسول اللهص به نماز ایستادم و رسول اللهص در این نماز سوره‌ی بقره، نساء و آل عمران می‌خواند و عبور نمی‌کرد از آیه‌ای که در آن ترسانیدن از عذاب خدا بود، مگر به دعا کردن و پناه به خدا بردن از آن عذاب. و می‌گذشت از آیه‌ای که در آن بشارت و ذکر رحمت پروردگار بود، مگر به دعا کردن و طلب رحمت خداوند.

لیلة التمام: درازترین شب سال، تِمام به کسر تاء در فارسی آن را شب یلدا می‌نامند. در قاموس آمده: لیلة التمام: طولانی‌ترین شب‌های زمستان، یا سه شبی که نقصان ندارد، مانند 13 و 14 و 15. و یا شب‌هایی که 12 ساعت و یا بیشتر است.

لفظ حدیث: أَخرَجَ أحمَدُ عَنْ عَائِشَةَ**ل**: قُمْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ **ص** لَيْلَةَ التَّمَامِ فَكَانَ يَقْرَأُ بِالْبَقَرَةِ وَالنِّسَاءِ وَآلِ عِمْرَانَ وَلَا يَمُرُّ بِآيَةٍ فِيهَا تَخَوُّفٌ إِلَّا دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَاسْتَعَاذَ وَلَا يَمُرُّ بِآيَةٍ فِيهَا اسْتِبْشَارٌ إِلَّا دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَرَغِبَ إِلَيْهِ.

وَ أَخرَجَ النِّسَائِي وأَبُودَاوُد مِن حَدِیثِ عَوفِ بنِ مَالِك: قُمْتُ مَعَ رَسُولِ الله**ص** فَبَدَأَ فَاسْتَاكَ وتَوَضَأَ ثُمَّ قَامَ فَصَلَّی فَاسْتَفتَحَ البَقَرَةَ لَا یَمُرُّ بِآیَةِ رَحمَةٍ إِلَّا وَقَفَ فَسَأَلَ ولَا یَمُرُّ بِآیَةِ عَذَابٍ إِلَّا وَقَفَ وتَعَوَّذَ. الحدیث. ولَیسَ لِأَبي دَاوُد ذكر السِّوَاك والوُضُوء.

و در روایت نسایی و ابوداود ـ روایت هر دو مثل هم است ولیکن در روایت ابوداود: (فبدأ فاستاک و توضأ) نیست ـ آمده است که عوف بن مالکس گفت: شبی همراه رسول اللهص به نماز ایستادم. رسول اللهص نخست مسواک زد و وضو گرفت، آن‌گاه برخاست برای نماز شب و سوره‌ی بقره را خواند و در این سوره به هر آیه‌ی رحمتی که می‌رسید قراءت را متوقف می‌کرد و طلب رحمت از خدا می‌نمود و به هر آیه‌ی عذاب که می‌رسید قراءت را متوقف می‌کرد و دست به دعا برمی‌داشت و پناه می‌برد به خدا از عذاب خدا.

در حدیث اولی بیان شد که نماز فرض نبود. و در دو حدیث بعدی بیان شد که در نماز شب بود. برای این‌که رسول اللهص هیچ‌گاه در نماز فرض با جماعت سوره‌ی بقره و آل عمران نخواند، پس معلوم شد که در نماز سنت قیام شب بوده است.

313- وَعَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ**ب** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «أَلَا وَإِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَقْرَأَ القُرْآنَ رَاكِعًا أَوْ سَاجِدًا، فَأَمَّا الرُّكُوعُ فَعَظِّمُوا فِيهِ الرَّبَّ، وَأَمَّا السُّجُودُ فَاجْتَهِدُوا فِي الدُّعَاءِ، فَقَمِنٌ أَنْ يُسْتَجَابَ لَكُمْ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

و از ابن عباسب روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «آگاه باشید که من نهی شده‌ام از این‌که قرآن را در حال رکوع یا سجود بخوانم. اما رکوع: در آن تعظیم پروردگار را به جا آورید. و این تعظیم چنان‌که در صحیح مسلم از حذیفهس آورده است: «فَجَعَل یَقُولُ: سُبحَانَ رَبِّي العَظِیم»: رسول اللهص شروع فرمود به گفتن: سبحان ربی العظیم: منزه و پاک است پروردگارم که بسیار بزرگوار است. یعنی در رکوع بگویید: سبحان ربی العظیم «و بحمده»: و به ستایش او مشغولم.

و در روایت ابن حبان: سُبحَانَ رَبِّي العَظِیمِ وبِحَمدِهِ.

و اما در سجود بعد از گفتن: سبحان ربی الاعلی و بحمده، کوشش کنید در دعا کردن، برای این که شایسته است که دعایتان در سجود به اجابت برسد. و امام احمد و گروهی از محققین گفته‌اند: سبحان ربی العظیم گفتن در رکوع و دعا کردن در سجود واجب است. و جمهور علما برآنند که تسبیح در رکوع و دعا در سجود مستحب است. اما تسبیه در رکوع چندبار گفته می‌شود؟

أَخْرَجَ أَبُودَاوُد مِن حَدِیثِ ابنِ مَسْعُود**ب**: إِذَا رَكَعَ أَحَدُكُمْ فَلْيَقُلْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ: سُبْحَانَ رَبِّيَ العَظِيمِ، وَذَلِكَ أَدْنَاهُ.

«وقتی یکی از شما به رکوع رفت سه بار سبحان ربی العظیم بگوید و این سه بار حداقل تسبیح در رکوع است».

فقهای ما گفته‌اند: حد اکمل تسبیح در رکوع و سجود یازده بار است. و حدیث ابن مسعود که ذکر شد، ابوداود درباره‌ی آن گفته: مرسل است. و هم‌چنین آن را بخاری و ترمذی گفته‌اند. اما در سجود چه دعایی خوانده شود؟ ظاهراً هر دعایی که در آن طلب خیر دنیا و آخرت و پناه بردن به خدا از آن‌چه در آن شر دنیا و آخرت باشد. و در حدیث هم کلمه‌ی «و بحمدک» آمده و هم نوع دعا:

314- وَعَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** يَقُولُ: فِي رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و از عایشهل روایت است که فرمود: رسول اللهص ـ بعد از این‌که سوره‌ی ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ١﴾ بر او نازل شد ـ همیشه در رکوع و سجودش می‌فرمود: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي»: تنزیه تو می‌گویم ای خدا، ای پروردگارمان، و به ستایش تو مشغولم، خدایا بیامرز مرا». همین حدیث به لفظ‌های مختلف وارد شده است. از آن جمله است:

قَالَت عَائِشَةُ: مَا صَلَّی النَّبِي**ص** بَعدَ أَن أُنزِلَت عَلَیهِ ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ١﴾ إِلَّا یَقُولُ: «سُبْحَانَكَ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي».

عایشه گفت: رسول اللهص بعد از این که سوره‌ی اذا جاء نصرالله والفتح بر او نازل شد در همه‌ی نمازها و در رکوع و سجود آن می‌فرمود: «سُبْحَانَكَ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي»: «پروردگارا سپاس و تنزیه تو می‌گویم و به ستایش تو مشغولم. خدایا بیامرز مرا».

در آخر سوره‌ی ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ١﴾ آمده: ﴿فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ﴾: «تنزیه و ستایش پروردگارت بگو و از او آمرزش بخواه».

رسول اللهص به امتثال امر پروردگار این تسبیح و حمد و استغفار را در رکوع و سجود می‌خواند. و این حدیث دلالت دارد بر شتاب کردن رسول اللهص در امتثال فرمان پروردگار برای به جا آوردن حق بندگی و عبودیت و تعظیم و تسبیح شأن پروردگاری خدای متعال. والله سبحانه و تعالی أعلم.

315- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ يُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْكَعُ، ثُمَّ يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» حِينَ يَرْفَعُ صُلْبَهُ مِنْ الرُّكُوعِ، ثُمَّ يَقُولُ وَهُوَ قَائِمٌ: «رَبَّنَا وَلَكَ الحَمْدُ». ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَهْوِي سَاجِدًا، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَسْجُدُ ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ، ثُمَّ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي الصَّلَاةِ كُلِّهَا، وَيُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ مِنْ اِثْنَتَيْنِ بَعْدَ الجُلُوسِ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

وازابوهریرهس روایت است که گفت: رسول اللهص وقتی به قصد نماز برمی‌خاست وقتی می‌ایستاد برای نماز بستن، الله اکبر می‌گفت. پس از آن موقع رفتن به رکوع، الله اکبر می‌گفت. پس از آن موقعی که کمر را برای اعتدال راست می‌کرد، می‌گفت: سمع الله لمن حمده: خدا شنید ستایش کسی که او را ستایش نمود. و موقعی که راست می‌ایستاد می‌فرمود: رَبَّنَا وَلَکَ الحَمد: ای پروردگار ما و برای توست ستایش‌ها. پس از آن موقع پایین رفتن برای سجود، الله اکبر می‌گفت. پس از آن الله اکبر می‌گفت برای بالا آمدن از سجود و نشستن میان دو سجده، پس از آن، الله اکبر می‌گفت برای رفتن به سجود دوم، پس از آن موقعی که سر از سجود بالا می‌آورد، الله اکبر می‌گفت. پس از آن در همه‌ی نماز این چنین می‌کرد، و بعد از شستن در تشهد اول در رکعت دوم، برای رفتن به رکعت سوم، الله اکبر می‌گفت.

و عبارت رَبَّنَا وَلَکَ الحَمد: این واو، عطف بر مقدر است، یعنی ربنا اطعناک و حمدناک: پروردگارا فرمانت بردیم و ستایشت گفتیم. یا این‌که واو برای حال است، یعنی فرمانت بردیم در حالی که به ستایشت مشغولیم. و در بعضی از نسخه‌های بلوغ المرام بدون واو آمده: ربنا لک الحمد: ای پروردگار ما، ستایش‌ها همه برای توست.

بنابراین در هر رکعت پنج تکبیر است. و در پنج نماز فرض شبانه با تکبیره الاحرام هر کدام مجموعاً 94 تکبیر است و بدون تکبیره الاحرام 89 تکبیر است. تکبیره الاحرام، رکنی از ارکان نماز است، اما تکبیرهای باقی، جمهور علما بر سنت بودن آنها هستند. و نظر به این که این الله اکبر گفتن‌ها در همه‌ی نمازها است و رسول اللهص بر همه‌ی آنها مواظبت می‌فرمود، امام احمد و داود ظاهری بر واجب بودن آنها هستند. و همه‌ی این‌ تکبیرها که یاد شدند برای امام و مأموم و منفرد است. و عبارت: سمع الله لمن حمده: بیشتر علما برآنند که آن برای امام و منفرد است و لازم مأموم نیست. ولیکن نزد امام شافعی سمع الله لمن حمده برای امام و مأموم و منفرد است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

316- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ**س** قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ الرُّكُوعِ قَالَ: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الحَمْدُ مِلْءَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، وَمِلْءَ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ، أَهْلَ الثَّنَاءِ وَالْمَجْدِ، أَحَقُّ مَا قَالَ العَبْدُ - وَكُلُّنَا لَكَ عَبْدٌ - اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

و از ابوسعید خدریس روایت است که فرمود: رسول اللهص موقعی که سر را از رکوع بالا می‌آورد می‌فرمود: اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الحَمْدُ: خدایا ای پروردگار ما برای توست همه‌ی ستایش‌ها. مِلْءَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ: پری آسمان‌ها و زمین. وَمِلْءَ مَا شِئْتَ مِنْ شَیءٍ بَعْدُ: و پری آن‌چه بخواهی بعد از پری آسمان‌ها و زمین (پُری عرش و کرسی و پری بهشتی و غیرها) أَهْلَ الثَّنَاءِ وَالْمَجْدِ: ای اهل ستایش و عظمت. أَحَقُّ مَا قَالَ العَبْدُ: شایسته‌ترین که بنده گفت: وَكُلُّنَا لَكَ عَبْدٌ: در حالی که ما همه بندگان تو هستیم. لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ: آن‌چه تو بدهی نیست کسی که بتواند جلو آن را بگیرد. وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ: و آن‌چه ندهی نیست کسی که بتواند آن را بدهد. وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ: و سود نمی‌دهد صاحب جد را از عذاب تو جد او.

جد: به معنی پدربزرگ. و به معنی ثروت و توانگری. و به معنی جدیت و کوشش. یعنی اگر کسی مورد عقوبت تو قرار گرفت و اهل عذاب شد نه جدش به کارش می‌آید، نه ثروت او، نه جدیت و کوشش او.

مصنف، این حدیث را روایت مسلم دانست، اما در روایت مسلم: ربنا لک الحمد وجود دارد و لفظ اللهم اول آن نیامده است. و بنابراین با وجود اللهم روایت ابوسعید نیست.

و ابوداود از ابن عباس روایت نموده: و ملء الأرض. بنابراین به این لفظی که مصنف آورد، نه با روایت ابوسعید موافق است و نه با روایت ابن عباس.

و در اعراب: أحق ما قال العبد لا مانع لما أعطیت. بعضی أحقُ را مبتدا دانسته‌اند. و جمله‌ی لا مانع لما أعطیت در محل رفع خبر آن قرار داده‌اند. و امام نووی در نقل از ابن الصلاح أحق ما قال العبد، قوله لا مانع لما أعطیت قرار داده است که أحقُ مبتدا وقَوْلُ خبر آن باشد.

یا این‌که: ربنا لک الحمد، به منزلت قوله باشد: قوله ربنا لک الحمد، مبتدا باشد و أحقُ خبر آن باشد. نووی فرمود: أولی یعنی أحق مبتدا قرار دادن و لا مانع إلی آخره خبر قرار دادن بهتر است. برای این که در آن کمال تفویض است و اعتراف است به کمال قدرت و عظمت و قهر و سلطان خدا و این‌که قدرت و عظمت و قهر و سلطه‌ی او بر همه چیز است. و در آن انفراد و تنهایی خدا به یکتایی و تدبیر امور کاینات است. ا ه‍.

و در فرموده‌ی سیدالانبیاء، لک الحمد ملء السموات و الأرض: برای توست پری آسمان‌ها و زمین، مثل این است که حمد و ستایش دارای جسمی است که آسمان‌ها و زمین را پر می‌سازد. و قصد از آن مبالغه در بسیاری حمد و زیادتی مبالغه است در یاد کردن آن‌چه خدا می‌خواهد از آن‌چه بنده نمی‌داند.

و مقصود از ثناء: متصف کردن ذات پاک پروردگار به احسان و عظمت و بزرگواری است. و این که جَد و جِد به کار انسان نمی‌خورد. و تنها عمل صالح و کارهای شایسته و عام ‌المنفعه به کار انسان می‌آید. والله سبحانه و تعالی أعلم.

317- وَعَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ**ب** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «أُمِرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظُمٍ: عَلَى الجَبْهَةِ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أَنْفِهِ وَالْيَدَيْنِ، وَالرُّكْبَتَيْنِ، وَأَطْرَافِ القَدَمَيْنِ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و از عبدالله بن عباسب روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «خدا به من امر فرمود که سجده را بر هفت استخوان قرار دهم، بر پیشانی، و اشاره به بینی نمود، یعنی پیشانی و بینی با هم بر سجده‌گاه نهاده شوند. و بر دو کف دو دست، و بر دو زانو، و بر کف انگشتان دو پا».

جمهور علما بر آنند که سجود باید بر پیشانی باشد و بینی تابع آن است و سجود بر پیشانی سنت است. و دلیل آورده‌اند که در حدیث «المسیء صلاته» فرمود: «وَ مَكِّنْ جَبْهَتَكَ مِنَ الأَرْضِ» پیشانیت را به درستی بر زمین بگذار. و امام ابوحنیفهس فرمود است: سجود بر بینی کفایت می‌کند. اقوال امام ابی حنیفهس همه دلالت بر بعد نظر ایشان می‌دهد و امروزه که دیده می‌شود افرادی کلاه تا ابرو زیر آورده‌اند، اگر نه فتوای ایشان باشد، نماز ندارند. از این رو در اقوال ایشان وسعت و رحمت است.

الحاصل: راه احتیاط این است که سجود بر پیشانی و بینی هر دو باشد. و پیشانی پوشیده نباشد و اگر زمین گرم باشد و پارچه‌ای بر آن بیندازد و سجود بر پارچه کند جایز است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

و حدیثی که امام بخاری/ معلق بر حسن بصری نموده است: كانَ أَصْحَابُ رَسُولِ الله یَسْجُدُونَ وأَیْدِیَهُمْ فِي ثِیَابِهِمْ ویَسْجُدُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ عَلَی عِمَامَتِهِ. ووصله البَیهَقِي وقَالَ هَذَا أَصَحُّ مَا فِي السُّجُودِ مَوقُوفاً عَلَی الصَّحَابَةِ: اصحاب رسول اللهس سجود می‌کردند در حالی که دست‌هایشان در لباس‌شان بود و بعضی از ایشان سجود بر عمامه‌ی خود می‌کردند. اگر این حدیث صحت و ثبوت داشته باشد در آن فراخی بسیاری است. و باید دانست که در مذهب ما شافعی‌ها: سجده بر هر چیز که با حرکت شخص حرکت می‌کند، مثل دنباله‎ی عمامه جایز نیست. والله أعلم.

318- وَعَنْ اِبْنِ بُحَيْنَةَ**س** أَنَّ رَسُولَ الله**ص**كَانَ إِذَا صَلَّى فَرَّجَ بَيْنَ يَدَيْهِ، حَتَّى يَبْدُوَ بَيَاضُ إِبِطَيْهِ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

رسول اللهص وقتی که نماز می‌خواند و به سجده می‌رفت دو دست خود را از دو پهلویش دور می‌گرفت تا جایی که سفیدی زیر دو بغلش پیدا می‌شد.

و صحیح مسلم از میمونهل روایت نمود: «كانَ النَّبِي**ص** یُجَافِي بِیَدَیهِ فَلَو أَنَّ بَهِیمَةً أَرَادَت أَن تَمُرَّ مَرَّت»: رسول اللهص دو دست خود را از دو پهلویش دور می‌گرفت تا جایی که اگر گوسفند کوچکی می‌خواست از زیر بغل او بگذرد می‌توانست بگذرد.

و معلوم است که آن روزها با کوتاه کردن آستین جامه و گشاد کردن آن ممکن بود سفیدی زیر بغل پیدا شود. و در حدیثی که ابوداود از ابوهریره روایت کرده آمده است: شَكَا أَصْحَابُ النَّبِيِّ **ص** لَهُ مَشَقَّةَ السُّجُودِ عَلَيْهِمْ، إِذَا تَفَرَّجُوا، فَقَالَ: «اسْتَعِينُوا بِالرُّكَبِ».

یاران پیغمبرص از دشواری سجود در حال دور گرفتن دست‌ها از دو پهلو به خدمت پیغمبر شکایت بردند. فرمود: «از زانو کمک بگیرید». یعنی دست‌ها را بر دو زانو بگذارند وقتی که سجود طولانی شد. والله سبحانه و تعالی أعلم.

ابن بحینه: اسم خودش عبدالله و نام پدرش مالک و اسم مادرش بحینه است. مثل نام رئیس المنافقین: عبدالله بن ابی بن سلول که سلول نام مادر اوست.

عبدالله بن مالک بن بحینه در اواخر خلافت معاویه در سال 58 هجری وفات یافت.

319- وَعَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: إِذَا سَجَدْتَ فَضَعْ كَفَّيْكَ، وَارْفَعْ مِرْفَقَيْكَ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

و از براء بن عازبس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «وقتی که به سجود رفتی دو کف دستت را بر زمین بگذار و دو آرنجت را از دو پهلویت دور بدار».

این دور گرفتن دو دست از دو پهلو در رکوع و سجود اختصاص به مردان دارد. اما زنان باید در رکوع و سجود دو دست را به دو پهلو بچسبانند. گفته‌اند: دور گرفتن دو دست از دو پهلو در رکوع و سجود دلیل بر تواضع است. علما آن را مستحب دانسته‌اند و گفته‌اند: از شکل افراد سست و تنبل به دور است.

در روایت ابو داود از حدیث ابوحمید ساعدی آمده است: «أَنَّهُ كانَ یُمسِكُ یَدَیهِ عَلَی رُكبَتَیهِ كالقَابِضِ عَلَیهِمَا ویُفَرِّجُ بَینَ أَصَابِعِهِ»: «رسول اللهص دو زانو را به دو دست می‌گرفت، مثل این‌که کف دو دستش بر دو زانویش قرار گرفته باشد و میان انگشتان دو دستش فاصله می‌انداخت. و سنت است که در رکوع و سجود آرنج‌ها را از دو پهلو دور نگه داشت.

320- وَعَنْ وَائِلِ بْنِ حُجْرٍ**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** كَانَ إِذَا رَكَعَ فَرَّجَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، وَإِذَا سَجَدَ ضَمَّ أَصَابِعَهُ. رَوَاهُ الحَاكِمُ.

و از وائل بن حجر روایت است که رسول اللهص موقعی که رکوع می‌نمود در رکوع انگشتان دستش را از هم فاصله می‌داد. و در سجود انگشتان دستش را به هم می‌چسباند تا سر انگشتانش به سمت قبله باشد.

321- وَعَنْ عَائِشَةَ**ل** قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ**ص** يُصَلِّي مُتَرَبِّعًا. رَوَاهُ النَّسَائِيُّ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ.

و از عایشهل روایت است که گفت: «رسول اللهص را دیدم که چهار زانو نماز می‌خواند». پای راست را زیر ران چپ گذاشته و پای چپ را زیر ران راست نهاده است. و برای مریض این گونه نشستن بهتر است، برای این که حدیث دربا‌ره‌ی کسی که معلول است، وارد شده است. و بعضی از فقها گفته‌‌اند: کسی که نشسته نماز می‌خواند، به همین شکل چهار زانو بخواند بهتر است، برای این‌که چهار زانو نشستن از شکل‌های دیگر نشستن در نماز فرق دارد. والله سبحانه و تعالی أعلم.

322- وَعَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ**ب** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** كَانَ يَقُولُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ: «اللَّهُمَّ اِغْفِرْ لِي، وَارْحَمْنِي، وَاهْدِنِي، وَعَافِنِي، وَارْزُقْنِي». رَوَاهُ الأَرْبَعَةُ إِلَّا النَّسَائِيُّ، وَاللَّفْظُ لِأَبِي دَاوُدَ، وَصَحَّحَهُ الحَاكِمُ.

از ابن عباسب روایت است که فرمود: رسول اللهص در نشستن میان دو سجود می‌فرمود: اللهم اغفرلی: خدایا بیامرز مرا. و ارحمنی: و مرا مورد رحمتت قرار بده. و اهدنی: و مرا به راست راست برسان. و عافنی: و مرا تندرست قرار بده. و ارزقنی: و روزیم برسان.

مؤلف فرمود: این حدیث را ابوداود و ترمذی و ابن ماجه روایت کرده‌اند و حاکم فرموده: این حدیث صحیح است. اما ترمذی به جای «و ارحمنی»، «واجبرنی»: شکستگی‌های مرا جبران فرما، آورده است. و ابن ماجه هر دو: و ارحمنی و اجبرنی آورده ولیکن و اهدنی و عافنی نیاورده است. و گویا مؤلف/ همان لفظ ابوداود را آورده و اختلاف ترمذی و ابن ماجه را به عهده‌ی خواننده و شارح قرار داده است. از این حدیث دانسته می‌شود که در جلوس بین سجدتین محل دعا می‌باشد و این دعایی دارد که بهترین و جامع‌ترین دعاست، برای این‌که انسان اگر آمرزش و رحمت خدا به دست آورد و به راه راست رسید و عافیت و تندرستی و دوری از ناملایمات نصیبش شد و روزی حلال و فراوان به دست آورد همه‌ی خیرات دنیا و آخرت را برای خودش جمع کرده است.

323- وَعَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ**س** أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ**ص** يُصَلِّي، فَإِذَا كَانَ فِي وِتْرٍ مِنْ صَلَاتِهِ لَمْ يَنْهَضْ حَتَّى يَسْتَوِيَ قَاعِدًا». رَوَاهُ البُخَارِيُّ.

و از مالک بن الحویرثس روایت است که رسول اللهص رادید که نماز می‌خواند و بعد از رکعت طاق و فرد، مثل بعد از رکعت اول و بعد از رکعت سوم موقعی که سر از سجود بالا می‌آورد، اول جلسه‌ی استراحت می‌نشست و بعد می‌ایستاد.

این جلسه‌ی استراحت که رسول اللهص بعد از رکعت اول و سوم خود انجام می‌داد، سنتی است پسندیده، و سنت‌های رسول اللهص همه پسندیده هستند و نظر به این‌که سنت است امام شافعیس به نشستن آن قایل ست. و امام ابوحنیفه و مالک و احمد و اسحق را هویه به این نشستن قایل نیستند. نظر به این که در بعضی احادیث امر به آن وارد است، مثل حدیث بالا، امام شافعی آن را مستحب دانست. و حدیثی است که ابن المنذر از نعمان بن ابی عیاش روایت نموده که گفت: «اَدرَكتُ غَیرَ وَاحِدٍ مِن أَصحَابِ رَسُولِ الله**ص** فَكانَ إِذَا رَفَعَ رَأسَهُ مِنَ السَّجدَة فِي أَوَّلَ رَكعَة وفِي الثَالِثَة قَامَ كمَا هُوَ ولَم یَجلِس»: بسیاری از صحابه رضوان الله علیهم را دیدم که بعد از رکعت اول و سوم بعد از بلند کردن سر از سجود دوم یک راست می‌ایستادند و نمی‌نشستند. بنابراین کسی که جلسه‌ی استراحت نمی‌نشیند، این سنت را گرفته است. چیزی که هست نزد امام احمد، نشستن برای جلسه‌ی استراحت باعث سجود سهو می‌شود. والله سبحانه و تعالی أعلم.

324- وَعَنْ أَنَسِ**س** أَنَّ النَبِيَّ**ص** قَنَتَ شَهْرًا بَعْدَ الرُّكُوعِ، يَدْعُو عَلَى أَحْيَاءٍ مِنْ الْعَرَبِ، ثُمَّ تَرَكَهُ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

325- وَلِأَحْمَدَ وَالدَّارَقُطْنِيِّ نَحْوُهُ مِنْ وَجْهٍ آخَرَ، وَزَادَ: فَأَمَّا فِي الصُّبْحِ فَلَمْ يَزَلْ يَقْنُتُ حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا.

و از انسس روایت است که رسول اللهص یک ماه بعد از رکوع قنوت خواند و در آن قنوت نفرین می‌کرد بر قبایلی از عرب و سپس آن را ترک کرد. و سبب نفرین ایشان بر آن قبایل این است که رسول اللهص هفتاد تن از صحابه که به قُراء معروف بودند برای تبلیغ دین و تعلیم آن فرستاد. قبایلی که بین آنان و بین رسول اللهص عهد بود آن هفتاد تن قراء را کشتند. قاریانی که برای تبلیغ و تعلیم دین می‌رفتند هیچ سلاحی نداشتند. آن مشرکان بی‌رحمانه آن هفتاد تن مؤمن و صالح و قاری قرآن را کشتند. این واقعه برای رسول اللهص خیلی گران آمد و یک ماه بعد از رکوع بر آنان نفرین می‌فرمود تا این‌که این آیه نازل شد: ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ﴾ [آل عمران: 128] «چیزی از این کار در دست تو نیست». آن‌گاه نفرین بر آنان را قطع نمود و بعد از مدتی همه‌ی آنان مسلمان شدند.

اما در خصوص قنوت نماز صبح، انس فرمود: تا روزی که رسول اللهص زنده بود قنوت صبح را ترک نکرد، در مورد خواندن قنوت در اعتدال اخیر نماز صبح جماعتی از سلف و خلف برآنند که قنوت در اعتدال اخیر نماز صبح سنت است. و امروز افرادی شافعی مذهب هستند که از روی کم دانشی قایل به خواندن قنوت در نماز صبح نیستند! در حالی که علمای شافعی خواندن آن را سنت می‌دانند.

326- وَعَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ**ص** كَانَ لَا يَقْنُتُ إِلَّا إِذَا دَعَا لِقَوْمٍ، أَوْ دَعَا عَلَى قَوْمٍ. صَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ.

و از انسس روایت است که رسول اللهص قنوت نمی‌خواند مگر وقتی که برای مردمی دعا بکند، مثل دعا برای مستضعفین مسلمانان در مکه، و یا نفرین بر مردمی نماید، مثل نفرین رسول اللهص بر قبایلی که هفتاد تن از قاریان را کشتند، چنان‌که قبلاً یاد شد. و وقتی برای خود رسول اللهص خطرهایی پیش می‌آمد، مثل روز احد و حصار خندق و جاهایی دیگر، چنان‌که در مکارم الاخلاق ایشان بوده نفرین نفرموده و گذشت فرموده است. چنان‌که در تاریخی ثبت شده است در روز فتح مکه که همه‌ی دشمنان با آن همه دشمنی و آسیب‌رسانی در مسجدالحرام حاضر بودند و کافی بود که ایشان اشاره‌ای بفرمایند و سر آنها به باد داده شد، اما چنین نفرمود و همه را مورد عفو قرار داد.

327- وَعَنْ سَعْدِ بْنِ طَارِقِ الْأَشْجَعِيِّ**س** قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي: يَا أَبَتِ لِلَّهِ إِنَّكَ قَدْ صَلَّيْتَ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ**ص** وَأَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ، وَعَلَيَّ، أَفَكَانُوا يَقْنُتُونَ فِي الفَجْرِ؟ قَالَ: أَيْ بُنَيَّ، مُحْدَثٌ. رَوَاهُ الخَمْسَةُ، إِلَّا أَبَا دَاوُدَ.

و از سعد بن طارق اشجعی روایت است که گفت: به پدرم گفتم: تو پشت سر رسول اللهص و ابوبکر و عمر و عثمان و علی نماز خوانده‌ای. آیا ایشان در نماز فجر قنوت می‌خواندند؟ گفت: ای پسر عزیزم چیز تازه‌ای است. یعنی در ایام هیچ کدام قنوت فجر خوانده نمی‌شده است. اولاً قنوت فجر اختصاص به شافعی‌ها ندارد. مالکی‌ها هم قنوت فجر دارند. ثانیاً معلوم است سؤال پسرش بعد از رحلت همه ایشان است که در آن موقع معلوم است عمرش در چه سن و سالی بوده است. ثالثاً امام مالک در مدینه‌ی منوره بوده‌اند و ایشان عمل اهل مدینه را مستمسک می‌ساخته‌اند و معلوم است که اهل مدینه قنوت می‌خوانده‌اند که امام مالک قایل است به قنوت خواندن. رابعاً مشهور از خلفا این است که قنوت می‌خوانده‌اند. بنابراین به احتمال قوی ـ والله اعلم ـ فراموش کرده است.

به طوری که معلوم است دو امام قنوت فجر را پذیرفته و معمول داشته‌اند و دو امام قنوت وتر را پذیرفته‌اند.

امام ابوحنیفه قنوت وتر را پذیرفته قبل از رکوع و به سرّ قنوت: اللهم انا نسعتینک ـ الی آخره.

امام احمد قنوت وتر را پذیرفته بعد از رکوع و به جهر قنوت: اللهم اهدنی فیمن هدیت ـ الی آخره.

امام مالک قنوت فجر را پذیرفته قبل از رکوع و به سرّ قنوت: اللهم انا نسعتینک ـ الی آخره.

و امام شافعی قنوت فجر را پذیرفته بعد از رکوع و به جهر قنوت: اللهم اهدنی فیمن هدیت ـ الی آخره.

و هر کدام دلیل به خصوص موضوع دارند و از آن بالاتر عمل مداوم خلقی در این همه قرون بر خواندن قنوت است.

بنابراین ثبوت قنوت مسلم است و شمار عمل‌کنندگان به قنوت طی قرون و اعصار بی‌شمار است. روی این اصل پیروان هر یک از مذاهب اربعه بر عمل به مذهب خود مستقیم و استوارند.

گفتیم که طارق اشجعیس بعد از رحلت نامبردگان اگر فراموش کرده باشد نه به مقام ایشان لطمه‌ای وارد می‌شود و نه به معتمد مذاهب اربعه طعنه‌ای می‌رسد. این بود بیان واقع بدون هیچ‌گونه تعصب. و به فرموده‌ی مرحوم سلطان العلماء طاب ثراه: لو کان للضلالة أب لکان التعصب أباها. والله سبحانه و تعالی أعلم.

328- وَعَنْ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ **ب** قَالَ: عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ**ص** كَلِمَاتٍ أَقُولُهُنَّ فِي قُنُوتِ الوِتْرِ: «اللَّهُمَّ اهْدِنِي فِيمَنْ هَدَيْتَ، وَعَافِنِي فِيمَنْ عَافَيْتَ، وَتَوَلَّنِي فِيمَنْ تَوَلَّيْتَ، وَبَارِكْ لِي فِيمَا أَعْطَيْتَ، وَقِنِي شَرَّ مَا قَضَيْتَ، فَإِنَّكَ تَقْضِي وَلَا يُقْضَى عَلَيْكَ، إِنَّهُ لَا يَذِلُّ مَنْ وَالَيْتَ، تَبَارَكْتَ رَبَّنَا وَتَعَالَيْتَ». رَوَاهُ الْخَمْسَةُ. وَزَادَ الطَّبَرَانِيُّ وَالْبَيْهَقِيُّ: «وَلَا يَعِزُّ مَنْ عَادَيْتَ». زَادَ النَّسَائِيُّ مِنْ وَجْهٍ آخَرَ فِي آخِرِهِ: «وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَی عَلَى النَّبِيِّ».

و از حسن بن علیس روایت است که فرمود: رسول اللهص کلماتی به من آموخت تا در قنوت وتر بخوانم:

اللهم اهدنی فیمن هدیت: خدایا مرا به راه راست برسان از جمله کسانی که ایشان را به راه راست رساندی.

و عافنی فیمن عافیت: و مرا تندرستی عطا فرما از جمله کسانی که تندرستی به ایشان عطا فرمودی و مرا مانند ایشان از ناملایمات زندگی حفظ فرما.

و تولنی فیمن تولیت: و کارهایم را به خودت واگذار از جمله کسانی که کارهایشان را به خودت واگذاشتی. از انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین.

و بارک لی فیما أعطیت: و در آن‌چه به من عطا فرمودی برکت بینداز تا زندگیم را به خوشی و سعادت بگذرانم.

و قنی شر ما قضیت: و نگه دار مرا از هر قضای بدی. مرا از شر قضا نگه دارد و خیر قضا به من برسان.

فانک تقضی و لا یقضی علیک: برای این که تو فرمان به همه می‌دهی و همه فرمانت می‌برند و نیست کسی که به تو فرمان بدهد.

و إنه لا یذل من والیت: و حقا که هر کسی که با او دوستی نمودی، محال است که روی خواری ببیند.

و لا یعز من عادیت: و عزت نیافت کسی که تو را دشمن گرفتی، عزیزی که هر که از درش بر بتافت، به هر در که او رفت عزت نیافت.

و صلی الله علی النبی محمد و آله و صحبه و سلم: و خدا درود و سلام فرستاد بر محمد و خویشان و یارانش.

به طوری که ملاحظه می‌فرمایید در همین دعای قنوت صبح و وتر که امام شافعی آن را برای نماز صبح و امام احمد آن را برای نماز وتر برگزید، همه‌ی خواسته‌های مؤمنین در دنیا و آخرت جمع شده است.

این قنوت: اللهم اهدنی تا آخر در نماز صبح اختیار امام شافعی است و در نماز وتر اختیار امام احمد است. اما از نیمه‌ی دوم رمضان تا آخر رمضان قنوت: اللهم اهدنی در وتر مورد اجماع علما می‌باشد.

مصنف در کتاب «تخریج احادیث اذکار نووی» فرمود: زیادت «صلی الله علی النبی» به ثبوت نرسیده است ـ ا ه‍ و باید دانست که صلوات بر رسول الله و آل و اصحابش آخر هر دعایی مستحب است. والله أعلم.

امام حسن بن امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالبب ریحانه‌ی رسول اللهص و خامس الخلفاء الراشدین کسی که در خلق و در خُلق شبیه خاتم‌الانبیاءص بود. قلم از بیان محاسن و صفات برجسته‌ی او عاجز است. میلاد با سعادت ایشان در نیمه‌ی ماه مبارک رمضان سال سوم هجری و شهادت ایشان در سال 51 هجری در مدینه‌ی منوره بود و در بقیع زیارتگاه ایشان است.

329- وَلِلْبَيْهَقِيِّ عَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ**ب**: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** يُعَلِّمُنَا دُعَاءً نَدْعُو بِهِ فِي القُنُوتِ مِنْ صَلَاةِ الصُّبْحِ. وَفِي سَنَدِهِ ضَعْفٌ.

و بیهقی از عبدالله بن عباسب روایت دارد که فرمود: رسول اللهص همیشه دعایی به ما می‌آموخت که آن را در قنوت نماز صبح بخوانیم.

در این جا مصنف/ بیان نفرمود که آن دعا چه دعایی است، اما در کتاب «تخریج احادیث اذکار امام نووی» از روایت بیهقی آورد که آن کلمات: اللهم اهدنی تا آخر است. از این جا دانسته می‌شود که اللهم اهدنی در مجموع طرق آن ثابت می‌نماید که قنوت صبح روشن است و ثبوت آن معلوم است. والله أعلم.

اما ضعف سند: از یک طریق ثقبه بن ابی مریم می‌گوید: از ابن الحنفیه و ابن عباس شنیدم که می‌گفتند: «كانَ النَّبِي**ص** یَقنتُ فِي صَلَاةِ الصُّبحِ ووِتر اللَّیل بِهَؤُلَاءِ الكلِمَات» وفی إسناده مجهول. و از طریق دیگر که مصنف لفظ آن یاد فرمود: «کان رسول اللهص یعلمنا دعاء ـ تا آخر». در اسناد این روایت عبدالرحمن بن هرمز است که ضعیف است. و روی این اصل مصنف فرمود: و في سنده ضعف.

330- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا سَجَدَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَبْرُكْ كَمَا يَبْرُكُ البَعِيرُ، وَلْيَضَعْ يَدَيْهِ قَبْلَ رُكْبَتَيْهِ». أَخْرَجَهُ الثَّلَاثَةُ. وَهُوَ أَقْوَى مِنْ حَدِيثِ وَائِل بن حُجر.

مقصود از أخرجه الثلاثة: ابوداود و ترمذی و نسایی است. و عجیب است که مصنف هم برخلاف تحقیق سخن راند، برای این‌که: فلا یبرک کما یبرک البعیر: مثل شتر خود را نیندازد، بدین صورت که اول دست‌ها را می‌نهد بعد پاها را، و حدیث منع از همانندی شتر نمود.

دیگر این‌که برخلاف مذهب امام خود سخن گفت: برای این که نزد امام شافعی باید موقع سجود اول زانوها را بر زمین گذاشت و بعد دست‌ها را. و دیگر این‌که این حدیث که به روایت ابوهریره است علما گفته‌اند: حدیثی است مضطرب، برای این که هم جلو کردن دستها و هم جلو کردن زانوها از ابوهریره روایت شده است. و عجیب‌تر این‌که آخر حدیث بر خلاف اول حدیث است: اول حدیث می‌فرماید: مانند شتر خود را نیندازد، و آخر حدیث می‌گوید: دست‌ها را قبل از زانوها بر زمین بگذارد.

الحاصل: امام مالک در روایتی و اوزاعی و اصحاب حدیث قایل به موجب این حدیث هستند. و مصنف هم که از اصحاب حدیث است این حدیث را قوی‌تر از حدیث وایل بن حجر دانست:

اما حدیث وائل بن حجر:

331- رَأَيْتُ النَّبِيَّ**ص** إِذَا سَجَدَ وَضَعَ رُكْبَتَيْهِ قَبْلَ يَدَيْهِ. أَخْرَجَهُ الْأَرْبَعَةُ.

مقصود از أخرجه الأربعة اصحاب السنن است: ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه. و در روایت وائل به حجر مبنی بر نهادن دو زانو قبل از دو دست: حنفیه و شافعیه و احمد و اسحاق و جماعتی از علما قایل به آن هستد.

ابن القیم/ مسأله را مورد تحقیق قرار داد و فرمود: حدیث ابی هریره مقلوب است. و در اصل: و لیضع رکبتیه قبل یدیه: هنگام رفتن به سجده دو زانو را قبل از دو دست بر زمین بنهد. و فرمود: اول حدیث هم دلالت بر آن دارد. و از رسول اللهص مخالف با آن حالت ثابت شده است. با این حال مصنف فرمود:

فَإِنْ لِلْأَوَّلِ شَاهِدًا مِنْ حَدِيثِ ابنِ عُمَرَ**ب** صَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ، وَذَكَرَهُ البُخَارِيُّ مُعَلَّقًا مَوْقُوفًا.

برای این‌که حدیث ابی هریرهس شاهدی دارد از حدیث ابن عمر و بخاری حدیث ابن عمر را معلق و موقوف آورده است:

بخاری فرمود: «قَال نَافِعٌ: كانَ ابن عُمَر یَضَعُ یَدَیهِ قَبلَ رُكبَتَیهِ»: نافع گفت: ابن عمر موقع رفتن به سجود دو دست را قبل از دو زانو بر زمین می‌نهاد.

امام نووی فرمود: برای من ظاهر نشد که کدام یک از دو مذهب رجحان و برتری دارد ولیکن اهل این مذهب حدیث وائل بن حجر را ترجیح داده‌اند و در خصوص حدیث ابی هریره گفته‌اند: مضطرف است برای این‌که از ابوهریره هر دو روایت شده است.

و گفتیم که ابن القیم/ در مسأله تحقیق نمود و فرمود: حدیث ابوهریرهس مقلوب است و صحیح آن است که اول دو زانو بعد دو دست تا شباهت افتادن شتر نداشته باشد، برای این‌که رسول اللهص منع فرمود از التفات، مثل روباه. و فرش کردن دست مثل درنده. و نشستن اقعاء، مثل نشستن سگ، و پیشانی به زمین زدن در سجود، مثل منقار زدن کلاغ. و بالا بردن دست‌ها موقع سلام، مثل دم اسبان.

الحاصل: اگر حدیث ابی هریره شاهد داشته باشد، حدیث وائل هم شاهد دارد. پس در قوت هر دو مثل همند.

و در تحقیق ابن القیم، حدیث ابی هریره برمی‌گردد به حدیث وائل، برای این‌که در حدیث ابی هریره قلب است و از مجموع این سخنان دانسته شد که حدیث وائل به صواب نزدیک‌تر است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

332- وَعَنْ اِبْنِ عُمَرَ**ب** أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ**ص** كَانَ إِذَا قَعَدَ لِلتَّشَهُّدِ وَضَعَ يَدَهُ اليُسْرَى عَلَى رُكْبَتِهِ اليُسْرَى، وَالْيُمْنَى عَلَى اليُمْنَى، وَعَقَدَ ثَلَاثَةً وَخَمْسِينَ، وَأَشَارَ بِإِصْبَعِهِ السَّبَّابَةِ. رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَفِي رِوَايَةٍ لَهُ: وَقَبَضَ أَصَابِعَهُ كُلَّهَا، وَأَشَارَ بِالَّتِي تَلِي الإِبْهَامَ.

و از عبدالله بن عمرب روایت است که رسول اللهص وقتی که برای تشهد می‌نشست، دست چپ را بر زانوی چپ می‌نهاد و دست راست را بر زانوی راست می‌نهاد و با دست راست گره 53 را تشکیل می‌داد و به انگشت شهاده اشاره به توحید می‌نمود. و در روایتی برای مسلم انگشتان دست راست همه را می‌بست و اشاره می‌نمود به انگشتی که بعد از انگشت شست می‌باشد.

در قدیم نظر به این‌که علم حساب نزد عرب نبود با انگشتان حساب می‌کردند و نظر به این‌که انگشت‌ها همه هر کدام سه گره دارند و انگشت ابهام دو گره دارد. سه گره انگشت شهاده با دو گره انگشت ابهام که پنج گره می‌شود، پنجاه می‌دانستند، هر گرهی ده تا. و سه انگشت بسته، هر کدام یکی می‌شمردند که می‌شد 53. و اشاره به توحید با انگشت شهاده می‌نمودند. یعنی خدا یکی است و شریکی ندارد. بعد از بعثت رسول اللهص از علمای اسلام نوابغی آمدند که تا امروز آثار محاسبه‌شان برقرار مانده است. در قدیم اعداد یونانی بود و حساب معدود بود. اما علامه ابوریحان بیرونی با ایجاد حساب از طریق زاویه‌های هندسی: مثلاً یک: شکلی که زاویه‌ای ندارد. دو: شکلی که یک زاویه دارد و آن دو را به دو شکل: 1 ـ 2 ـ 3 ـ 4ـ 5ـ 6ـ 7ـ 8ـ 9ـ 9ـ 8ـ 7ـ 6ـ 5ـ 4ـ 3ـ 2ـ 1 ابتکار نمود و با ابتکار صفر (0) در حساب به حدی شماره‌ی اعداد را بالا برد که با نوشتن یک و نهادن بیست و چهار صفر از راست آن، ممکن است عمر یک شخص به آخر برسد و شمار آن تمام نشود:

000/000/000/000/000/000/000/000/1

و در تعیین وقت بیست و چهار ساعت شبانه‌روزی، چهار نوع ابتکار نمود: از طلوع آفتاب تا طلوع آفتاب 24 ساعت. و از غروب آفتاب تا غروب آفتاب 24 ساعت. و از نیمروز یعنی از زوال آفتاب تا زوال آفتاب 24 ساعت. و از نیمه‌ی شب تا نیمه‌ی شب 24 ساعت. که قبلاً از غروب آفتاب تا غروب آفتاب در کشورهای اسلامی، و از زوال آفتاب تا زوال آفتاب در کشورهای غربی معمول بود، و اکنون همه جا معمول است. و ابوبکر خوارزمی با ابتکار جبر در حساب و مثلثات، آثار خود را تا قیامت به یادگار گذاشت. متأسفانه حکام نادان آن زمان، قدر دانشمندان ریاضی را نداستند و رکود علمی پیش آمد تا پس از قرن‌ها از سوی غرب ادامه و ترقی آنها معمول گردید. و کار به جایی کشیده است که مسلمانان که خود مبتکر و متمم انواع علوم بودند، نیازمند ابتکارات غرب شوند و غربی‌ها بتوانند هم اموال مسلمین را به یغما ببرند و هم مفاسد اخلاقی و وحشیگری خود را بر مسلمین تحمیل کنند. و هنوز که هنوز است مسلمین آن بیداری لازم را که به وسیله‌ی آن بتوانند مجد و عظمت دیرین خود را بازگردانند، نیافته‌اند. و ثروتمندان مسلمین غافلند، چیزی که در آن نمی‌اندیشند بازگرداندن عظمت علمی خودشان است. قرآن می‌خوانند، انگار نمی‌خوانند، برای این‌که از روی فهم نمی‌خوانند و استقلال علمی به کلی از دست داده‌اند. و امروزه هر ابتکار علمی از سوی دشمنانشان است. می‌بینند و به هوش نمی‌آیند. إنا لله و إنا إلیه راجعون.

الحاصل: دست‌ها در حال قیام بسته و بر سینه نهاده می‌شود. و در تشهد بسته و بر زانو نهاده می‌شود تا از حرکات بی‌جای دست‌ها جلوگیری شود و خشوع و خضوع قلب و اعضاء با هم همکاری نمایند.

اما انگشتان دست، همه راست و به هم چسبیده و به سوی قبله قرار داده می‌شوند. و موقع گفتن لا اله الا الله در تشهد، انگشت شهاده دست راست را کمی بالا می‌آورند بدون حرکت دادن آن.

اما نظر در حال نماز: موقع ایستادن نظر به سجده‌گاه و در رکوع نظر به پشت پاها و در سجود نظر به دو طرف بینی. و در نشستن نظر به آغوش و در تشهد نظر به انگشت شهاده. و در وقت سلام نماز، با سلام دست راست نظر به شانه‌ی راست و در سلام دست چپ نظر به شانه‌ی چپ می‌شود. و اگر دقت شود فهم می‌شود که تمام نشستن‌های نماز حکمت‌هایی دارد و تا نماز هم معراج روحی مسلمان وهم درس انتظام و ارتباط و هم گشادن عقده‌های روحی در سجود و هم پیوستگی افراد باشد.

و در حدیثی که امام احمد از عبدالله بن الزبیرب نمود: «أَنَّهُص یُشِیرُ بِالسَّبَّابَةِ ولَا یُحَرِّكهَا»: «رسول اللهص اشاره به انگشت شهاده می‌فرمود و آن را حرکت نمی‌داد». و در سبل السلام شرح بلوغ المرام حساب به انگشتان در قدیم را به تفصیل آورده است. جزاه الله خیرا.

333- وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ**س** قَالَ: اِلْتَفَتَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ**ص** فَقَالَ: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ فَلْيَقُلْ: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ، وَالصَّلَوَاتُ، وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، ثُمَّ لِيَتَخَيَّرْ مِنْ الدُّعَاءِ أَعْجَبُهُ إِلَيْهِ، فَيَدْعُو». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ، وَاللَّفْظُ لِلْبُخَارِيِّ. وَلِلنَّسَائِيِّ: كُنَّا نَقُولُ قَبْلِ أَنْ يُفْرَضَ عَلَيْنَا التَّشَهُّد. وَلِأَحْمَدَ: أَنَّ النَّبِيَّ**ص** عَلَّمَهُ التَّشَهُّد، وَأَمَرَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ النَّاسَ.

و از عبدالله بن مسعودس روایت است که فرمود: رسول اللهص روی به سوی ما نمود و فرمود: «وقتی یکی از شما در نماز به تشهد نشست بگوید: التحیات لله: دوام و سلامت و بقا و عظمت برای خدای یکتاست. و الصلوات: و نمازهای فرض و سنت و عبادت‌ها همه برای خداست. و الطیبات: و آن‌چه پاک و شایسته‌ی درگاه خداست از گفتارهای پسندیده و اعمال صالح به کمال و اخلاص همه برای خداست. السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته: سلام خدا و رحمت خدا و برکت‌های خدا بر تو باد ای پیغمبر خاتم الأنبیاء. السلام علینا و علی عباد الله الصالحین: سلام خدا باد بر ما و بر بندگان صالح و شایسته کار خدا. الصالح: من قام بحقوق الله و بحقوق العباد: بنده‌ی صالح بنده‌ای است که هم حقوق خداوندی را به جا می‌آورد و هم حقوق بندگان را رعایت می‌نماید. أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له: گواهی می‌دهم که در سراسر وجود نیست معبودی به حق مگر خدای یکتایی که هیچ شریکی ندارد. و اشهد ان محمدا عبده و رسوله: و گواهی می‌دهم که محمدص بنده و فرستاده‌ی خداست. و معلوم است که در تشهد صلوات ابراهیمی وارد است و از ارکان تشهد و نماز است: اللهم صل علی محمد و آل محمد: خدایا درود بفرست بر محمد و خویشان و یاران و پیروانش. کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم: آن چنان ‌که درود فرستادی بر ابراهیم و خویشان و پیروان ابراهیم. و قصد از درود بفرست بر محمد: یعنی درجات او را بالا ببر و رحمت‌هایت را بر او بیفزا و به مقامی که شایسته‌ی اوست برسان. و بارک علی محمد و آل محمد: و برکت فرود آور بر محمد و خویشان و یاران و پیروان محمد. کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم: آن ‌چنان که برکت فرود آوردی بر ابراهیم و خویشان ابراهیم. چنان‌که ابراهیم نزد تمام ملت‌ها محترم و محبوب است. في العالمین انک حمید مجید: در جهانیان تو ای پروردگار عظیم ستوده شده و مورد تعظیم هستی. و پس از تشهد هر دعایی که دوست دارد، می‌خواند.

بدان که رسول اللهص همیشه برای راحتی امتش الفاظ متعدد را می‌فرماید تا در انتخاب آن اختیار داشته باشند. و حدیث تشهد نیز 24 صحابی به الفاظ مختلف روایت نموده‌اند که أصح روایات همین روایت ابن مسعود است که بیشتر علما آن را گرفته‌اند و امام شافعی روایت ابن عباس که می‌آید اختیار نمود. و در حدیث به روایت ابن مسعود: و أشهد أن محمدا عبده و رسوله آمده است. امام نووی می‌فرمود: و أشهد أن محمدا رسول الله، در صحیح مسلم آمده است. بنابراین اگر أشهد أن محمدا رسول الله بگوید کافی است.

حنفی‌ها و نخعی و طاوس فرموده‌اند: در نماز دعایی نکند مگر هر دعایی که در قرآن است. و بعضی گفته‌اند که دعا نکند مگر دعایی که ماثور است و از رسول اللهص وارد شده است.

و نزد شافعی‌ها همان‌طور که در حدیث آمد، اختیار نماید از دعا هر دعایی که بیشتر دوست دارد.

و در کتاب سبل السلام آمده است:

وَقَد أَخرَجَ سَعِیْد بن مُنَوَّر مِن حَدِیثِ ابْنِ مَسْعُودٍ: فَعَلَّمَنَا التَّشَهُّدَ فِي الصَّلاةِ ـ أي النَبِي**ص** ـ ثُمَّ يَقُولُ: «إِذَا فَرَغَ أَحَدُكم مِنَ التَّشَهُّدِ فَلیَقُل: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِ كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا سَأَلَكَ مِنهُ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا اسْتَعَاذَكَ مِنهُ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ».

رسول اللهص فرمود: «وقتی که یکی از شما از تشهد فارغ شد بگوید: خدایا از تو می‌خواهم از خیر آن‌چه بدانم از آن و آن‌چه ندانم ـ یعنی از هر خیری به من برسان ـ و پناه می‌برم به تو از همه‌ی انواع شر، آن‌چه می‌‌دانم از آن و آن‌چه نمی‌دانم از آن. خدایا از تو می‌خواهم از بهترین آن‌چه بندگان صالحت از تو خواستند. و پناه می‌برم به تو از شر آن‌چه بندگان صالحت از آن به تو پناه بردند».

و در روایت نسایی: «كنَّا نَقُولُ قَبلَ أَن یَفرُضَ عَلَینَا التَّشَهُّدَ»: ما پیش از این‌که تشهد بر ما فرض شود می‌گفتیم: السلام علی الله، السلام علی جبرئیل و میکائیل. رسول اللهص فرمود: چنین چیزی نگویید، ولیکن بگویید: التحیات لله ـ تا آخر.

و در روایت امام احمد: «أَنَّ النَّبِي عَلَّمَهُ التَّشَهُّدَ وأَمَرَهُ أَن یُعَلِّمَهُ النَّاسَ»: رسول اللهص تشهد را به ابن مسعود آموخت و به او امر فرمود تا آن را به مردم بیاموزد.

334- وَلِمُسْلِمٍ: عَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ**ب** قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** يُعَلِّمُنَا التَّشَهُّدَ: التَّحِيَّاتُ الْمُبَارَكَاتُ الصَّلَوَاتُ الطَّیبَاتُ لِلَّهِ... إِلَى آخِرِهِ.

تَمَامه: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. این لفظ مسلم و ابوداود است و ترمذی آن را روایت نمود، اما به لفظ: سَلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، سَلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِين. و ابن ماجه آن را روایت نمود اما به لفظ:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ الله. سَلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، سَلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.

به امام شافعی گفته شد: چرا تشهد ابن عباس را برگزیدی؟ فرمود: دیدم امر تشهد بر مبنای وسعت است و تشهد ابن عباس صحیح است و نزد من تشهد او جامع‌تر از باقی روایات تشهد بود و لفظ بیشتری داشت. من آن را اختیار کردم و اعتراضی ندارم بر کسی که تشهد به روایت دیگری بگیرد، وقتی که حدیث آن صحیح باشد.

335- وَعَنْ فَضَالَةَ بْنِ عُبَيْدٍ**س** قَالَ: سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** رَجُلاً يَدْعُو فِي صَلَاتِهِ، وَلَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ، وَلَمْ يُصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ**ص** فَقَالَ: «عَجِلَ هَذَا» ثُمَّ دَعَاهُ، فَقَالَ: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِتَحْمِيدِ رَبِّهِ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ، ثُمَّ يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ**ص** ثُمَّ يَدْعُو بِمَا شَاءَ». رَوَاهُ أَحْمَدُ، وَالثَّلَاثَةُ، وَصَحَّحَهُ التِّرْمِذِيُّ، وَابْنُ حِبَّانَ، وَالْحَاكِمُ.

و از فضاله بن عبیدس روایت است که گفت: رسول اللهص از مردی شنید که در تشهد نمازش بعد از فراغت از تشهد دعا کرد، اما قبل از دعا نه حمد و ثنای خدا را به جا آورد و نه صلوات و سلام بر رسول الله فرستاد. فرمود: «این مرد شتاب کرد». آن‌گاه او را خواست و فرمود: «وقتی یکی از شما نماز خواند و در تشهد بود و خواست دعا بکند اول حمد و ثنای خود را به جا بیاورد و سپس درود و سلام بر رسول الله و آل و اصحابش بفرستد، بعد هر دعایی که بخواهد، بخواند». از هر دعایی که خیر دنیا و آخرتش در آن باشد. و در این حدیث دلیل است که وسایل را پیش از مسایل یاد کند. اول حمد و ثنای پروردگار، بعد درود و سلام بر خاتم الانبیاء، وقتی که این وسایل یاد کرد مسایل خود را بخواهد. مثل ایاک نعبد و ایاک نستعین. که اول عبادت آورد بعد طلب کمک نمود.

336- وَعَنْ أَبِي مَسْعُودٍ**س** قَالَ: قَالَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ**س**: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَمَرَنَا اللَّهُ أَنْ نُصَلِّيَ عَلَيْكَ، فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ فَسَكَتَ، ثُمَّ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ فِي العَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. وَالسَّلَامُ كَمَا عَلَّمْتُكُمْ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ. وَزَادَ اِبْنُ خُزَيْمَةَ فِيهِ: فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ، إِذَا نَحْنُ صَلَّيْنَا عَلَيْكَ فِي صَلَاتِنَا.

و از ابن بشیر به سعد روایت است که گفت: یا رسول الله، خدا به ما امر فرمود تا درود به تو بفرستیم، چگونه درود بر تو بفرستیم؟ کمی خاموش ماند، پس از آن فرمود: «بگویید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ فِي العَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». و شرح این صلوات در شرح حدیث 333 یاد شد.

این حدیث را مسلم در صحیح مسلم روایت نمود و ابن خزیمه افزود بر آن: چگونه درود بر تو بفرستیم وقتی که ما درود بر تو می‌فرستیم در نمازمان. و همین زیادت را روایت نمودند ابن حبان و دارقطنی و حاکم و ابوحاتم.

و معنی: في العالمین إنک حمید مجید: در جهانیان به حقیقت بسیار ستوده و تعظیم شده هستی. حمید به معنی مفعول می‌آید و معنی آن چنین است: جملگی جهانیان ستایشی که شایسته‌ی عظمتت باشد می‌گویند. و حمید به معنی فاعل: یعنی تو کسی را می‌ستایی که شایسته‌ترین بندگان توست که محمد مصطفیص باشد و قبول می‌فرمایی دعای هر کسی که برای او و خویشان و یارانش دعا می‌کند.

و حدیث صلوات فرستادن بر رسول الله و آل او: بخاری و مسلم روایت کرده‌اند از کعب بن عجره از ابوحمید ساعدی و بخاری روایت نمود آن را از ابوسعید خدری. و نسایی آن را روایت نمود از طلحه و طبرانی آن را از سهل بن سعد روایت نمود. و امام احمد و نسایی آن را روایت کردند از زید بن خارجه. امام نووی نقل اجماع نمود بر سنت بودن صلوات بر آل. و باید دانست که هر صلواتی که بر رسول اللهص وارد شده، آل رسول الله هم همراه رسول الله یاد شده‌اند. بنابراین فرق گذاشتن در صلوات میان صلوات بر رسول الله و صلوات بر آل او خیلی عجیب می‌نماید.

اما آل رسول الله چه کسانی هستند؟ زید بن ارقم گفت: که آل پیغمبر کسانی هستند که زکات برایشان حرام شده است. و او آل رسول الله را به آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس بن عبدالمطلب تفسیر نمود. و اگر گفته شود که آل رسول الله بنی هاشم و بنی مطلب هستند دور از صواب گفته نشده، برای این‌که رسول الله فرمود: «نحن وبنوالمطلب شيء واحد»؛ «ما و فرزندان مطلب یکی هستیم».

و بعضی که تفسیر کرده‌اند: الان کل تقی: خصوصیت این خاندان را بیان داشته است. والله أعلم.

امام احمد فرمود با ثبوت این حدیث کسی که صلوات بر آل را واجب نداند عذری ندارد. والله سبحانه و تعالی أعلم.

337- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا تَشَهَّدَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْ أَرْبَعٍ، يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ، وَمِنْ عَذَابِ القَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ المَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ المَسِيحِ الدَّجَّالِ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

وَفِي رِوَايَةٍ لِمُسْلِمٍ: «إِذَا فَرَغَ أَحَدُكُمْ مِنْ التَّشَهُّدِ الأَخِيرِ».

و از ابوهریرهس روایت است که رسول اللهص فرمود: «وقتی که یکی از شما تشهد خواند و از تشهد فارغ شد پناه ببرد به خدا از چهار چیز: بگوید: خدایا به تو پناه می‌برم از عذاب دوزخ و از عذاب قبر و از فتنه‌ی زندگی و مرگ و از فتنه‌ی مسیح دجال». حدیث متفق علیه بین بخاری و مسلم است.

و در روایتی برای مسلم: وقتی که یکی از شما از تشهد اخیر فارغ شد پناه ببرد به خدا از شر چهار چیز: پناه می‌برم به تو از عذاب دوزخ، برای این‌که عذاب دوزخ طاقت‌فرساست. و گر کسی مستحق عذاب دوزخ شد، آن عذابی است جاویدان، مثل عذاب کفار که ابدی است و رهایی از آن ندارند. اما مؤمنان را اگر به دوزخ ببرند، عذاب برای تطهیر ایشان است، پاک که شدند بیرون آورده می‌شوند. و ممکن است به سبب شفاعت به دوزخ نروند. و در حدیث است: هزار سال بر آتش دوزخ دمیده شد تا سرخ شد. و هزار سال دیگر بر آتش دوزخ دمیده شد تا سفید شد و هزار سال دیگر بر آن دمیده شد تا سیاه شد و بنابراین آتش دوزخ سیاه تاریک است. و کلمه‌ی فتنه برای آزمایش و امتحان است و به قتل و سوختن و تهمت زدن نیز گفته می‌شود. و پناه می‌برم به تو از عذاب قبر برای این‌که شخص در قبر تنهاست، نه مونسی، نه رفیقی، نه غمگساری و نه دوست و صدیقی دارد. و قبر اولین منزل از منزل‌های آخرت است، اگر مستحق عذاب قبر شد روز به روز عذاب او افزوده می‌شود.

و پناه می‌برم به تو از فتنه‌ی زندگی و مرگ. فتنه‌ی‌ زندگی: شیفته‌ی دنیا شدن و دنبال شهوت‌های ناروا گرفتن و راه نادانی و جهالت را در پیش گرفتن و از حلال و حرام پرهیز نکردن و ستم به خود و دیگران روا داشتن است. و فتنه‌ی مرگ: بر عاقبت شر از دنیا رفتن است.

و پناه می‌برم به تو از فتنه‌ی مسیح دجال که مردم را به کفر و شرک می‌کشاند. امروزه امثال چنگیز و هولاکو و آتیلا و بوش و بلر و شارون خیلی زیاد هستند. در دل سنگین‌شان جز دشمنی با اسلام چیز دیگری نیست. کلمه‌ی مسیح به دجال گفته می‌شود، برای این‌که یک چشم او مسح شده و یک چشم است و تمام دنیا مسح می‌کند و به سرعت می‌گیرد. و مسیح بر عیسی گفته می‌شود که دست او مبارک است و مسح او از آفات و بیماری‌ها شفا می‌دهد. و هرگاه مقصود از مسیح، دجال باشد کلمه‌ی دجال با آن همراه است.

338- وَعَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ**س** أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ**ص** عَلِّمْنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فِي صَلَاتِي. قَالَ قُلْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ، فَاغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ، وَارْحَمْنِي، إِنَّكَ أَنْتَ الغَفُورُ الرَّحِيمُ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و از ابوبکر صدیقس روایت است که گفت یا رسول اللهص، دعایی به من بیاموز که در نمازم به آن دعا بنمایم. فرمود: «بگو خدایا ستم به خود نمودم، ستم بسیار و نمی‌آمرزد گناهان را مگر تو، پس بیامرز مرا آمرزیدنی که از نزد خودت باشد و همه‌ی گناهانم را بیامرز و مرا مورد رحمتت قرار ده، حقا که تو آمرزگار بسیار مهربانی».

روایت شده است: ظلمت نفسی ظلما کثیرا: ستم به خودم نمودم ستم بسیار. و روایت شده: ظلمت نفسی ظلما کبیرا: ستم به خودم نمودم ستم بزرگ. بعضی از علما گفته‌اند: بگوید: ظلمت نفسی ظلما کثیرا کبیرا. و بعضی از علما گفته‌اند: بعضی اوقات بگوید: ظلمت نفسی ظلما کثیرا و بعضی اوقات بگوید: ظلمت نفسی ظلما کبیرا.

حدیث دلالت دارد که دعا مطلوب است در نماز، بدون تعیین محل آن. برای این‌که نماز در حکم دعا می‌باشد، نماز می‌خواند تا خدا دعایش را بپذیرد. گفتیم که وسایل برای حصول مسایل است. نماز وسیله‌ی حصول مسایل و مطالب است. نماز عبادت است و دعا مخ العباده است. نماز می‌خواند تا به وسیله‌ی نماز، خدا مطالبش را فراهم فرماید و دعا می‌کند تا خدا عبادتش را بپذیرد. و انی ظلمت نفسی: به خودم ستم کردم. اعتراف است به تقصیر، و چه کسی است که هیچ گناهی نداشته باشد، غیر از انبیاء و مرسلین که معصوم هستند و گناهی از ایشان سر نمی‌زند. و عصمت بر دو قسم است: عصمت انبیاء به این‌که گناه کردن نتوانند. و عصمت ائمه و صالحان که وسایل گناه برایشان فراهم نشود و همیشه خود را از اسباب گناه دور بگیرند. و کلمه‌ی مغفرة من عندک: آمرزشی که از نزد خودت باشد، زیرا وقتی مغفرت به حساب عظمت پروردگار باشد، هیچ گناهی را باقی نمی‌گذارد. و در این حدیث توسل است به اسماء الله تعالی، مثل اغفرلی یا غفور یا رحیم. و ارزقنی یا خیرالرازقین. و دعاهای قرآن که به کلمه‌ی ربنا آغاز می‌شود، مثل ربنا آتنا في الدنیا حسنه و في الاخرة حسنه و قنا عذاب النار. و این بیشترین دعای رسول اللهص بوده است. و نسایی از جابر روایت می‌کند: أَنَّه**ص** كَانَ يَقُولُ فِي صَلَاتِهِ بَعْدَ التَّشَهُّدِ: «أَحْسَنُ الْكَلَامِ كَلَامُ اللَّهِ، وَأَحْسَنُ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ»: «بهترین سخن، سخن خداست، و بهترین راه و روش، راه و روش سرور کاینات محمد است».

وَ أَخرَجَ اَبُودَاوُدُ عَن ابنِ مَسعُودٍ أَنَّهُ**ص** وَكَانَ يُعَلِّمُهُم مِنَ الدُّعَاءِ بَعدَ التَّشَهُّد: «اللَّهُمَّ أَلِّفْ عَلی الخَیرِ بَيْنَ قُلُوبِنَا، وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا، وَاهْدِنَا سُبُلَ السَّلَامِ، وَنَجِّنَا مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، وَجَنِّبْنَا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ، وَبَارِكْ لَنَا فِي أَسْمَاعِنَا وَأَبْصَارِنَا وَقُلُوبِنَا وَأَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا، وَتُبْ عَلَيْنَا، إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ، وَاجْعَلْنَا شَاكِرِينَ لِنِعْمَتِكَ، مُثْنِينَ بِهَا، قَابِلِيهَا وَأَتِمَّهَا عَلَيْنَا». اخرجه ابوداود.

و ابوداود از ابن مسعود روایت کرده که رسول اللهص به یارانش می‌آموخت که در نماز بعد از تشهد این دعا را بخوانند: «خدیا دل‌هایمان را بر خیر فراهم آور و میان ما مسلمانان صلاح و شایستگی برقرار بفرما. و برسان ما را به راه‌های سلامت از هر عیب و نقصی و از هر زشتی و گناهی. و ما را نجات ده از ظلمات و تاریکی‌ها و برسان ما را به نور و روشنایی هدایت و ایمان. و دور بدار از ما زشتی‌ها و فتنه‌ها، آشکار آنها و نهانی‌ها آنها. و برکت بینداز در شنوایی‌ها و بینایی‌ها و دل‌های ما و همسران ما و فرزندان و نوادگان ما و بپذیر توبه‌ی ما را، حقا که تو بسیار پذیرنده‌ی توبه‌های ما هستی و بسیار مهربان با ما هستی. و بگردان ما را سپاسگزاران نعمت‌هایت، ثناگویان احسان‌هایت، قبول‌کنندگان فرمان‌هایت. و نعمت‌هایت را بر ما کامل فرما تا به بهشت داخل شویم که تمام نعمت، دخول بهشت است».

وَ أَخرَجَ اَبُودَاوُدُ أَیضًا عَن بَعضِ الصَّحَابَةِ أَنَّهُ**ص** قَالَ لِرِجُلٍ: «كَيْفَ تَقُولُ فِي الصَّلَاةِ»، قَالَ: أَتَشَهَّدُ ثُمَّ أَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ. أَمَا إِنِّي لَا أَدرِي دَنْدَنَتَكَ وَلَا دَنْدَنَةَ مُعَاذٍ. فَقَالَ**ص**: «حَوْلَ ذَلِكَ نُدَنْدِنُ أَنَا ومُعَاذٍ».

و هم‌چنین ابوداود از یکی از صحابه روایت کرده است که رسول اللهص به مردی فرمود: «در نماز چگونه می‌گویی؟» در نماز چه دعایی می‌خوانی؟ آن مرد گفت: تشهد را می‌خوانم و بعد از آن می‌گویم: خدایا از تو بهشت می‌خواهم و از دوزخ به تو پناه می‌برم. آگاه باشید که من زمزمه‌ی تو و معاذ را نمی‌دانم. رسول اللهص فرمود: «من و معاذ پیرامون آن زمزمه می‌کنیم».

از این حدیث دانسته می‌شود که هر شخص دعایی را که می‌خواهد می‌تواند بخواند.

339- وَعَنْ وَائِلِ بْنِ حُجْرٍ**س** قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ**ص** فَكَانَ يُسَلِّمُ عَنْ يَمِينِهِ: «السَّلَام عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»، وَعَنْ شِمَالِهِ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ.

و از وائل بن حجرس روایت است که گفت: نماز خواندم همراه پیغمبرص و در سلام نماز از دست راست می‌فرمود: السلام علیکم و رحمه الله و برکاته. و از دست چپ می‌فرمود: السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

امام نووی فرمود: که سلام نماز نزد جمهور علما از صحابه و تابعین واجب است و امام ابوحنیفه فرموده است که سلام نماز سنت است. بنابراین اگر به قصد خروج از نماز برخاست و بیرون رفت کفایت می‌کند. و حدیث صحیح: «تَحرِیمُهَا التَكبِیر وتَحلِیلُهَا التَسلِیمُ»: «بستن نماز به تکبیره الاحرام است و گشودن نماز به سلام دادن از آن است». اصحاب سنن آن را به اسناد صحیح روایت کرده‌اند.

رسول اللهص فرمود: «صَلُّوا كمَا رَأَیتُمُونِي أُصَلِّي»: «نماز بخوانید آن چنان که دیدید من نماز می‌خوانم». و رسول اللهص به دو سلام نماز را پایان داده است. بنابراین وجوب دو سلام ظاهر است. و نزد ما شافعی‌ها، سلام اول واجب است و از ارکان نماز است و سلام دوم سنت است. و مأموم می‌تواند بعد از سلام اول امام بلند شود و به باقی نماز خود بپردازد.

لفظ سلام در همه مذاهب: السلام علیکم و رحمه الله می‌باشد که طی قرون و اعصار به آن عمل شده است. و همیشه عمل به حدیث مایه‌ی تقویت آن است. و حدیثی که به آن عمل نشد هرچند که صحیح باشد، وقتی که جمهور علما مخالف آن باشند، قوت خود را از دست می‌دهد، اگرچه عمل به آن برای خود شخص جایز است. و برای امام جماعت، اگر جماعت قبول داشته باشند، اشکالی ندارد و در صورت عدم قبولشان از ایجاد فتنه باید حذر نمود.

اما کسانی که گفته‌اند: نماز بیش از یک سلام ندارد؛ الامام الحافظ ابن عبدالبر فرمود: دلیل‌هایشان ضعیف است و نمی‌تواند مورد اعتماد باشد. امام مالکس فرمود: سلام نماز سنت است و یک سلام می‌باشد. ابن عبدالبر که خودش مالکی است می‌گوید: دلیل‌هایشان ضعیف است. امام مالکس عمل اهل مدینه را مستمسک قرار می‌دهد و در اصول فقه عمل اهل مدینه را مستمسک قرار نمی‌دهند.

امام نووی فرمود: علمایی که مورد اعتمادند اجماع دارند بر این‌که یک سلام واجب است و اگر اکتفا به آن نمود آن را رو به روی خود سلام گوید و اگر دو سلام گفت، یکی از دست راست و دیگری از دست چپ بگوید. و سلام دومی سنت است.

الحاصل: سلام نماز از ارکان نماز است و سنت پیروی شده دو سلام است. و صیغه‌ی سلام: السلام علیکم و رحمة الله است. و الله سبحانه و تعالی أعلم.

و در صحیح مسلم و سنن نسایی از سعد بن ابی وقاصس آمده است که گفت: «رَأَیتُ رَسُولَ الله**ص** سَلَّمَ عَن یَمِینِهِ وعَن شِمَالِهِ حَتَّی كأَنِّي أَنظُرُ إِلَی صَفحَةِ خَدِّهِ. وفِي رِوَایَةٍ: حَتَّی أَرَی بَیَاضَ خَدِّهِ».

سعد فرمود: رسول اللهص را دیدم که سلام نماز داد از دست راست و از دست چپ و در این دو سلام دو رخسار دست راست و دست چپش دیده می‌شد، چنان‌که گویی من نظر به سفیدی رخسارش می‌نمودم.

و در روایت دیگری آمده است: تا جایی که سفیدی گونه‌اش را می‌دیدم.

340- وَعَنْ المُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةٍ**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص**: كَانَ يَقُولُ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةِ مَكْتُوبَةٍ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ، وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الجَدِّ مِنْكَ الجَدُّ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

رسول اللهص بعد از هر نماز می‌فرمود: لا اله الا الله وحده لا شریک له ـ تا آخر: «نیست معبودی به حق، مگر الله، آن خدای یکتایی که تنهاست و هیچ شریکی ندارد. پادشاهی بر همه حق اوست. و دارندگی و مالکیت همه‌ی کاینات برای اوست و ستایش‌ها همه شایسته‌ی ذات پاک اوست. و او بر همه چیز تواناست».

و در روایت طبرانی این زیادت است بعد از: لَهُ المُلكُ ولَهُ الحَمدُ (یُحِیی ویُمِیتُ و هُوَ حَیٌّ لَا یَمُوتُ بِیَدِهِ الخَیرُ): «او زندگی و مرگ می‌دهد و او همیشه زنده و همیشه پایدار است که مرگ به درگاه او راه ندارد. خیر و خوشی همه در دست اوست».

خدایا نه کسی هست که بتواند جلوی عطای تو را بگیرد و اگر ندادی کسی نسیت که آن را بدهد. و سودی نمی‌دهد صاحب ثروت را از عذاب تو ثروتش. قدرت در دست اوست، زندگی و مرگ را او می‌دهد و عطا و منع همه در ید قدرت اوست. و اوست توانا بر همه چیز و غیر او همه اموات هستند که مرگ و زندگی خودشان در دستشان نیست. اگر اراده‌ی رحمت به کسی نمود، نیست کسی که جلو رحمتش را بگیرد و اگر فرمان عذاب کسی صادر نمود، نه ثروت و نه حظ و نه جد بزرگوار و نه مال و نه فرزند و نه سلطان و نه پادشاهی هیچ کدام به دردش نمی‌خورد.

مسلمان باید طوری تسلیم فرمان خدا باشد تا جایی که در توحید خدا یقین داشته باشد که همه‌ی نظر و خواهشش متوجه درگاه خدا باشد و هیچ‌گاه در برابر مخلوقاتی چون خودش، خود را خوار نسازد. و شایسته است که این احادیث که خلاصه‌ی توحید در بر دارد بعد از هر نماز فرض بگوید و به آن معتقد باشد و خود را از اغیار آسوده‌خاطر سازد.

341- وَعَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ**س** قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ**ص** كَانَ يَتَعَوَّذُ بِهِنَّ دُبُرَ الصَّلَاةِ: «اَللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ البُخْلِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ الجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ العُمُرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ». رَوَاهُ البُخَارِيُّ.

رسول اللهص بعد از هر نماز فرض پناه می‌برد از این چند چیز: می‌فرمود: «خدایا پناه می‌برم به تو از بخل و گرفته دستی و پناه می‌برم به تو از ترسویی و پناه می‌برم به تو از این‌که برگردانده شوم به پست‌ترین عمر، یعنی موقعی که انسان خرف می‌شود. و پناه می‌برم به تو از فتنه‌ی دنیا و پناه می‌برم به تو از عذاب قبر».

خدایا پناه می‌برم به تو از بخل: برای این‌که بخل از پرداختن حق فقرا و زکات جلوگیری می‌کند. از صله‌ی ارحام و رسیدن به خویشاوندان باز می‌دارد. از رحمت به یتیمان مانع می‌شود. از رسیدن به مستمندان باز می‌دارد. و هر جا که بخل چیره شد و مستمندان به ستوه آمدند، آن‌جاست که انواع انقلابات و فجایع صورت می‌گیرد.

و پناه می‌برم به تو از ترسویی: که تروسیی مانع از رسیدن انسان به حقوق خود است. و مانع از امر به معروف و نهی از منکر می‌شود. از گفتن حرف حق باز می‌دارد و قبل از این‌که بمیرد درگور ترسویی گم می‌شود.

و پناه می‌برم از این‌که به پست‌ترین عمر بازگردانده شوم، که در آن صورت خرف شدن به همراه دارد و به حال کودکی باز می‌گردد و همه چیز را فراموش می‌کند و از یاد خدا غافل می‌شود و فردی غیر مقید می‌شود.

و پناه می‌برم به تو از فتنه‌ی دنیا: زیرا که دنیا برای کسی که دنیادوست شد، محنت‌های فراوان به همراه می‌آورد. انسان را به پیروی از شهوات ناروا می‌کشد و به زینت دنیا مغرور و فریفته می‌گرداند و آخرت را از یاد می‌برد و چنین وانمود می‌کند که آخرتی نیست و غیر از دنیا جایی نیست.

و پناه می‌برم از عذاب قبر: برای این‌که قبر اولین منزل از منزل‌های آخرت است، اگر محل عذاب شد روز به روز سخت‌تر می‌شود تا روزی که او را به عذاب جاویدان برساند. و بی‌یار و بی‌مونس بسوزد و بسازد.

همیشه باید مؤمن از این پنج چیز وحشتناک پناه به خدا ببرد تا خدا جل جلاله او را از همه‌ی آنها در پناه خود آورد.

342- وَعَنْ ثَوْبَانَ**س** قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** إِذَا انْصَرَفَ مِنْ صَلَاتِهِ اِسْتَغْفَرَ اللَّهَ ثَلَاثًا، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ. تَبَارَكْتَ يَا ذَا الجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

و از ثوبانس روایت است که گفت: رسول اللهص وقتی که سلام نماز می‌گفت، سه بار می‌فرمود: استغفرالله، استغفرالله، استغفرالله. و می‌فرمود: «خدایا نام پرعظمتت السلام است که می‌رساند که عیب و نقص هیچ‌گاه به درگاه مقدس تو راه ندارد و از توست سلامتی از شرهای دنیا و آخرت. پر شد برکت ذات مقدسه‌ات، ای صاحب شکوه و بزرگواری».

نظر به این‌که ذوالجلال و الاکرام از صفت‌های بزرگ پروردگار است، رسول اللهص فرمود: «أَلِظُّوا بِيَا ذَا الجَلَالِ وَالإِكْرَامِ»؛ یعنی: «همیشه این دو نام مقدس آفریدگار را ملازم باشید و در دعاهایتان به آن متمسک باشید». و رسول اللهص عبور کرد به مردی که نماز می‌خواند و می‌گفت: يَا ذَا الجَلَالِ وَالإِكْرَامِ و فرمود: دعایت مستجاب شد.

343- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** عَنْ رَسُولِ اللَّهِ**ص** قَالَ: «مَنْ سَبَّحَ اللَّهَ دُبُرَ كُلِّ صَلَاةٍ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَحَمِدَ اللَّه ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَكَبَّرَ اللَّه ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، فَتِلْكَ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ، وَقَالَ تَمَامَ المِائَةِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ، وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، غُفِرَتْ لَهُ خَطَايَاهُ، وَإِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ البَحْرِ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

و از ابوهریرهس روایت است که رسول اللهص فرمود: کسی که بعد از هر نماز فرض 33 بار سبحان‌الله و 33 بار الحمدالله و 33 بار الله اکبر بگوید، می‌شود 99 بار و بار صدم راکامل کند به گفتن: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ، وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ گناهانش آمرزیده می‌شود، اگرچه از بسیاری مانند کف دریا باشد». رواه مسلم. و در روایت دیگر مسلم 33 بار بگوید: سبحان الله، و 33 بار بگوید: الحمدالله، و 34 بار بگوید: الله اکبر، گناهانش آمرزیده می‌شود، اگر چه گناهانش مثل کف دریا باشد.

بنابراین خوب است که گاهی سبحان الله 33 بار و الحمدالله 33 بار و الله اکبر 33 بار و صدمین بار لا اله الا الله تا آخر بگوید و گاهی سبحان الله 33 بار و الحمدالله 33 بار و الله اکبر 33 بار بگوید تا به هر دو روایت عمل کرده باشد.

حدیث بالا سببی دارد و آن این‌که:

أَنَّ فُقَرَاءَ الْمُهَاجِرِينَ أَتَوْا رَسُولَ اللهِ**ص**، فَقَالُوا: قَد ذَهَبَ أَهْلُ الدُّثُورِ بِالدَّرَجَاتِ الْعُلَى، وَالنَّعِيمِ الْمُقِيمِ، فَقَالَ: "وَمَا ذَاكَ؟ قَالُوا: يُصَلُّونَ كَمَا نُصَلِّي، وَيَصُومُونَ كَمَا نَصُومُ، وَيَتَصَدَّقُونَ وَلَا نَتَصَدَّقُ، وَيُعْتِقُونَ وَلَا نُعْتِقُ، فَقَالَ رَسُولَ**ص**: «أَفَلَا أُعَلِّمُكُمْ شَيْئًا تُدْرِكُونَ بِهِ مَنْ سَبَقَكُمْ وَتَسْبِقُونَ بِهِ مَنْ بَعْدَكُمْ؟ وَلَا يَكُونُ أَحَدٌ أَفْضَلَ مِنْكُمْ إِلَّا مَنْ صَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعْتُمْ». قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «سَبِّحُوا الله....». الحدیث.

فقراء المهاجرین به خدمت رسول اللهص آمدند و گفتند: یا رسول الله، صاحبان ثروت و دارایی درجه‌های بالا و خوشی ابدی را با خود بردند. رسول اللهص فرمود: «آن چیست؟» گفتند: صاحبان ثروت نماز می‌خوانند همان‌طور که ما نماز می‌خوانیم، و روزه می‌گیرند همان‌‌طور که ما روزه می‌گیریم، و صدقه می‌دهند و ما صدقه نداریم که بدهیم و برده را آزاد می‌کنند و ما توانایی آزاد کردن برده را نداریم. رسول اللهص فرمود: «آیا نیاموزم شما را چیزی که به وسیله‌ی آن برسید به کسانی که بر شما سبقت گرفته‌اند و جلو بیفتید بر کسانی که بعد از شما می‌آیند؟» گفتند: بله. فرمود: «بعد از هر نماز فرض 33 بار سبحان الله و 33 بار الحمدالله و 33 بار الله اکبر و صدمین بار بگویید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ، وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. و در روایت دیگر الله اکبر را 34 بار بگویید».

مدتی نگذشت که فقرای مهاجرین دوباره به خدمت رسول اللهص آمدند و گفتند: صاحبان ثروت همین تسبیح‌ها را مانند ما می‌گویند. رسول اللهص فرمود: ذلک فضل الله یوتیه من یشاء)؛ «آن فضل خداست که به هر که بخواهد می‌دهد».

در چگونگی تسبیح: 33 بار سبحان الله و 33 بار الحمدالله و 33 بار الله اکبر بگوید و صدمین بار بگوید: لا اله الا الله وحده لا شریک له ـ تا آخر. و گفته شده است که: 33 بار سبحان الله و الحمدالله و الله اکبر بگوید کافی است. و در صحیح بخاری آمده است از حدیث ابوهریره «یُسَبِّحُونَ عَشراً ویَحمِدُونَ عَشراً ویُكبِّرُونَ عَشراً»؛ «سبحان الله 10 بار و الحمدالله 10 بار و الله اکبر 10 بار بگوید». و در صفت دیگر تسبح گفته شده: «یُسَبِّحُونَ خَمساً وعِشرِینَ تَسبِیحَةً ومِثلهَا تَحمِیداً ومِثلهَا تَكبِیراً ومِثلهَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ، وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فَتَتِمّ مِائَة».

وَ أَخرَجَ أَبُودَاود مِن حَدِیثِ زَیدِ بنِ أَرقَم: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** يَقُولُ دُبُرَ كل صَلَاةٍ: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، أَنَا شَهِيدٌ أَنَّكَ أَنْتَ الرَّبُّ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، أَنَا شَهِيدٌ أَنَّ مُحَمَّدًا**ص** عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، أَنَا شَهِيدٌ أَنَّ الْعِبَادَ كُلَّهُمْ إِخْوَةٌ، اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، اجْعَلْنِي مُخْلِصًا لَكَ وَأَهْلِي فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ اسْمَعْ وَاسْتَجِبْ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ الْأَكْبَرُ، اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، اللَّهُ أَكْبَرُ الْأَكْبَرُ، حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، اللَّهُ أَكْبَرُ الْأَكْبَرُ».

زید بن ارقم گفت که رسول اللهص بعد از هر نماز می‌فرمود: «خدایا، پروردگار ما و پروردگار هر چیز، من گواهی دهنده‌ام که همانا تو پروردگار هستی، یکتایی و شریکی برای تو نیست، خدایا، ای پروردگار ما و پروردگار همه چیز، من گواهی دهنده‌ام که محمد بنده‌ی تو و فرستاده‌ی توست. خدایا، ای پروردگار ما و پروردگار همه‌چیز، من گواهی دهنده‌ام که بندگان همه برادرانند. خدایا، ای پروردگار ما و و پروردگار همه چیز مرا و بستگانم را در هر ساعتی از دنیا و آخرت برای خودت مخلص بگردان. یا ذا الجلال و الإکرام: ای صاحب شکوه و بزرگواری، قبول بفرما دعایم و به اجابت برسان دعایم را. خدا بزرگ‌تر است. خدا بزرگ‌ترین بزرگ‌هاست. خدا روشن‌کننده‌ی آسمان‌ها و زمین است. خدا بزرگ‌ترین بزرگان است. خدا کفایت من است و چه خوب کفایت‌کننده‌ای است. خدا بزرگ‌ترین بزرگان است.

وَأَخرَجَ أَبُودَاود مِن حَدِیثِ عَلِي**س** كانَ رَسُولُ الله**ص** إِذَا سَلَّمَ مِنَ الصَّلَاةِ قَالَ: «اللهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ وَمَا أَسرَفتُ وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ».

ابوداود از حدیث علیس روایت کرد که رسول اللهص وقتی که سلام نماز می‌داد می‌فرمود: «خدایا بیامرز مرا آن‌چه را جلو انداختم و آن‌چه را به تأخیر انداختم و آن‌چه نهانی نمودم و آن‌چه آشکار نمودم و آن‌چه در آن زیاده‌روی نمودم و آن‌چه تو داناتری به آن از من، همه‌ی این گناهانم را بیامرز. تو به جلو می‌اندازی کسی را که بخواهی و به دنبال می‌اندازی کسی را که بخواهی، نیست مبعودی به حق به جز تو».

گناهانی که در حیات است آن گناهانی است که به جلو انداخته شده و بعد از وفات انسان نمی‌ماند. و گناهانی که بعد از وفات انسان می‌ماند، گناهانی است که انسان آن را به دنبال انداخته تا بعد از وفاتش هم بماند.

وَ أَخرَجَ أَبُودَاود والنِّسَائِي مِن حَدِیثِ عُقبَةَ مِن عَامر: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ**ص** أَنْ أَقْرَأَ بِالْمُعَوِّذَاتِ دُبُرَ كُلِّ صَلَاةٍ».

ابوداود و نسایی از حدیث عقبه بن عامرس روایت کرده‌اند که رسول اللهص به من امر فرمود تا بعد از هر نماز فرض سوره‌های قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را بخوانم.

و در صحیح مسلم از حدیث براء آورده است که براء گفت: رسول اللهص بعد از هر نماز فرض می‌فرمود: (رَبِّ قِنِی عَذَابَکَ یَومَ تَبعَثُ عِبَادَک): «ای پروردگارم، مرا از عذابت نگه دار در روز قیامت که بندگانت را پس از مرگشان زنده می‌فرمایی».

وَوَرَدَ بَعدَ صَلَاةِ المَغرِبِ وصَلَاةِ الفَجرِ بِخُصُوصِهِمَا قَول: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ، وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، عَشرَ مَرَّاتٍ». أَخرَجَهُ أَحمَدُ.

و وارد شده است از رسول اللهص بعد از نماز صبح و بعد از نماز مغرب در خصوص این دو وقت، ده بار گفتن: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ، وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

این ده بار بعد از نماز مغرب و صبح گفته می‌شود، علاوه بر اذکار دیگر.

وَ أَخرَجَ التِّرمِذِيُ عَن أَبِي ذَرٍّ: أَنَّ رَسُولَ الله**ص** قال: قَالَ: «مَنْ قَالَ فِي دُبُرِ صَلَاةِ الفَجْرِ وَهُوَ ثَانٍ رِجْلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ، كَتَبَ اللهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، وَمَحَا عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ، وَرُفِعَ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ، وَكَانَ يَوْمَهُ ذَلِكَ كُلَّهُ فِي حِرْزٍ مِنْ كُلِّ مَكْرُوهٍ، وَحُرِزَ مِنَ الشَّيْطَانِ، وَلَمْ يَنْبَغِ لِلذَّنْبٍ أَنْ يُدْرِكَهُ فِي ذَلِكَ اليَوْمِ إِلَّا الشِّرْكَ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ». قَال التِّرمِذِيُ: غَرِیبٌ حَسَنٌ صَحِیحٌ. وأَخرَجَهُ النِّسَائِي مِن حَدِیثِ مُعَاذٍ وزَادَ فِیهِ «بِیَدِهِ الخَیر» وزَادَ فِیهِ أَیضًا: وكانَ لَهُ بِكلِّ وَاحِدَةٍ قَالَهَا عِتقُ رَقَبة.

و ترمذی از ابوذرس روایت کرده است که رسول اللهص فرمود: «کسی که بعد از نماز صبح در حالی که نشسته است در همان حالتی که در نماز نشسته بود، قبل از این‌که سخن بگوید ده بار گفت: لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر. خدای متعال برای او ده حسنه می‌نویسد و ده سیئه از او محو می‌کند و ده درجه برای او بالا می‌برد و در آن روز از هر مکروهی محفوظ می‌ماند و از شر شیطان حفظ می‌شود و سزاوار هیچ گناهی نیست که در آن روز به او برسد، مگر شرک آوردن به خدایﻷ». و نسائی اضافه کرد در روایتش، یعنی در روایات او: یحیی و یمیت بیده الخیر، آمده است. و در روایت نسایی در مقابل هر یک از این کلمات، یعنی در برابر هر باری که می‌گوید ثوابی برابر ثواب آزاد کردن برده‌ای می‌یابد.

و ترمذی و نسایی از حدیث به روایت عماره بن شبیب آورده‌اند که رسول اللهص فرمود: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ عَلَى إِثْرِ المَغْرِبِ بَعَثَ اللَّهُ لَهُ مَلَائِكةً يَحْفَظُونَهُ مِنَ الشَّيْطَانِ الرِّجِیم، حَتَّى يُصْبِحَ، وَكُتِبَ لَهُ بِهَا عَشْرَ حَسَنَاتٍ، وَمَحَا عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ مُوبِقَاتٍ، وَكَانَتْ لَهُ تَعْدِلُ عَشْرَ رَقَبَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ». قَال التِّرمِذِيّ: حَدِيثٌ حَسَنٌ لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ حَدِيثِ لَيْثِ بْنِ سَعْدٍ، وَلَا نَعْرِفُ لِعُمَارَةَ سِمَاعًا عَنِ النَّبِيِّ**ص**.

رسول اللهص فرمود: «کسی که بعد از نماز مغرب ده بار بگوید: لا اله الا الله وحده لا شریک له، تا آخر، خداوند فرشتگانی برای او می‌فرستد که او را از شیطان رانده شده نگه می‌دارند تا این‌که صبح شود و ده حسنه برایش نوشته می‌شود و ده گناه هلاک کننده از او پاک می‌شود و برای او ثواب آزاد کردن ده برده‌ی مسلمان است». ترمذی فرمود: حدیث حسن است. و عماره از رسول اللهص نشنیده، یعنی حدیث مرسل است که نام صحابی در آن نیامده است. و ما این حدیث را از لیث بن سعد روایت کرده‌ایم که یکی از ائمه است.

و درود و سلام بر رسول اللهص فرستادن در اول و آخر دعا سنت است. و در صحیح بخاری آمده است: باب یستقبلُ الإمامُ الناسَ إذا سلَّم، بابی است در بیان این‌که امام بعد از سلام از نماز رو به جماعت می‌نماید. و روایت فرمود از سمره بن جندب و زید بن خالدب: كانَ إِذَا صَلَّی صَلَاةً أًقبَلَ عَلَینَا بِوَجهِهِ: رسول اللهص پس از هر نماز رو به روی ما می‌نشست.

باید دانست که رسول اللهص بعد از سلام نماز گاهی دست راست خود را به سوی جماعت می‌کردند، چنان‌که در حدیث صحیح به روایت اصحاب سنن وارد شده است. و گاهی رو به روی جماعت می‌نشستند، چنان که در حدیث صحیح بخاری یاد شد.

344- وَعَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ**س**: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ**ص** قَالَ لَهُ: «أُوصِيكَ يَا مُعَاذُ: لَا تَدَعَنَّ دُبُرَ كُلِّ صَلَاةٍ أَنْ تَقُولُ: اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ». رَوَاهُ أَحْمَدُ، وَأَبُو دَاوُدَ، وَالنَّسَائِيُّ بِأَسنَادٍ قَوِيٍّ.

و از معاذ بن جبلس روایت است که رسول اللهص به او فرمود: «تو را سفارش می‌دهم ای معاذ، که بعد از هر نماز فرض ترک نکنی آن‌ که بگویی: خدایا مرا کمک کن بر یاد کردنت و سپاسگزاریت و به خوبی انجام دادن عبادتت».

345- وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «مَنْ قَرَأَ آيَةَ الكُرْسِيِّ دُبُرَ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ لَمْ يَمْنَعْهُ مِنْ دُخُولِ الجَنَّةِ إِلَّا المَوْتُ». رَوَاهُ النَّسَائِيُّ، وَصَحَّحَهُ اِبْنُ حِبَّانَ. وَزَادَ فِيهِ الطَّبَرَانِيُّ: و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ.

و از ابو امامهس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «کسی که بعد از هر نماز فرض آیه الکرسی و قل هو الله أحد بخواند مانع او از داخل بهشت شدن نمی‌شود مگر مرگ». یعنی همین که مرد به بهشت می‌رود. بنابراین خیلی به جاست که همیشه بر قراءت آیه الکرسی و قل هو الله احد بعد از هر نماز فرض مواظبت شود.

ابوامامه: دو تاهستند: ابوامامه باهلی که در اول کتاب ذکر شد. و ابو امامه ایاس بن ثعلبه حارثی انصاری خزرجی که در این حدیث ذکر شد. و هرجا گفته شود مقصود اوست. اگر مقصود ابوامامه باهلی باشد، به قید باهلی از او یاد می‌شود. او در همه‌ی مشاهد حاضر بود، فقط در جنگ بدر حاضر نبود و رسول اللهص او را معذور دانست که به سبب بیماری مادرش نتوانست در بدر حاضر شود.

و مانند همین حدیث وارد شده به روایت از علیس: «مَن قَرأَ آیَة الكرسِي حِینَ یَأخُذُ مَضجَعَهُ أَمَّنَهُ اللهُ عَلَی دَارِهِ ودَارَ جَارِهِ وأَهلِهِ ودُوَيْرَاتٍ حَوْلَهُ»؛ «کسی که آیه الکرسی را بخواند موقعی که در بستر خواب می‌رود، خدایﻷ خانه‌اش و خانه‌ی همسایه‌اش و اهل و خانه‌های دور و برش را در امان قرار می‌دهد».

آیه الکرسی اصول اسماء و صفات خداوندی از یکتایی و حیات و قیومیت و علم وقدرت و ملک و اراده در بر دارد. و سوره‌ی قل هو الله احد. خاص در بیان صفات خدای تبارک و تعالی است.

346- وَعَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي». رَوَاهُ البُخَارِيُّ.

و از مالک بن حویرثس روایت است که رسول اللهص فرمود: «نماز بخوانید آن چنان که دیدید من نماز می‌خوانم».

این حدیث با همین مختصری، دنیایی از معنی را در بر دارد. نمازتان را مانند نماز من قرار بدهید، نماز مرا دیدید، همان‌گونه هم نماز بخوانید. نمازتان سر وقت باشد، مثل نماز من. در وقت جهر، جهر بخوانید و در وقت سر، سِرّ بخوانید، مثل نماز من. نماز با حضور قلب و خشوع اعضاء بخوانید، همان‌طور که من می‌خوانم. ارکان نماز را کاملاً به جا آورید، همان‌طور که دیدید من همه‌ی ارکان را به جا می‌آورم. سنت‌های نماز را به جا آورید، همان طوری که من در نماز خود به جا می‌آورم. در نماز سکون و آرامش خود را حفظ کنید، همان‌طور که دیدید من در نماز چگونه بدون حرکت می‌ایستم. هیئت‌های نماز را به جا آورید، همان‌گونه که دیدید من به جا می‌آورم. خلاصه هر طور نماز مرا دیدید، همان‌طور نماز بخوانید. و همین یک جمله: نمازتان را مثل نماز من قرار بدهید، خیلی تفصیل دارد. دانشمندان در شرح همین حدیث حق مطلب را ادا کرده‌اند. به کتاب‌هایشان مراجعه فرمایید.

347- وَعَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص**قَالَ: «صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ.... والا فاوم ». رَوَاهُ البُخَارِيُّ. [این قسمت از روایت را در بخاری نیافتم] (مصحح)

و از عمران حصینس روایت است که رسول اللهص فرمود: «نماز بخوان ایستاده. اگر ایستاده نتوانستی، نماز بخوان نشسته. اگر نشسته نتوانستی نماز بخوان به پهلو. اگر به پهلو نتوانستی، پس اشاره کن».

نسایی این حدیث را روایت نمود و زیاد نمود در روایتش: «فَأِن لَم تَستَطِع فَمُستَلِقٌ، لَا یُكلِّفُ الله نَفساً إِلَّا وُسعَهَا»؛ «اگر نتوانستی که به پهلو نماز بخوانی، نماز بخوان خوابیده بر پشت، خدا تکلیف نمی‌فرماید به کسی، مگر به قدر طاقتش». نماز انسان به حسب توانایی‌اش لازم است. اول ایستاده، سپس نشسته، سپس به پهلو، سپس خوابیده بر پشت. و در این حال برای رکوع و سجود بر سر اشاره نماید و اشاره‌اش برای سجود پایین‌تر از اشاره‌اش برای رکوع باشد، چنان‌که در حدیث جابر به روایت بزار و بیهقی آمده است. چنان‌چه می‌تواند ایستاده نماز بخواند، اما در کشتی است و می‌ترسد اگر ایستاده بخواند، سرگیجه بگیرد، درست است نشسته نماز بخواند. اما این‌که نشسته چگونه نشستنی باشد به اختیار نمازگزار گذاشته شده و معلوم است که بهتر است به یکی از نشستن‌های نماز باشد ک از مفترش یا متورک یا متربع. و در نماز به پهلو، بهتر است بر پهلوی راست نماز بخواند، چنان‌که در حدیث علیس به روایت دارقطنی است.

حال این‌که: تا وقتی که شخص خوش دارد، نماز از گردنش نمی‌افتد. اگر شخصی مرد و نمازهایی در حال بیماری از او فوت شده است، قضای آن بر ورثه واجب نیست. اما مقدار فوت شده از میت را بهتر است ورثه‌اش بخوانند. از تقی‌‌الدین سبکی روایت شده که برای بعضی از اقارب خود خوانده است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

348- وَعَنْ جَابِرٍ**س**: أَنَّ النَّبِيَّ**ص** قَالَ لِمَرِيضٍ - صَلَّى عَلَى وِسَادَةٍ، فَرَمَى بِهَا - وَقَالَ: «صَلِّ عَلَى الْأَرْضِ إِنْ اِسْتَطَعْتَ، وَإِلَّا فَأَوْمِئْ إِيمَاءً، وَاجْعَلْ سُجُودَكَ أَخْفَضَ مِنْ رُكُوعِكَ». رَوَاهُ البَيْهَقِيُّ بِسَنَدٍ قَوِيٍّ وَلَكِنْ صَحَّحَ أَبُو حَاتِمٍ وَقْفَهُ.

و از جابرس روایت است که رسول اللهص به بیماری ـ که سجود بر بالش می‌نمود و بالش او را بیرون انداخت ـ فرمود: «سجود بر زمین بکن، اگر توانستی و اگر نتوانستی اشاره به سر بکن برای رکوع و سجود و در اشاره برای سجود سر را پایین‌تر بیاور».

اگر بیماری می‌تواند بایستد ولیکن رکوع و سجود نمی‌تواند، برای خواندن فاتحه بایستد و برای رکوع در حال ایستادن اشاره به سر بنماید، آن‌گاه بنشیند و برای سجود در نشستن اشاره به سر نماید. والله سبحانه و تعالی أعلم.

بَابُ سُجُودِ اَلسَّهْوِ وَغَيْرِهِ من سجود التلاوة والشکر

349- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُحَيْنَةَ**س**: أَنَّ النَّبِيَّ**ص** صَلَّى بِهِمُ الظُّهْرَ، فَقَامَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ، وَلَمْ يَجْلِسْ، فَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ، حَتَّى إِذَا قَضَى الصَّلَاةَ، وَانْتَظَرَ النَّاسُ تَسْلِيمَهُ، كَبَّرَ وَهُوَ جَالِسٌ. وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ، ثُمَّ سَلَّمَ». أَخْرَجَهُ السَّبْعَةُ، وَهَذَا اللَفْظُ للبُخَارِيِّ.

وَفِي رِوَايَةٍ لمُسْلِمٍ: «يُكَبِّرُ فِي كُلِّ سَجْدَةٍ وَهُوَ جَالِسٌ وَیَسجُدُ وَیَسجُدَ النَّاسُ مَعَهُ، مَكَانَ مَا نَسِىَ مِنَ الْجُلُوسِ».

و از عبدالله بن بحینهس روایت است که رسول اللهص نماز ظهر را با جماعت خواند و بعد از دو رکعت اول بلند شد و برای تشهد اول ننشست و ایستاد. مردم هم ایستادند. موقعی که چهار رکعت خواند و در تشهد اخیر نشست و مردم منتظر بودند که سلام نماز بدهد، همان‌گونه که نشسته بود الله اکبر فرمود و به سجود سهو رفت و دو سجود سهو قبل از سلام نماز انجام داد و بعد سلام نماز گفت. احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسایی و ابن ماجه این حدیث را روایت نمودند، اما لفظ حدیث در این جا لفظ صحیح بخاری است. و در روایتی که برای مسلم است روایت نمود که رسول اللهص برای رفتن به سجود سهو در حالی که نشسته بود تکبیر می‌فرمود و به سجود می‌رفت و مردم هم با ایشان به سجود می‌رفتند. و این دو سجود سهو به جای تشهد اول بود که برای آن ننشسته بود.

در این حدیث دلالت بر این است که تشهد اول اگر خوانده نشد به سجود سهو جبران می‌شود. و از این حدیث دانسته می‌شود که برای رفتن به سجود سهو تکبیر می‌خواهد. و دانسته می‌شود که سجود سهو قبل از سلام است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

350- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: صَلَّى النَّبِيُّ**ص** إِحْدَى صَلَاتَي الْعَشِيّ ِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، ثُمَّ قَامَ إِلَى خَشَبَةٍ فِي مُقَدَّمِ المَسْجِدِ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهَا، وَفِي القَوْمِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَهَابَا أَنْ يُكَلِّمَاهُ، وَخَرَجَ سَرَعَانُ النَّاسِ، فَقَالُوا: أَقُصِرَتْ الصَّلَاةُ، وَرَجُلٌ يَدْعُوهُ النَّبِيُّ**ص** ذَا اليَدَيْنِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ**ص**، أَنَسِيتَ أَمْ قُصِرَتْ؟ فَقَالَ: «لَمْ أَنْسَ وَلَمْ تُقْصَرْ»، فَقَالَ: بَلَى، قَدْ نَسِيتُ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ، ثُمَّ كَبَّرَ، فَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ، أَوْ أَطْوَلَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَكَبَّرَ، ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ، فَكَبَّرَ، فَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ، أَوْ أَطْوَلَ. ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ، وَاللَّفْظُ لِلْبُخَارِيِّ.

وَفِي رِوَايَةٍ لِمُسْلِمٍ: صَلَاةُ العَصْرِ.

351- وَلِأَبِي دَاوُدَ، فَقَالَ: «أَصَدَقَ ذُو اليَدَيْنِ؟»، فَأَوْمَئُوا: أَيْ نَعَمْ. وَهِيَ فِي الصَّحِيحَيْنِ لَكِنْ بِلَفْظِ: فَقَالُوا.

352- وَفِي رِوَايَةٍ لَهُ: وَلَمْ يَسْجُدْ حَتَّى يَقَّنَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ.

و از ابوهریرهس روایت است که رسول اللهص یکی از دو نماز بعد از زوال آفتاب ـ در بعضی روایات آمده که نماز ظهر بوده و در بعضی روایات مسلم آمده که نماز عصر بوده و این می‌رساند که حکایت دوتاست، وقتی نماز ظهر بوده و وقتی دیگر نماز عصر بوده ـ رسول اللهص یکی از دو نماز ظهر یا عصر را دو رکعت خواند و سلام نماز داد و رفت به سوی چوبی که در جلوی مسجد، در سمت قبله‌ی مسجد بود. ـ ظاهراً چوب نخلی که موقع خطبه پهلوی آن می‌ایستادند ـ و دست خود را نهاد بر آن. و در بین جماعت ابوبکر و عمر هم حاضر بودند، لیکن از هیبت پیغمبرص نتوانستند در این‌باره سخنی با ایشان بگویند. و مردمی که عجله داشتند از مسجد بیرون رفتند و گفتند: نماز کوتاه شده است. و در جماعت نمازگزاران مردی بود که رسول اللهص او را ذوالیدین می‌نامید. ـ ذوالیدین: یعنی صاحب دو دست برای این‌که در حال ایستادن دو دستش به دو زانویش می‌رسید. و نامش خرباق بن عمر بود ـ ذوالیدین گفت: یا رسول اللهص، آیا فراموش فرموده‌ای یا نماز کوتاه شده است؟ فرمود: «نه فراموش کرده‌ام و نه نماز کوتاه شده است». ذوالیدین گفت: بله، یقیناً فراموش فرموده‌ای. رسول اللهص رو به جماعت فرمود: «آیا ذوالیدین راست گفت؟» جماعت اشاره به سر نمودند، یعنی بله، راست گفت. رسول اللهص برگشت به محل امامتش و دو رکعت نماز خواند و سلام نماز داد، آن‌گاه همان‌طور که نشسته بود، تکبیر فرمود و به سجود سهو رفت، مانند سجود نماز یا طولانی‌تر. پس از آن تکبیر فرمود و سر را از سجود بالا آورد، سپس تکبیر فرمود و به سجود دوم رفت و آن را مانند سجود اولی یا طولانی‌تر خواند، پس از آن سر را از سجود دوم بالا آورد و تکبیر فرمود.

در حدیث آمد که رسول اللهص به سجود نرفت تا آن‌که خدا، یقین سهو کردنش در دلش انداخت؛ این کلمه: «وَلَمْ يَسْجُدْ حَتَّى يَقَّنَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ»؛ در حدیث مدرج است و گفته‌ی‌ ابوهریرهس است. کلمه‌ی: العشی: میان زوال آفتاب تا غروب آفتاب است.

از این حدیث دانسته می‌شود که بیرون رفتن از نماز وقتی که گمان به کامل بودن نماز باشد، نماز را باطل نمی‌کند. و دانسته می‌شود که سؤال و پرس امام و جماعت برای تحقیق در این‌که سهو شده یا نه نماز را باطل نمی‌کند. و دانسته می‌شود که بعد از سلام نماز وقتی که فاصله طولانی نباشد می‌شود در ادامه‌ی آن نماز را تکمیل کرد. و دانسته می‌شود که سجود سهو جبران سهو می‌کند. و دانسته می‌شود که اگر سهو چندتا باشد همان دو سجود سهو برای جبران همه‌ی آنها کافی است، مثلاً برای تشهد اول ننشست که جلوس برای تشهد و خواندن تشهد دوتاست. و در قیام تحیات به سهو خواند، بعد فاتحه خواند این سه تا و در رکوع سهواً فاتحه خواند که همه‌ی این چهار سهو، مثلاً دو سجود سهو جبران هر چهار سهو کافی است. و دانسته می‌شود که سجود سهو بعد از سلام نیز جایز است، چنان‌که قبل از سلام جایز است. و دانسته می‌شود که کلام عمد برای بیان سهو مبطل نماز نیست. والله سبحانه و تعالی أعلم.

353- وَعَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** صَلَّى بِهِمْ، فَسَهَا فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ تَشَهَّدَ، ثُمَّ سَلَّمَ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ، وَالتِّرْمِذِيُّ وَحَسَّنَهُ، وَالْحَاكِمُ وَصَحَّحَهُ.

و از عمران بن حصینس روایت است که رسول اللهص نماز با جماعت خواند و سهو نمود و دو سجود سهو کرد و سپس تشهد خواند و سپس سلام نماز داد. این است آن‌چه از روایت مصنف دانسته می‌شود. و بعضی آنرا چنین تعبیر کرده‌اند که رسول اللهص سلام نماز گفت و بعد از سلام دو سجود سهو کرد و پس از آن تشهد خواند و سپس سلام گفت که می‌رساند دو سلام گفته، یکی سلام نماز و دیگری بعد از سجود سهو و تشهد بعد از سجود سهو خوانده است، چنان‌که مذهب حنفی‌هاست که بعد از سلام نماز دو سجود سهو می‌خوانند، سپس تشهد می‌خوانند و آن‌گا‌ه سلام نماز می‌دهند. اما در حدیث، ظاهر نیست و روش مصنف هم آن را نمی‌رساند. اما گفته‌ی ابن سیرین که از روایت عمران بن حصین نقل می‌کند می‌رساند که سلام بعد از سجود سهو بوده است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

354- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ**س** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**ص**: «إِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلَاتِهِ، فَلَمْ يَدْرِ كَمْ صَلَّى أَثْلَاثًا أَم أَرْبَعًا؟ فَلْيَطْرَحِ الشَّكَّ وَلْيَبْنِ عَلَى مَا اسْتَيْقَنَ، ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ، فَإِنْ كَانَ صَلَّى خَمْساً شَفَعْنَ لَهُ صَلَاتَهُ، وَإِنْ كَانَ صَلَّى تَمَامًا كَانَتَا تَرْغِيمًا لِلشَّيْطَانِ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

و از ابوسعید خدریس روایت است که گفت: رسول اللهص فرمود: «هرگاه یکی از شما در نماز خود شک نمود و ندانست سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، شک را بیندازد و بنای نماز را بر یقین بنهد و در آخر نماز قبل از سلام دادن دو سجود سهو بگزارد که چنان‌چه در نماز زیادتی انجام داده بود دو سجود سهو، نماز را به صحت آن برمی‌گرداند و اگر نمازش درست بود و زیاد و کمی در آن پیش نیامده بود و فقط شک خالی بود آن دو سجود سهو برای به خاک مالیدن بینی شیطان است تا ذلت و خواری ببیند».

فقها گفته‌اند که یقین را گرفتن و شک را انداختن به گرفتن اقل حاصل می‌شود، مثلاً کسی که شک کرد که سه رکعت خوانده یا دو رکعت، حداقل که دو رکعت است بگیرد و نماز را تکمیل نماید. و این گرفتن حداقل از این حدیث دانسته می‌شود.

احمد روایت نمود از عبدالرحمن بن عوفس: قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ**ص**یَقُولُ: «إِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلاتِهِ، فَلَمْ يَدْرِ وَاحِدَةً صَلَّى أَوْ إِثِنْتَيْنِ؟ فَلْيَجْعَلْهَا وَاحِدَةً، وَإِذَا لَمْ يَدْرِ إِثِنْتَيْنِ صَلَّى أَمْ ثَلاثًا؟ فَلْيَجْعَلْهَا ثِنْتَيْنِ، وَإِذَا لَمْ يَدْرِ ثَلاثًا صَلَّى أَو اربَعًا؟ فَلْيَجْعَلْهَا ثَلاثًا، ثُمَّ يَسْجُدِ اذَا فَرَغَ مِنْ صَلاتِهِ وَهُوَ جَالِسٌ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ سَجْدَتَيْنِ».

عبدالرحمن بن عوف گفت که از رسول اللهص شنیدم که می‌فرمود: «اگر یکی از شما در نمازش شک نمود و ندانست که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، یک رکعت حساب نماید. و اگر شک نمود که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، دو رکعت حساب نماید. و اگر شک نموده که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، سه رکعت حساب نماید و باقی را بخواند و وقتی که از نماز فارغ شد و تشهد اخیر خواند در حالی که نشسته است دو سجو سهو بخواند و سلام نماز بدهد».

355- وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ**س** قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ**ص** فَلَمَّا سَلَّمَ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحَدَثَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ؟ قَالَ: «وَمَا ذَكَ؟». قَالُوا: صَلَّيْتَ كَذَا وكَذَا، قَالَ: فَثَنَى رِجْلَيْهِ وَاسْتَقْبَلَ القِبْلَةَ، فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی النَّاسِ بِوَجْهِهِ فَقَالَ: «إِنَّهُ لَوْ حَدَثَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ أَنْبَأْتُكُمْ بِهِ، وَلَكِنْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثلكم، أَنْسَى كَمَا تَنْسَوْنَ، فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي، وَإِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَتَحَرَّ الصَّوَابَ، فلْيُتِمَّ عَلَيْهِ، ثُمَّ لِيَسْجُدْ سَجْدَتَيْنِ». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

356- وَفِي رِوَايَةٍ لِلْبُخَارِيِّ: «فَلْيُتِمَّ، ثُمَّ يُسَلِّمْ، ثُمَّ يَسْجُدْ».

357- وَلِمُسْلِمٍ: «أَنَّ النَّبِيَّ**ص** سَجَدَ سَجْدَتَيْ السَّهْوِ بَعْدَ السَّلَامِ وَالْكَلَامِ».

و از ابن مسعودس روایت است که گفت: رسول اللهص نماز خواند. موقعی که سلام نماز داد، گفته شد به ایشان آیا در نماز حکم تازه‌ای آمده است؟ فرمود: «چیست آن؟» گفتند: چنین و چنان نماز خواندی، یعنی سهو نمودی. رسول اللهص به درستی نشست و رو به قبله نمود و دو سجود سهو خواند و سلام نماز داد، آن‌گاه رو به مردم نمود و فرمود: «اگر در نماز حکمی تازه پیش بیاید من خودم شما را از آن باخبر می‌سازم، ولکن من هم مثل شما بشر هستم و فراموش می‌کنم همان‌طور که شما فراموش می‌کنید. پس هرگاه فراموش نمودم، مرا یادآوری نمایید. و هرگاه یکی از شما در نمازش شک نمود کوشش نماید تا درست آن را دریابد و نماز را برابر آن تکمیل نماید، آن‌گاه دو سجود سهو بخواند».

و در روایتی نزد بخاری: «نماز خود را تکمیل بکند، سپس سلام نماز بدهد، سپس سجود سهو نماید».

و برای مسلم روایت است که رسول اللهص بعد از سلام نماز و بعد از سخن گفتن دو سجود سهو نمود.

الحاصل: موقع شک کوشش نماید که یقین را بگیرد و نماز خود را به حسب یقین خود تکمیل نماید.

اما محل سجود سهو: احادیثی هستند که محل سجود سهو را قبل از سلام نماز دانسته و احادیثی هستند که محل سجود را بعد از سلام دانسته است. و احادیثی هستند که محل سجود سهو را ذکر نفرموده است. بنابراین علما در محل سجود سهو اختلاف دارند. نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها محل سجود سهو بعد از تشهد و قبل از سلام است، چه سهو به سبب زیاد کردن در نماز باشد یا به سبب کم کردن از نماز، مثلاً کسی که تشهد اولی ننشست در نماز خود کم کرده و کسی که نماز ظهر را پنج رکعت خواند در نماز خود زیاد کرده است. در هر دو صورت نزد شافعی‌ها سجود سهو قبل از سلام است. و در هر دو صورت نزد حنفی‌های سجود سهو بعد از سلام است، اما بعد از سجود سهو باز هم تشهد می‌خوانند و آن‌گاه سلام نماز می‌دهند. و نزد مالکی‌ها اگر در نماز کم کرد، مثلاً برای تشهد اول ننشست سجود سهو قبل از سلام است، و اگر در نماز رکعت زیادی خواند، مثلاً ظهر را پنج رکعت خواند، سجود سهو بعد از سلام است. اما در مناظره‌ی امام ابویوسف و امام مالک: امام ابویوسف فرمود: اگر هم در نماز کم کرده بود، مثلاً تشهد اول ننشسته بود و هم در نماز زیاد کرده بود، مثلاً ظهر را پنج رکعت خودنده بود باید چه کار کند؟ و معلوم نیست که امام مالک چه جوابی به امام ابویوسف فرموده است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

الحاصل: سجود سهو قبل از سلام بخواند یا بعد از سلام نماز بخواند هر دو درست است. و الله أعلم.

358- وَلِأَحْمَدَ، وَأَبِي دَاوُدَ، وَالنَّسَائِيِّ : مِنْ حَدِيثِ عَبْدِ بْنِ جَعْفَرٍ مَرْفُوعاً: «مَنْ شَكَّ فِي صَلَاتِهِ، فَلْيَسْجُدْ سَجْدَتَيْنِ بَعْدَمَا يُسَلِّمُ». وَصَحَّحَهُ اِبْنُ خُزَيْمَةَ.

احمد و ابوداود و نسایی از حدیث عبدالله بن جعفرب روایت کرده‌اند که رسول اللهس فرموده است: «کسی که در نمازش شک نمود بعد از سلام نماز گفتنش دو سجود سهو بخواند».

گفتیم که از مجموع احادیث دانسته می‌شود که سجود سهو هم قبل از سلام دادن جایز است و هم بعد از سلام. والله سبحانه و تعالی أعلم.

359- وَعَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ**س** أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ**ص** قَالَ: «إِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ، فَقَامَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ، فَاسْتَتَمَّ قَائِمًا، فَلْيَمْضِ، وَلْيَسْجُدْ سَجْدَتَيْنِ، وَإِنْ لَمْ يَسْتَتِمْ قَائِمًا فَلْيَجْلِسْ وَلَا سَهْوَ عَلَيْهِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ، وَابْنُ مَاجَهْ، وَالدَّارَقُطْنِيُّ، وَاللَّفْظُ لَهُ بِسَنَدٍ ضَعِيفٍ.

و ضعف حدیث بدین سبب است که در تمام طرق حدیث جابر جعفی وجود دارد و او ضعیف است.

و از مغیره بن شعبهس روایت است که رسول اللهص فرمود: «هرگاه یکی از شما شک نمود و بعد از دو رکعت ایستاد و برای تشهد اول ننشست. اگر راست ایستاد به نمازش ادامه بدهد و برای تشهد اول برنگردد و در آخر نماز دو سجود سهو بخواند. اما اگر راست نایستاد، بنشیند برای تشهد اول و سجود سهوی بر او لازم نیست».

فقها گفته‌اند: اگر بعد از دو رکعت بلند شد و برای تشهد ننشست و بعد از این‌که بلند شد به یادش آمد، اگر از حد رکوع پایین‌تر است بنشیند برای تشهد اول و سجود سهوی بر او نیست، اما اگر از حد رکوع بالاتر بود و راست نشده بود اگر برگشت و نشست و تشهد اول خواند سجود سهو بخواند، اما اگر راست ایستاد حق برگشتن ندارد، برای این‌که قیام از ارکان نماز است و فرض است و کسی که مشغول فرض شد، حق رجوع به سوی سنت ندارد. و از حدیث همین معنی دانسته می‌شود. والله سبحانه و تعالی أعلم.

و حدیث ابن عمر به روایت دارقطنی و حاکم و بیهقی اگرچه ضعیف است ولیکن در حکم قاعده‌ای است: «عَن بنِ عُمَرَ**ب** مرفوعا: لَا سَهْوَ إِلَّا فِي قِيَام عَنْ جُلُوسٍ أَوْ جُلُوسٍ عَنْ قِيَامٍ»؛ «سجود سهو نیست مگر در برخاستن در جایی که باید بنشیند یا در نشستن در جایی که باید برخیزد». مثل بلند شدن و ننشستن برای تشهد اول که سهو برای قیام است از جلوس. و بلند شدن برای رکعت سوم در نماز صبح یا رکعت پنجم در نماز ظهر برای جلوس است از قیام. والله أعلم.

360- وَعَنْ عُمَرَ**س** عَنِ النَّبِيِّ**ص** قَالَ: «لَيْسَ عَلَى مَنْ خَلفَ الإِمَامَ سَهْوٌ فَإِنْ سَهَا الإِمَامُ فَعَلَيْهِ وَعَلَى مَنْ خَلْفَهُ». رَوَاهُ الْبَزَّارُ وَالْبَيْهَقِيُّ بِسَنَدٍ ضَعِيفٍ.

و از عمرس روایت است که رسول الله فرمود: «مأموم اگر سهو کرد سجود سهو بر او لازم نیست، برای این‌که امام سهو مأموم را حمل می‌نماید. و اگر امام سهو نمود سجود سهو هم لازم امام است و هم لازم مأمومین».

این حدیث دلیل این موضوع است و دو مذهب حنفیه و شافعیه متفق برآنند.

361- وَعَنْ ثَوْبَانَ**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** قَالَ: «لِكُلِّ سَهْوٍ سَجْدَتَانِ بَعْدَمَا يُسَلِّمُ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ، وَابْنُ مَاجَهْ بِسَنَدٍ ضَعِيفٍ.

عدالمصنف سبب ضعفه أن فیه إسمعیل بن عیاش. وقد قال البخاری إذا حدث عن أهل بلدة، یعنی الشامیین فصحیح وهذا الحدیث من روایته عن الشامیین فتضعیف الحدیث به فیه نظر. ولعل المصنف وجد لضعفه سببا آخر. والله أعلم.

و از ثوبان از رسول اللهص روایت است که فرمود: «برای هر سهوی در نماز دو سجود سهو است پس از این‌که سلام نماز می‌‌دهد».

بنابراین حدیث، اگر سهو متعدد شد سجود سهم هم متعدد می‌شود. ولیکن جمهور علما برآنند که اگر سهو متعدد باشد سجود سهو متعدد نمی‌شود، چنان‌که در حدیث ذی‌الیدین رسول اللهص سلام نماز را پیش از وقت آن سلام نماز داد و سخن گفت و راه رفت و در برابر همه‌ی این‌ها به دو سجود سهو اکتفا فرمود. و در جواب گفته شده است که این حدیث دلالت بر تعدد سجود سهو به سبب تعدد مقتضی آن ندارد، بلکه برای عموم است که هر سهوکننده‌ی در نماز، هر نوع سهوی که باشد، دو سجود برای جبران سهو او کافی است. و به این طریق میان حدیث ذی‌الیدین و این حدیث جمع می‌شود. و وقتی کل به معنی جمع باشد، یعنی همه سهوها دو سجود سهو برای آنها کافی است. والله سبحانه و تعالی أعلم. و گر گفته بشود که سهو در مسأله‌ی ذی‌الیدین در حال نماز نبوده، اشتباه است، برای این‌که اگر در خارج از نماز بود سهو شمرده نمی‌شد و سلام و گفت‌وگو راه رفتن به فراموشی در حالی بوده که حکماً خارج از نماز نبوده است و بعد از آن همه فاصله به نماز برگشتند و نماز را تکمیل فرمودند. والله أعلم.

362- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ**س** قَالَ: سَجَدْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ**ص** فِي: ﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ﴾، و: ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ﴾. رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

و از ابوهریره روایت است که گفت: در دو سوره‌ی اذا السماء انشقت و اقرا باسم ربک الذی خلق، با رسول اللهص سجده‌ی تلاوت کردیم.

این حدیث دلالت دارد بر سجود تلاوت. و علما بر سجود تلاوت اجماع دارند. و جمهور علما بر سنت بودن سجود تلاوت هستند. و امام ابوحنیفه فرموده‌اند: سجود تلاوت واجب است و فرض نیست. و در بسیاری از موارد کلمه‌ی واجب غیر از فرض است، چنان‌که نزد شافعی‌ها در حج واجباتی هست که فرض نیست و به فدیه جبران می‌‌شود. و کلمه‌ی واجب نزد حنفی‌ها به معنی سنت مؤکده استعمال می‌شود، چنان‌که قربانی بر مستطیع نزد حنفی‌ها واجب است و نزد غیر از آنان سنت مؤکده است. سجده‌ی تلاوت نزد شافعی‌ها چهارده سجود است و سجود سوره‌ی «ص» را سجود شکر می‌دانند که در خارج از نماز خوانده می‌شود. و این‌که در سبل السلام آمده که شافعی‌ها سجده‌های تلاوت را یازده سجده می‌دانند سهو است. و حنفی‌ها سجود تلاوت را چهارده‌تا می‌دانند، اما در سوره‌ی حج یک سجده حساب می‌کنند و چهاردهمی را سجده‌ی سوره‌ی «ص» حساب می‌کنند. و مالکی‌ها سجده‌های سوره‌های مفصل را حساب نمی‌کنند و بنابراین یازده سجده‌ی تلاوت دارند.

و در سجود تلاوت شرط است آن‌چه در نماز شرط است از قبیل پاکی و استقبال قبله و تکبیر برای به سجود رفتن و سلام دادن از آن. و در سبل السلام، آمده که ابن حزم برای سجود تلاوت هیچ شرطی نمی‌داند و آن را مانند اذکار می‌داند و این بعید از صواب است که سجود برای پروردگار به سوی قبله باشد و عبادت باشد و بدون وضو و طهر باشد.

363- وَعَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ**ب** قَالَ: «ص» لَيْسَتْ مِنْ عَزَائِمِ السُّجُودِ، وَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ**ص** يَسْجُدُ فِيهَا. رَوَاهُ البُخَارِيُّ.

و از ابن عباسب روایت است که فرمود: سجده‌ای که در سوره‌ی «ص» است از عزائم سجود نیست، یعنی درباره‌ی آن تأکید و ترغیبی نیامده است. و رسول اللهص را دیدم که در آن سجده می‌کرد.

چیزی که هست رسول اللهص فرمود: «سَجَدَهَا دَاوُدُ تَوبَةً وسَجَدنَاهَا شُكرًا»؛ «داود÷ از روی توبه سجده نمود و ما به شکرانه‌ی قبول توبه‌ی او سجود نمودیم».

364- وَعَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ**ص** سَجَدَ بِالنَّجْمِ. رَوَاهُ البُخَارِيُّ.

و از ابن عباسب روایت است که رسول اللهص در قراءت سوره‌ی نجم، به آیه‌ی سجده که رسید سجود تلاوت نمود.

365- وَعَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ**س** قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى النَّبِيِّ**ص** النَّجْمَ، فَلَمْ يَسْجُدْ فِيهَا». مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

و از زید بن ثابتس روایت است که فرمود: در حضور رسول اللهص سوره‌ی نجم خواندم، با این‌که به دستور ایشان این سوره را می‌خواندم، وقتی که به آیه‌ی سجده رسیدم، رسول اللهص سجود تلاوت نفرمود.

و ابوداود از ابن عباسب روایت کرد: «أَنَّه**ص** لَمْ يَسْجُدْ فِي شَيْءٍ مِنَ الْمُفَصَّلِ مُنْذُ تَحَوَّلَ إِلَى الْمَدِينَةِ. وهُوَ ضَعِیفُ الإِسنَادِ فِیهِ أَبُوقُدَامَة، اسمُهُ الحَارِثُ بن عَبدالله أیادی بصری لایحتج بحدیثه».

روایتی که صحیح است از ابن عباس است، چنان‌که در حدیث 364 آمده که رسول اللهص در سوره‌ی نجم به آیه‌ی سجده که رسید سجود تلاوت به جا آورد. و آن حدیثف سجود تلاوت را در سوره‌ی نجم به اثبات می‌رساند. و روایت زید بن ثابت صحیح است ولیکن نفی سجود در سوره‌ی نجم می‌نماید و همیشه مثبت مقدم بر نافی است. و خواندن سجود تلاوت در بعضی اوقات و نخواندن سجود تلاوت در بعضی اوقات دلالت بر سنت بودن آن دارد و دولالت بر اختیار خواننده دارد. والله سبحانه و تعالی أعلم.

366- وَعَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ**س** قَالَ: فُضِّلَتْ سُورَةُ الحَجِّ بِسَجْدَتَيْنِ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ فِي الْمَرَاسِيلِ.

ابوعبدالله خالد بن معدان کلاعی که از ثقات تابعین شام است، گفته است که هفتاد تن از صحابه را ملاقات نمودم. او در سال 104 هجری در حمص شام درگذشت. و نظر به این‌که او صحابی نیست و از صحابی نقل ننموده، حدیث او مرسل است.

از او روایت شده که گفت: سوره‌ی حج برتری داده شد به این‌که دو سجود در آن است.

و همین حدیث موصول آمده از حدیث عقبه بن عامر، چنان‌که مصنف فرمود:

367- وَرَوَاهُ أَحْمَدُ، وَالتِّرْمِذِيُّ مَوْصُولًا مِنْ حَدِيثِ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ، وَزَادَ: فَمَنْ لَمْ يَسْجُدْهُمَا، فَلَا يَقْرَأْهَا. وَسَنَدُهُ ضَعِيفٌ.

این حدیث که سوره‌ی حج برتری داده شد به این‌که دو سجده‌ی تلاوت در آن است، از حدیث خالد بن معدان مرسل بود. و همین حدیث به روایت عقبه بن عامر موصول است برای این که عقبه صحابه است و در حدیث عقبه آمده که سوره‌ی حج برتری داده شد به دو سجود با این زیادت که هرکس نمی‌خواهد دو سجود آن را به جا بیاورد آن سوره را نخواند. و همین حدیث به روایت از عقبه در سنن ابوداود موصول آمده است. اما نظر به این‌که در روایت خالد بن معدان موصول نبود، حدیث خالد بن معدان را مرسل نامید. و بنابراین اعتراضی بر مصنف نیست. مصنف حدیث عقبه را ضعیف دانست، برای این‌که در اسناد آن ابن لهیعه است. ابن لهیعه قاضی و دانشمندی است که دارای فضل و علم بوده است، اما در اواخر عمرش کتاب‌هایش همه سوخت و از این جهت او را پریشانی دست داد و روایات او بعد از سوختن کتاب‌هایش ضعیف است.

حاکم ابوعبدالله فرمود که روایت این حدیث صحیح است از قول عمرو بن عمر و ابن مسعود و ابن عباس و ابوالدرداء و ابوموسی و عمار. و حاکم روایات ایشان را موقوف بر خودشان آورد و بیهقی در کتاب المعرفه آن را از طریق خالد بن معدان مورد تأکید قرار داد. بنابراین در حدیث که فرمود: اگر کسی دو سجود سوره‌ی حج را که هر دو مسنون هستند نمی‌خواهند آن سوره را هم نخواند. تا به سنت بی‌توجهی نکرده باشد.

368- وَعَنْ عُمَرَ**س** قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا نَمُرُّ بِالسُّجُودِ فَمَنْ سَجَدَ فَقَدْ أَصَابَ، وَمَنْ لَمْ يَسْجُدْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ. رَوَاهُ البُخَارِيُّ. وَفِيهِ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَفْرِضْ السُّجُودَ إِلَّا أَنْ نَشَاءَ». وَهُوَ فِي المُوَطَّأ.

و از عمرس روایت است که فرمود: «ای مردم ما وقتی که قرآن می‌خوانیم به آیه‌ی سجود تلاوت می‌رسیم و آن را می‌خوانیم. کسی که آیه‌ی سجود را خواند و به سجود تلاوت رفت کار صواب کرده و کسی که آیه‌ی سجود تلاوت خواند و به سجود نرفت گناهی بر او نیست». و در موطای امام مالک آورده است که عمر فرمود: خدای تعالی سجود تلاوت را فرض ننمود که مانند نماز فرض باشد و حتماً خوانده شود، بلکه سجود تلاوت را به اختیار ما قرار داد تا هرگاه بخواهیم سجود تلاوت بنماییم و هر وقت نخواهیم سجود تلاوت نکنیم.

369- وَعَنْ اِبْنِ عُمَرَ**ب** قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ**ص** يَقْرَأُ عَلَيْنَا اَلْقُرْآنَ، فَإِذَا مَرَّ بِالسَّجْدَةِ، كَبَّرَ، وَسَجَدَ، وَسَجَدْنَا مَعَهُ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ بِسَنَدٍ فِيهِ لِيِنٌ.

لأنه من روایة عبدالله العمری. وأخرجه الحاكم من روایة أخیه عبیدالله وهو ثقة. عبدالله العمری ضعیف وعبیدالله ثقة.

و از ابن عمرب روایت است که فرمود: رسول اللهص قرآن بر ما می‌خواند و وقتی که به آیه‌ی سجده می‌رسید، الله اکبر می‌فرمود و به سجود می‌رفت و ما هم همراه ایشان به سجود می‌رفتیم.

در این حدیث دلالت بر این است که برای رفتن به سجود تلاوت تکبیر گفتن سنت است. اگر سجود تلاوت در نماز باشد، معلوم است که طهارت و استقبال قبله در آن موجود است. چنان‌که سجود تلاوت در خارج از نماز باشد نزد ما شافعی‌ها وضوی طهارت و استقبال قبله در آن ضرورت دارد و موقع بالا آمدن از سجود هم تکبیر دادن مستحب است و هم سلام دادن آن مستحب است. بنابراین در سجود تلاوت خارج از نماز، نیت و تکبیر و سجود و استقبال قبله و سلام از آن مستحب است، برای این‌که سجود تلاوت مانند نماز است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

و ابوداود و حاکم و طحاوی از حدیث ابن عمر روایت نمودند که: «أَنَّهُ**ص** سَجَدَ فِي الظُّهرِ فَرأی أَصحَابَهُ أَنَّهُ قَرأَ آیَة سَجدة فَسَجَدُوهَا»؛ «رسول اللهص در قیام نماز فرض ظهر سجده کرد و اصحابش دانستند که او آیه‌ی سجده خوانده است، از این روی همراه ایشان به سجود رفتند». در حدیث ثابت است که رسول اللهص در نماز صبح جمعه سوره‌ی الم تنزیل می‌خواند و پس از خواندن آیه‌ی سجده به سجود می‌رفت و جماعت همراه ایشان به سجود می‌رفتند. و معروف است که در سجود تلاوت بعد از سه بار: سبحان ربی الاعلی و بحمده این دعا خوانده می‌شود: «اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَلَكَ أَسْلَمْتُ، سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلْقَهُ، وَصَوَّرَه وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ، فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

«خدایا برای تو سجود کردم و به تو ایمان آوردم و برای تو مسلمان شدم و خود را تسلیم فرمانت نمودم. روی من و وجود من به سجود آمد برای خدایی که او را آفرید و صورت‌بندی فرمود و شکافت شنوایی و بینایی‌اش به توانایی و قدرتش. پر شد برکت خدایی که بهترین آفرینندگان است.

و باید دانست که در قرآن چهارده سجود تلاوت است: دو سجود در سوره‌ی حج. و دوازده تا در سوره‌های اعراف، رعد، نحل، اسراء، مریم، فرقان، نمل، الم تنزیل، حم سجده، نجم، انشقاق، علق. و محل همه‌ی سجودهای چهارگانه در این سوره‌ها معلوم است. و سجود تلاوت یک سجود است.

و در حدیث ابن عباس آمده است که رسول اللهص در سجود تلاوت می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ اكْتُبْ لِي بِهَا عِنْدَكَ أَجْرًا، وَاجْعَلْهَا لِي عِنْدَكَ ذُخْرًا، وَضَعْ عَنِّي بِهَا وِزْرًا، وَتَقَبَّلْهَا مِنِّي كَمَا تَقَبَّلْتَهَا مِنْ عَبْدِكَ دَاوُدَ»؛ «خدایا به این سجود بنویس برایم نزد خودت ثواب آن. و بگردان این سجود را برایم نزد خودت ذخیره و پس اندازی. و به این سجود گناهم را از من بینداز و قبول فرما از من این سجود را چنان‌که قبول فرمودی از بنده‌ات داود».

و پانزدهمین سجود در سوره‌ی «ص» است که سجود شکر می‌باشد و سجود شکر بیرون از نماز خوانده می‌شود.

سجود شکر:

370- وَعَنْ أَبِي بَكْرَةَ**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** كَانَ إِذَا جَاءَهُ أَمْرٌ يَسُرُّهُ خَرَّ سَاجِداً لِلَّهِ. رَوَاهُ الخَمْسَةُ إِلَّا النَّسَائِيَّ.

و از ابوبکرهس روایت است که رسول اللهص هر وقت خبر خوشی به او می‌رسید سجود شکر برای خدا به جا می‌آورد.

سجود شکر سنت است و آن یک سجود است، مانند سجود تلاوت که بیرون از نماز خوانده می‌شود.

سجود شکر وقتی است که نعمتی به انسان رسید و یا بلایی از او دفع شد. خواه نعمت به خودش به تنهایی برسد یا نعمتی باشد که به عموم مسلمین برسد. و خواه بلا از خودش به تنهایی دفع شود یا بلا از عموم مسلمین دفع شود. و سجود شکر در برابر کسی که دچار بلاست نباید انجام شود، مگر در صورتی که کافر یا فاجر باشد. و سجود شکر مانند سجود تلاوت نیاز به وضو و طهارت و استقبال قبله و نیت و تکبیر و سلام دارد. در سجود شکر هم بعد از سه بار سبحان ربی الاعلی و بحمده، دعای سجده‌ی تلاوت می‌خواند که قبلاً یاد شد.

371- وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ**س** قَالَ: سَجَدَ النَّبِيُّ**ص** فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: «إِنَّ جِبْرِيلَ آتَانِي، فَبَشَّرَنِي، فَسَجَدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا». رَوَاهُ أَحْمَدُ، وَصَحَّحَهُ الحَاكِمُ.

و از عبدالرحمن بن عوفس روایت است که گفت: رسول اللهص به سجود رفت و سجود را طولانی کرد. پس از آن‌که سر از سجود بالا آورد فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و مرا بشارت داد، من از آن مژده و بشارت برای خدا سجود شکر نمودم».

تفسیر این بشارت در روایت امام احمد در مسند آمده است: «بانه تعالی قال: مَنْ صَلَّى عَلَيهِص، يُصَلِّي اللَّهُ عَلَيْهِ بِهَا عَشْرًا»؛ بشارتی که جبرئیل برای رسول اللهص آورد این بود که: «هر کسی که یک بار درود بر او ـ پیامبرص بفرستد خدای تعالی در برابر آن ده صلوات بر او می‌فرستد.

بیهقی فرمود که در باب فضایل صلوات بر رسول اللهص حدیث به روایت از جابر و ابن عمر و انس و جریر و ابی جحیفه آمده است.

372- وَعَنْ البَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ**س** أَنَّ النَّبِيَّ**ص** بَعَثَ عَلِيًّا إِلَى اليَمَنِ - فَذَكَرَ الحَدِيثَ - قَالَ: فَكَتَبَ عَلِيٌّ**س** بِإِسْلَامِهِمْ، فَلَمَّا قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ**ص** الكِتَابَ خَرَّ سَاجِدًا. رَوَاهُ البَيْهَقِيُّ. وَأَصْلُهُ فِي البُخَارِيِّ.

از براء بن عازب روایت است که فرمود: رسول اللهص، علیس را برای دعوت به سوی دین اسلام به یمن فرستاد. علیس به رسول اللهص نامه نوشت با این بشارت که اهل یمن همه مسلمان شده‌اند. رسول اللهص وقتی که این نامه را خواند و از بشارت مسلمان شدن اهل یمن باخبر شد برای سپاسگزاری از فضل خدا در برابر چنین نعمت بزرگی که مسلمان شدن همه‌ی اهل یمن باشد، سجود شکر به جای آورد». والله سبحانه وتعالی أعلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

سپاس و ستایش خدای متعال را به جا می‌آورم که شرح جزء اول بلوغ المرام به موجب دلخواه در شهر دبی المحروسه از امارات عربی متحده در شب شنبه شش ماه ذیقعده الحرام سال 1425 هجری قمری در ساعت یک کم پنج دقیقه‌ی نیمه شب به پایان رسید.

والحمدالله أولا وآخراً ودائما علی جمیع نعمه السابغة وآلائه المتوافرة حمدا یلیق بجلال جمال جاه وجهه الكریم. سبحانك لا نحصی ثناء علیك أنت كما أثنیت علی نفسك فلك الحمد حتی ترضی وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریك له وأشهد أن محمدا عبده ورسوله خاتم النبیین وسید الاولین والآخرین صلوات الله علیه وعلی اله الطیبین الطاهرین وعلی أصحابه البرره الكرام أجمعین وعلی من تبعهم باحسان إلی یوم الدین صلاه وسلاما دائمین وسرمدین إلی یوم الدین. ما طلعت شمس وغربت وتحركت الخلائق وسكنت وكلما ذكرك الذاكرون وكلما غفل عن ذكره الغافلون وآخر دعوانا ان الحمدالله رب العالمین.

قال رسول اللهص: كلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان في الـمیزان حبیبتان الی الرحمن: سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم.

واستغفرالله باطنا وظاهرا. آمنت بالله والیوم الاخر

پایان جلد اول

1. - ولد سنة 164 وتوفي سنة 241 ببغداد. [↑](#footnote-ref-1)
2. - محمد ابن إسماعیل. ولد سنة 194 وتوفي سنة 256 بسمرقند. [↑](#footnote-ref-2)
3. - ولد سنة 204 وتوفي سنة 261 بنیسابور. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سلیمان بن الأشعث السجستاني. ولد سنة 202 وتوفي سنة 275 بالبصرة. [↑](#footnote-ref-4)
5. - محمد بن عیسی. توفي سنة 276 بترمذ. [↑](#footnote-ref-5)
6. - احمد بن شعیب. ولد سنة 215 وتوفي سنة 303. [↑](#footnote-ref-6)
7. - محمد بن یزید القزویني. ولد سنة 207 وتوفي سنة 275. [↑](#footnote-ref-7)
8. - علی بن عبدالله معروف به ابن المدینی است. و کلمه‌ی مدینی نسبت به مدینه‌ی اصفهان است. علی ابن المدینی از ائمه‌ی حفاظ حدیث، شیخ امام بخاری و ابوداود، دارای صد تصنیف است. [↑](#footnote-ref-8)